الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

معین الاولیاء

مشتمل بر حالات تفصیلیہ بابرکت حضرت قطب الوصول والیقین حجۃ اللہ علی العالمین

حضرت خواجہ بزرگ سید الوری معین الدین حسن سنجری ثم الاجمیری

قدس اللہ سرہ وافاض علینا برہ

از تالیفات لطیفہ و تصنیفات شائقہ

قدوۃ المحققین زبدۃ المتکلمین [illegible] الشجرۃ النبویۃ الانیق

اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء افضل المؤلفین اعلم المصنفین

جناب قاضی سید امام الدین خان صاحب

ڈپٹی کلکٹر ضلع اجمیر مدظلہ العالی

در مطبع معین الہند اجمیر شریف باہتمام منشی محمد سکندر خان صاحب مالک مطبع لباس انطباع پوشید

فهرست مضامین مجموعه نسخه معین الاولیا که بچهار باب و چند فصل و فرع مشتمل است

العبد
قاضی [illegible] الدین
عفی عنه [illegible]



بعون الملک المعین الوهاب

کتاب مستطاب جامع حالات و ملفوظات و مناقب و مقامات حضرت خواجہ خواجگان ولی الہند غریب نواز حضرت خواجہ معین الدین حسن چشتی سنجری ثم الاجمیری قدس اللہ سرہ العزیز

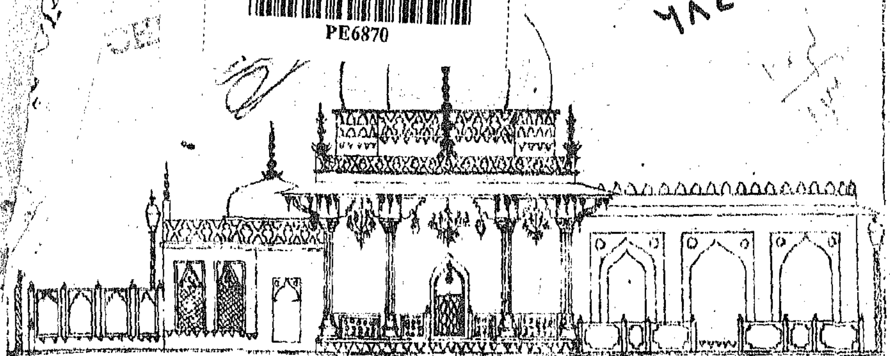
مسمی بہ

معین الاولیاء

تصنیف ادیب لبیب و شاعر بلیغ جناب منشی قاضی سید امام الدین حسن خان صاحب

بماہ ربیع الاول سنہ ۱۳۱۳ھ

مطبع معین الہند اجمیر شریف میں زیور طبع سے آراستہ ہوئی



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد مر خدای را که شاید نوع انسان را بزیور علم و بینش بیاراست و درود نامحدود و ثنا بر ختم المرسلین
و علی آله و اصحابه اجمعین که تخلیق هجده هزار عالم و تفضیل بنی آدم از وجود با جود وی بوجود آمد - و از پرتو
جمال عالم افروزش ظلمت کفر از میان زمان و زمانیان برخاست - اما بعد فقیر حقیر درویش سینه ریش
قاضی سید امام الدین بن سید منیر الدین که از کمترین زله ربایان خدمت مرشدی و مولائی سراج بزم حقیقت
نور العین عرفان و معرفت شمع شبستان محامد و وحدت حضرت خواجه الله بخش چشتی تونسوی است بهمدمی
طالع بیدار و مساعدت روزگار جمعیت مطالعه کتب سیر و سلوک و تواریخ و ملافیظ بهم رسانید و بر حالات و
مقدمات اولیاء کاملین و بزرگان دین کما هی عز آگهی یافته بتقاضای ایران طریقت شعار و ندیمان آشنا
نظر بر استعداد و اجتهاد و تمیعی گماشت که شمه از حالات و مقالات مرشد السالکین تاج المقربین و المحققین
مهر سپهر ایمان و ایقان حضرت خواجه خواجگان معین الاولیاء معین الحق و الملة و الدین حسنی الحسینی چشتی سنجری
اجمیری قدس الله سره العزیز در سلک تحریر و ربط تسطیر آوردن موجب سعادت دارین و مفاخرت
نشأتین خواهد بود - لاجرم کمر همت بر بست و کرده به ترتیب این رساله که مشتمل بر چهار باب است مسمی موسوم

بجا آورده خود رسانیده. باب اول مشتمل بر حالات و مقالات حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا. باب دوم تذکره
اولاد جسمانی. باب سوم در ذکر اولاد روحانی مشتمل بر دو فصل و دو فرع. باب چهارم مشتمل بر تذکره بنای عمیر
و آستانه عالی و مقامات بزرگ قدیم

باب اول

مشتمل بر حالات و مقالات حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء

مخفی مباد که حضرت خواجه را اصل از سنجر نواح خراسان است وقتیکه پدر بزرگوارش داعی اجل را لبیک گفته خواجه بعنوان شباب بود. روزے در خانه باغے که از آن خواجه بود لمعه ذات بصورت مجذوب پیدا آمد و پاره نان طلب کرد حضرت خواجه بمصداق قول اما السائل فلا تنهر چند دانه انگور با ارزانی فرمود بصفت مجذوب اطراق قبول احسان مرغوب آمد و چند قطره لعاب دهن آلوده بخواجه حضرت [illegible] کرد بمجرد نوشش استعداد فرمود. از انجا که مشیت قضا و قدر چنین بود خواجه از انکار باز داشتند تسلیم نمودند منقول است که از آن زمان غلبه عشق و محبت بر حضرت خواجه استیلا یافت تا آنکه [illegible] حب الوطن را از صفحه خاطر بکذلک حسن طالب محبوب کرده حق و ترک علائق دنیا برداشت کرده از هجوم و کثرت یار و دیار روی تافته باستحصال سلوک معنی که در صورت مجذوب مشاهده فرموده پای شوق در وادی طلب و بیابان تعب نهادند درین صعوبت سفر پیش از همه که حضرت آن را بصورت حسنی سلوک تنبه فرموده علم غیب بود اما به اسباب ظاهر علوم دینیه را در سمرقند و بخارا اکتساب فرموده مقام الیقین را به عین الیقین افزودند تا آنکه بکمال جذبه شوق عنان [illegible] کشان بصوب آباد بغداد رسانیده [illegible] ازلی انکشاف [illegible] همه جز مقام [illegible] شیخ المغربین والمشرقین حضرت خواجه عثمان هارونی [illegible]

قدس الله سره العزیز فایز شده بخشش کمال ازان سرمایه بخشش و دریا نوال اخذ فرمودند میگویند که حضرت خواجه
مدت بیست سال در سفر و حضر بخدمت حضرت مرشد برحق بسر بری شد و انجام کار خلعت خلافت و اختصاص
رخصت دریافته نیز بازگشتند در آنجا به همدان و تبریز نزول مکرمت فرموده با عیان و اشراف صحبت اکتساب
نعم البدل فرمودند. آورده اند که حضرت خواجه اکثر بمقابر جاے خموش مے آمد و بعد از هفت یوم نیم پاره
نان که بیشتر از پنج مثقال نبود افطار میکرد ملبوس وی تا انوس بود و بحالت شکست و ریخت باپیوند
درست میفرمودند بیشتر بر اخفاے راز و حفاظت امر حق جهد بلیغ منظور و همه گاه عزلت و وحدت مقصود
بود. از هجوم و کثرت نفور بودند. اخلاق عمیم و فیض مستقیم داشتند هم درین اثنا حضرت خواجه باده آشکارا
و عبیر آن صورت قیام در پیش آمد. ازانجمله واقعه زمان ورود سبزوار قابل بیان است. وقتیکه حضرت خواجه
در سبزوار رسید. حاکم سبزوار محمد یادگار نام که بغایت شقی المشرب ناهنجار روزگار بود. باشتباه ورود مسعود
بر خویشتن برافروخت و به تردد آزار حضرت خواجه برآمد. اما چون نظرش بر جمال جمیل مبارک رسید
بے اختیار لرزیدن آغاز کرد و بحال خود نماند و عاقبت کار از اراده ناسزا استغفار خوانده تائب گردیده
به تلقین و تصرف حضرت خواجه بیعت اختیار کرده به ترک تعلق اهل و عیال برکات صحبتش تمتعا
تا بحصار شادمان خود را رسانید و بارشاد حضرت خواجه تلقین و تدریس آنجا با مفوض شد حضرت
درویش جمالی مولف سیر العارفین میفرماید که او قبر شیخ محمد یادگار در حصار شادمان دیده است بالآخر
حضرت خواجه بمدینه نبوی عازم شد و بعد ادائے مناسک حج بایماے حضرت صدر النبوت بصوب
اجمیر ورود مسعود اتفاق افتاد. دران زمان اجمیر بحکومت هندیان بود و راجه پتهورا نام فرمانروائے کرد
الحال که حضرت اجمیر منبع اسلام و مرجع اهل اسلام است در آن ایام معدن کفر و منظر کفار بود حضرت
خواجه در اجمیر رسیده اولا جائیکه طرح اقامت انداختند درخت سایه دار بود که اکنون بجالیس بلند گنبد در جوار
آستانه شریف واقع است. شخصے از ملازمان راجه ازین طرح حضرت خواجه را مانع آمد و حضرت خواجه ازانجا رخت اقامت بسته
بر لب تالاب که اناساگر مشهور است قیام فرمودند. ساحل تالاب همه از بت و بتخانها معمور بود و جرس
صداے ناقوس غلغله بر هر صداے دیگر از شام تا سحر جاگزین گوش هوش میشد. روزے

بمقتضای مذهب و تعصب طینت باخدام حضرت خواجه برهمن بچگان حسد برده از غسل و وضو مانع
آمدند. چون حقیقت حال حضرت خواجه را اطلاع شد. بخادمی امر فرمودند که از آب تالاب اناساگر
یک کوزه گلی بردارد. هنوز کوزه آب بر نداشته بودند که همگین آب تالاب زرق بین بتیار آسمان کرده
دنشان ... و حرارت در همین تالاب معدوم و مفقود گشت. ازین ممر انقلاب عظیم و آفت کثیر هایل
نوع انسان و حیوان متاثر شده و فریاد العطش گویان محشور و شور نشور بود. باظهار این چنین آیات
هیبت آیات و خوارق عظمی و کرامت کبری مسمی شادی که از قوم جان معبود و مسجود هنود بود خویشتن را
بحضرت خواجه بزرگ رحمة الله علیه رسانیده به تسلیم اسلام و بیعت خدام معزز و مباهی شد. چون
این واقعه بگوش پرتهی راجه پتهورا رسانیدند. مادرش یادش داد که با این چنین صاحب هیبت و عظمت
مقابله و مجادله کردن دشنه تیز بر پای خود کوفتن است باید که خویشتن را ازین نزاع و نفاق بازداری
اما راجه پتهورا که شقاوت ازلی و سفاهت سرمدی تقدیرش بود بگفته پیرزال خیال نکرده بعض
یکی از پیشکاران خویش اجیپال جوگی را که در فن سحر و افسون ید طولی داشت اطلاع فرستاد و استمداد
و استعانت درخواست کرد. جوگی مذکور بنا بر شش اسباب سحر و فسون که از قبیل مار خونخوار و عقرب جرار
بودند همه را با اجمیر رسانید. و باخدام حضرت خواجه بزرگ طرح مقابله انداخت و عاقبت کار منهزم و مخذول
گشته و خود را بمعیت راجه پتهورا در حضرت خواجه رسانیده بصد تضرع و الحاح عفو تقصیر التجا کرد
حضرت خواجه امر بیعتش فرموده اجیپال را بخلعت اسلام معزز و مفتخر فرمود. اما راجه پتهورا که سعادت ازلی
مقدرش نبود از صراط مستقیم سعادت و هدایت آواره دشت ادبار و ضلالت گشته بدست لشکر اسلام
گرفتار آمد و بالآخر در اسفل جهنم شد. آورده اند که حضرت خواجه با مجاهدت عمل و محافظت کلام چندان بود
که در یک شب دو ختم و بیک شب هزار رکعت بنیاد میکردند و گاهی بسکون و گاهی چند ...
اقوال درود انگیز با اول در بهشت مقابله میفرمودند. حضرت خواجه بار سوم که از سفر حجاز معاودت فرمودند
تا مدت چهل سال که مدت حیات بین الوصال بود در دار الخیر اجمیر علی الاتصال قیام فرمودند
بنظر تصحیح و تنقیح مصرعان موضع ناندن که وجه معاش فرزندانش بود یکبار تا بدهلی نقل فرموده

ناگزیر افتاد سلسلهٔ نسب پاکش بواسطهٔ امام موسی کاظم رضی الله عنه به امیر المومنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه منتهی میشود - سید حسن ملقب بخواجه معین الحق والدین حسنی حسینی بن سید غیاث الدین
بن سید نجم الدین - بن سید عبد العزیز - بن سید ابراهیم بن سید ادریس - بن حضرت امام موسی کاظم
بن حضرت امام جعفر الصادق - بن امام محمد باقر - بن امام علی سجاد - بن امام حسین شهید ابن علی
مرتضی شیر خدا رضی الله تعالی علیهم اجمعین - بعضی که در نسبت سیادت حرف زده اند قصور تحقیق و غلط
فاش است منقولست که حضرت خواجه بزرگ را مریدان و متبعان بسیار بودند اما صنفی را که
بتصدیق ریاضت و تشریف خلافت سرافراز فرمودند تفصیل اینست - خواجه قطب الدین
شیخ حمید الدین صوفی - شیخ فخر الدین فرزند اکبر حضرت خواجه بزرگ - سید ضیاء الدین فرزند دوم
حضرت خواجه بزرگ - شیخ معین الدین - قاضی حمید الدین محمد عطا ناگوری - اجپال معروف به عبد الله
سید وجیه الدین مشهدی - شیخ برهان الدین - شیخ احمد - شیخ محسن یا حسن - شیخ سلیمان غازی
شیخ شمس الدین - شیخ حسن خیاط - شیخ احد الدین کرمانی - بی بی جمال حافظه بنت حضرت
خواجه بزرگ - شیخ مسعود نجیر سالار مسعود غازی - از اینها هر یکی صاحب مقام و مرجع کافهٔ انام بود
اما بنام قطب الاولیا خواجه بختیار کاکی قدس الله سره العزیز - و شیخ حمید الدین صوفی السوالی
الناگوری که به سلطان التارکین معروف است قرعهٔ فال زده بودند و ازین هر دو یکی را به دهلی
و دیگری را به ناگور سر آسای خلافت ارشاد فرمودند و از کلمات بهشت آیات اوست
کما قال فی دلیل العارفین فرمود دل عاشق آتشکدهٔ محبت است هر که در وی در آید بسوزد
ازینکه هیچ آتش مشتعل تر از نائرهٔ محبت نیست و فرمود که از سیل آب چنان صدای بر میخیزد چندین
که در دریا میرسد خاموش میگردد و فرمود شنیدم از خواجه عثمان هارونی رحمة الله علیه که رب العزت را
دوستانند اگر در عالم دنیا یک چشم زدن محجوب باشند ابدا نشوند فرمود که از حضرت خواجه
عثمان قدس سره باستماع رسید که هر آنکه این سه خصلت دارد حضرت حق تعالی او را
دوست میدارد - اول سخاوت همچو سخاوت دریا دوم شفقت بسان شفقت خورشید نصف النهار

سوم مشفق باشند زمین فرمود مصاحبت صاحب‌دلان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر از عمل
بد فرمود دست مریدی مستحکم آنگاه شمارند که فرشته چپ هیچ عمل بد تا مدت بیست سال بنام او ننویسد
فرمود شیخ الاسلام حضرت خواجه عثمان هارونی قدس الله سره العزیز که درویش بحق درویشی آنگه باشد
که از دو عالم فنا هیچ باقی نماند علامت محبت طاعت است و ترس که مبادا دوست آزرده شود
مرعارفان مقامیست و گهی که بران مقام فائز باشند همه عالم و عالمیان را در فصل دو انگشت
ببینند. عارف کسی است که هرچه خواهد در پیش آید. و هرچه گوید جواب بشنود. کمترک
قدر عارف آنست که موصوف بصفت حق باشد و اگر کسی بصورت مدعیانه پیش آید بزور کرامت
او را بحجت الزام رساند. فرمود سالها درین کار مجاهد بودیم عاقبت کار غیر از هیبت
نصیب نباشد. فرمود گناهی چندان مضر نیست که تشهیر و تشویر برادر مسلمان. فرمود آیت
حق شناسی فرار از دنیا و سکوت در معرفت است. رهروان منازل معرفت به مقصد نرسند
تا از معارف حقیقی سراغ نیابند. فرمود دلیل شقاوت اینست که با وجود گناه نازش قبول دارد
فرمود که بکه انعام یافت از سخاوت یافت. درویش کسی را گویند که ارباب حاجت را محروم
نگذارد. مطبوع خاطر درویش آن بود که با درویش بنشیند و نیز مطبوع آن که درویش از همنشینی
درویش احتراز کند. عارف بودن بحق این است که محو و فنی باشد. قانع و متوکل کسی را
گویند که رنج و درد که از خلائق برسد بران شکایت باشد نه حکایت. عارف را مرگ
محبوب باشد و راحت متروک و یاد حق مانوس. عارف را چون بامداد در ذکر و در واقعات شب هرانچه
که گذشت یاد نیست. نماز علم قلزم ناپیدا کنار است و معرفت جوی پیدا کنار. پس علم خدا
و معرفت بنده. و از اینجاست. فرمود ذات عارف چون آفتاب است تابد و همه عالم ازان انوار یابد
فرمود نماز تقرب بقرب است. معراج مومن نماز. هرکه نماز را بتصدیق ادا کند بر بالا علم
حقیقت و قرب بنهایت برسد.

۴۲۹ در تذکره خوارق عادات حضرات خواجه بزرگ منقول است که حضرت خواجه همه شب بخواب و

انتظار حتیٰ سبیل نفرمود۔ و بر زمین پشت نهاده بیاسود۔ زمانیکه پس از افاقه مراقبه نظر بر
از اهل فسق و فجور می‌افتاد تائب و تارک می‌شد و اگر بر کافر می‌نگاهی میکرد بشرف اسلام
و دولت ایمان می‌یافت۔ روزی حضرت خواجه در یاد حق مستغرق بود۔ همدرین زمان یکی از
مریدان خدمت دولت پابوس دریافت و التماس کرد که بادشاه در باب اخراج او
فرمان داده است۔ پرسیدند که بادشاه کجاست عرض کرد که بنظر تفریح و تفرج بیرون شهر
مرغزار برای اسپ سوار رفته است۔ حضرت خواجه تامل فرمود۔ و بعد ساعت ارشاد کرد که تردد
و از این اندیشه بیجا مطمئن باش امروز بادشاه را اجل بر سر رسیده است از پشت اسپ
بر روی زمین افتاده هلاک خواهد شد۔ ساعتی نگذشت که از مرگ بادشاه خبر آوردند۔ فرمود حضرت
خواجه بختیار آنکه است بیست سال در خدمت حضرت خواجه معین اولیاء خواجه بزرگ بوده‌ام هرگاه
نشنیده‌ام که در باب صحت و عافیت خود سخنی گفته باشد اما بجناب باری عزت التجا میکرد
که هر آنکه درد و محنت قسمت جهان جهانیان است به فقیر دستگیر معین الدین نصیب باشد
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء با جماعت درویشان نشسته بود۔ درین اثنا سلطان
شمس الدین التمش تیر و کمان در دست گرفته از پیش نظر بگذشت چون حضرت خواجه بزرگ بدید
فرمود که این پسر بادشاه دهلی شد نیست عاقبت همچنان شد نقل است روزی حضرت خواجه
بزرگ معین الاولیاء با جماعت فقرا همنشین بود و درباره فقر و سلوک ذکر میرفت درین گفت
شنید و دیدند که حضرت خواجه بو ست به نوبت دست یمین و یسار نظر میکند و قیام میفرماید از مشاهده
این آثار حاضران متعجب شدند۔ وقتیکه یاران جلسه از هم جدا شدند حضرت خواجه بختیار
سبب قیام بار بار و موجب دیدن سمت یمین و یسار استفسار کرد فرمودند که مرقد مطهر حضرت خواجه
عثمان هارونی چون میدیدم تعظیم می‌کردم حضرت خواجه بختیار میگویند که فرمود خواجه بزرگ رحمة الله
که فقیر معین الدین در صحبت شیخ خواجه عثمان تا مریدان و فرزندان ایشان را بدیل او بخشایند
مشغول است که هفت تن از کافران در بغداد آتش پرستی میکردند۔ و بعبادت و ریاضت مشهور بودند

هر یکی از ایشان شهرت کمال داشت روزی با رادهٔ امتحان قصد خدمت حضرت خواجه کردند جمع آمدند
زمانیکه جمال باکمال حضرت خواجه دیدند مشاهده کردند از خود رفتند قشعریره براندام ایشان روی داد. چون
حضرت خواجه قدس سره بدید فرمود که با آنکه شما از قوت و قدرت حضرت آفریدگار غافل هستید. اما در
خالق و مخلوق را باید دانست. پرستیدن آتش و کوشیدن ناحق کار خود را خراب میکنید
جواب دادند که ما را از آتش و دوزخ ابلیس خوف و خطر است. باشد که از پرستیدن و عزیز داشتن خلیل ما
رعایت و مسامحت روا دارد. حضرت شیخ الاسلام خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز باستماع
این معنی تبسم کرده فرمود که این همه غیر از طاعت و پرستیدن ذات مطلق بدست نه آید آتش را
زهره آن نباشد که بی حکم حضرت خداوندگار احدی را بسوزد. کافران عرض کردند که حضرت شیخ
که غیر یاد حق کار دیگر نه دارد. اگر از آتش سوزان خویشتن را پیش ما محفوظ و مصئون داشتن تواند
ما را بنماید تا یک لخت از پرستیدن آتش که معبود و مسجود ما است احتراز و اجتناب کنیم. حضرت خواجه
چون این سخن بشنید فرمود که اگر مردان خدا را در خرمن آتش بیندازند همه آن قت سرد شود و لطف
پذیرد. و هیچ زحمتی نه رساند. این بگفت نعلین پای راست کشیده در انبار آتش بینداخت
آن همه آتش تیز که شعله خیز و شرر انگیز بود در طرفة العین سرد شد و لطف پذیرفت. چون نعلین
پاک از آن انبار بر آوردند. دیدند که هیچ آسیب نرسیده است همچنان بود که انداخته بودند. باظهار
اینچنین عظمت عظمی و کرامت علیا ترسابچگان باعتراف حق و الوهیت حضرت خواجه بزرگ علیه الرحمه
زبان حال بکشادند و از شیوه ناراستی و عقاید ناروا تائب و تارک شده بدست حق پرست حضرت
شیخ الاسلام حضرت خواجه معین الحق و الدین قدس سره بتصدیق ایمان و تسلیم اسلام کردند و در اندک
زمان از واصلان خدمت شیخ گشتند. حضرت خواجه معین الحق قدس الله سره فرمود یکی بود
که خواجه عطا سلمی نام داشت او تا به چهل سال روی بسوی افلاک نکرد. استفسار کردند چندین زاری
و بیقراری از چیست گفت که از خجالت و شرمساری گور و هیبت فردای محشر. باز پرسیدند که بسوی
آسمان ندیدن چون است. جواب داد که از بسیاری گناه دانسته ام که در مجلس بار نه داده ام خارج نشسته ام

وهم درین محل فرمود که خواجه فتح موصلی از یاران طریقت و بزرگان با نعمت صوفیان بود و بگریستن و
اندوهگین نشستن مداومت داشت از آنکه اگر بگریستی گوشت رخسار ریخته بود. بعد وفات او را در واقعه
دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد. در جواب داد. انعام فرمود و از گناهانم درگذشت. زمانیکه مرا بحضور بخواند
خطاب آمد که فتح از چه بود که سالها به گریستی. آنا از رحمت تو امید داشتم پس سجده آوردم و
عذر خواستم که خداوندا عفو آمرزش تو حرمان نداشتم. آنا از اندیشه منزل گور و پرسش دیوان محشر
و پیر و دستی فرشته موت خائف و سهمناک بودم و میگریستم. فرمان آمد که بیش ازین مترس امین باش.
حضرت خواجه معین الحق میفرماید که بخدمت حضرت شیخ الشیوخ خواجه عثمان قدس سره در سفر همرکاب
بودم. جائے خانقاه بود. و در آنجا بخدمت شیخ اوحد الدین محمد احمد را دیدم که هر که دران خانقاه
مے آمد محروم نمی رفت با هر که چیزے مے داد میفرمود که در حق من دعا کن که استقرار و استمرار ایمان باید
فرمود و چون آن بزرگوار ذکر گور و قیامت مے شنید مے ترسید و چندان میگریست که از چشم
خون جگر مے تراوید. و به همین نمط هفت شبانه روز در شدت اضطراب و شیون بسر برد.
زمانیکه نماید گریه و بکا فرصت مے داد بحال خود باز مے آمد و مے گفت خطا جلبه میکرد
مے گفت کسے را که خصم مرگ در عقب و حریف نفس و شیطان در پے باشد. او را به سکون و شکیب
چکار. حضرت خواجه معین الحق قدس سره فرمود که فاتحه به نظر گشاده کار و بر آمدن احتیاج
از بس نافع است. از حضرت ختم رسالت صلی الله علیه وسلم در خبر آمده است که هر آنکه کار
دشوار و مشکل صعب در پیش دارد فاتحه الکتاب باین نهج بخواند........
بسم الله الرحمن الرحیم میم آخر کلمه را با لام کلمه الحمد ضم کند و آمین سه بار بخواند حضرت جل شانه تعالے
بشارت رحمت فرماید و از زحمت و صعوبت محفوظ دارد. و مرام او بتعجیل و تسهیل بر آید و همدران
محل فرمود که وقتے حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بیاران خدمت فرموده که حضرت رب العزت
هرانچه که برکات و خیرات بر من لطف فرموده است پیش ازین بر کسے انبیا و رسل مرسل نبود
دلیلے هم جبرئیل نزول کرد و از حضرت کبریا خطابم آورد که در مصحف مقدس سوره هست. که اگر در

توریت و انجیل بودے احدے از امم کلیم و مسیح علیهم السلام جهود و ترسا نگشتے. همان زمان حضرت
خواجه بزرگ فرمود که سورهٔ ام الکتاب کلی و جزوی همه مرض دور را دارو است. در مسندے که
از بیارهٔ درمان عاجز آید و خوشحال نگردد سورهٔ مذکور را بین سنت و فریضه صلوٰة صبحگاه مع
بسم الله چهل و یک بار بخواند دیده. حق سبحانه تعالی شانه شفاے کامل و صحت عاجل ارزانی فرماید
همدرین اثنا شیخ الاسلام حضرت خواجه بزرگ فرمود که وقتیکه از مشاهیر دیار شام بشهرے ارد
بودم بیرون شهر در غارے درویشے را دیدم که در آنجا ساکن و بکثرت مجاهده و شدت فقر و فاقه از بس
نحیف و ضعیف و لاغر و ناتوان شده بود و غیر استخوان از گوشت و پوست چیزے نه داشت
شیر درنده محاذ غار نشسته بود. کسے که خدمت حاجتے تعلق داشت از بیم آنچنین گزند قوی در
معرض تخویف شدم و نتوانستم که تقدیم کنم. آنگاه نظر درویش بر من افتاد و به آواز بلند گفت
که پیش بیا و هیچ مترس. چون نزدیک شدم بنشستم اشارت کرد. نشستم روے ادب
بزمین آوردم. اول سخنے که بر زبان مبارکش رفت اینست درویشے که قصد کسے نکند آنهم
قصد او نکند و ازین قبیل بسیار سخنها گفت بعد ازان از من پرسید که از کجا مے آئی. جوابش
گفتم از بغداد. فرمود نیک آمدی. باید که خدمت درویشان و عاملان شغل الهی تا بر گذر باشی.
چندین سال است که همدرین غار نشسته ام از خلق و خلائق رمیده و گوشه قناعت و عسرت گزیده ام
و از ترس نماز مدام میگریم. گریه که نماز میگزارم. در وقت اول خدشه دارم که اگر دقیقه از دقائق نماز
از دست برود و انچه کرده ام و خواهم کرد باطل و عاطل گردد. جمله عبادت و طاعتم نامقبول. هیچگاه
شمارند بر آن کسے که از عهده نماز بدر آید کارے عظیم کرده باشد. خواجه معین الدین قدس سره
میفرماید که در شهرے جماعه مسلمانان بهم که قبل از هنگام نماز انتظار اذان میکردند. پرسیدم موجب
انتظار پیش از وقت چیست پرسیدم. گفتند که بوجه اینکه وقت نماز بداهنت و سستی ضائع نه باشد و از بدو
وقت ادا کنیم. همدرین محل خواجه بزرگ فرمود که وقتے از حضرت رب العزت بحضرت موسی علیهم السلام
در صفت جهنم الهام شد و فرمان آمد که یا موسی علیه السلام در دوزخ جهیم وادی ست آفریده ام آن

طبقهٔ هفتم است از طبقات دیگر خطرناک و مصائب انگیز و تیره و تار و هم از افعی عقرب معمور است اگر
نائره از آن آتشخانهٔ جهان سوز در این تنگنائے عبرت آباد افتد ارض و فلاک و شجر و حجر جمله بسوزد
و آب بحار بسان روغن مشتعل گردد و این همه عقوبت و عذاب بهر دو طائفه مخصوص است اول آنکه
در نماز تغافل و تکاهل روا دارند دوم آنکه سوگند دروغ در میان آرند و هم درین اثنا فرمود که بزرگے
محمد اسلم طوسی نام داشت وقتے به اراده حصول کار سوگند را بر زبان آورد و این زمان
سکر بود چون بحال آمد و از خوردن سوگند راست متنبه شد فرمود که اینک سوگند راست بر آدم
گاه باشد که بوجه دیگر بر زبان آید این بگفت و پیمان کرد که مدت العمر سکوت و خاموشی بگذارد
بعد ازین تا زمان چهل سال در صدر حیات بود تا لب بکشاد و هیچ سخن نگفت هم درین سلسل
بیان فرمود که روزے رابعه بصری و خواجه حسن بصری و مالک دینار و خواجه شقیق بلخی رحمة الله علیهم
در بصره همنشین بودند و کلام در صدق محبت بود خواجه حسن بصری گفت که دوست در دوستی
صادق آن باشد که چون درد و محنت در پیش آید صبر کند رابعه گفت ازین سخن بوے
مادمن مے آید مالک دینار فرمود که هر چه از دوست آید بران راضی و شاکر باشد بعد ازین
سخن و شنده قاه قاه افتاد فرمودند که اینچنین بخشنده و مقابر منع آمده است که جائے
عبرت است از آنکه از حضرت رسول برحق صلی الله علیه وسلم در خبر است که هر گاه کسیکه در گورستان
رود آسودگان قبور گویند که اے غفلت شعار اگر آگاه باشی و خبرداری که بما چه میگذرد تا از هوا و هوس
بگذری و خوردن و خفتن و آسودن بر خود روا نداری هم درین محفل حضرات خواجه فرمود که بزرگے
دیدم که از بس ضعیف و منتهی العمر بود و مشغول در استغراق بمرتبه غایت داشت چون خدمت
او در یافتم سلام کردم و بخود اندیشیدم که از احوال او چیزے بپرسم پیر بزرگ بصفائے قلب
مکاشفه کرده فرمود که روزے با یارے در گورستان بودم یارے که در صحبتم بود سخنے لاابالی و
خرافت آمیز گفتن آغاز کرد مرا خنده قهقهه فرا گرفت ناگهان اندرون گور که بران تکیه کرده بودم
ندا آمد که تاسف و حیف بران کسانیکه آنها را منزل فنا در پیش است و ملک الموت کمین است

خنده غلاقلانه را بکار برند. و برآن کار نظر ندارند. حضرت شیخ الاسلام خواجه بزرگ میفرمایند که در سلوک
مذکور است که فرموده است از عاشقان حقیقی ما فرمان رسد که به بهشت درآیید ایشان در تمنای
بگویند ما را بهشت مطلوب نیست کسی را باید که بهشت از بهر او آفریده است. همدرین اثنا حضرت
خواجه بزرگ فرمودند که دیدن پنج چیز هر یکی از عبادت است. اول هر فرزندیکه روی والدین
بدوستی حق تعالی ببیند اجابت حج اکبر باشد. سوم کنند و زبانیکه بپیر رفت قدم‌ها و پدر بوسه دهند
ثوابی عبادت هزار سال بآو رسانند و بیامرزند. وقتی جوانی گناهگاری و تبه کاری الشیوخ عصیان
شکستنیان نقل کرده بود. دیرا در خواب دیدند که به فضل قرب حاجیان میفرمایند پرسید
که این همه عمل به پایه و بمرتبه از چیست. جواب داد که مادری پیر زال داشتم. تشنگی بر خانه
میرفتم سر در پای ضعیفه نهاده رخصت میخواستم و آن ضعیفه عفیفه دعای آمرزشم میکرد
و میگفت که حق سبحانه تعالی ترا ثواب حج روزی کند. چنانکه دعای مادر ضعیفم پایه اجابت
یافت و مستجاب شد و همچون من آواره و ندسوم را نجات دادند و بخشیدند. حضرت شیخ الاسلام
خواجه معین الحق میفرمایند که ایمان مرکز انوار است که در دل مومن قرار گیر و سینه مخلص چندان
که براه ثواب رود ضیاء قلب مترقی باشد چون به نیکی و صلاح استقامت و استحکام پذیرد
دل مومن بقعه نور گردد. در زشتی اعمال تاریکی بیفزاید. چون زشتی اعمال و خباثت سرایت کند
شقی القلب و منافق گردد. چون منافق شد از رحمت حق محروم و مایوس گشت. آنگاه فرمودند که
بر دل مومن هفتاد حجاب است بر نور. بر هر حجاب هفتاد فرشتگان در تسبیح و تهلیل مامور
باشند. هر آنکه مومن را بیازارد همچنان است که بر همه فرشتگان ایمان حجاب مامور باشند
آزار رسانیده است. منقول است از کتب سیر که حضرت خواجه بزرگ را با حضرت غوث الثقلین
سلطان المشرقین و المغربین دو بار ملاقات واقع شد. اول آنکه نخست حضرت غوث الاعظم حضرت
خواجه بزرگ را مدینه طیبه فرمودند که روزی معین الحق والدین از قدوه مشائخان زمان خواهد بود. دوم آنکه
در قصبه جیلان اتفاق مصاحبت و همنشینی دست داد. وقتی حضرت خواجه حضرت غوث الاعظم

درخواست کرد که چیزے از سخنان حق بیان فرمایند فرمود که سخن حق را از او تنهائی مطلوب است
حضرت خواجه بزرگ گفت که در کنج تنهائی نشستن از دو سبب نامناسب است یکے آنکه اگر کوش
حق خویش پیر دستگیر من رسد باشد که از روے غیرت خاطر پاکش برنجد و موجب نقصان
من باشد دیگر آنکه سوا از نه کلام و کمال احسن قابل رضاے پیر دستگیر خود بهتر نمیدانم و دیگر آنچه
حضار جلسه از دو حال عاری نباشند یا محرم باشند یا نامحرم و نمیدانم که بدلها چها اندیشند
و خیال حسنا میپزند. چون این بشنید حضرت غوث الاعظم هیچ نگفت و سکوت فرمود. بعد ازین حضرت
غوث الاعظم اذن دعوت فرمود و قبول فرمودند. چون از ما حضر سفره آوردند حضرت خواجه بزرگ
گفت که طعام بی نمک است گفتند نمک از کجا آید. القصه مردے کهن سال که بیرون شهر
سکونت داشت طلب فرمودند. و برائے سماع اشارت کردند گفت که مزامیر ندارم. اما چون سماع آغاز
شد مزامیر که پیشتر از مطربان برگرفته در یک حجره نگاه داشته بودند بے منت دست کسے
نغمه آغاز کردند. در آنوقت حضرت غوث الاعظم را یکے از مریدان خدمت سوال کرد که امروز اینجا چه بود
فرمود معین الدین سجزی چشتی مهمان ما بوده است. همان روز حضرت غوث الاعظم پارچه قسم کتان بحضور
خواجه بزرگ داد. چون حضرت خواجه بزرگ آن پارچه را در خدمت حضرت پیر دستگیر خواجه عثمان هارونی
قدس الله سره العزیز گذرانیدند. خدمت حضرت خواجه عثمان رحمة الله علیه از ان پارچه دستار کرده بر
فرق خواجه بزرگ از دست خود بسته کردند. هم درین اثنا فرمود که هر که مومن را بد گوید باشد که با مادر خود زنا
کرده است و دعاش نهار مستجاب نشود و اگر بی توبه فوت کند عاصی خاطی بماند. هم درین محفل فرمود
که سلام گفتن و در سلام سبقت کردن موجب کفارت گناه. و ثواب عظیم است. هر آنکه از مجلس خیزد
و سلام گوید رحمت حق سبحانه تعالی برے فرود آید. و هم درین زمان فرمود که چون به مسجد رود باید که پاے
راست پیش نهد و بگوید بسم الله وعلى الله توکل على الله لا حول ولا قوة الا بالله من الشیطان الرجیم
و چون مومن نخست پاے راست در مسجد نهد فرشتگان برائے آمرزش او دعا کنند و چون از
مسجد بیرون آید و اول پاے چپ بیرون نهد فرشتگان گویند یا رب نگاه دار و حاجتش روا کن و

بہشت و نعمت جاوید او را نصیب گردان و ہمدرین مقام فرمود کہ زمان آخر پدید آید اندران زمان
مرگ بہتر از حیات باشد زیرا کہ عیش و راحت بر مسلمانان تلخ گردد امرا جبر و ظلم روا دارند و
عالمان عہد رشوت بگیرند اندر الوقت خیر و برکت از خلق برخیزد و شر و فساد و بغض و عناد در ظہور آید
انگہ فرمود کہ صدقہ کسے باید داد کہ درویشے و فقیرے مستحق و روا دارد ہر کہ صدقہ برین نہج بدہد خدا تعالی
او را بخشاید بعد ازین فرمود کہ ہر آنکہ توبہ نصوح کند قبل آن باید کہ باب توبہ بستہ نشود و فرمود کہ توبہ
و استغفار کردن بر جملہ مسلمانان فرض است باید کہ پیش از آنکہ شحنہ مرگ بر سر رسد بہ توبہ و
استغفار عمل کند و در توبہ باز است تا آنکہ آفتاب از سمت مغرب طلوع نکند حضرت خواجہ معین الحق
رحمۃ اللہ علیہ میفرماید کہ روزے با شیخ محمد اجل شیرازی یک جا بودم در وقت نماز مغرب بود
خواجہ اجل تجدید وضو کردند اما خلال انگشتان در سہو افتاد ناگاہ ہاتف غیب ندا داد
کہ شیخ اجل دعوے دوستی ما میکند و سنتے را از مسنون ما ملحوظ ندارد بعد ازان خواجہ اجل
سوگند خورد و پیمان محکم بست تا زیست سنتی از سنن رسول اکرم علیہ السلام ترک نداد از نجاست
کہ ترک سنت خلل است و موجب ناخشنودی حضرت خاتم الانبیا صلی اللہ علیہ وسلم
و ہمدرین محل فرمود کہ طائفہ عارفان اہل فضل و فضائل اند و مستغرق و متحیر بجمال دوست چون
عارفے در شب بحالت طہارت خواب استراحت کند فرمان آید بہ فرشتگان تا آنکہ او بیدار شود
در پہلویش قرار گیرند و آنگاہ کہ بیدار شود بعبادت اشتغال ورزند کہ خدایا بخواہ و بیامرز این بندہ را
کہ با طہارت خفتہ بود و ہمدرین محل فرمود کہ روزے حضرت رسول حق صلی اللہ علیہ وسلم
ابلیس را در غم رسیدہ و اندوہگین دریافت و پرسید کہ این ہمہ اندوہ و تعب از چہ سبب است
جواب عرض کرد کہ از چہار چیز کہ از امت حضرت بظہور مے آید اول مؤذنان کہ اللہ اکبر میگویند
و ہر کہ متنبہ مے شود بجواب مے پردازد و ہمہ را ساحل مستلزم رحمت و بخشایش جائے مے یابند دوم
دوم از تکبیر غازیان کہ بہ جہاد و جدال حق بر مے آید سوم از وجہ حلال درویشان کہ ایشان از وجہ
حلال بدیگران بخش مے دہند و موجب آمرزش دیگران مے شود چہارم از آنانکہ نماز صبحگاہ بگذارند

و تا طلوع آفتاب به احسن الاذکار بر جاے نماز قرار میگیرند و در نماز اشراق مشغول میباشند. یا رسول الله
زمانیکه من در عالم ملکوت بودم در صحیفه دیده ام که هر که نماز صبح بگذارد و تا برآمدن آفتاب بر جاے نماز
قرار گیرد و اشراق تمام کند حق تعالے او را با هفتاد هزار کس که از آن او متعلق و در ایشان باشند
بیامرزد و بعد ازین نقل فرمود که نباشی که چهل سال به دزدی کفن مردگان داشت بمرد و مردم او را در خواب
دیدند که در بهشت مقام دارد متحیر ماندند و باستفسار رفتند. جواب داد که ببرکت نماز بامداد که تا برآمدن
آفتاب و نیز اداے نماز اشراق بر جاے بودم و بعد ازین به مهمات نباشی مصروف مے شدم
چون حضرت حق سبحانه تعالے اندک پذیر و بسیار بخش است برمن نوازش فرمود آورده اند که چون
حضرت خواجه را زمان وصال و انتقال نزدیک تر شد بیشتر از یگانه و بیگانه ترک تعلق نگاه داشته
بودند و بنا اوقات بر تعدی و تعب فرزندان دلبند که سوانح آینده مکشوف ضمیر منیر بود تحسر
تاسف میفرمودند. روزے پسر بزرگ خواجه فخر الدین را بصبر و تسکین اشارت کرده ارشاد فرمودند
که بابا فخر الدین اینهمه که از ما و شماست فانی و ناپایدار است و غیر از محبت حق سبحانه تعالے شانه
هر آنچه از مواسات زن و فرزند و خویش و پیوند باشد و بے ثبات بے مدار است باید که در رضاے
الهی محکم و مستحکم باشی و دامن صبر و استقلال در زمان اذیت و غربت و مسافرت از دست ندهی
چون این حکایت تمام شد. فرزند ارجمند را وداع فرمود و شیخ الاسلام حضرت خواجه بزرگ بمشاهده
جلوه شاهد حقیقی مشغول گردید و پیش از وقت زمان وصال در حجره محکم کرد تا آنکه بروز ششم
ازین واقعه در حجره بکشادند دیدند که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز ازین سراے فانی
بعالم جاودانی رحلت فرموده است و بر جبین پاکش از قلم قدرت بخط نسخ رقم زده اند هذا
حَبِیْبُ اللهِ مَاتَ فِی حُبِّ اللهِ. و از لمعات چهره مبارک آثار برکات و تجلیات و انوار ساطع
و طالع بودند. نقلست که حضرت خواجه بزرگ را از بندگان خدمت که بخصوصیت علم و عمل ممتاز

تا این وقت که سال سیزده صد و سه هجری که درستی در و دیوار و سقف و فرش خانقاه شریف مے نمودند از ته فرش شش سبو پر بزرگ مملو از خاک پاک برآمده بود
و آن خاک که بعد از غسل حضرت خواجه بزرگ است که هنگام غسل میت خاک گم آلوده در سبوها محمول نموده دفن کرده بودند چنانچه سبوها آنچه برآمده بدستور سابق در سایه دیوار دفن کرده شده ۱۲

بود غسل داده. و همانجا خانقاه شریف بسمت جنوب با مسجد بزرگ اکبر پادشاه دهلی نمودار است
و صاحب سجاده بعد ختم محفل قُل که خاصت سجاده نشینی ازو راست کرده می آید همانجا که جای غسل
حضرت خواجه بزرگ است بر دراز مسند می نشیند جمعی از ارباب طوائف وغیره ملازمان آستانهٔ عالیه
و فقرا و خدمت رسیده نذور و فتوح میرسانند. تاریخ وفات حضرت خواجه بزرگ بقول صحیح در سال
ششصد و سی و سه قرار داده اند. جمعی از اهل اسلام و قوم هنود جمع می آیند و فیض می یابند

آئین عرس شریف

بروئیت هلال رجب المرجب که ایام عرس شریف معین است و مجالس سماع برپا میکنند و قبل
که ماه رجب میگردد شبها مجلس قیمتی و چراغان منور و مزین میشود و حضرات صوفیه
صف بسته می نشینند و ذکر پاک و تحیت و سلام خفا و بلند ادا مینمایند و سامان مجلس نقره
مثل مجمره عود سوز وغیره در وسط محفل می نهند و بعد اتمام انتظام ضروریه حضرت صاحب
سجاده اطلاع میرسد و چون حضرت صاحب سجاده بمجلس می آید جماعت فقرا
صفها بتعظیم و سلام می خیزند و پیران تا لب فرش استقبال میکنند نشست صاحب
بر گدیلهٔ سجاده عود سوز کلان در وسط صف صدر مقرر است و بعد ازان که صاحب سجاده داخل
محفل می شود حافظان قرآن خوانان فاتحه بروح پر فتوح حضرت خواجه بزرگ نموده و دعای
سلامتی پادشاه و حضرت صاحب سجاده برپا میکنند و بعد ختم فاتحه محفل سماع گرم میشود
نوبت بوجد و حال می رسد چون نصف شب بگذر میرسد صاحب سجاده برای غسل مرقد منور
میروند. و اول از دروازهٔ سنگی داخل گشته در گوشهٔ مشرق و شمال متصل بشبکهٔ سنگی [illegible]
گنبد شریف تبدیل لباس میکنند [illegible] تا ایوان که بسمت گوشهٔ مغرب و جنوب [illegible]
واقع است و بجهری جنتی معروف است و در یک سبوچه گل در آنجا چراغ می سوزند [illegible]
سجاده دست و پا می شوید و بعد ازان درون گنبد رفته مرقد مبارک را [illegible]

وکسان بخدمت چوکی حمام و اداے خدمت آبرسانی و آفتابه برداری غیره مصروف می باشند
و بعد غسل حضرت صاحب سجاده عرق گلاب خوشبو و صندل و گل بر مزار شریف می پاشند و
قبر پوشش پوشانیده بیرون گنبد می آید و بدستور سابق تبدیل لباس فرموده در محفل سماع میرسد
و بر سمت اصحاب قرب حسب دستور بوده تا اختتام محفل قیام دارد - الغرض از آن شب تا به
شب ششم بهمین طریق محفل سماع برپا می شود - و بتاریخ پنجم بعد از نماز صبحگاه حضرت صاحب سجاده
اقسام شیرینی و طعام که نیاز مخصوص حضرت خواجه بزرگ است بصادر و وارد تقسیم می فرمایند و
فقرا و مشائخ و امرا و عمائد مدعو می باشند و بعد از نماز ظهر که از اکل و شرب فراغت می یابند مجلس سماع
شروع می شود و بسوز و گداز و راز و نیاز با اختتام میرسد بروز ششم محفل قل که عبارت از ختم آخر است
از وقت یکپاس روز برآمده بنیاد میکنند تا از هجوم فقرا و ارباب تماشا چندان اژدهام میباشد
که در وسعت سماع خانه مجال نفس برآوردن و تاب بجا ماندن بمشکل تمام دست میدهد و از رائحه عطریات
و عرق گلاب و دود مجمر عود و سوز مشام جان تفریح عجیب و تفتیح غریب می یابد و از نزول خیرات
و برکات بر اصحاب قرب فتح الباب سعادت و قبول روے میدهد و از کثرت انوار و تجلیات
در دیده حق بینان سجی حقیقت و معرفت جلوه شگرف می در آید زهے بختیاری بخشندی که اهل
صدق و یقین بدست می آید و هریکے از ایشان از خوان انعام و التذاذ بخش کافی و بهره وافی
میربایند و همین حال و احوال چون آفتاب بخط استوا میرسد التزام و اهتمام فاتحه بوقوع
می آید و التهاب آتش سماع انطفا می پذیرد - اول چادرے خوش رنگ و لطیف در وسط بزم
گسترده بالائش کوزه صندل سائیده و تشتے گل و گلاب و برگ پان می نهند و حفاظ و
مولود خوانان خوش الحان و پاکیزه جمال گرد پارچه گسترده که باصطلاح دستر خوان میگویند جمع آمده
بذکر خیر و سعادت اشتغال می نمایند - و بعد از آنکه رسم فاتحه بانجام میرسد بحاضران مجلس
صندل و بیره برگ پان تقسیم میشود و پس از آنکه چوبداران چوب نقره بالا میکنند این علامت
است بختم محفل و همین نشان و علامت - بالاے نقارخانه نوبت شادیانه می نوازند و

اول از همه پیش صاحب سجاده دستار و خرقه نفیس بها که مکلف و مکلل مے باشد مے آرند و این
خلعت جانشینی و صاحبتہاے حضرت خواجه بزرگ است و بعد آنکه خلعت مذکور حضرت صاحب سجاده
زیب بر و دوش مے فرماید۔ بحاضران مجلس هم دستار تبرک علی قدر مراتب مرحمت میشود و بهر یکے
از شاه و فقیر و غریب و امیر این عطیه گرامی را موجب سعادت دارین و مفاخر نشاتین دانسته
و بر چشم و لب نهاده زیب سر میکنند بعد آن حضرت صاحب سجاده بنظر ادائے رسم فاتحه درون
قبه شریف بر مرقد مقدس میروند۔ امّا از هجوم و کثرت نظارگیان بیک نظر رفتن نمیتوانند
بالآخر بهزار کشمکش راه مے یابند و حضرت صاحب سجاده دست بدست اندرون روضه شریف
مے رسند و حضرت ممدوح بعد از هزار خشوع و خضوع جبین نیاز بر پائین مزار مالیده بسمت مشرق
زیر طاق مصحف لطیف قبله رو بمراسے نشینند۔ چون ازین خدمت خاص فارغ مے شوند حضرت
معز الله بهزار عز و امتیاز با دلے شاهانه بیرون روضه آمده به خانقاه شریف متوجه شده بر فراز
مسند مشیخت و ارشاد مے نشینند و جمعے از اهل حال و عمائد و ارباب وظائف و عمله و فعله درگاه شریف
برسم سلام و قدمبوس جمع مے آیند و صف فقراء آزاد و غیره که بیشمار مے باشند نعره یا
فضل پنجتن۔ یا علی مدد گویان شرف خدمت مے یابند و مقدمات و نزاعات که درمیان ایشان
مابین سال بوقوع آمده باشند حسب الامر حضرت صاحب سجاده تصفیه مییابند و دران محل
کسے از بجا آوردن حکم صاحب سجاده مجال دم زدن و سر پیچیدن نباشد۔ احیاناً اگر کسے
سخن عذر و معذرت درمیان آرد تاج و خرقه او فوت ضبط میشود و از صف فقراء در حق او
حکم اخراج میرود ٭

آئین محفل پنجشنبه

مقرر است که بهر یوم پنجشنبه بوقت نماز عشا که دو گهڑی شب بحساب ساعت هندی میگذرد
روشنی چراغان و درستی فرش میکنند و باختر سوئے قبه شریف پیش صحن سنگی دالان برائے محفل

پنجشنبه جائے مخصوص است بعد اہتمام تیاری محفل متولی درگاہ بشب یعنی یک ساعت پیش از ساعت مقرره کس بخدمت صاحب سجاده مے فرستد و چون حضرت صاحب سجاده از خانقاه برآمده در جماعت خانه که امسال سماع خانه سر آسمان جاه بنیاد داده اند میرسد ـ گھڑیالی درگاه ـ ساعت سه میزند و این علامت خبر است از مقدم صاحب سجاده ـ اول صاحب سجاده از دروازه پائین در روضه شریف داخل میشود و بعد ادائے فاتحه از جانب دروازه شرقی برآمده ـ براه سنگی دالان قصد محفل میکنند چون لب فرش میرسد چوبداران استقبال میکنند و ارباب مجلس در تعظیم تقدیم مے نمایند بعد از آنکه حضرت صاحب سجاده برافراز گدیله محاذ مجمره نقره کلان ـ روبه مزار و پشت به شرق مے نشینند ـ حافظان و مولود خوانان فاتح بروح پرفتوح حضرت خواجه بزرگ میگویند و دعائے سلامتی صاحب سجاده میخواهند و بعد ختم فاتح شیرینی که بزبان هندی ڈلی میگویند و به قوام شکر رسیده و روغن زرد ـ مے سازند به حضار محفل تقسیم میشود و نیز حسب دستور قدیم بخشش مقرره بهر اہل استحقاق داده میشود و بهم قوالان سماع بنیاد مے دهند چون ساعت پنج میشود مجاوران و خدام فرش قبه شریف از جاروب صاف میکنند و این جاروب خاص است که از پر دم طاؤس درست میکنند و این خدمت خاص را فراشه گویند ـ چون فراشه ختم میشود دروازه قبه شریف بند میگردد و باز تا به صبح صادق وانمیشود ـ چون نوبت ساعت شش میرسد باز بطریق اول فاتح میخوانند و همه اہل محفل قیام نموده ـ دست بسته رو به قبه میکنند و قوالان اشعار هندی که به کڑکا معروف است و در محامد و اوصاف حضرت خواجه بزرگ مشهور است به الحان خوش مے سرایند و بعد ختم ـ آن محفل برخواست میشود ـ هر یکے بجائے خود میرود ♦

آئین محفل ششم

بشب تاریخ ششم هر ماه مقرر است ـ و زمان و مکان محفل پنجشنبه مخصوص ـ اما صاحب سجاده نمے آید و به همین جهت عصائے نقره و مجمره نقره که لوازمه منصب سجادگیست مستعمل نمیشود ـ و شیرینی که

بعد فاتحه تقسیم مے شود و بعد ازان بسکتے که به آرد نخود و قوام شکر ساخته مے شود +

آئین بسنت

بتاریخ پنجم ماه که بماه ماگهه واقع شود از خانه قوال درگاه گڈوه مے آید. گڈوه عبارت از گلدسته میباشد که از گل شگوفه فصل بهار تیار میشود. و از راه بازار پیش زینه میگذرد. و همه قوالان نغمه سرایان و لولیان شهر بلباس بسنتی در جلو مے باشند. و همه عمله و فعله درگاه شریف از متولی تا بسگزان همراه مے باشند. عجب رسم دلربا و تماشائے روح افزا است که حصر به دیدن دارد. و قوالان که به بسنت بهار غزلیات تازه مے سرایند. ذالقه عجیب و لذت غریب میدهد. بالآخر همین طریق والتزام بمزار و قبه شریف گردیده و گلدسته بر مزار حضرت خواجه حسین نبیره حضرت خواجه بزرگ مے برند و از آنجا در خانقاه شریف حضرت سجاده نشین رسیده بادائے رسم معینه مے پردازند +

آئین گل بنگله

بماه ماگهه هندی که فصل بهار گل گلاب است بروز پنجشنبه چادر گلهائے سرخ و سبز مے سازند و ملکهائے مسلسل و رشته رنگین در کشیده بعد صلواة شام بسقف مزار شریف که از چوب خوشبو دار نصب کرده اند و هم در پیرامون آن همه سلکهائے گل بشتهء ابر ابر قطار در قطار به ادائے مطبوع و طرز خوش اسلوب بسته میکنند و اندران شب هجوم اهل استحقاق و تماشا و اژدهام عام بمرتبه غایت مے شود و از زن و مرد و خورد و کلان جم غفیر گرد قبه شریف و روضه فضائے آستانه عالیه حاضر آمده بادائے فاتحه و تحیه و سلام اشتغال مے ورزند +

آئین ماه صیام

چون رویت هلال بوقوع مے رسد به منظر آگاهی عوام الناس بر سر نقار خانه که مقام بلند است

نوبت شادیانه می‌نوازند و از همان شب نماز تراویح آغاز میشود اگرچه بیشتر جاها در آستانهٔ عالیه قرآن مجید میخوانند. اما در مسجد جهانگیری پهلوی قبه شریف جم غفیر و گروه کثیر تراویح میخوانند و حافظ فرح شاه خان اسیوری که ملازم آستانه عالیه است نهایت بالحان مرغوب و به آواز بلند و بصحت تمام و حزم کلام میخوانند و در مسجد شاهجهانی خطیب درگاه که از ملازمان روضه شریف است باداء مطبوع و الفاظ فصیح قرآن خوانی میکند. و همین جهت محفل پنجشنبه بین العصر و المغرب در ماه صیام مقرر کرده اند. و به شب ختم قرآن مجید و فرقان حمید مقرر است اندران شب از کثرت چراغان و تجلیات و انوار فضای حرم آستانه عالیه بقعه نور می نماید.

آئین عیدین

چون رویت هلال عید الفطر بشهادت ثقات ثابت می شود. نوبت شادیانه بنیاد می‌نهند و بروز هنگام نماز بامداد صاحب سجاده حاضر قبه شریف گشته چادر گل بر مزار می پوشانند و بر قبور اجداد خویش که در جوار آستانه شریف آسوده اند گل و عطر می افشانند. بعد از ان چون وقت نماز میرسد. اول صاحب سجاده برسم سلام حاضر آستانه شده بر پالکی سوار میشود و ماهی و مراتب شتری وغیره که لوازمه منصب سجادگیست معه قاضی شهر و عامیان شهر در جلو میباشد پیش ازین کافه اهل اسلام در عیدگاه رسیده انتظار میکشند چون صاحب سجاده داخل عیدگاه میشود تکبیر آغاز میکنند. و بعد ختم نماز و خطبه. چون صاحب سجاده معاودت میکند اکثر آن از عمله درگاه انتظار میکشند. و چون سواری صاحب سجاده پیش زینه درگاه میرسد. و او از سواری پالکی مفارقت کرده پای سعادت بر زینه اول درگاه شریف می نهد شادیانه تهنیت بر نقاره خانه می نوازند. بالآخر صاحب سجاده باداء شاهی برسم سلام در قبه شریف حاضر میشود و در زیر طاق مصحف نشسته فاتحه بر روح پر فتوح حضرت خواجه بزرگ میرساند. چون فارغ میشود به خانقاه شریف آمده در مسجد سجادگی می نشیند و همه ارباب طوائف و نوبتیان و باد فروشان و چوبداران

نغمہ گویان متعلقہ آستانہ عالیہ گرد آمدہ مراسم تہنیت بتقدیم میرسانند و علی قدر مرتبہ انعام میابند و قریب بہ رسم عید الفطر دستور عید الضحی ہم معین و مقرر است ✦

آئین ایام عشرہ محرم الحرام

از رویت ہلال محرم رسم نغمہ و سرود موقوف میگردد۔ و فاتحہ شہیدان کربلا و اہلبیت مجتبی برکوزہ شربت ناب و رائحہ عطر و گلاب میرسانند۔ و تا بروز سوم عشرہ محرم ہمین نمط دستور دارند و آثار حزن و ابتہال و رنج و غم کہ مقتضی محبت است از در و دیوار و شجر و حجر آستانہ عالیہ موثر میشود کسے بیند کہ دیدہ بینا دارد۔ و کسے داند کہ قلب صحیح دارد و محبت قوی مکنون خاطر اوست ✦

آئین محفل میلاد شریف

سرور عالم نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم

شب دوازدہم ماہ ربیع الاول بوقوع مے آید و بطریق محفل پنجشنبہ باحسن وجوہ باختتام میرسد ✦

آئین عرس

(حضرت پیران پیر شیخ المشائخ و مغارب خواجہ عثمان ہارونی قدس اللہ سرہ)

دستور است کہ بہ شب پنجم ماہ عید الفطر در مقام سماع خانہ محفل مے شود۔ و بر رسم معمولی صاحب سجادہ زیب محفل میگردد۔ و بروز ششم محفل قل انعقاد مے یابد و بہر طور اہتمام و التزام محفل بطریق محفل قل حضرت خواجہ بزرگ بوقوع مے آید۔ چون محفل ختم مے شود۔ دستار مشیخت بر فرق مبارک حضرت صاحب سجادہ قرین زینت میگردد و بہ دیگرے دستار دادہ نمے شود ✦

آئین عرس بزرگان سلسلهٔ معینیه

جانب پائین روضهٔ شریف پیش دالان آرت کارت محفل سماع بر سطح فرش سنگ چمین است
صوفیان صفت بسته می نشینند و قوالان رسم سماع ادا میکنند و آغاز محفل بعد نماز عشا میشود
که سماع معمول و اکثر کاختم می شود مقرر است قریب نصف شب ختم محفل گشته شیرینی تقسیم کرده میشود
اما درین محفل ها عصا و مجمرها، نقره که لوازم سجادگیست مستعمل نمیشود ٭

باب دوم

در تذکرهٔ اولاد و اخلاف حضرت خواجهٔ بزرگ معین الحق والدین قدس الله سره العزیز

آورده اند که حضرت خواجه را تا سن هشتاد سال در تجرید و تفرید گذشت و هنوز تاهل اختیار نفرموده بود
شبی در عالم رویا که چشم ظاهر آشنائی خواب و دیدهٔ دل شاهد رب الارباب بود از حضرت ختم رسالت
وصدر نبوت بشارت رفت که معین الدین تو معین دین ما هستی اما سنتی از سنت ها ما بگذاشتی. چون
حضرت خواجهٔ بزرگ بیدار شد و بعد ادای فریضهٔ سحر به جلوت ارباب محبت صحبت آراست ملک
خطاب نام که حاکم قلعهٔ بتلی بود خاتونی از قبیلهٔ راجپوت که به غنیمت یافته بود بخدمت سامی
حضرت خواجه بارادهٔ ادای آن جمیلهٔ عفیفه را بسلسلهٔ زوجیت مباهی فرمود. و اهدا الله
کرد. خاتون دیگر بنت سید وجیه الدین مشهدیست که به اشارت و بشارت حضرتنا و مولانا امام جعفر صادق
رضی الله عنه در حبالهٔ نکاح حضرت خواجه در آمد از هر دو عفیفه سه پسران و یک دختر بوجود آمدند
اما در بطن اختلاف است بعضی بر آنند که از بطن سیده محترمه خواجه ابوسعید و بی بی حافظ جمال
متولد شدند و از بطن جمیله دیگر خواجه فخر الدین و خواجه حسام الدین بوجود آمدند والله اعلم بالصواب

خواجه ابوسعید را دو پسران بودند۔ خواجه احمد و خواجه جنید که ذکر پاک اینها در فوائد الفواد از حضرت
سلطان المشائخ منقول است و بی بی حافظ جمال را حفیت شرعی۔ شیخ رضی الدین بود که بر کنار حوض
مندولا در نواحی قصبه ناگور است سید حسام الدین بعین شباب از چشم مردان نهان شد و صحبت
ابدال و رجال الغیب پیوست۔ امّا حضرت خواجه فخر الدین را پسرے بوجود آمد که حسام الدین سوخته
نام داشت و او ازبس عابد مجاهد ممتاز و مرتاض مولع و متورع سوخته آتش محبت و آسوده
درد و محنت بود و بفیض صحبت حضرت سلطان المشائخ از امثال و اقران گوئے سبقت
ربوده بود مرقد پاکش در قصبه سانبهر باختر سوے بر سر راه اجمیر واقع است و خلق خدا ازان حظیره
گرامی فیضهائے ربایند۔ او را دو پسران بودند معین الدین خورد و قیام الدین بابربال اول ازین
کامل و اکبر بود۔ کمالات علمیه و آثار حالیه داشت و بے واسطه کسے با حضرت خواجه نسبتے بود۔ امّا
انجام کار باشارت خواجه بزرگ به خواجه نصیر الدین چراغ دهلی رجوع کرد و خلافت یافت۔ اولاد
پاکش به سبب ناهمواری و ناهنجاری کفار سکونت مالوه اختیار کرد و از مدینة الهدایت دار الولایت
اجمیر هجرت فرمود۔ سید قطب الدین که بعهد سلطان محمود خلجی خداوند دوازده هزار سوار بود و حشمت
خان خطاب داشت از نبائر پاک خواجه معین الدین خورد است و دیگر هم صاحب مقام عالی و برگزیده
حضرت آفریدگار بود و جوهر شجاعت و جلادت نگاه میداشت و بمقابله کفار داد جرات و شهامت
میداد۔ حتے که گروه مخالف از دست او به ستوه مے آمده او بنجیبت نامش سیلا باگهه کرده بودند
شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد علیخان حسنی الحسینی لاریب فیه از اولاد و امجاد حضرت
خواجه بزرگ است سلمه الله تعالی سلسله نسب شریفش به نوزده واسطه بخواجه قیام الدین بابربال
منتهی مے شود۔ شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد بن دیوان سید سراج الدین احمد
بن دیوان سید امام علی احمد۔ بن دیوان سید محتشم علی احمد بن دیوان سید اصغر علی احمد
بن دیوان سید امام الدین احمد بن دیوان سید منیر الدین احمد بن دیوان سید سراج الدین احمد
بن دیوان شیخ ابو الفتح احمد بن دیوان سید علم الدین احمد بن دیوان خواجه ابو الخیر احمد بن شیخ

معین الدین احمد ثالث بن شیخ المشائخ سید شیخ الدین احمد بایزید خورد بن شیخ المشائخ سید
نور الدین احمد طاهر بن شیخ المشائخ تاج الدین احمد بایزید بزرگ ـ بن شیخ شهاب الدین احمد بن شیخ
کمال الدین شیخ احمد بن شیخ نجم الدین احمد خالد ـ بن خواجه قیام الدین بابر بال هیٹیلا باگهه رحمته الله علیهم
اجمعین ـ بعضے از اہل ہیبا که در باب وجود با جود اولاد احفاد حضرت خواجه بانکار آمده
الحق از جاده مستقیم تحقیق بیراستی دور افتاده و منازل خویش در بهانخانه نکبت و ذلت
بنیاد داده اند ـ زیرا که فقیر مؤلف منشاء تحقیق بتصدیق ایمعنی کتب سیر و سلوک و فرامین شاهان
هند و جریده ها را که در تذکره اولاد و احفاد حضرت خواجه مشهور و مذکور بودند از دفتر تولیت دیوان
اوقاف آستانه مقدس و مطهر بهم رسانیده مقام الیقین را تا بحق الیقین افزوده است
و هر آنکه اقوال بزرگان سلف و علم و عمل حضرات خلف را بچشم انصاف دیده باشند میداند
که وجوب وجود اولاد حضرت خواجه بزرگ را اولیاء کاملین و بزرگان دین در هر زمان و مکان
تصدیق و تحقیق فرموده باعتراف و قبال گرائیده اند غیر ایشان کسیکه بهوائے نفس
و تقاضائے هوس حرف دیگر میزند ـ دلداده نفس و سرگشته هوا و هوس است ـ لاجرم مناسب حال
و شایان مقال اینست که بعضے اقوال از ملفوظات و مکتوبات و غیرهم بطرز استنباط و انتخاب
و ضبط تسوید و ربط تسطیر در آورده شود که شاهد حال و مشهود مقال باشد ❊

منقول است از فوائد الفوائد

که بر زبان شفیق جهان حضرت سلطان المشائخ گذشت ـ پانزدهم محرم سن عشره سبعمائه شنیدم
از خواجه احمد نبیره شیخ معین الدین قدس الله سره العزیز ـ و این خواجه احمد عظیم صالح بود
سن عشرین سبعمائه پنجم رمضان المبارک ـ الغرض چون چندگهے بگذشت خواجه وحید الدین
نبیره خواجه معین الدین سجزی رحمته الله علیه بخدمت شیخ کبیر آمد و بیعت طلبید و دستوری حلق خواست
شیخ فرمود من ایمعنی از خاندان شما دریوزه دارم مرا واجب نیست که شما را دست دهم خواجه وحید الدین الحاج

بسیار کرد که البته من پدیشوم خدمت شیخ و نسبت بداد و فرمود سر خلق کن القصه آن روز که خواجه
وحید الدین محلوق شد بعد آن مولانا نصیر الدین نیز محلوق شد ❊

منقول است

از مولانا سید محمد مبارک علوی الکرمانی خلیفه مستند حضرت سلطان المشائخ محبوب الاولیا شیخ نظام الدین قدس سرہٗ
کذا فی سیر الاولیاء

فرزندان شیخ الاسلام معین الدین سجزی را در حدود اجمیر دیہی احیا بود مقطعان جہت مقرر داشت مزاحمت
می نمودند فرزندان شیخ را ایران داشت که در شہر روند و از بادشاہ مقرر داشت بیارند ہمین ضرورت
خواجه از اجمیر به دہلی آمد فرمود شنیدم از حضرت خواجه احمد نبیره شیخ معین الدین سجزی قدس الله سرہٗ
و این خواجه احمد عظیم صالح بود ❊
تنبیہ فرمودہ اشارت بحضرت سلطان المشائخ زیرا که صاحب سیر الاولیا ملفوظات حضرت شیخ را ترتیب داده است

منقول است

از درویش جمالی که او از اہل محقق صاحب نسبت و از بزرگان طریق چشتیه بود. کما قال فی سیر العارفین
نقل است از خواجه معین الدین چشتی که روزے بزبان دربار فرمودند که اولاد معین الدین حمید الدین
یکیست این قول قبل از پیوند بود و آخر کار نتیجه قول ایشان ظاہر شد که باہم یکے شده اند
چنانچه میر شیخ تاج الدین کبری ابی محمد الحسنی الحسینی سلمه الله تعالے فی بقائہ نبیره اولاد بسیر
صلبی حضرت خواجه معین الدین میشود. و نبیره دختر سلطان التارکین برہان المجردین
شیخ حمید الدین محمد احمد صوفی سعیدی عمری فاروقی یار دغار مرید و خلیفه بزرگ حضرت این
بوده اند کے خواجه معین الدین قدس الله سرہ العزیز رضی الله تعالیٰ عنه و در میان حضرت
خواجه و شیخ حمید الدین خویشے درقدیم است تا معلوم بوده باشد و ہمان طریق فرزند لاد

ایشان ہم خویشی میبود. تا معلوم بوده باشد. دران ایامیکہ این حقیر بدولت زیارت مرقد
پُر طہارت حضرت معین الملۃ مشرف گشت از فرزندان حضرت ایشان. صاحب سجادہ
شیخ المشائخ بایزید ثانی بود رحمۃ اللہ علیہ. و او شیخے کلان و عظیم الشان بوده است سید شمس الدین
طاہر کہ صد و پنجاہ سال عمر داشت. خرقہ خلافت از خدمت شیخ المشائخ بایزید محمد ثانی یافتہ بود
و مرید شیخ المشائخ شیخ نور بود کہ در بنگالہ آسودہ است و خدمت سید شمس رحمۃ اللہ علیہ را
با حضرت ملک المشائخ و اولیاء سماء الحق والدین قدس سرہ اعتقادے بحد. و اتحادے
بعید بود و با این حقیر محبتے و شفقتے عظیم بود. از ایشان استماع است کہ حضرت بدیع المشائخ
معین الحق والدین را در آخرہا تاہل واقع شد. و فرزندان متولد شدند. فاما چون این حقیر
بزیارت روضہ متبرکہ حضرت بدیع المشائخ معین الحق رحمۃ اللہ علیہ رسید ہمراہ و باتفاق صحبت
خدمت پیرزادہ سجادہ شیخ المشائخ نصیر الملۃ والدین رحمۃ اللہ علیہ یکجا زیارت حضرت ایشان
بحصول پیوست. در انجا مجاورے بود عظیم بعہد مولانا مسعود قریب ہشتاد سال عمر داشت
چنانچہ پدر و آبائے اجداد او مولانا احمد شرف خدمت حضرت شیخ مشار الیہ قدس اللہ
سرہ العزیز یافتہ بود. و مولانا مسعود از مولانا احمد کہ خادم حضرت شیخ بود. نقل میکرد کہ انچہ
حضرت شیخ رحمۃ اللہ علیہ از اجمیر اول بار بدہلی رفتند و باز آمدند ایشان را تاہل واقع
شد. و آنچنان بود کہ سید وجیہ الدین محمد مشہدی عم سید حسین مشہدی داروغہ خطہ مذکورہ بود
دخترے داشت بکمال عصمت و عفت کہ نام مبارک ایشان بی بی عصمت است و
این عجوزہ مسطورہ بحد بلوغ رسیدہ بود و نخواست کہ حبیبالہ بزرگزادہ درآرد. و حوالہ نتیجہ
دودمان اشراف نماید ہیچکس را در خور کمال و لائق حال نمی یافت کہ بدو پیوندے فرماید. اکثر
درین تامل و تفکر مے بود. ناگاہ شبے از شبہا حضرت امام جعفر صادق را در واقعہ دید کہ
میفرماید کہ فرزندم وجیہ الدین اشارت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم براین است کہ

سلہ بن ابا محمد بن شیخ محمد قاضی تاج الدین محمد دوم قاضی شمس الدین ہوی نبیرہ امام محمد شیبانی رحمۃ اللہ علیہ ۱۲

این عجوزه را به شیخ معین الدین سجزی بسپاری و در حباله او در آری سید وجیه الدین مذکور
از پیوستگان حضرت شیخ بود این واقعه بحضرت شیخ اظهار نمود و حضرت شیخ رحمة الله علیه
فرمود که عمر من به آخر رسیده است یعنی نود ساله شده ام فاما چون اشارت حضرت رسول است
قبول نمودم و جفت شریعت ساختم. این فرزندان پاک نهاد و درست اعتقاد از ان دودمان کرام
و خاندان عظیم اند ۞

نقل

از عارف معارف توکل و تجرید سالک مسالک الوهیت و تفرید سلطان التارکین شیخ حمید الدین
صوفی ناگوری نقل آورده اند. هکذا فی سرور الصدور که بتوجه خاص حضرت خواجه فرید نبیره
حقیقی حضرت سلطان التارکین ترتیب تدوین یافت. چون خواجه جیو در اجمیر فرود آمد
ملکی که در آنوقت بود شیخ جیو را مرید شد و دختری فرستاد. خواجه جیو در آنوقت معمر شده
بود. عمر ایشان به نود سال رسیده بود. خواجه جیو را از ان فرزندان شدند تا وقتیکه شیخ بزرگ
را گفت حمید حیثیت این هرگاه که ما را در ان جوانی که مجرد بودیم حاجتی که رشد دعائی کردم
در ان حال اجابت میشد. و این ساعت که پیر شده ام و فرزندان آمدند هرگاه که حاجت
می شود بسیار وقت می باید. و دعا کرده شود لیکن بعد از دیر باجابت میرسد و حاجت
بر می آید. اینچه حکمت است شیخ بزرگ فرمود. گفتم با خواجه جیو شما را بهتر روشن است از قصه
مریم که در آنوقت که مجرد بود. می خواست میوه زمستانی به تابستان میرسید
و به تابستان میوه زمستان میرسید. که دلش با خدا یکتا بود. چون عیسی علیه السلام
نزاد منتظر بود همچنان خواهد رسید. فرمان شد تا دلت با یکتا بود نخواستیم کرد برای نانی
دو دوله باشی. خواجه جیو چون این شنید پسندید ۞

منقول است

از عالم علم حقیقت و یقین - قدوه بزرگان دین مولانا عبد الحق محدث دهلوی و بخاری رحمته الله علیه

کما قال فی اخبار الاخیار

خواجه فخر الدین بن خواجه معین الدین بزرگ بود بکسب زراعت مشغول و موضع ماندن که قریب با اجمیر است احیا ساخت و حکام مزاحمت میکردند. و خواجه بتقریب آن بدهلی تشریف آورد همین شیخ فخر الدین است که بعد رحلت پدر بیست سال در صدر حیات بود. و در قصبه سرواڑ که شانزده کروه از اجمیر است وفات یافت و نزدیک حوض در قصبه سرواڑ مدفون است رحمته الله علیه - شیخ حسام الدین پسر خرد حضرت خواجه معین الحق و الدین است چنین گویند که او غائب شد و بصحبت ابدال پیوست قدس الله سره العزیز. خواجه حسام الدین سوخته پسر شیخ فخر الدین بن شیخ الاسلام معین الدین سجزی است سوخته آتش محبت و دوخته ناوک مودت با شیخ نظام الدین اولیا صحبت داشت مدفن او در قصبه سانبهر طرف غرب بر سر راه اجمیر افتاده است. او را پدر او بنام برادر مفقود حسام الدین بن خواجه معین الدین نام نهاده. و حضرت خواجه بزرگ را دو جفت بود یکے آنکه دختر سید وجیه الدین مشهدی عم سید حسین خنگ سوار که بر بالاے قلعه اجمیر آسوده است نام او بی بی عصمت و دیگرے نام امته الله آنچنان بود که حضرت خواجه بکبر سن رسیده بود و هنوز متاهل نشده. شبے حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بخواب دید میفرماید که معین الدین تو معین دین منی سنتی از سنتهاے من ترک کرده اتفاقاً همان شب حاکم قلعه پتهلی ملک خطاب نام بر سر کافران آنحدود تاخته بود دخترے از دختران راجهاے آن دیار بدست افتاد. ملک خطاب مرید خواجه بود. آن دختر را بخدمت گذرانید و خواجه او را قبول کرد و کذا فی تاریخ بلاد خانی ایضاً. سید وجیه الدین مشهدی دخترے داشت بکمال عفت آراسته و به پیرایه عصمت پیراسته این دختر بحد بلوغ رسیده بود و موقوف جو کفو بود

ناگاه شبی امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بخواب دید که میفرماید فرزندم وجیه الدین اشارت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم درین است که این دختر را بخواجه معین الدین حسن سجزی
بسپاری و در حبالهٔ او درآری. سید وجیه الدین مذکور از پیوستگان حضرت خواجه بود این واقعه
را بخواجه باز نمود. خواجه گفت با وجیه وجیه الدین عمر من آخر رسیده است لیکن فرمان حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم است. از قبول آن چاره نیست. و هر یکی از هر دو خاتون اولاد شدند
بی بی حافظ جمال از آن دختر است نه دختر را چنانکه در عوام مشهور است. و قبر بی بی جمال
در پایان حضرت خواجه است جنب شریعت و شیخ رضی است و خطیرهٔ او در یکی از قصبات
ناگور است بالای حوض که آنرا اسندولا میگویند. و از بی بی جمال دو پسر شده بودند هر دو
در ایام طفولیت از جهان رفتند و حضرت خواجه را سه پسر اند. شیخ ابوسعید. شیخ
فخر الدین. شیخ حسام الدین. شیخ ابوسعید از دختر شیخ وجیه الدین است و در شیخ
فخر الدین و شیخ حسام الدین اختلاف است. سید محمد گیسو دراز و جماعه درویشان بر آنند
که از بی بی عصمت اند و سید شمس الدین طاهر و طائفه درویشان میگویند که از بی بی
امة الله والله اعلم. خواجه معین الدین خورد پسر بزرگ شیخ حسام الدین سوخته است او را
خورد به نسبت خواجه بزرگ میگویند بهمین منقبت او را لبس است. درویش کامل بود پیش از آنکه
مرید شود بکسب ریاضت کار را بجایی رسانیده بود که بی واسطه از حضرت خواجه استفاده
میکرد. عاقبت بحکم خواجه مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقهٔ خلافت از وی بستد
و پسر خورد شیخ حسام الدین سوخته شیخ قیام بابربال در غایت حسن صورت و هیبت و عظمت
بود. از هر یکی خواجه معین الدین خورد و شیخ قیام اولاد. خواجه معین الدین خورد نام او شیخ
قطب الدین است سلطان محمود خلجی او را حشمت خان خطاب داد و خداوند دوازده
هزار سوار گردانید سلطان محمود که در اجمیر اسلام کرد میخ است. حشمت خان را بدهی دیگر
چون وطن شد و از خوردی کلان شده بود اجمیر اختیار نکرد و از اولاد شیخ قیام بربال

شیخ بایزید است که او را شیخ بایزید بزرگ می‌گویند۔ دانشمند بود در روضه خواجه درس می‌گفت
شیخ احمد مجد شیبانی و دیگر بزرگان شاگرد او بودند۔ و اختلاف قوم که در فرزندان حضرت
خواجه مشهور است۔ در همین شیخ بایزید است و منشاء آنست که چون سلطنت دار الملک دهلی
فتور پذیرفت و کافران بر دیار اجمیر غالب آمدند۔ فرزندان خواجه در آنجا نتوانستند بود و فرزندان
خواجه معین الدین خورد جانب مندو رفتند و در آنجا سکونت کردند و بنا بر این شیخ قیام بابر بال
بجانب گجرات رفتند بتعلیم علم کردند۔ و شیخ بایزید جانب بغداد رفت و تحصیل علوم
کرد۔ چون سلطان محمود بعد از سالها در اجمیر اسلام کرد و بر کفار این دیار استیلا یافت شیخ
بایزید از مسافرت مندو قدوم آورد و شیخ محمود دهلوی شیخ الاسلام مندو بود۔ و صدارت
علما و صلحا بوی تعلق داشت۔ وی ختن بایزید داد و سلطان محمود معتقد شیخ بایزید
چشت خان را بسبب تعصبی که داشت اعتقاد پادشاه نسبت وی خوش نیامد۔
سلطان محمود در مقام نصب علماء و مدرس در اجمیر بود و چشت خان باعث شد
برآنکه بایزید را نیز باجمیر فرستند تا در روضه متبرکه درس بگوید بعد از وی جماعه انکار فرزندی
او کردند۔ و به پادشاه رسانیدند و پادشاه از علما و مشائخ آن زمان استفسار کرد و مخدوم
خواجه حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری که یکی از علما و قدماء اجمیر بود و علماء دیگر گواهی دادند که
شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام بابر بال بن شیخ خواجه حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجه
معین الدین است۔ و فی الحقیقت اگر خواجه حسین اعتراف بنسب او کرده باشد بس است
زیرا که وی ولی بود و مقتدا و عارف سلسله ایشان و از آنکه به فرزندان شیخ بایزید نسبت خویشی
کرد و دختر داد ظاهر می‌شود که پیش ایشان نسبت ایشان متحقق است۔ الغرض وجود
اولاد احفاد حضرت خواجه متیقن شد۔ آنچه بعض عوام گویند که خواجه حصور بود و فرزند نداشت
غلط فاحش است ذکر اولاد خواجه در ملفوظات مشائخ چشت واقع است۔ شیخ فرید نبیره
حضرت شیخ حمید الدین قدس الله سره در سرور الصدور رسائل وی نقل میکند که چون خواجه

مارا قدس سرہٗ فرزندان تولد شدند روزے از من پرسید کہ حمید چون است پیش ازین کہ
قوی و جوان بودم ہر چہ از درگاہ عزت مے طلبیدم زود مے یافتم اکنون کہ چون کہ پیر و ضعیف
شدہ ام چون حاجت بدعا میشود کار بہ درنگ میکشد بندہ عرض کرد کہ خواجہ را روشن است
کہ چون مریم را رضی اللہ عنہا عیسی علیہ السلام تولد نشدہ بود میوہ زمستانی در تابستان
و میوہ تابستانی در زمستان بے محنت در محراب حاضر مے یافت چون عیسی علیہ السلام
تولد شد مریم منتظر بود کہ رزق ہمچنان خواہد رسید فرمان آمد کہ ہر دو شاخہائے درخت خرما
را بسوئے خود بجنبان کہ تا بر تو خرما ہائے تر بریزد در ین حال و در ان حال این مقدار تفاوت است
خواجہ این جواب را از بندہ قبول کردہ پسندیدہ میان نجم الدین ہندی مرید شاہ حبیب است
و صد و سی سال عمر داشت پدر او وزیر سلطان غیاث الدین مندوی بود عارف بود و
صاحب حال و مجرد از علائق از لباس بہ ستر عورت اکتفا داشت ہفت سالہ بود
کہ پیر را نظر کردہ بجانب خود کشیدہ گویند کہ در احمد آباد از وے احیاء میت واقع شدہ
بود بعد ازین قضیہ از انجا غائب گشت ہیچکس از اہل آن دیار نشان او نیافت و بدہلی
آمد اکثر اوقات در مقام خواجہ قطب الدین قدس اللہ سرہ مے بود بعد از ان از روحانیت
حضرت خواجہ رخصت طلبیدہ بمقام اجمیر برفت و در اقرب اوقات فراغت یافت گویند
کہ خواجہ معین الدین بزرگ یکے از اولاد خود بخواب نمود کہ شاہ نجم الدین در صد و دو وفات است
او را پیش حجرہ من جا باشد الان گور او ہمانجا است

منقول است

از ملا عبد القادر بداؤنی کہ یکے از مقربان و ملازمان دولت اکبر شاہ بادشاہ بودہ است
و مذہب پاک و مشرب صوفیہ داشت و در فن تاریخ عدیم النظیر راست گفتار بود کما فی
منتخب التواریخ در سنہ نہصد و ہشتاد و نہ ٩٨٩ ہمچنین شیخ حسین نبیرہ حضرت خواجہ معین الدین نبیرہ را

تسلیم خاطر خواه شیخ گردید بعد از اخراج به مکه معظمه و آمدن او از آنجا در فتحپور و بهمان دستور
سابق کورنش باستغنا نمودن و ادای سنت اخلاصی از فهمیدن دیگر فرستاده
در سال هزار و دو نظام الدین احمد بتقریب التماس طلب قاضی فتحپور بنزد بکر و شیخ
کمال بیابانی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده از آن روی که زمین بوس بجا آوردند
حاضر زمان طلب داشته حکم خلاص فرمودند و در فتحپور فرستادند و شیخ حسین را
باز حکم مدد معاش دیگر فرموده نامزد و همانجا ساختند. چنانکه ازین پیشتر مذکور شود
انشاء الله تعالی شیخ حسین اجمیری شهرت چنان دارد که از نبایر حضرت کشف المشایخ
سلطان الواصلین حضرت خواجه معین الدین سجزی چشتی است. قدس الله سره. اما چون
بادشاه را در اوائل حال اعتقاد بحضرت خواجه اجمیر نسبت باو انکاری دست داد معاندان
برهنمونی بعضی مشایخ فتحپوری که ایشان نیز در استیصال و قهر ابنای جنس بودند مساعی جمیل
بلیغ فرموده اند جزاهم الله و در نفی نسبتش ادای شهادت نموده گفتند که از حضرت خواجه
عقبی نمانده و درین باب صدور و قضات نیز بموجب زمانه سازی محضر

فلمّا اتوا بها فکتب فی بیانه

محضر نوشتند و آن تولیت چندین ساله بدیگران تفویض یافت و شیخ چون دستگاه
عظیم داشت و دران صوبه بادشاهانه زندگی میکرد و سوانح دیگر علاوه آن شد و غیرت
اولوالامری تاب نیاورده او را حکم اخراج بجانب مکه معظمه فرمودند تا در سفر بالنس اله
رخصت گرفت و بزیارت حج اسلام فائز گردیده باز آمد. روزیکه از فتحپور بر آمد بعزم
توجه کابل بر سر حکیم محمد مرزا روانه شدند. شیخ از سفر حجاز آمده ملازمت نمود و شرائط
آدابیکه نوندهیان نومسلم و نومریدان و نودولت حالا قرار داده از وی بوقوع نه انجامید
بعد از مطالعه در صفحه احوال و خطوط پیشانی او معاینه نمی اخلاصی بزعم خود مشاهده نمود
حکم حبس در قلعه بکر فرمودند و چند آنجا بسر می برد تا در سن یک هزار و دو [۱۰۰۲] بسعی بعضی

مقربان معتقد شیخ را حکم طلب از تجنبه شد و چون همراه بعضی از محبوسان مثل شیخ کمال
بیابانی که شمه ذکرش بالا مذکور گشت در قاضیان فتحپور که بسعی شیخ ابراهیم چشتی تا چار ده سال
آنجا محبوس بوده بودند بوسیله میرزا غیاث الدین احمد خان بنام الیشان رفته بود آمده
کورنش نموده سجده ها کردند و حکم بخلاص ایشان صادر شده رهایی یافت. چون شیخ پیر معمر
هفتاد ساله بود و آداب خدمت ملوک و طریق ملازمت ایشان هرگز نورزیده ندیده بود بوضع قدیم
تعظیمی نمی بجا آورده و تسلیم ناتمام کرد. باز از و رنجیده و ناخوش آمده حکم بمیرزا فرمودند که فرمان
که فرمان سه صد بیگه زمین مدد معاش در بنگاله نوشته داده او را بدیگر روانه آنجا سازد
و بیگم پادشاه والده خلیفة الزمانی به اندرون محل در جهت شفاعت در آمده گفت که
این هم والده پیر فرتوت دارد در اجمیر و دیگر برای دیدن فرزند کجا است چه شود
اگر او را رخصت وطن فرمایند و هیچ مدد معاش از شما نخواهد قبول نفرموده گفتند
اینجه جیو در آنجا که میرود باز دوکانی برای خود درمیکشد و فتوحات و نذر و نیاز بسیار پیش او
می آرند و جماعه را گمراه می سازد. غایتش والده خود را از اجمیر همین جا طلب دهند یعنی او را
بغایت دشوار تر از رفتن بنگاله بود. شبی که صدر جهان بتقریب تسلیم تولیت اجمیر چنانچه
در جامع انتخابی از نظر گذرانیده. آن مهم را که خود یافته بود بهم زده و رضا بآن امر نداده
در خدمت نگاه داشتند و از صدر جهان پرسیدند که آن پیر بلوچ ساده لوح که عبارت
از شیخ حسین باشد کجا است. فقیر یاد دهانیدم که در لاهور است و صدر جهان بمبالغه
گفتم که چون من قابل این سعادت نبودم برای او امتثال آن را محفوظ سازند که
حق بمرکز قرار یابد. از انجا که شان هندوستانیان ترتیب بنای جنس نیامده است
و هیچگاه از یک دیگر سینه صاف نیستند در حق من جیب ... سعی ... مشکور شد
در باب شیخ حسین. و آن پیر مغموم شکسته و خسته حال مضطر و مضطرب در گوشه خمول
ا[illegible] ابنای اهل دنیا وا رود [illegible] سائل [illegible]

عرض مسدود و خانہ شفاعت خراب است۔ القصہ شیخ مشار اللہ عزیز الوجود خیلے مغتنم و برکت روزگار است۔ و ہر چند مرا با وسابقہ معرفت نبود سا تا درین ایام کہ از سفر حجاز آمدہ و محنت بندکشیدہ چنان مے نماید کہ تو دہ نور لیست ملکے اسپ مجسم سخن دنیا مطلقا نیست کہ ہرگز حلاوملا بر زبان او میگذشتہ باشد ہمیشہ بریاضت و عبادت مجاہدت و صائم الدہر و قائم اللیل است۔ امید کہ بحق سبحانہ تعالے بموجب اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا وَّاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا در فتحیابی حاصل شود۔

منقول است

از عالم باعمل واقف معقول و ماہر منقول امام الطریق شیخ محمد غوثی بن حسن بن موسے شطاری رحمۃ اللہ علیہ قال فی گلزار الابرار۔ ارجمند فرزندان معین الدین اولیا قدس اللہ اسرارھم بجمع برآنند کہ فرزند نداشت حضور بود۔ و جمعے برگزارند دو لد با نو داشت یکے دخت سید وجیہ الدین مشہدی۔ دوم بنت راجہ کہ در ہند ملک خطاب مرید خواجہ فتادہ بود۔ بخدمت پیر فرستاد ہمچنین گزارش سلطان التارکین ناگوری نیز بر عیالمند بودن خواجہ دلالت دارد۔ آنکہ پورا شیخ سرور الصدور نگاشتہ۔ روزے معین الدین و اولیا پس از عیالمندی و فرزند آوردن بمن گفت حمید الدین پیشتر در ہنگام جوانی و تنہائی آنچہ بر ضمیر من میگذشت بطلب ولی طلب لباس صورت مے پوشید۔ اکنون درین روزگار کہ پیری و عیالمندی فراپیش آمد ہمہ آمدہائے خاطر از سراپے حلم بد معین سئے خرامد عرض کردم پیش از زادن عیسی علیہ کلما دخل علیہا زکریا المحراب وجد عندھا رزقا حال مریم بود۔ و پس از تولد وھزی الیک بجذع النخلۃ مقام او گشت بہ شگفتن این جواب خوش وقت گردید۔ الحجلہ باندازہ این گذارشہائے خرکہ معین الاولیا را حضور پندارند محض پندار ند باشد۔ بی بی حافظ جمال دختر خواجہ است زادہ او شہرت عامہ بر واقع است۔ در حبالہ شیخ رضی بود کہ خوابگاہش

درکنار حوض مسند ولا که یکے از مضافات ناگور است و قبر بی بی دریایان حضرت خواجه
دیگر فرزندان را سید محمد گیسو دراز از بی بی عصمت مسید اند و خواجه شمس الدین طاہر
از امت اللہ سرہ میگوید مصرعہ

بجز خدائے نداند کسے حقیقت حال

چندے برارائے آنکه فرزند داشت لیکن ہمه از دائرہ جسمانی پائے بیرون نیاوردہ
بازگشت بعالم قدس فرمودند۔ و بعضے بنگاشته اند۔ چندتن از فرزندانش
بپایه بزرگواری و شرفه بهنموئی رسیده بود و این گذارش بہر درستی مسجل است که
سه پسر داشت رشید و برشد از انجمله حسین پور خواجه فخر الدین محمد اجمیر است بجمال
هر دو عالم آراسته و صاحب تصرف بود۔ پس از پدر بزرگوار آئین صدر و شیخی دار شاد
بوجودش آرایش پذیرفت پنجم شعبان سال شش صد و شصت و یک از دنیا رفت میانگی
برادرش خواجه ضیاء الدین ابوالخیر نزد بعضے گفته ابو سعید است۔ خدیو کمالات
و حالات بود و بجا بیش بنشست او نیز سال شش صد و نود و پنج رخصت بربست شیخ
حسام الدین از ہمه خوردتر بود ساز چشم مردم نہان شد۔ و به طائفه ابدال و رجال الغیب
پیوست سجاده نشینی بر نبائر و بندگان رسید سلسله پیرائے و خانواده داری خدیو
مشرب چشت معین الاولیا خود بخدمت قطب الاولیا سپرده بود۔ شیخ رشیع بایزید
و شیخ نور الدین محمد اجمیری که از نبائر اند بروش صفوت و آئین سلوک پیراسته ظاہر و باطن
بودند فراوان سال بر سجاده آبائے کرام رہنمونی خدا طلبان کردند۔ شیخ حسام الدین سوخته
پور خواجه فخر الدین اجمیر است سینه داغدار سوز محبت۔ و دیده اشکبار در طلب داشت
بصحبت نظام الاولیا رسیده خوابگاہش در قصبه سانبهر باختر سوئے بر سر راه اجمیر است
پدرش بیاد برادر گم شده او را ہمنام گردانید او نیز دو پسر داشت یکے خواجه معین الدین خورد
مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دہلی است پیش از ارادت آوردن به آویزش نفس

نافرجام فیروزمند بود۔ واز باطن معین الاولیا بهرهٔ داشت۔ دوم شیخ قیام الدین
بابر بال خوش شکل وزیبا چهره۔ دلاور ودلیر وبزرگ منش بود. این هر دو نیز فرزندان نامور
دارند۔ شیخ قطب الدین پور نخستین است. از اجمیر در سر آغاز آگهی مبشد ورفت و
سلطان خلج در نوجوانی اورا چشت خانی داده بود. و دوازده هزار سوار گرد آمد چون
به فیروزمندیِ نیروے سلطان پس از فراوان سال در اجمیر اسلام تازگی گرفت بست جوا
بچشت خان به بهره خوبی پیوسته ورگرفته بود نیز رفت۔ شیخ بایزید بزرگ پسر پسین است
دانشمند بود۔ در روضهٔ معین الاولیا سالها درس میگفت۔ شیخ احمد مجد و دیگر بزرگان شاگرد
اویند۔ در هنگام شورش فرمانروایی دهلی از خیرگی بیکر پرستان او بسوی بغداد
شتافت۔ عمرے در آن گل زمین گذرانید چون از رونق اسلام آگهی یافت از آن
دیار مند و آمد. سلطان از حسن عقیدت خود اورا انبار حشیت خان گردانید خان
شیار ست بداشت۔ به بهانه مهم سازی دوراندیشی خیال بسته بعرض سلطان رسانید
پیش ازین برادر من شیخ بایزید بزرگ مدرس اجمیر بود. سستی اسلام آنجا بر دانش برای جهان
پیرایے صواب نمود۔ اکنون این دولت آنجا بنای اسلام از سر نهاده آمد۔ نشستن آن
سبب استواری آن نونهالے نماید۔ بنا بر سخن حشیت خان شیخ بایزید را بودن اجمیر شد
دران روز جمعے بعرض سلطان رسانید که او نیز از معینیه نیست۔ ازین رو دانشوران
و درویشان کهن سال وبزرگان آگاه حال قبالهٔ خود را فراهم آورده در پرستش باز کرد
ند۔ دوم شیخ حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری که در علما و مشائخ اجمیر یکتا
بودند۔ و دیگر چند آگاهان به درستی نسب او گواهی دادند۔ پیوند خویشی کردن شیخ حسین
ناگوری به فرزندان خویش بایزید نیز گواه عدل است +

منقولست

از ملفوظات بابرکات قبلهٔ عالم و عالمیان قدوة الاصفیا و سند الاولیا عاشق جانباز خواجه سید محمد بنده نواز گیسودراز قدس روحه هٰذا فی جوامع الکلم ✦

بعد نماز خفتن عرضه داشتم که نقل خدمت شیخ الاسلام قطب الدین ایام غیاثی است فرمان شد حکایت که میگویند دلیل میکند ایام شمسی است آن حکایت چیست که بندگی شیخ الاسلام معین الدین از اجمیر آمدند خدمت شیخ قطب الدین شنید استقبال کرد چنانکه مرید با پیر باشد هیچ کم نکرد بعد از آنکه در خانه آمد عرضه داشت که چه سبب بود که حقتعالی این شهر را بقدوم منور گردانید فرمودند بابا بختیار من مزرعه کرده بودم آن مزرعه استقامت گرفت منقطع فرمان میخواهد فرزندان مرا مغدور نمیدانند جبر کردند این سو فرستادند تو از ما چندگاه پیشتر بودی مارا راهی بنما که گویم تا این غرض حاصل شود عرضه داشت بنده را اجازت شود تا این کار بکند شیخ فرمود برو بکن خدمت شیخ در سرای سلطان شمس الدین آمدند به مجرد آنکه سلطان شنید که شیخ می‌آید از تخت فرود آمد پا پیاده دوید در صحن دوم ملاقات کرد و شیخ را بالا برد همانجا و لیکن فراز کرد و چند بار سلطان بروز شیخ رفته بود و شیخ در نگشوده و بر خود نخوانده امروز خود آمده بادشاه بکلی متحیر ماند که این مرد بکدام سبب خود آمده است پرسید که چه سبب شیخ بنده خود را نواخته اند شیخ فرمود پیر من از اجمیر آمده است فی الحال سلطان نشست و هم در آن زمان فرمان پیش خود مرتب کنانیده فقط

منقولست

از ملفوظات پاک زبدهٔ ارباب معرفت تاجدار کشور حقیقت حضرت شاه ابراهیم چشتی خلف ممتاز

حضرت میرک جانباز رحمة الله علیه هکذا فی رساله ابراهیمیه مولفه سنه هجری. خواجه بزرگ
قدس سره از زنان مع فرزندان بودند چنانچه در ملفوظ سلطان التارکین شیخ حمید الدین
سوالی الناگوری قدس سره خلیفه خواجه بزرگ می نویسد که شبی خواجه بزرگ پیغمبر علیه السلام
را در خواب دید آنحضرت فرمود که ای معین الدین تو معین دین ما هستی و سنتی از سنتهای ما
ترک میدهی چون صبح شد مقطع قلعه بتلی ملک خطاب نام از مریدان خواجه بود دختری
از راجهای دار حرب اسیر کرده آورده بود بخدمت خواجه فرستاد او را قبول بی بی امة الله
نام کرده در خدمت خود نگاه داشت و بی بی حافظ جمال از وی متولد گشت بعد از چند روز سید
وجیه الدین مشهدی را امام جعفر صادق رضی الله عنه در خواب فرمود که دختر خود را در عقد نکاح
خواجه معین الدین در آر چون این مقدمه بخواجه بزرگ رسانید بامر باطن امام جعفر صادق
رضی الله عنه دختر سید وجیه الدین را که بی بی عصمت نام داشت نیز در نکاح خود آورد از وی
پسران بوجود آمدند شیخ فخر الدین از محبوب ترین فرزندان خواجه بزرگ بود و پیر را بسیار دوست
میداشت وی بکسب زراعت مشغول بود و موضع ماندل که قریب باجمیر است احیا ساخت حاکمی
مزاحمت کرده بود از آن جهت خواجه بزرگ پیش سلطان شمس الدین تشریف برد
فرمان درست کنانیده آورد شیخ فخر الدین بعد وفات حضرت خواجه بیست سال در قصبه
سروار که شانزده کروه از اجمیر است آنجا وفات یافت نزدیک حوض قصبه سروار مدفن او ست
و او را پسری بود حسام الدین سوخته بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات ایشانی آراسته بود با سلطان
المشائخ صحبت داشت قبرش در قصبه سانبهر طرف غرب بر راه اجمیر است و مرقد بی بی حافظ جمال
دختر خواجه بزرگ پایان مرقد حضرت خواجه واقع است بسی صاحب کمال و عالیه درجات
و عارفه کامله بود بنظر خاص خواجه بزرگ تربیت یافته چنانچه بزرگی و کرامات بی بی حافظ جمال
تا امروز ظاهر است رحمة الله علیها خواجه معین الدین خورد و خواجه قیام الدین بن حسام الدین
سوخته عارف کامل بودند و خواجه معین الدین خورد پیش از آنکه مرید شود بکسب ریاضت کار بجایی

رسانیده بود که بواسطهٔ آن روحانیت خواجه بزرگ چون خواجه خوابید نمود و از اشارت
باطن حضرت خواجه بزرگ مرید شیخ نصیر محمود شد خرقهٔ خلافت از وی پوشیده و در
خواب سلطان المشایخ نیز باید که خواجه احمد نبیره خواجه بزرگ عظیم صالح بود خواجه وحید
برادر وی پیش گنج شکر آمد که مرید شود گنجشکر فرمود که من این را از خانوادهٔ شما دریوزه کردم
مرا چه مجال است که دست شما بگیرم خواجه وحید بسیار عجز کرده مرید شد و مخلوق
گشت الغرض آنکه بعضی مردم میگویند که خواجه بزرگ حصور بود و را اولاد نیست محض غلط است
از تصانیف پیران چشت مگر به تحقیق پیوسته است چنانچه بالا گذشت لیکن در کتاب
اخبار الاخیار می نویسد که اختلاف میان بعضی بزرگان سلسله چشت درین واقع شده است
که میر سید محمد گیسودراز خلیفه شیخ نصیرالدین محمود و جماعهٔ ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین
و شیخ حسام الدین از بی بی عصمت متولد شده بود و سید شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور
قطب عالم و طائفه از درویشان بر آن رفته اند که از بی بی امة الله بوجود آمده بهر حال فرزندان
خواجه بزرگ اند اما قول اول صحیح می نماید چنانچه تا امروز اولاد آن پاک نهاد موجود است و
فرزندان خواجه معین الدین خورد بن شیخ حسام الدین سوخته بطرف مالوه رفته متوطن شدند
احوال آنجماعه معلوم نیست و فرزندان خواجه قیام الدین بن شیخ حسام الدین سوخته مذکور
در حضرت اجمیر سکونت داشتند و جانشین حضرت خواجه بزرگ شدند چنانچه خواجه حسین
یکی از فرزندان خواجه قیام الدین مسطور تا زمان سلطنت نور الدین محمد جهانگیر بادشاه صاحب
سجاده خواجه بزرگ بود قریب صد سال عمر داشت و همیشه به عبادت و حق پرستی گذرانید
بسیار بزرگ و عالیشان بود بعد از وی شیخ معین الدین برادرزاده او بر مسند سجاده خواجه
بزرگ نشسته نهایت خلیق و بزیور صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانه تعالی
فرزندان خواجه بزرگ قدس سره را تا قیام قیامت بر جادهٔ اکرام خود باقی و پاینده در مقام
متبرک اجمیر و جمیع مکان اسلام نگاه دارد بحرمت النبی و آله الامجاد ٭

منقول است

از صاحب تاریخ فرشته در مقالهٔ دوازدهم ذکر سلطان المشائخ حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره در کرت سوم که از دهلی مراجعت کرد. او را تاهل واقع شد و شرح آن چنین است که سید وجیه الدین مشهدی که عم سید حسین مشهدی داروغه اجمیر بود دختری داشت در کمال حسن و عفت و چون بحد بلوغ رسیده بود میخواست که او را بحبالهٔ یکی از دودمان بزرگ در آورده بود در تعیین آن متردد بود. تا آنکه امام همام جعفر صادق علیه السلام را در خواب دید که میفرماید ای فرزند وجیه الدین اشارت رسالت پناه محمد صلی الله علیه وسلم بر آن است که این صبیه را بخواجه معین الدین چشتی بسپاری و بحبالهٔ نکاح او در آری که او از واصلان درگاه الهی و محبان خاندان رسالت پناهی است. چون وجیه الدین این معنی بخواجه معلوم نمود. خواجه گفت عمرم به آخر رسیده اما چون اشارت حضرت رسالت است امام همام بجز اطاعت چاره ندارم پس بمقتضای شریعت مصطفوی آن را جفت خویشتن ساخت. چنانچه از و فرزندان شدند. و بعد از هفت سال در ششم ماه رجب سنه ثلث و ثلثین و ستمائه ۶۳۳ از قید جسمانی بالکلیه وارسته بعالم قدس پیوست غرضکه مدت عمرش به نود و هفت سال رسیده بود و بعد از وفات او جمیع پادشاهان نذر روضه او فرستاده تبرک همی جستند ؛

منقول است

از بادشاه کیوان جاه سپهر سریر مهر کلاه نور الدین جهانگیر شاه کما قال فی توزک که زادهٔ طبع وقاد او است و هر آنچه که در زمان سلطنت خود او را در پیش آمد ثبت فرمود در سال هفتم جلوس ؛

خواجه حسین نبیره خواجه معین الدین چشتی را یک هزار روپیه برای خرچ شش ماه دادم۔

لمؤلف۔ جهانگیر بادشاه قریب سه سال در اجمیر بود۔ بحضرت خواجه بزرگ اعتقاد و اثق داشت۔ او که اعتراف اولاد خواجه بزرگ کرده پیشکش داده مراعات فرموده۔ از ینجا معلوم میشود که بادشاه با حضرت شیخ ارادت و عقیدت ناطق داشت۔ و در باب فرزندی حضرت خواجه بزرگ بادشاه را بالیقین اعتراف بود ٭

مذکور است در عالمگیر نامه

سن هشتم از آغاز جلوس اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی مؤلفه محمد کاظم ابن محمد امین که بحکم بادشاه به تطبیق واقعات دفتر بادشاهی تالیف نموده ٭

شیخ سید محمد صاحب سجاده جناب قدوة الواصلین حضرت خواجه معین الدین قدس سره بعنایت خلعت و انعام یکهزار و پانصد روپیه کامیاب شد۔ و هو منه آغاز سن نهم جلوس دولت عالمگیری ٭

سید محمد صاحب سجاده جناب قدوة الاولیاء الواصلین حضرت خواجه معین الدین چشتی بانعام دو هزار روپیه سربلندی یافتند۔ و هو منه سن چهارم از جلوس اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی شیخ سید محمد متولی مزار فائض الانوار خواجه ابرار و بهوه احرار قدوة الفقراء الواصلین خواجه معین الدین قدس سره العزیز به عنایت خلعت و ماده فیل و انعام یکهزار روپیه نوازش یافت ٭

لمؤلف۔ شیخ سید محمد بن شیخ علاء الدین بن شیخ علم الدین بن خواجه ابوالخیر برادر حضرت خواجه حسین نبیره حضرت قطب الاقطاب خواجه بزرگ است۔ و از عهد شاهان خلج و گورگان منصب تولیت اوقاف و سجادگی مزار فیض آثار حضرت خواجه بزرگ باستحقاق فرزندی بسبیل وراثت باو رسیده بود۔ از حضرت شیخ علاء الدین اجمیر بزرگ است که شفید

در احاطهٔ روضهٔ حضرت خواجه حسین ؒ بر کنار حوض جهالرا که بسولہ تھہ عرف دارد۔ و از حضرت سید محمد مسجد عالی در بازار پیش زینۂ آستانہ عالیہ یادگار است کہ فقیر جامع اوراق بچشم خود دیده و از کتبه که بر لوح سنگ منقوش است زمان تعمیر و نام صاحب مکان ظاہر و باہر است

منقول است

مریم زمانی جہان آرا بیگم بنت شاہجہان بادشاہ غازی کما قال فی مونس الارواح بعضے گفتہ اند کہ آنحضرت در اصل متاہل نشدہ اند و بعضے گفتہ متاہل شدہ اما فرزند نشدہ و این ہر دو قول ضعیف است قول صحیح آنست کہ آنحضرت متاہل شدہ اند و فرزندان حاصل گشتند۔ چنانچہ شیخ عبد الحق دہلوی در کتاب اخبار الاخیار خود نوشتہ کہ آن حضرت دو کتخدائی داشتند۔ یکے بی بی عصمت ذکر ایشان سابق مرقوم گشت دوم آنکہ پیر دستگیر شبے در واقعہ دیدند کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم میفرمایند اے معین الدین محمد تو معین دین مائی سنتی از سنتہائے ما ترک کردی۔ اتفاقاً ہمان شب حاکم قلعہ بتھلی ملک خطاب نام بر سر حدود کافران آن نواح تاختہ بود دختر راجہ آن دیار اسیر او گشت۔ ملک خطاب مرید پیر دستگیر بود آن دختر را آوردہ بخدمت حضرت ایشان گذرانید۔ آنحضرت قبول کردند۔ نام او را امۃ اللہ نہادند و از ہر یکے ازین دو خاتون اولاد شد۔ حضرت بی بی حافظ جمال دختر پائے پدر بزرگوار خود است و بخفت شریعت ایشان شیخ رضی بودہ اند۔ و قبر شیخ در یکے از قصبات ناگور است بر کنار حوض کہ آنرا سند و لاگو میگویند۔ از بی بی جمال دو پسر شدہ بود کہ در حالت طفولیت ازین عالم رحلت کردہ اند و بعضے از مردم عوام میگویند کہ بی بی حقیقی دختر حضرت پیر دستگیر نبودند۔ دختر خواندۂ آنحضرت اند لیکن سخن عوام را اعتبارے نیست چرا کہ این مقدمات در کتب مندرج است۔ منقول است کہ حضرت پیر دستگیر را سہ پسر بود شیخ ابو سعید

شیخ فخر الدین و شیخ حسام الدین و اختلاف است درین که هرسه از بی بی عصمت اند یا از
بی بی امته الله سید محمد گیسو دراز که مرید حضرت شیخ نصیر الدین قدس الله سره العزیز
با یک جماعه دیدو پیشان بر آنند که هرسه از بی بی عصمت شده اند و سید شمس الدین طاهر
با یک جماعه بر آنند که شیخ ابو سعید از بی بی عصمت شده اند و دو فرزند دیگر از بی بی امته الله
والله اعلم بالصواب. شیخ فخر الدین قدس الله سره بسیار بزرگ و صاحب حال و مقامات
عالی بوده اند و بکسب زراعت اشتغال داشتند و موضع ناندن که در حوالی اجمیر است احیاً
ساخته اند. انچه در ملفوظات مشائخ چشتیه مسطور است که فرزندان آنحضرت را دیهی احیا بوده و
حاکم مزاحمت میساند بدین جهت بدهلی تشریف آوردند. همین شیخ فخر الدین بوده اند و
ایشان بعد پدر بزرگوار خود بیست سال در قید حیات بوده در قصبه سروار که از خطه اجمیر
شانزده کروه است برحمت حق پیوستند و مدفن شریف ایشان نزدیک حوض قصبه مذکور است
و شیخ حسام الدین پسران خورد حضرت پیر دستگیر بودند چنین گویند که ایشان غائب شده
بصحبت ابدالان پیوستند. در اخبار الاخیار شیخ عبد الحق محدث دهلوی نوشته اند
احفاد آنحضرت متیقن است و آنچه بعضی مردم عوام گویند که حضرت خواجه بزرگ حصور
بودند و فرزندان نداشتند غلط فاحش است. ذکر اولاد آنحضرت در ملفوظات مشائخ
چشت واقع است. شیخ فرید نبیره شیخ حمید الدین ناگوری از جد خود نقل کرده اند که چون خواجه
ما را فرزندان حاصل شدند از من پرسیدند که حمید چون است پیش ازین که قوی و جوان بودیم
هرچه از درگاه حضرت عزت می طلبیدم یافتم. اکنون پیر و ضعیف شدیم حاجت
به عالمی شود و کار به درنگ می کشد. بنده عرض کرد که آنحضرت را روشن است چون مریم
را علیها السلام حضرت عیسی علیه السلام حاصل نشده بود میوه زمستان در تابستان
می رسید بی منت و محراب حاضر می یافت. چون عیسی علیه السلام متولد شد حضرت
مریم منتظر شدند که رزق بی حساب خواهد رسید. فرمان آمد که بر و شاخهای درخت را بجنبان

تا بر تو خرمای تر ریزد در انحال و این حال این قدر تفاوت است حضرت خواجه را
این جواب از بنده قبول افتاد و به پسندیدند شیخ فخر الدین که از آنحضرت اند پسر
بود شیخ حسام الدین سوخته نام بسیار بزرگ بودند با حضرت شیخ نظام الدین بداونی
قدس الله سرهما صحبت داشته بودند و قبر شیخ حسام الدین سوخته در سانبهر طرف مشرق
سر راه اجمیر واقع است خواجه معین الدین خورد پسر بزرگ شیخ حسام الدین سوخته اند و
ایشان را خورد نسبت بحضرت خواجه بزرگ میگویند و همین منقبت در افتخار ایشان
بس است خواجه خورد درویشی کامل بود و پیش از آنکه مرید شوند بکسب ریاضت و مجاهدت
کار بحدی رسانیده بودند که بی واسطه از حضرت خواجه بزرگ پیر دستگیر استفاده میفرمودند
آخر بحکم آنحضرت مرید حضرت شیخ نصیر الدین قدس الله سرهما شدند و خرقه خلافت
از ایشان پوشیدند یکی از نبایر حضرت پیر دستگیر خواجه بایزید بزرگ بودند وقتیکه
سلطان محمود خلجی پادشاه ماندو بود شیخ بایزید بعد از عمرها دراز از سفر باز آمدند و
ادعای فرزندی نسبت آنحضرت کردند سلطان محمود خلجی ایشان را بتدریس خطه
اجمیر نصب کردند ایشان عالم کامل بودند شیخ احمد مجد گفته که اختلاف مردم که در
فرزندان حضرت خواجه بزرگ قدس الله روحه مشهور است در همین شیخ بایزید است که بعد از
مدتی اقامت نمودن اجمیر جماعه انکار فرزندی ایشان کردند و به پادشاه وقت رسانید
پادشاه از علماء مشائخ آن زمان استفسار کرد شیخ حسین ناگوری و ملا رستم اجمیری که از
قدوهٔ علماء عصر و قدماء اجمیر بودند با علماء عصر و قدماء اجمیر بودند با علماء دیگر گواهی دادند
که شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجه
معین الحق و الملة والدین است قدس الله اسرارهم و شیخ حسین به فرزندان شیخ بایزید نسبت
خویشی کرده اند و دختر داده اند از ین ظاهر است که نسبت فرزندی ایشان بر شیخ حسین متحقق
شده حضرت پیر دستگیر خواجه معین الحق والدین محمد قدس الله تعالی سره از سادات حسینی بودند

ولایت شد از اولاد نجیبان حضرت سید المرسلین اند صلی الله علیه وسلم و درین شجره نیست
وبدانکه حضرت پیر دستگیر را چشتی ازانجهت گویند که چشت نام قصبه ایست از ولایت
خراسان چون اولیاء الله مثل حضرت خواجه ابو احمد ابدال چشتی و حضرت خواجه ابو محمد
چشتی و حضرت خواجه ابو یوسف چشتی قدس الله ارواحهم ازان قصبه بوده اند بنا بر آن
این سلسله را چشتیه میگویند و هر کس که از مریدان ایشان است او را چشتی می نامند۔
و حضرت پیر دستگیر خواجه معین الدین حسن سجزی درهمین سلسله مرید شده اند و نسبت ارادت
ایشان به پانزده واسطه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میرسد و مرید خاص و خلیفه
بزرگ حضرت پیر دستگیر حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوسی کاکی اند و مرید و خلیفه
خاص ایشان حضرت شیخ فرید الدین مسعود اجودهنی۔ و مرید و خلیفه خاص ایشان حضرت
شیخ نصیر الدین محمود اودهی قدس الله اسرارهم و صاحب سیر العارفین مینویسد که حضرت شیخ
نصیر الدین محمود خرقه خلافت هیچ کس نداده اند و در وقت دفن بموجب وصیت ایشان
خرقه و عصا و تسبیح و کاسه چوبین و نعلین را با ایشان در قبر گذاشتند باتمام رسید شمه از
ذکر حضرت پیر دستگیر قدس الله سره +

منقول است

از فتح کشش صومعه کشف وتحقیق ملا عبد الباری بخاری الاجمیری کذا فی رساله او همی که در
عهد امن مهد شهنشاه هفت کشور محمد شهاب الدین شاه جهان بادشاه غازی ترتیب و
تالیف یافت در آنوقت محمد جلال الدین اکبر بادشاه برای طلب فرزند درین درگاه آسمان جاه
آمده التجا کرد و باکثر درویشان متعلقان روضه منوره نیز دعا بجواست چنانچه
بعد عشا نزد شیخ بودم بادشاه با پوستین و کلاه پشمین در حجره شیخ آمده نشست (مراد
شیخ از شیخ ملک نبیره خواجه ابراهیم ادهم بلخی چشتی است) و کسی نه شناخت قدرے نان

سگ حاضر بود پیش نهادند خورد و خوشوقت گردید و گفت، پادشاه ازین درگاه طلب
فرزند دارد و خدمت درویشان بجا می آرد در باب او دعا باید کرد شیخ فرمود که اگر عقیدت
پادشاه بصدق است اولاد برکت خواهد شد پادشاه از انجا فتوت در دل کرده
برخاست چون دیگر بار که بامراد و مطالب رسیده پا پیاده به درحضرت خواجه چشت اهل بهشت
آمد و آنچه نذر قبول کرده بود به حقایق آگاه معارف دستگاه شیخ حسین مرحوم دادند
بمتعلقان روضه منوره بکرمه هر کدام و هیچکس محروم نماند و در حجرهٔ شیخ ملک آمده آنچه نیت
در دل قرار شده بود ظاهر فرمود که پانصد روپیه و دو لک تنگه پیش شیخ نهاده که بمستحقان
قسمت کرده بدهند. ایشان گفتند من دفتر نام نویسی ندارم که قسمت کنم پیش دروازه
روضهٔ متبرکه بنهید هر که احتیاج خواهد بود خواهد گرفت همچنان کردند هر که احتیاج
داشت برداشت عمر شیخ ملک یکصد و سی سال شده بود بتاریخ نوزدهم شهر ربیع الثانی
وفات یافتند قبر ایشان در روضه منوره نزدیک سبیل کلان مقابل چراغ کلان
واقع است متصل بسنگ کهنوبران قبر است. از آن شیخ دو پسران بودند شیخ عبدالملک
و شیخ شهاب اکثر نقلیات و مذکورات را جمع کرده مرقوم نموده شد نقل است که شیخ عبدالملک
مرحوم اکثر اوقات با صحبت هم نشینان خود می نشستند و مذکور از لطف و احسان حضرت
قطب الاقطاب پیر دستگیر میکردند. از زبان دل من معتقد آنحضرت هم مقرر کرده ام که در شب
اول ماه نماز استخاره میکنم و همان شب خود را بحضور پرنور آنحضرت می بینم چون برای طلب خود
که استخاره کرده حاجت عرض میکنم در آن وقت جواب با صواب می شود. وقتی روز جمعه
بعد ادای نماز شیخ عبدالملک و هم نشینان ایشان و غیره عزیزان آمده در داخل روضه
منوره نشستند. در آنوقت نیز مذکور لطف و کرم حضرت قطب الاقطاب در میان آمد.
شیخ عبدالملک گفتند آنچه که در باب من لطف و کرم حضرت پیر دستگیر شده است آن را اظهار
میکنم چند بار که عرض کردم بمراد دل رسیدم تمام مذکورات و ماجرا بر زبان آوردند و گفتند

که گاه گاهی در خاطرم میگذشت که حضرت پیر دستگیر ما را بچه روش میدانند آیا در
زمرهٔ خاصان خود یا در عوام ایشانم. شب اول ماه بود. بعد نیم شب نماز استخاره کرده
تسبیح میکردیم خواب غلبه کرد و در مراقبه شدم معاینه شد خود را حضور پر نور دیدم که میفرمایند
عبدالملک ترا و آبا و اجداد ترا صادق الاعتقاد و خاصان خود دانسته بخلافت و ریاست
منسوب کرده‌ایم و بر جمعیت شما ها این چیزها مهیا کرده‌ایم. همان شب بحقائق آگاه بندگی حضرت
خواجه حسین مرحوم هم فیضیاب بشارت شد و این نیز فرمودند که چیزی که گفته شد
به عبدالملک اظهار خواهند کرد. بوقت صبح آن حقائق آگاه ما را طلبیدند و اظهار کردند
و گفتند شما در معامله چه دیدید باید بیان کنید و آنچه در باب شما مرا بشارت شده آنرا
من بیان کنم. گفتم که از مدت آرزو داشتم که در باب خود بخدمت قطب الاقطاب عرض کنم
و جواب حاصل نمایم ما را جواب باصواب حاصل شد که فرمودند ترا و آبا و اجداد ترا صادق الاعتقاد
و خاصان خود دانسته بخلافت و ریاست منسوب کرده‌ایم و بهر جمعیت شما ها این چیزها اختیار
نموده‌ایم. حقائق آگاه فرمودند. آنچه بشما حضرت فرمودند همین نمط بمن فرمودند و سوای
آن دیگر نیز فرمودند که عبدالملک نبیره ابراهیم ادهم است او را دوست داشته در باب او
متوجه باشید و از طریقه چشتیه ممتاز کنید. حقائق آگاه فرمودند. الحال هرچه بخواهید همه
موجود است. گفتم بیعت داده و عمامه و پیراهن خود پوشانیده و چند اوراد و وظیفه خود عنایت کرده
اجازت داده‌اند و خلافت نامه نوشته بمهر خود مزین کرده نیز عنایت فرمودند و آن خلافت نامه
و محضر نامه ریاست بمهر غفران پناه حضرت خواجه حسین چشتی و از مهر اهالی و موالی دار الخیر اجمیر
مسلم و موجود است و بعد از آن روز غفران پناه نهایت متوجه بودند و بسیار التفات
میکردند. وقتیکه میرفتم دیده میفرمودند بیایید نبیره ابراهیم ادهم بیایید. که آنحضرت
قطب الاقطاب چنین فرموده اند. سعادتمندی شما درین ضمن نیز از لطف و عنایت
غفران پناه اظهار میکردند که روزی نورجهان بیگم بخدمت آن غفران پناه بکمال الحاح

بقیمت دوصد وپنجاه روپیه خوش قماش بود که در انگشتری بجے آمد فرستاده بود و اکثر مردمان
بخدمت آن غفران پناه رفت بسند دیده تحسین میکردند روزے بخدمت غفران پناه
رفتم آن شال را بمن نمودند من نیز قماش ولطافت آن بیان کردم چون از انجا برخاستم
حقایق آگاه آن شال را معه قرب نیلک بدست خادم خود بخانه ما فرستادند بعضے از مقربان
بخدمت حضرت حقایق آگاه رفته گفتند که آن شال بسیار قیمتی بود مے بایستی که حضرت
نگاه میداشتند و یا بما یان مے بخشیدند که ما آرزو داشتیم فرمودند این مقرر است که هر که بهر چیز
آرزو دارد باو نمے رسد چنانچه شیخ عبدالملک اشنا نمے شناسید او یکے از خاصان
این درگاه است و از ان روز آن حقایق آگاه همیشه از نقد وجنس هر سال تا دو صد روپیه
امداد میکردند و برادرم شیخ شهاب را نیز التفات میکردند و چنان اختیار داده بودند
که تمام دیهات سرکار در تعلق ایشان کرده مختار فرمودند و هر چه پرداخت میکردند پسند
میشد و از احوال این فقیر را امداد میکردند که محتاج چیزے نبود و بعض ها بحضور حقایق آگاه
غیبت چغلی میکردند آنها سرزنش میشد و گفته آنها پیش نمیرفت و من گاه گاہے بخدمت آن
حقایق آگاه میرفتم شیخ شهاب همیشه در آنجا مے بود و دیگر التفات و مهربانی آن حقایق آگاه
تا کجا بیان کنم که نهایت ندارد و نیز دیگر مذکور از التفات و شفقت حضرت قطب الاقطاب بیان
میفرمودند

منقول است

از حضرت شیخ الهدیه چشتی که او خلیفه مستند حضرت شاه علی چشتی صابری است رحمة الله علیه

کذا فی سیر الاقطاب

نقل است که آنحضرت در عهد سلطان شمس الدین التمش انار الله برهانه دو مرتبه به دهلی تشریف ارزانی
فرمودند مرتبه اول که از اجمیر تشریف آوردند مستاهل گردیده آنچنان بود که میر سید وجیه الدین مشهدی

در اجمیر حاکم بود دخترے داشت۔ پاک و پارسا نام بی بی عصمت چون بحد بلوغ رسید پدرش میخواست که در نکاح شخصے درآرد اما کسے را در خود حال او نمے یافت۔ درین اندیشه بود که شبے امیر المومنین حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ بخواب دید فرمود بایدکه وجیه الدین حکم حضرت شاه رسالت صلی اللہ علیہ وسلم چنانست که این عجوزه را بقطب المشائخ حضرت خواجه معین الدین حسنی الحسینی بسپاری چون بیدار شد۔ بخدمت آنحضرت آمد و این حقیقت ظاهر نمود۔ آنحضرت فرمود۔ اگرچه پیر شده ام۔ اما فرمان کونین مطاع سرکار عرش اقتدار را یا انکار نمے توانم کرد پس عقد نکاح بستند و بعد این واقع آنحضرت بعد از هفت سال رحلت نمود۔ باین حساب عمر شریفش یکصد وهفت سال بود۔ آنحضرت زن دیگر که خواست این چنین بود که شبے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در واقعه دید که گفت یا معین الدین تو معین دین مائی نباید که سنت من ترک سازی اتفاقاً همان شب حاکم قلعه بٹهلی ملک خطاب بر سر کافران تاخت آورده و دختر راجه آن دیار بدست آورد بخدمت حضرت خواجه کنیز نمود و آنحضرت بر او قبول فرمود و بی بی امته اللہ نام گذاشت پس ازان تاج المستورات دخترے به وجود آمد۔ بی بی حافظ جمال نامش کردند۔ و بی بی حافظ جمال نهایت پاک و پارسا بود و ریاضت و مجاهده بخدمت والد بزرگوار خویش بحد نهایت رسانیده بود و مرقد مطهر آن زین المخدرات پائین مرقد آنحضرت است و جفت شرعی آن عفیفه شیخ رضی الدین نام داشت از وی دو پسر بوجود آمده بودند۔ و آن هر دو در طفولیت درگذشتند۔ مردم عوام میگویند که بی بی حافظ جمال دختر حقیقی حضرت نیست دختر خوانده بود محض غلط است۔ ازانکه این مقدمات در کتب معتبره تحریر دیده ام قول عامی اعتبار ندارد۔ ازین جهت اهل عالم همچنان حرف نادرست در فرزندان آنحضرت نیز دارند که آنحضرت هیچ پسر نداشت و این مقرر است که از آنحضرت سه پسران ارجمند در عرصه جهان بوجود آمدند از بی بی عصمت ... بعض گویند که خواجه ابو سعید از بی بی عصمت است و آن دیگر از بی بی امته اللہ سوائے این هیچ سخن در اولاد امجادش نیست

چنانچه شیخ فرید الدین نبیره سلطان التارکین حضرت شیخ حمید الدین ناگوری قدس الله سره العزیز
از جد بزرگوار خود نقل کرده میگفت که چون خواجه ما را فرزندان ما را فرزندان حاصل شدند
روزے بابنده میفرمودند که اے حمید الدین پیش ازین که جوان بودم بحضرت رب العزت
ملتمسانه مے طلبیدم نمے یافتم حالانکه پیر شدم و فرزندان پیدا گشتند بدعا
حاجتے شود و کار بدرنگ حاصل میگردد. بنده عرض نمود که بحضرت پیر دستگیر روشن است
که چون عیسی علیه السلام از حضرت مریم علیها السلام تولد نشده بود میوه زمستان
در تابستان از غیب بدو میسر مے شد و بے محنت و منت در محراب مییافت چون
مسیح علیه السلام تولد شد حضرت مریم انتظار مے کشید که همچنان بے تلاش بیابد
فرمان شد که شاخهاے خرما بجنبان تا خرماے تازه بر تو بریزند. ازان باز جنبانیدن
نمود و به تردد رزق مے یافت در اوقات سابق و حال این قدر تفاوت است لیکن
در قدر و مرتبه دوستان خداے عز و جل نقصان نیست و تصرف ولایت ایشان باقی است
آنحضرت چون جواب شنید پسند کرد و فرمود آرے همچنین است و گویند که خواجه فخر الدین
ولد حضرت سلطان العارفین بسیار صاحب عظمت بود و بعد حضرت خواجه بست سال
زنده ماندند پس در قصبه سرور که از اجمیر شانزده کروه است برحمت حق پیوست همانجا نزدیک حوض
آن قصبه مدفون است و خواجه حسام الدین فرزند خورد آنحضرت غائب باشد و بصحبت ابدالان
پیوست و پسر خواجه فخر الدین خواجه حسام الدین سوخته نام داشت که نبیره خواجه باشد بسیار صاحب
کرامت و بزرگ روزگار بود با رواح جد بزرگوار خود نسبت تمام داشت و بیش از ارادت ریاضت
و مجاهده از حد گذرانیده بود و بحضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیاء قدس الله
سره العزیز صحبت داشت قبر شریفش در قصبه سانبهر سمت است و یکے از نبائر حضرت خواجه
شیخ بایزید است او در خوردی جائے رفته بود. در زمان سلطان محمود خلجی بعد مدت بسیار باز آمده
سلطان او را ریاست اجمیر داد. چون مدتے بگذشت مردم از روے عناد در فرزندی او

سخنے چپ اشنودند حتی که باسلطان وقت رسانیدند بادشاه علما و فضلا و مشائخ و
اکابر ملک و نواحی جمع ساخت و استفسار این معنی نمود. آخر الامر شیخ حسین و مولانا رستم که قدوه
علماء زمانه بودند و دیگر اکثر اکابر نامدار گواهی دادند - همین شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین
ابن خواجه حسام الدین سوخته ابن خواجه فخر الدین ابن سلطان العارفین حضرت خواجه
معین الدین حسنی الحسینی است بعد ازان شیخ حسین ناگوری به فرزندان شیخ بایزید نسبت کرده
دختر داده مردم که در فرزندان حضرت خواجه سخن اختلاف دارند همین شیخ بایزید است
و دیگران هیچ سخن ندارند ولیکن همه بر غلط رفته اند - ازانکه این ماجرا پیش اکثر سلاطین دهلی و
اند و گذشته است و از اکابران متحقق شده - قول عام چه اعتبار دارد سبحانه تعالے و تقدس
این اولاد امجاد آنحضرت را ابد الآباد پاینده دارا د بحرمت النبی و آله الامجاد *

منقول است

از عارف معارف خدا آگاه صوفی فضیلت دستگاه محمد عبد الرحمن چشتی کما قال فی مراة الاسرار
و در باب نفی اولاد خواجه بزرگ قدس سره آنچه که براه تعصب مورخان در تاریخ اکبر نامه و قبل ازان
نوشته اند بر همه کسی ظاهر است لیکن از ملفوظات پیران چشت متحقق معلوم میشود که خواجه بزرگ را
زنان و فرزندان بوده است چنانچه در ملفوظات سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری
قدس سره خلیفه خواجه بزرگ مے نویسد که شبے خواجه بزرگ حضرت پیغمبر علیه السلام را بخواب دید
آنحضرت فرمودند که اے معین الدین تو دین ما هستی - اما سنتے از سنت ها من ترک میدهی
چون صبح شد مقطع قلعه سنبهلی ملک خطاب نام که از مریدان خواجه بود - دختر یکے از راجه ها......
در جنگ اسیر کرده آورده بود بخدمت خواجه فرستاد - خواجه ویرا قبول نمود و بی بی امة الله نام نهادند
و در خدمت خود نگاه داشت - بی بی حافظ جمال ازوے تولد گشت بعد از چند روز سید وجیه الدین
[illegible]

در عقد نکاح خواجہ معین الدین در آمد۔ چون انمیعاد مرید بہمت حضرت خواجہ بزرگ سانیدند بموجب امر باطن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ دختر سید وجیہ الدین را کہ بی بی عصمت نام داشت در نکاح خود آورد۔ ازوے سہ پسر بوجود آمدند۔ یکے شیخ فخر الدین۔ دوم شیخ ضیاء الدین ابوسعید۔ سوم شیخ حسام الدین کہ او در صغر سن بصحبت ابدالان پیوست۔ انتہی۔ توالد و تناسل نشد۔ شیخ فخر الدین محبوب ترین فرزندان خواجہ بزرگ بود۔ دیر البسیار دوست میداشت وے بکسب زراعت مشغول بود۔ موضع ماندن کہ قریب باجمیر است احیاء ساخت حاکم مزاحمت کردہ بود۔ ازان جہت خواجہ بزرگ پیش سلطان شمس الدین بہ دہلی تشریف بردہ فرمان درست کنانیدہ آوردند تفصیل این اجمال پیشتر بجائے خود نوشتہ آید و شیخ فخر الدین بعد از وفات خواجہ بزرگ بست سال و صد حیات بود در قصبہ سروار کہ شانزدہ کروہ از اجمیر است آنجا وفات یافت و نزدیک حوض قصبہ سروار مدفون است۔ او را پسرے بود شیخ حسام الدین سوختہ بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات انسانی آراستہ بود با سلطان شیخ المشائخ صحبت داشت قبر وے در سانبھر است طرف غروب سر راہ اجمیر و مرقد بی بی حافظ جمال دختر خواجہ بزرگ پایان مرقد خواجہ بزرگ واقع شدہ است۔ بسے صاحب کمالات و عالی درجات و عارف کامل بودہ اند و خواجہ معین الدین خورد پیش از آنکہ مرید شود بکسب ریاضت کار خود بجائے رسانیدہ بود کہ بے واسطہ از روحانیت خواجہ بزرگ اخذ فوائد مے نمود۔ و از اشارت باطن خواجہ مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقہ خلافت از دست وے پوشیدہ۔ در فوائد الفواد سلطان المشائخ میفرماید کہ خواجہ احمد نبیرہ خواجہ بزرگ عظیم صالح بود و برادر وے خواجہ وحید میش شکر گنج آمد کہ مرید شود شکر گنج فرمود کہ من این را از خانوادہ شما دریوزہ کردہ ام۔ مرا چہ مجال کہ دست شما بگیرم۔ خواجہ وحید بسیار عجز کرد و مرید شد و مخلوق گشت۔ الغرض آنکہ بعضے مردم میگویند کہ خواجہ بزرگ حصور بود و او را اولاد نیست محض غلط است۔ از تصانیف پیران چشت مگر بتحقیق پیوستہ چنانچہ بالا

گذشت و در کتاب اخبار الاخیار می‌نویسد که اختلاف میان بعضے بزرگان چشت درین واقع شده است که میر محمد گیسو دراز خلیفه شیخ نصیر الدین محمود و جماعه ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین و شیخ حسام الدین از بی بی عصمت تولد شده اند و میر شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور قطب عالم و طائفه از درویشان آن رفته اند که از بی بی امته الله بوجود آمده اند۔ بهر حال فرزندان خواجه بزرگ اما قول اول اصح می‌نماید۔ چنانچه تا امروز اولاد پاک نهاد آنحضرت موجود است و فرزندان خواجه معین الدین خورد بن شیخ حسام الدین سوخته بطرف ولایت مالوه رفته متوطن شده اند و احوال آنجماعت معلوم نیست و فرزندان خواجه قیام الدین بن حسام الدین سوخته مذکور در حضرت اجمیر سکونت اختیار کردند و جانشین خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز شدند۔ چنانچه خواجه حسین یکے از فرزندان خواجه قیام الدین مسطور تا زمان سلطنت نور الدین محمد جهانگیر بادشاه صاحب سجاده خواجه بزرگ قریب صد سال عمر داشت و همیشه بعبادت و حق پرستی گذرانیده۔ بسیار بزرگ و عالیشان بود و بعد از وے شیخ معین الدین برادر زاده او صاحب سجاده شد۔ و الحال شیخ علاء الدین برادر زاده صاحب سجاده بر مسند خواجه بزرگ قدس الله سره نشسته است نهایت خلیق و بزیور صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانه تعالے فرزندان خواجه بزرگ را تا قیام قیامت بر جاده اجداد کرام خود باقی و پاینده در مقام اجمیر شریف نگاه دارد بحرمت النبی و آله الامجاد۔ چون مرتبه ثانی در سن هزار و شصت و پنج هجری بحضرت اجمیر شریف رسیدم۔ شیخ علاء الدین صاحب سجاده خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز شجره نسب خواجه بزرگ اظهار نمود که چند واسطه بحضرت امام موسے کاظم میرسد و در رساله مونس الارواح تصنیف مریم زمانی حضرت جهان آرا بیگم بنت شاهجهان بادشاه صاحبقران ثانی علیه الرحمته نیز بنظر آمد که اثبات سیادت خواجه بزرگ نموده۔ اما در تصانیف پیران چشت جائے تحقیق دریافته نمے شود بهر حال خواجه بزرگ فرزند صوری و معنوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بوده مجاوران آن آستان متبرک خواجه بزرگ نیز منسوب اند به اولاد سید فخر الدین میگویند که سید فخر الدین از گروه

مانکپور بوده است و از غلبهٔ عقیدت و محبت روحانیت خواجه بزرگ وطن گذاشته در اجمیر اقامت اختیار نمود - چنانچه فرزندان او هنوز در خدمت آستانهٔ متبرکه موجود اند - و صلاح و اهلیت پسندیده دارند و با همه کس به تواضع و اخلاص پیش می آیند - و از ملفوظات پیران چشت به ثبوت پیوسته که خواجه بزرگ در زمان سلطان شمس الدین التمش دو مرتبه در دهلی تشریف برده اند - مرتبهٔ اول از کمال مهربانی محض برائے دیدن و سرفراز ساختن خواجه قطب الاسلام رفته بودند - و در آنجا آمده در اجمیر شریف متاهل گشت و مرتبهٔ دوم بخاطر درست ساختن فرمان موضع ناندن بجهت فرزند سعادتمند شیخ فخر الدین - و این نکته بغایت نازک است نیک نگاه باید کرد که سلطان شمس الدین مرید خواجه قطب الدین بود - اگر یک خادم خواجه بزرگ میرفت در ساعت سلطان مذکور سعادتمندی دارین دانسته فرمان درست کرده ارسال می نمود - ولیکن کاملان اولیا بیشتر در ترک جاه و شیخت کوشیده اند - و خود را در نظر محقر نموده اند - چنانکه رسول علیه السلام با این کمال در بازار بجهت خرید و فروخت میرفت و دیگر کار این طائفه بر راستی و دیانت است هرگاه مقصود و حاجت بشخصے داشته باشند آن را مستور برائے چه سازند و ناموس برائے کدام مصلحت کنند - چرا که حقتعالی ناظر بدل است و رسوم خلق نیک یا بد گفتن ایشان پیش عارفان اصلا وجهے ندارد - دیگر آنکه رفتن خواجه پیش امیر از برائے حاجت رحمتے بود در حق مریدان که هیچکس از مریدان انکار نه کنند و بر جاه شیخی خود نه نازند - و اصل سخن آنست که این طائفه مامور میشوند بامر حق و اختیار خود بمیان نمی آرند چنانچه سلطان المشائخ میفرماید در نظم خود ؎

عشق آمد چو خونم اندر رگ و پوست | تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزاء وجودم همگی دوست گرفت | نامیست ز من بر من و باقی همه اوست

منقول است

از عارف باللہ مرشد خدا آگاہ شاہ رشید الحق والدین نبیرۂ حاجی حرمین الشریفین حضرت خواجہ یحییٰ مدنی احمدآبادی رحمۃ اللہ علیہ ؛

ذکر فرزندان حضرت قطب المشائخ خواجہ معین الحق والدین حسن سجزی اجمیری چشتی قدس اللہ سرہٗ

آنحضرت سہ پسر رشید و مرشد داشت از آنجملہ مہین پسر خواجہ فخر الدین محمد اجمیری است دوم خواجہ ضیاء الدین نزد بعضے کنیت ابو سعید است سوم شیخ حسام الدین و یک دختر بی بی حافظ جمال ہر سہ پسران را خواجہ ہشتاد راست باد سید محمد گیسو دراز قدس اللہ سرہٗ از بی بی عصمت شیدا اند و خواجہ شمس الدین طاہر از بی بی امۃ اللہ مر نیپال مے برد۔ و بی بی حافظ جمال دختر حضرت خواجہ است بروایت صحیحہ۔ و آنحضرت دو کدبانو در خانہ داشت یکے دختر سید وجیہ الدین مشہدی۔ دوم بنت راجہ کہ در ہند بلک خطاب مرید خواجہ افتادہ بود۔ بخدمت پیر فرستاد۔ بر عیالمند بودن خواجہ بلا فیض شاہد عدل اند۔ و ہمچنین گذارش سلطان التارکین قدس سرہٗ بر عیالمندی آنحضرت دلالت دارد۔ و پوپر پوتر حضرت سلطان التارکین قدس سرہٗ۔ در سرور الصدور آوردہ است۔ روزے معین الاولیا پس از عیالمندی و فرزند آمدن بمن گفت۔ حمید الدین پیشتر در ہنگام جوانی و تنہائی آنچہ ضمیر من میگذشت بطلب بے طلب صورت مے پوشید اکنون درین روزگار پیری و عیالمندی فراہیش آمد ہمہ آمد ہائے خاطر از سرائے علم بدر اینمی شد۔ عرض کردم پیش از زادن عیسیٰ علیہ السلام مریم علیہا السلام داخل ذکر المحراب وجد عند ہا رزقا حال وے بود۔ و پس از تولد ہزی الیک بجذع النخلہ مقام او گشت بشنفتن این جواب خوش وقت گردید بالجملہ باندازۂ این گذارش ہا آنہا کہ خواجہ معین الاولیا را حصور پندارند محض پندار است حضرت فخر الدین قدس سرہٗ ارادت و خلافت از پدر بزرگوار

خویش داشت و بکمال بهرهٔ عالم آراسته و صاحب تصرف بود - و پس از پدر بزرگوار مسند شیخی
و ارشاد بوجود او آرایش و آئین پذیرفت و چون اورا وی ہی احیا بود و آن موضع ناندن نام
داشت که قریب به اجمیر است و چون حاکم آنجا به آنحضرت مزاحمت می نمود خواجه بتقریب
آن در دہلی رفته بود - و از خواجه قطب الدین مثال تیار کنانیده آورده - و ہمین خواجه فخر الدین
بود بعد وصال پدر بیست سال و صد در حیات بود - در قصبه سرواڑ که شانزده کروه از اجمیر
شریف است بتاریخ پنجم ماه شعبان سن ششصد و شصت و یک بقرب ایزدی شتافت و
نزدیک حوض قصبه سرواڑ مدفن یافت بنده بزیارت آنحضرت مستعد بوده است رحمة الله علیه
حضرت خواجه ضیاء الدین قدس سره خود بکمالات بود بجای پدر بر مسند مشیخت جلوس
فرموده به سال ششصد و نود و پنج رخت هستی ازین جهان بربست حضرت حسام الدین قدس سره
خرد ترین فرزندان آنحضرت بود و از چشم مردم غائب شده بطایفهٔ ابدال و رجال الغیب
پیوست حضرت حسام الدین سوخته قدس سره پوپر نور حضرت خواجه فخر الدین است
سینه داغدار سوز محبت و دیده اشکبار در طلب داشت و دل دوخته ناوک مودت بود -
بصحبت حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا بسر برده خوابگاهش در قصبه سانبهر
بافاصله بیست کروه از اجمیر است - برادرش بیاد برادر گم شده او در اهتمام گردانید - او نیز دو پسر
داشت - یکی سید معین الدین خورد مرید و خلیفه با فرو حقیقت خواجه نصیر الدین چراغ دہلی است
و نیز بحکم حضرت خواجه بزرگ صورت بسته پیش از ارادت آوردن باویزش نفس ناقرجام
فیروزمند بود - و از باطن معین الاولیا بهره ی داشت - و اورا خورد نسبت خواجه بزرگ
میگویند و این منقبت او در آن است درویش کامل بود و از ارادت و ریاضت کار خود را بجای
رسانیده بود که بیواسطه از حضرت خواجه بزرگ استفاضه میکرد - دوم شیخ قیام الدین بابال
قدس سره خوش شکل و زیبا چهره و والا و بزرگ منش بود - و این هر دو نیز فرزندان نامور
دارند شیخ قطب الدین قدس سره پوپر نور نخستین است از اجمیر در سر آغاز آگهی بمنبه رت

سلطان محمود خلجی او را خطاب چشت خانی داده منصب دوازده هزار سوار گردانید - چون به فیروزی
نیروی سلطان پس از فراوان سال در اجمیر اسلام تازگی گرفت خواست که چشت خان
خوے مسقف در گرفته بود - مدرسه پذیرفت - شیخ بایزید بزرگ پسر یسین است یعنی از اولاد شیخ قیام الدین
دانشمند بود و در روضه معین الاولیا درس میگفت - شیخ احمد مجد شیبانی و دیگر بزرگان شاگرد
او بودند - در هنگام شورش فرمانروائے دهلی از خیرگی سپکر پستان اجمیر برخاسته رفت و
بعد از دیر بهبود شد و آمد - سلطان از حسن عقیدت خود او را بنا چشت خان نیار است بجهت
بهانه سازی دور انداختن او خیال بسته بغرض سلطان رسانید - پیش ازین برادر شیخ
بایزید بزرگ مدرس اجمیر بود - اکنون گرفتن آن با تنخواه بسبب استواری اسلام می نماید بنابرین
چشت خان شیخ بایزید را دستوری بودن اجمیر شد دران روزگار جمعی بعرض سلطان رسانیدند
که او از نژاد معینیه نیست - ازین رو دانشوران درویشان کهن سال و بزرگان آگاه حال قلم و
خود را فراهم آورده در پرسش باز کرد مخدوم شیخ حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری که علما و
مشایخ یکتا بودند و دیگر خدا آگاهان بر درستی نسب او گواهی دادند - هر چند خویشی کردن مخدوم شیخ
حسین ناگوری به فرزندان شیخ بایزید گواه عدل است - اما شیخ جمالی رحمة الله علیه در
سیر العارفین مے آرد - در ایامی که این حقیر بشرف زیارت مرقد مبارک شیخ معین الدین مشرف
گشت از فرزندان ایشان صاحب سجاده شیخ بایزید؎ بود رحمة الله علیه و او شیخی بغایت
عظیم الشان بود شمس الدین طاهر که صد و پنجاه سال عمر داشت خرقه خلافت از شیخ
بایزید یافته بود و سید شمس الدین را با حضرت سماء الحق والدین اتحادی تمام بود و با این
احقر الانام شفقتی و محبتی داشت انتهی - و چون این بنده کاتب حروف بزیارت روضه
مقدسه خواجه بزرگ از سر قدم ساخته رفته بود - در آن وقت صاحب سجاده با جاده آنحضرت
دیوان مهر علیخان بود که وجود آخشیجی او با حلیه حضرت خواجه مشابهت تمام داشت

؎ این شیخ رفیع الدین بایزید خورد نبیره شیخ بایزید بزرگ است نه شیخ تاج الدین بایزید بزرگ ۱۲

و از علوم عربیه نیز بهره گرفته بود و شرح ملا بخدمت حضرت مفخر الصوفیین محب النبی مولوی فخر الدین گذرانیده بود و در علوم عربی بهره وافر داشت ملاقات حاصل گشت فرمودند که از کدام قبیل خانه هستید بنده عرض داشت که از فرزندان حضرت قطب العالمین شیخ الحرمین الشریفین شیخ یحیی مدنی چشتی گجراتی ام فرمودند که معلوم شد شما از نبیرگان حضرت سید احمد سروار[له] که از اولاد حضرت خواجه بزرگ قطب المشایخ معین الحق والدین حسن سجزی قدس سره است بوده اید ازان باز هرگاه که بنده بخدمت شریف میرسید استقبال و تعظیم تمام می کردند روزی التماس کردم که آنحضرت از بزرگواران ما هستید چرا چنین می کنید فرمودند

گدا اگر تواضع کند خوی اوست

روزی این فقیر این ابیات در مدح آنحضرت گفته بخدمت گذرانیده

مدحت سلطان عالم آشکارا گفتنیست — شاه ما را آفتاب دین و دنیا گفتنیست

گوهر تاج الولایت سید سالار چشت — بی تکلف جا بجا این مرتبه یکجا گفتنیست

این ابیات گرفته در بند خود داشتند بنده را ظن غالب شد که شاید پسند خاطر گرامی نیفتاد بطرف این بنده متوجه شده فرمودند که جد من خواجه معین الدین خورد مرید مستفیض از جد شما حضرت فرد حقیقت خواجه نصیر الدین چراغ دهلی اند چنانچه این معنی در کتب سیر این خانواده مرقوم است و جهان آرا بیگم در مونس الارواح که تصنیف او است بدستخط خاص خود نوشته و اشتیاق بخدمت جد آنحضرت نگاشته و نسب نامه بمهر خود مسجل ساخته بود آنرا این بنده نمود و نسب سامی آنحضرت بقبول او بدین وسائط به حضرت خواجه بزرگ می پیوندد حضرت دیوان سید اصغر علی خان چشتی بن سید امام الدین بن سید منیر الدین بن سید سراج الدین بن سید ابو الفتح بن سید علم الدین بن سید ابو الخیر برادر خواجه حسین بن سید معین الدین ثالث بن سید رفیع الدین نبیره خورد بن سید نور الدین طاهر بن سید تاج الدین بایزید بزرگ بن سید شهاب الدین بن سید

له شیخ کمال الدین محمد معروف به شیخ احمد بن شیخ نجم الدین بن شیخ قیام الدین نبیره حضرت خواجه بزرگ معین الدین اولیا است ۱۲

کمال الدین اعنی شیخ احمد بن سید نجم الدین بن سید قیام الدین بن سید خواجہ حسام الدین سوختہ بن خواجہ سید فخر الدین بن حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والدین حسن سجزی اجمیری قدس اللہ اسرارہم تمام شد تحفۃ الاولیا مولف حضرت پیرزادہ سجادہ نشین کہ بحق شاہ رشید الدین احمد آبادی در باب منسلکی ایشان نسبت حضرت شیخ احمد تصدیق فرمودند۔ این شیخ احمد اشارت بہ شیخ کمال الدین عرف شیخ احمد بودہ باشد۔ زیرا کہ از کتب تواریخ مبرہن است کہ بنابر خواجہ قیام الدین بزبان جیرہ دستی ہیکر پرستان بصوب گجرات رفتہ بودند۔

منقول است

از محقق باخبر غلام سرور نبیرہ مفتی رحیم اللہ قریشی الاسدی اللاہوری۔ ھکذا فی خزینۃ الاصفیا

بہ ثبوت پیوستہ کہ حضرت خواجہ را دو اہلیہ پارسا و عفیفہ بودند۔ اول دختر سید وجیہ الدین مشہدی عم سید حسین خنگ سوار است کہ والد بزرگوارش بحکم باطنی امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ کہ او را بعالم رویا شدہ بود نکاح دختر خود بحضرت خواجہ کرد و نام نامی آن عفیفہ بی بی عصمت بود و سہ پسر والا گوہر از بطن آن عفیفہ بوجود آمدند یکے خواجہ ابو سعید۔ دوم خواجہ فخر الدین سوم خواجہ حسام الدین قدس اللہ سرہم العزیز و آنانکہ میگویند کہ حضرت خواجہ لاولد بود ہرگز این سخن لایق اعتبار نیست چرا کہ شیخ فرید نبیرہ سلطان التارکین شیخ حمید الدین صوفی ناگوری زبانی جد بزرگوار خود نقل کردہ است کہ روزے حضرت خواجہ بزرگ معین الدین بہ بندہ مخاطب شدہ فرمود کہ اے حمید الدین پیش ازین کہ قوی و جوان بودم و اولاد ہم نبود۔ ہر چہ کہ از رب العزت میخواستم بلا تکلف و دعا و ندا میسر شدی۔ حالا کہ پیر شدم و فرزندہم بوجود آمدند مقصود بدعا و ندا حاصل نمیشود۔ بندہ عرض کرد کہ بر آنحضرت روشن است کہ تا وقتیکہ عیسیٰ علیہ السلام از بطن مادر خود بی بی مریم متولد شدہ بود۔ میوۂ ابستان در زمستان بے طلب و خواہش

باشان میرسید۔ چون عیسیٰ علیه السلام متولد شد بی بی مریم انتظار رزق میکشید
فرمان شد که شاخهای نخل خشک را بجنبان تا خرمای تازه بر تو بریزند۔ چون
جنبانید خرمای تر یافت پس در وقت سابق و حال این قدر تفاوت است
حضرت خواجه جواب او شنید و پسندیدند میگویند که عمر خواجه ابوسعید فرزند آنجناب
به پنجاه سالگی رسیده بود و دو فرزند داشت و خواجه فخر الدین فرزند ثانی آنحضرت
بسیار بزرگ و صاحب نعمت بود و بعد انتقال خواجه بیست سال زنده ماند و هفتاد سال
عمر داشت و پنج پسر سعادتمند بوجود آمدند و در قصبه سرواړ که از اجمیر بفاصله شانزده
کروه است برحمت حق پیوست و همانجا مدفون گردید و خواجه حسام الدین پسر خورد آنحضرت
غائب شد و بصحبت ابدال پیوست در انوقت او چهل و پنج ساله عمر داشت و دو سه یا هفت
فرزند بودند و خواجه حسام الدین سوخته بسیار صاحب کرامت و خوارق بود و نظام الدین
اولیا مصاحب قبر شریف وی در قصبه سانبهر بجانب مغرب از اجمیر واقع است
و اهلیه ثانی خواجه دختر یکی از راجهای هند است و سبب آمدنش بنکاح آنجناب
این است که حاکم قلعه پتهلی که ملک خطاب نام داشت بسر هندوان آن دیار تاخت
آورده بسیاری را از ایشان بقتل رسانید و دختر راجه را اسیر کرده آورد و بطور نذر آن
بخدمت آنحضرت گذرانید آنجناب او را قبول فرمود و بنکاح خود سرافراز
نمود و نامش امة الله نهادند۔ و از بطن عفت آن تاج المستورات اول دختری متولد
شد که بنام بی بی حافظ جمال موسوم و بغایت عابده بود و ارادت بخدمت والد ماجد خود
داشت و آنحضرت خرقه خلافت او را عطا فرموده برای هدایت و تلقین مستورات
ارشاد کرد۔ چنانچه هزارها عورات به توجه آن تاج المستورات بمقام قرب رسیدند
و شوهر عالی گوهر آن عفیفه شیخ رضی الدین نام داشت چنانچه مزار پر انوار بی بی حافظ جمال
متصل روضه مقدسه حضرت خواجه واقع است و از وی دو پسر بوجود آمدند و در طفلی در گذشتند

رحمۃ اللہ علیہم رحمۃ واسعۃ۔ خواجہ فخر الملۃ والدین چشتی اجمیری قدس اللہ سرہٗ از فرزندان دلبند
وخلفائے ارجمند خواجہ معین الدین حسن سجزی است جامع علوم ظاہری وباطنی وکمالات
صوری ومعنوی بود وبرائے حصول قوت حلال بکسب زراعت اشتغال داشت وبموضع
ناندکہ متصل اجمیر است سکونت ورزید۔ وتمام عمر در ہدایت خلق گزرانیدہ درسال ششصد و
پنجاہ وسہ برحمت حق پیوست وے بعد وفات پدر بزرگوار تا بیست سال بصد حیات بود
ووفات در قصبہ سرور بوقوع آمد۔ وہمانجا برلب حوض سرور مدفن اوست۔ شیخ
حسام الدین سوختہ قدس اللہ سرہا پسر شیخ فخر الدین بن شیخ المومنین خواجہ معین الدین سجزی
است۔ سوختہ آتش محبت ودوختہ ناوک عشق بود وبہ شیخ نظام الدین بدایونی بسیار
صحبت داشت۔ پدر بزرگوارش اورا بنام برادر خود خواجہ حسام الدین بن خواجہ بزرگ
معین الدین موسوم کردہ بود کہ غائب شدہ صحبت ابدال پیوستہ بود وفات وے بحساب
شجرہ چشتیہ درسال ہفتصد وچہل ویک ارقام فرمودہ است ومزار پر انوارش در قصبہ سانبھر
بجانب غرب برسر راہ اجمیر است وے عمر طویل یافتہ کہ زیادہ از صد سال بود
واز غایت سوز عشق ومحبت مخاطب بخطاب سوختہ شد۔ خواجہ معین الدین خورد پسر
بزرگ شیخ حسام الدین سوختہ است خرقہ فقر وارادت وخلافت از شیخ نصیر الدین
چراغ دہلی پوشید وبکمال کرامت معروف وریاضت ومجاہدہ موصوف بود۔ کار بجائے
رسانیدہ بود کہ بلا توسط غیرے از روحانیت خواجہ بزرگ معین الحق والدین حسن سجزی
استفادہ میکرد۔ برادر خوردش شیخ قیام نام داشت کہ بغایت حسن وصورت وشجاعت و
ہیبت وعظمت بود واز ہر دو بزرگوار بسیار اولاد ماند۔ وفات شیخ معین الدین درسال
ہفتصد وشصت ویک است۔ قطعہ تاریخ وفات ؎

معین الدین متوکل قم کرد	معین الدین چو از دنیا سفر کرد
بپیش اہل جنت گشت مامور	معین الدین کامل مطلع نور
دگر سال وصال او رقم کن	ہنا بخشش چو سفر گشت مامور

قطعه تاریخ وفات خواجه حسام الدین سوخته قدس سره

چون حسام الدین ز دنیا رخت بست | سال وصل آن ولی متقی
عاشق الله صدیق آمده است | هم حسام الدین سعید جنتی

قطعه تاریخ وفات حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین قدس الله سره

معین الدین معین هر دو عالم | دلش روشن ز انوار تجلی
بتولیدش امام مجتبی خوان | وصالش نیر اکبر معلی

تاریخ وفات خواجه فخر الدین بن خواجه بزرگ

خواجهٔ دین جناب فخر الدین | نقل کل رفت چون بباغ جنان
وصل او جو ز خواجه والا | حلتش خوان ز مقتداے زمان

نقل فرمان

خواجه معین الدین قدس سره | جمیع مطالب و اسعاف تمام | فرمان محمد جلال الدین اکبر شاه

و مراقب آمال اولاد امجاد

درینوقت فرمان عالیشان سعادت نشان از مکمن عاطفت و احسان بادشاهی شرف نفاذ یافت۔ نبیره از چیتور که جمع آن مبلغ یک لک تنکه مرادی است حسب الحکم حقایق دستگاه قطب العارفین غوث الواصلین از تغیر متقدمی آصف خان مقرر باشد که حاصل سال بسال به زبدة الاماجد الاتقیا فی الایام۔ کمال رتبت شیخ حسین وجه سیورغال ابدی و ضروریات آن دادیم باید که بدعاے دوام دولت ابد انجام قیام اقدام نمایند

حکام کرام و دیوانیان و عمّال و متصدیان مهمات سرکار مذکور مقرر بدانند که
مذکور را بصیرت گماشته‌های سیادت پناه مشارالیه گردانند و از مال و جهات
و تمامی حوالات و اخراجات و کل تکالیف دیوانی معاف و مسلم و ترخان و مرفوع القلم شناخته
بهیچ اسم و رسم تعرض نرسانند و کشیده داشته مطلقاً پیرامون نگردند و جانب
شریف آن سیادت پناه را عزیز داشته در تعظیم و تکریم او و کسان و مردم او را
موقّر دانند و هرساله به فرمان و پروانچه مجدد محتاج ندانند حسب الحکم جهان مطاع از
مضمون صدر در نه گذرند ✦

المطاع العالی تحریر

بالمشافهة العلیة العالیة خاقانیه سهس

فرمان محمد جلال الدین اکبر بادشاه غازی

خواجه معین الدین چشتی بخط طلاء

مهر بادشاه

وکلاء حاکم متعهدان مهمات خطه اجمیر بدانند

که ورثه قطب الاقطاب بموقف عرض رسانیدند که در اراضی ایشان که در
جوار مقبره متبرکه قطب الاقطاب موهی الیه واقع است بعضی مردم اموات خود را
بے اذن ایشان دفن مینمایند اگر واقع باشد حکم فرمودیم که بعد الیوم هیچکس میت
خود را در اراضی جوار مقبره متبرکه مذکوره بے اذن فضیلت مآب کمالات اکتساب نتیجه المشائخ
والعظام خواجه حسین نبیرهٔ آن قطب الاقطاب و باقی ورثه دفن نکند میباید که حسب الحکم عالی
عمل نموده تعدیم رسانند و اعمال مراقبه که در آن آستانه از قدیم الایام الے غایته بوده برقرار

دار عمده و مانع نشوند و عهده دانسته درین باب تحجه ننمایند تحریراً فی التاریخ شهر ذی القعده سنه ۹۶۹ھ

خواجه معین الدین بخط طلاء

جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

چون در باب ترجیح و رونق لنگرخانه مرشد الشائقین

میان اولاد امجاد آنحضرت سیما مشیخت آئین معرفت تزئین سیادت المشائخ العظام

بقاوی الاولیاء الکرام وجیه الزمن شیخ حسن و کمال نسبت شیخ حسین بوجه و اهتمام عالیجاه مروت

را العمدة الملک فضیلت شعار کامل الاخلاص فصاحت دثار مستحسن الخدمت مستوجب

الرعایت الموصوف بانصفت نموده شیخ حسن را که شیخ مرشد ایشان است به سجاده نشینی

تصفیه فرموده بهم و فرمان حسب الاذعان عز اصدار یافت که از قدیمی و جدیدی بحسب فرامین مطاع

در وجه ضروریات و صادر و وارد آن لنگر منور مدد معیشت مشیخت آئین مشار الیهم مقرر شده بود

بتصرف عمدة الملک مومی الیه باشد که سال بسال تمام و کمال بضروریات لنگر مذکور از عمارت و فرش

و روشنی و مصالح مطبخ و یومیه و اغراض طعام مبلغ پانزده هزار تنگه مرادی به والدهٔ عفیفه مستوره

آن سیادت المشائخ متعلق بوده تتمه را آنچه باشد مشار الیهم بسویت فصلاً بعد فصل نهاده به لنگر

فیض اثر صرف آمده باشد مجاوران را موافق معمول قدیم با ایشان داده آنچه باقی ماند آنرا هم بسویت

حصه نموده هر یک حصه را الفضمن به جمعیت و الفت سلوک داشته مطلقاً مناقشه نکرده و تکلیف

منازعت نسا شیده و باهم شرائط حرمت خاطر جمعی داشته دقیقه فروگذاشت نکنند میباید که

از مضمون منشور لصدد مطلقاً عتبا نکنند و هر یک بحصه خود راضی بوده زیاده طلبی نکنند حکام کرام و عمال

و متاشران آن مقرر داشته لنگر فیض اثر جد اسلم و برقرار داشته از جمیع حوالات و اخراجات

و مطالب دیوانی مسامحات و مرفوع القلم شمارند و هیچ جهت مدخل نکرده از تغییر و تبدیل مصون

و مامون شناخته فرمان مجدد طلب ندارند ؛

تحریر الی الامر العالی و خلیفه زمان

فی شهر شعبان المعظم سنه

پروانه صدارت پناه معالی دستگاه معرفت انتساب واقف مواقف العلوم و الحکم اکابر الفضائل عدیل الوجه اتم مربی العلما مقوی الفضلا صدر شیخ صدر رفیع القدر شیخ عبد النبی صدر

نقل فرمان

محمد نور الدین جهانگیر بادشاه غازی مشتمل بر سه قسمت محاصل دیهات اوقاف یک حصه در خرچ عرس و روشنائی - و یک حصه در مدد معاش مشیخت پناه شیخ حسین اولاد حضرت خواجه بزرگ و یک حصه فقرا و تکیه داران ؛

مهر مربع که درآن اسما شاهان سلف منقوش اند	طغرا باسم بادشاه آلتمغا

حضرت خواجه معین الدین چشتی

چون مواضعے که بصیغه وقف مزار فائض الانوار حضرت قطب العارفین غوث السالکین مقرر است قبل ازین بموجب یادداشت واقع ۱۹ ماه امرداد الهی سنه حکم شده بود که از آن سه حصه نموده یک حصه را بجهت خرچ و لنگر و روشنائی و اخراجات عرس روضه متبرکه نگاه داشته و یک حصه در وجه معاش مشیخت پناه شیخ حسین اعتبار نموده و یک حصه را به فقرا و تکیه داران قسمت نمایند و حاجی مبرک حسب الحکم الاقدس شش موضع را که رقبه آن چهل و پنج هزار و هفتصد بیگه زمین و حاصل نه هزار و پنجاه روپیه شود ساز آن جمله یک حصه پانزده هزار بیگه زمین باشد و اهل خرچ روضه منوره نموده قسمت را که سی هزار و هفت صد بیگه باشد

محاصل شش هزار و هشتاد روپیه بموجب تفصیل علیحده به صد و نه نفر فقرا تنخواه داده و فقرا که از نظر اشرف اقدس گذشتند شیخ عبدالرحیم و غیره شش صد و بست و هشت نفر که بست و هفت هزار و چهل بیگه مدد معاش و بست یک من غله داشتند بحال خود حکم شد و تتمه را بطرف فرمودیم و جماعه فقرا که سه هزار و دولت و سی بیگه و هفت من و شش آثار غله داشتند بنظر اشرف نگذشت و اکثر از جماعه فقرا و تکیه داران از اجمیر تا بیا اند و در رکاب ظفر انتساب آمدند و بعرض مقدس رسید که زمین و غله مذکور بآن جماعه از وقف روضه منوره مقرر بوده و حاصل وقف به فقرا و مساکین و حافظان و تکیه داران که از موضع وقف می یافتند بهمین جماعه اند و آنها را الغیر از زمین و غله لنگر که از روضه منوره مقرر بود از محل وجه معیشت ندارند و جماعه کثیر اند بنابر آن فرمان عالیشان مرحمت عنوان شرف اصدار و عز ایراد یافت که جماعه در اجمیر بنظر اشرف گذشته اند و اراضی و غله لنگر آنها از نصفی زیاده مرحمت شد و یادداشت خود درست ساخته اند بموجب یادداشت واقعه مسطور دارند و جماعه که از نصف کم حکم شد و بعضی در کل برطرف شده اند اراضی و غله لنگر آنچه داشته اند از قرار نصف متصدیان مهمات آنجا از ابتدای خریف تخاقوی ئیل حسب الضمن تنخواه دهند که صرف معیشت خود نموده بدعای دوام دولت ابد قرین اشتغال نموده باشند و نیز حکم اشرف اقدس نفاذ پیوست که جماعه بموجب فرمان عالیشان جهانگیری مدد معاش و غله لنگر دارند و فوت شده اند ورثه آنها تحقیق نموده از محل قدیم از قرار نصف تنخواه دهند و در آینده همین ضابطه بورثه متوفی مسطور دارند میباید که حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال در استمرار و استقرار این حکم اقدس اعلی کوشیده اراضی مذکوره را پیموده چک بسته بتصرف آنها بازگذارند و غله را از لنگر روضه متبرکه می داده باشند و تغییر و تبدیل به قواعد آن راه ندهند و بعلت مال و جهات و اخراجات

وعوارضات مثل مستلموه وپیشکش وجرمانه ومحصلانه وضابطانه وزرابنه وداروغگانه وبیگار وبیگار
و دو نیم بیستی وحصه دهی وقانونگویی وضبط هر ساله بعد از تشخیص جمع وزراعت
و کل تکالیف دیوانی ومطالب سلطانی مزاحمت نرسانند و درین باب هر ساله فرمان و فرمانچه مجدد
طلب ندارند واگر در محل دیگر زمین داشته باشند آنرا اعتبار نکنند واز فرموده درنگذرند
درعهده شناسند ۞

شرح یادداشت

واقع تاریخ روز مهر شانزدهم ماه مهر الهی سنه ۳۱ موافق یکشنبه ۱۲ رجب المرجب سنه ۱۰۲۷ھ
در چوکی لایق المرحمت والاحسان عاقل خان برساله سیادت ونقابت پناه صدارت
دستگاه میران سید محمد قادری ونوبت واقعه نویسی شیخ عبدالرحیم وغیره چون مرضع
بصیغه وقف بمزار فائض الانوار قطب الاقطاب مقرر است قبل ازین بموجب یادداشت واقع
۱۹ ماه الهی سنه از قرار حصه قسمت حکم شده بود ویک حصه را بجهت خرچ لنگر
درویشانی واخراجات عرس روضه منوره نگاه داشته ویک حصه در وجه مدد معاش
شیخ حسین بار نمود ویک حصه را برای فقرا وتکیه داران قسمت نموده بهند حالیه مبرک بموجب
حکم مشتمل بر ضبط که رقبه آن چهل وپنجهزار وهفتصد بیگه زمین محاصل نه هزار وپنجاه روپیه
داشته از انجمله یک حصه پانزده هزار بیگه زمین باشد داخل خرچ روضه منوره نموده تتمه
دو حصه که سی هزار وهفتصد بیگه که حاصل شش هزار وهشتاد روپیه بموجب تفصیل ذیل به
هزار و نفر جماعه فقرا که از نظر اشرف اقدس گذشته شش صد وبست وهشت نفر که بست
وهفت هزار وچهل بیگه زمین وبست ویک من غله داشته نه هزار وپانصد ونود وهشت
بیگه که من غله بحال خود حکم شد وتتمه را برطرف کردند وموازی سه هزار ودو صد وبست و
سی وهفت من غله وشش آثار اسامی جماعه بنظر اشرف اقدس نگذشته اند بحال الکثر
از جماعه فقرا وتکیه داران از اجمیر تا مانده وذکا سعادت آمده حقیقت مذکور به تفصیل العرض

داشتند که جماعه فقرا و تکیه داران او موضع وقف مقرر بود. و حاصل دیهات وقف بجهت فقرا و
مساکین و حافظان و تکیه داران که در موضع وقف از قدیم الایام مشخص رفته بهمین جا عاید. و آنها
بجز زمین و لنگر که نوبت روضه مقرر بود از محل دیگر وجه معیشت ندارند و جمع کثیر اند بنابر آن حکم
جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع صادر شد که جماعه که از نظر اشرف گذشتند
و اراضی لنگر آنها از نصفی زیاده مرحمت شده و یادداشت واقع خود را درست ساخته بموجب
یادداشت واقع مسطور داشته و جماعه که از نصف کم حکم شد و بعضی بالکل برطرف حکم شد
آنها را غله و اراضی لنگر آنچه داشته از قرار نصف متصدیان آنجا تنخواه دهند و نیز
حکم شد که جماعه که بموجب فرمان عالیشان مدد معاش و لنگر دارند و فوت شده اند ورثه
او را تحقیق نموده از محل قدیم نصف تنخواه دهند. و در آینده بورثه متوفی همین ضابطه
مسطور دارند بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد از پرگنه اجمیر سرکار مذکور شرح یادداشت بخط
حمده الملکی واقعه سازند شرح بخط سید احمد قادری داخل واقع سازند شرح حاشیه بخط واقع نویس
موافق واقع است شرح دیگر بخط مختار الدوله خاقانی مدار المهامی اعتماد الدوله آنکه بعرض
مکرر رسانید شرح دیگر بخط دیانت خان زر از داد ۲۵ ماه شهریور الهی موافق واقع در سنه ۲۶ شهر
رمضان سنه ۲۷ اهـ در واقعه عبد الکریم بعرض اشرف رسید شرح دیگر بخط حمده الملکی مدار المهامی
از حریف قوی نیل فرمان عالیشان قلمی نماینده ◆

اراضی — غله

۱۱ بیگه ۱۰ بیگه — ۲۲ ثار
۱۱ الف بیگه ۱۰ بیگه — ۸۰ ثار اسامی فوتی
بهولا سماء اله‌داد — اله‌بخش ولد جلال
محمود . اراضی غله — اراضی غله
اراضی غله ۵ بیگه ۲ ثار — بیگه ۳ ثار
۱۱ الف بیگه ۱۰ الف ۴۰ ثار

اراضی غلہ
سابگہ ۱۳۵ تار
مشمار الیہ
اجمیر۔ ہوالسمار
عبدالغنی

ارضی غلہ
سابگہ ۵۰ تار ارضی غلہ
ماسگہ قبل از حکم شد ارضی غلہ
ابیگہ سگہ ۔ تار

در نیولا مرحمت شد

ارضی غلہ منجملہ سے
صبگہ ۲ تار ارضی سگہ غلہ تار
ارجاعہ قاضی نظام سگہ بجال خود حکم شد
اراضی ۲بگہ غلہ ۲ تار ارضی سبگہ غلہ تار

نقل فرمان

محمد نورالدین جہانگیر بادشاہ غازی مشحون عطیہ موضع گیلوتہ وروجہ معاش حضرت شیخ علم الدین نبیرہ حضرت خواجہ بزرگ رضہ + خواجہ معین الدین چشتی

طغرا باسم بادشاہ

مہر بادشاہ

قیمت درنیہو فرمان عالیشان سعادت نشان شرف اصدار یافت ایزا دیافت کہ موضع گیلوتہ من اعمال پرگنہ فرانیسہ سرکار صوبہ اجمیر کہ مبلغ ہفتصد پنجاہ روپیہ جمع دارد بطریق دلیست من ابتداء خریف در وجہ مدد معاش حقائق و معارف آگاہ شیخ علم الدین ...

خواجه حسین نبیره قطب الاقطاب مقرب بادشاه جیو بے   حسب الضمن مقرر باشد که
حاصلات آن از فصل بفصل سال بسال صرف نموده بدعاگوئی دوام دولت ابد پیوند اشتغال
مینموده باشند — میباید که حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال مدد معاش استمرار و استقرار
این حکم اقدس اعلی کوشیده موضع مذکور را بطریق در بست بتصرف مشار الیه بازگذارند و اصلا
مطلقا تغیر و تبدیل بآن راه ندهند و به علت مال وجهات و اخراجات و عوارضات و کل
تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی مزاحمت نرسانند و از جمیع وجوهات و حوالات معاف
و مسلم و مرفوع القلم شمرده درین باب هر ساله فرمان و حکم مجدد نطلبند و از فرموده تخلف
و انحراف نورزند و در عهده شناسند — مرقوم ۱۵ شهریور ماه الهی سنه ۲۲ جلوس معلی
شرح ضمن — مدد معاش باسم شیخ علم الدین برادرزاده خواجه حسین موافق یادداشت واقعه
روز ماه تیر الهی سنه ۲۳ جلوس مطابق یوم سه شنبه ۸ شهر شوال سنه ۱۰۷۲ هجری برساله
سیادت و نقابت پناه صدارت و معالی دستگاه صدر الصدور موسوی خان و نوبت واقعه نویسی
کمترین بندگان علی نقی آنکه حقایق و معارف آگاه شیخ علم الدین برادرزاده خواجه حسین
نبیره حضرت قطب الاقطاب   بنظر اشرف اقدس اعلی گذشت بموجب جیتهی
نواب خورشید احتجاب مهد علیا از قرار ۲۳ امرداد سنه ۲۲ حکم جهان مطاع آفتاب شعاع
گردون ارتفاع صادر شد که موضع گیلوته من اعمال پرگنه سانبهر سرکار اجمیر که مبلغ هفتصد و
پنجاه روپیه جمع دارد بطریق در بست در وجه مدد معاش مشار الیه مقرر مفوض باشد بموجب
تصدیق یادداشت قلمی شد شرح حاشیه بخط واقعه نویس مطابق واقع است شرح بخط قدوه
خوانین بلند مکان عمده امرای عالیشان نظام الدین آصف جاهی آنکه داخل واقعه نمایند
بخط عمدة الملکی مدار المهامی آنکه بعرض اشرف مکرر رسانند شرح بخط سیادت و نقابت پناه
موسوی خان آنکه روز ۱۲ امرداد الهی سنه ۲۲ مطابق یوم چهارشنبه شهر ذیقعده سنه
مکرر بعرض اشرف اقدس اعلی رسید شرح بخط [illegible] المالک [illegible]

الخاقانی حسب الحکم مدار المهامی خواجه ابوالحسن از خریف توشقان ئیل فرمان قلمی گشته شرح حقیقت آنکه
بهیاجیون ابهت موضع گسیلوته که مبلغ هشتصد و پنجاه روپیه جمع دارد در وجه مدد معاش
شیخ علم الدین اجمیری در بست تنخواه شده تحریر فی التاریخ ۲۷ خورداد سنه ۳۲ شرح بخط
قدوه خوانین بلند مکان نظام الدین احمد صاحب آنکه تصدیق نویسند
در پنجاب مواهیر عمائد دفتر صدارت منقوش شده

بصیغه مدد معاش

نقل فرمان

محمد نور الدین جهانگیر بادشاه خلد الله فی جنان بمشعر تولیت و اثبات اولاد حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز

طغرا باسم بادشاه

مهری که در آن اسماء از امیر صاحبقران
تا بشاه جهانگیر منقوش اند

خواجه معین الدین حسن الحسینی چشتی قدس سره

چون عنایت و مراقبت حال سالکان مسالک حقیقت و رهبروان مناهج تقوی و صلاحیت
سیما جمعی را که قامت با قامت ایشان بسمو حسب و علو نسب آراسته باشد از فرایض
مهمات امور سلطنت و خلافت عظمی میدانیم لهذا در این اوان فرمان عالیشان مرحمت
عنوان از مکمن لطف و احسان شرف صدور و عز ایزاد یافت که از ابتدای خریف
سیچقان ئیل منصب تولیت مزار فائز الانوار حضرت کرامت منزلت هدایت مرتبت قطب
الاقطاب کنز السالکین برهان المحققین غوث الاسلام و المسلمین بدستور سابق به
سیادت و فضائل مآب بکمالات اکتساب تورع و تقوی شعار قدوة المشائخ الکبار شیخ حسین

نبیره و صاحب مقام آنحضرت است مفوض و متعلق باشد که کماینبغی بلوازم مرقوم قیام
واقدام نموده در رواج و رونق آن مزار کنز الانوار دقیقه نامرعی نگذارد. میباید که حکام کرام
و دیوانیان عظام و عمال کفایت فرجام و متصدیان مهمات دیوانی صوبه اجمیر آن
مشیخت پناه را متولی آن مقام عرش احترام دانسته دست تعدی و تصرف اورا
در امور متعلقه آن قوی دانند. خدام و موذنان و سائر عمله و فعله آن مزار فیض بخش مشارالیهم
را متولی شود دانسته آنچه شرائط اعزاز و احترام بوده باشد در جمیع امور تبعیت بهم رسانیده از
صلاح و صوابدید موما الیه بیرون نروند مختار الدوله العالیه مستشار الخلافه السلطانیه عمده الملکی
مدار المهامی آنکه یکنفر نویسنده همراه آن فضائل مآب نماید که آنچه بدستور قدیم آبا و اجداد موما الیه
داشته و حصه سند شیخ مذکور باشد بتصرف او بازگذارند و آنچه حصه عرس و روشنائی وغیره
بوده باشد بدستور سابق بعمل آورند باید که از فرموده تخلف و انحراف نورزند و در عهده شناسند

نقل عبارت ظهر فرمان

شرح یادداشت واقعه بتاریخ آذر الهی ۴۲ امرداد الهی سنه موافق یوم چهارشنبه مطابق
۷ جمادی الثانی سنه ۲۱ به رساله اعتقاد الملک العظمی اعتماد الخلافه الکبری عمده الملک
مرتضی خان حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع عز اصدار یافت که تولیت مزار فائض
الانوار حضرت قدس سره و نور مرقده بدستور سابق به فضائل مآب کمالات اکتساب ورع
و شعار هدایت آثار قدوه مشائخ الکبار شیخ حسین که نبیره و صاحب مقام آنحضرت است
مفوض و مرجوع باشد و نیز حکم شد که عمده الملکی مدار المهامی نویسنده همراه مشارالیه نماید که آنچه
بدستور قدیم بطریق که آبا و اجداد موما الیه داشته و حصه سند شیخ مذکور باشد بمشارالیه گذارند
و آنچه حصه عرس و روشنائی وغیره باشد بدستور سابق عمل نمایند شرح حاشیه موافق
واقع است صح دیگر بخط عمده الملکی مدار المهامی اعتماد الدوله عرض مکرر رساند شرح دیگر بخط
مقرب الحضرت سلطانی معتمد خان بتاریخ ماه مهر الهی سنه ۷ مکرر بعرض اشرف اقدس رسانید

شرح دیگر بخط عمدة الملکی مدار المهامی بر فرمان قلمی شد +

مهر | مهر | مهر معظم الملک

دستخط محمد باقر . مهر

طغرا خورد

تنبیه المولف

بر حاشیه ظهر فرمان تصدیق و یادداشت نشیان دفتر شاهی مندرج است

نقل فرمان

محمد شهاب الدین شاهجهان بادشاه صاحبقران ثانی ادخل الله تعالی فی الجنات
بحق محمد الرسول الله علیه وسلم مشتمل بر منصب سجادگی +

خواجه معین الدین چشتی بخط طلا

طغرا اسم صاحبقران ثانی محمد شاهجهان بادشاه بخط طلا	مهر مربع که اسماء شاهان تمر از امیر صاحب قران تا به صاحبقران ثانی منقوش اند

چون بعرض مقدس رسید که نذورات و فتوحات روضه منوره قدوة الواصلین مقرب
بارگاه جبروتی بموجب محضر متولیان و اهالی موالی بمشیخت پناه شیخ معین الدین
صاحب سجاده و سجاده‌داران مقرر است درین ولا بعضی خیرها سجاده‌داران غرخشم سے نمایند حکم
جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع شرف صدار و عز اندراج یافت که

که نذورات و فتوحات آن مزار مورد الانوار بموجب محضر مذکور سوای طلا آلات و نقره آلات
که بندگان اشرف اقدس ارفع همایون و شاهزاده‌های والاگوهر عالی‌مقدار و دیگر مردم
بیارند بمشار الیه و مجاوران حسب التضمن مقرر باشد و هر جنس دیگر بجهت روضه
منوره درکار باشد متولیان صرف نموده بعد از آنکه از کار برود مندرس شود بشیخ
موصی الیه متعلق دانسته می داده باشند. و طلا آلات و نقره آلات اگر شکست و
ریخت یافته باشد آنرا آراسته نموده بر روضه منوره متعلق دانسته نگاه دارند و احدی
در آن مدخل ننماید و تصرف نکند میباید احکام متصدیان مهمات حال و
استقبال برین موجب مقرر دانسته نگذارند که احدی مرتکب خلاف حکم اشرف
اقدس اعلی گردد. درین باب نهایت تاکید و قدغن عظیم دانسته هرساله فرمان
و حکم مجدد طلب ندارند. از فرموده تخلف و انحراف نورزند. و در عهده شناسند
تحریر فی التاریخ دوازدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۲ جلوس میمنت مانوس موافق سنه ۱۰۸۰ هجری +

شرح یادداشت واقعه یوم الخمیس ۱۲ شهر شوال سنه ۱۲ جلوس مبارک مطابق سنه ۱۰۴۸ هجری
موافق ۲۵ ماه الهی رسالت سیادت و نقابت پناه صفوت و معالی دستگاه رفیع القدر
رفیع الشان صدر الصدور موسوی خان و نوبت واقعه نویسی کمترین بندها فدوی بعرض
اشرف رسانید که بموجب محضر متولیان و اهالی و موالی مشیخت پناه شیخ معین الدین صاحب
سجاده و مجاوران مقرر است و در بعض چیزها مجاوران خرخشه می نمایند حکم جهان
مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع صادر شد که آنچه نذورات و فتوحات علاوه
از جنس طلا و نقره آلات که بندگان حضرت خلافت پناهی و شاهزاده‌های
والاگهر و دیگران بیارند بمشیخت پناه مذکور و مجاوران بمفصله ذیل مقرر و مفوض باشد
و هر جنس دیگر بخدمت روضه درکار باشد متولیان صرف نموده بعد از آن که از کار برود و مندرس
گردد به شیخ موصی الیه متعلق دانسته می داده باشند. و طلا آلات و نقره آلات اگر

شکست و ریخت شده باز براست نموده متعلق روضه منوره نگاهدارند داخل تاریخ شهر ذی الحجه سنه ۱۱ جلوس موافق سنه ۱۱۲۳ هـ بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد شرح و دستخط سیادت و نقابت دستگاه صدر الصدور داخل واقعه نمایند وغیره وغیره +

حکم

آنچه تعلق بروضه منوره داشته باشد طلا آلات و نقره آلات آنچه بندگان حضرت خلافت پناهی شاهزاده والاگهر و دیگران بیارند و هر جنس که شکست و ریخت شود درست نموده متعلق روضه منوره نگاهدارند +

مشترک در میان شیخ نیاز پناه صاحب سجاده و روضه منوره هر جنس که بخدمت روضه منوره در کار باشد متولیان تصرف نمایند و از آنکه از کار برود و مستعمل شود به شیخ مذکور بدهند +

مسی برنجی آلات هر جنس که در کار باشد از شمعدان چراغدان وغیره

قبر پوش و چهره و سهره پوش و قالیچه و دو پچه گلیچه و جاجم وغیره

زربفت وغیره پارچه تاری گجراتی که بقبر بپوشند

تعلق شیخ معین الدین مذکور داشته باشد

نقد از اشرفی و مثقالی یا هرچه سلوک باشد

پارچه سفید از خاصه وغیره شش صدی یا پلنگ پوش سفید و رنگین +

شمشیر وغیره تا چهره

دو جواز خرجی یا سکه وغیره یا هرچه باشد

حیوانات از فیل تا اسپ

تعلق مجاوران

از مرادی دکانی تا پال سپیا

پارچه سفید چهار صدی و سه صدی و فرو تر از آن و رخته

هیزم و کمریع

مهر | مهر | عبارت در حلهٔ روزنامچه وغیره | مهر دفتر | مهر سوبگیان

نقل فرمان

محمد شهاب الدین شاهجهان بادشاه غازی مشتمل بر عطیه موضع ولواڑه بوجه معاش اولاد خواجه بزرگ قدس سره

الله اکبر

خواجه معین الدین چشتی — طغرا باسم بادشاه بخط شنگرف

مهر مربع که اسماء شاهان دهلی
تا به امیر تیمور صاحبقران مندرج است

چون بموجب فرمان عالیشان سعادت نشان موضع دیواره من اعمال حویلی پرگنه اجمیر در وجه مدد معاش شیخ علم الدین برادرزادهٔ خواجه حسین نبیرهٔ غفران پناه رضوان دستگاه مقرب بارگاه جبروتی مقرر بود داده ودیعت حیات سپرده در ینولا که بعرض مقدس رسید حکم جهان مطاع گردون ارتفاع شرف صدور وعز ورود یافت که موضع مذکور در بدستور سابق بشرط مستبعض وتصرف در وجه مدد معاش مستحقان شیخ علاء الدین وغیره اولاد شیخ علم الدین مزبور از ذکور واناث حسب الضمن مقرر ومفوض باشد که حاصلات آن فصل بفصل سال بسال صرف معیشت خود نموده بدعاگوی دوام دولت ابد مدت اشتغال نموده باشند می باید که حکام وعمال متصدیان مهمات ومتکفلان معاملات وجاگیرداران وکروڑیان حال واستقبال در استمرار واستقرار این حکم اشرف اقدس اعلی کوشیده آن موضع را بتصرف مشارالیهم باز گذاشته از تغیر وتبدل مصئون ومحروس شناسند واز جمیع وجوهات وعوارضات معاف ومسلم ومرفوع القلم شمرند واگر در محل دیگر

چیزے سے واداشتہ باشد آنرا اعتبار نکنند وشخصے را کہ از اولاد شیخ علم الدین
مذکور باشد شریک شیخ علاء الدین مذکور در آن موضع نسازند بنا بر چودھریان و مقدمان
و مزارعان و رعایائے آنجا آنکہ مالواجب و حقوق دیوانی را فصل بفصل سال بسال آنہا
جواب میگفتہ باشند از فرمودہ تخلف و انحراف نورزند۔ تحریر فی التاریخ شہر ذالحجہ
سنہ ۹ جلوس مبارک موافق سنہ ۱۰۲۱ ہجری +

حضرت خواجہ معین الدین چشتیؒ

شرح یادداشت واقعہ بتاریخ یوم الاربعا ہشتم شہر رمضان المبارک سنہ ۱۶ جلوس ہمایون
مطابق سہ روز ماہ الہی موافق سنہ ۱۰۵۲ھ برسالہ سیادت و نقابت پناہ نجابت و ہدایت
دستگاہ مورد مراحم بیکران بادشاہی مطلع عنایات نمایان شاہنشاہی صدر جلیل القدر
سید جلال و نوبت واقعہ نویسی بندہ درگاہ معین الدین برادر زادہ خواجہ حسین نبیرہ قطب
الاقطاب کہ در شہر رجب المرجب سنہ ۱۶ جلوس ہمایون بعرض مقدس و معلے
کہ موضع ولواڑہ من اعمال پرگنہ اجمیر بموجب فرمان عالیشان از قرار تاریخ ۷ ۲ اشہریور ماہ
الہی سنہ در وجہ مدد معاش شیخ علم الدین مقرر بود او فوت شدہ حکم جہان مطاع
آفتاب شعاع گردون ارتفاع صادر شد کہ موضع مذکور دستور سابق بشرط قبض
تصرف در وجہ مدد معاش شیخ علاء الدین مذکور تا اولاد متوفی ہر کس کہ فوت گشتہ با شیخ
علاء الدین شریک شدہ باشد بموجب تصدیق یادداشت متعلمی شد۔ شرح بخط سیادت
و نقابت پناہ جمدۃ الملکی مدار المہامی آنکہ داخل واقعہ نمایند۔ شرح حاشیہ بخط سیادت و
نقابت پناہ صدر جلیل القدر سید جلال آنکہ داخل واقعہ نمایند۔ شرح حاشیہ بخط
واقعہ نویس مطابق واقعہ است۔ شرح بخط سیادت و نجابت پناہ مختار الدولہ
الخاقانی جمدۃ الملک مدار المہامی آنکہ بعرض مکرر رسانید۔ شرح بخط اقبال پناہ افادت و

افاضت دستگاه سعد الله خان آنکه بتاریخ ۲۴ شهر رمضان سنه ۱۶ جلوس همایون بگرز عرض اشرف اقدس رسید شرح بخط سیادت و نجابت حشمت و شوکت دستگاه قدوه خواتین بلند مکان عمده امرای رفیع الشان ناظم مناظم ملک و مال ناهج و مناهج ملک و اقبال گنجور اسرار بادشاهی دانای ضمیر ظل الهی عمده الملک مدار المهامی اسلام خان آنکه فرمان عالیشان قلمی نمایند ◆

مهر جلال شاه صدر الصدور

مهر عبد ...

مهر ...

فی التاریخ سنه ۱۶ جلوس

تاریخ ۲۶ شهر محرم الحرام سنه ۱۶ جلوس مطابق ۲۷ آذر ماه الهی نقل بدفتر خاص نموده شد بتاریخ ۶ شهر صفر سنه ۱۶ جلوس موافق سنه ۱۰۵۳ هجری نقل گرفته شد معه نور محمد مجیب یادداشت واقع فرمان عالیشان قلمی نمایند ◆

بواقع مقابله نموده داخل روزنامچه واقع تاریخ ۱۰ شهر رمضان سنه ۱۶ بمعرفت نور محمد داخل شد بتاریخ ۲ شهر رجب المرجب سنه جلوس نقل شروع شد ◆

بتاریخ ۲۹ شهر جمادی الثانی سنه ۱۷ جلوس همایون موافق سن یکهزار و پنجاه و سه مطابق بتاریخ ۲۳ ماه شهریور الهی معه نور محمد بدفتر استفسار رسید ◆

متن مولف اصل فرمان از خدمت الوهیت پناه ربوبیت دستگاه مرشدزاده آفاق رهنمای علی الاطلاق حضرت شیخ منیر الدین صاحب سجاده نشین بارگاه ملایک پناه مسجود عالم و عالمیان قبله برحق و کعبه یقین دریافته سوادش گرفتم و عند الاستفسار فقیر حضرت مشیخت پناهی فرمودند که پیش از پدر بزرگوار ایشان منصب سجادگی در اولاد حقیقی حضرت شیخ علاء الدین یکی بعد دیگری مقرر و مفوض بود تا آنکه در این زمانیکه شاه عالم بهادر شاه غازی بتقریب کامل بخش بزیارت روضه شریف وارد اجمیر شد باستماع کلمات ناشایسته که از زبان

شیخ فخرالدین سجادہ نشین وقت کہ اوازنبائر حضرت شیخ علاءالدین بود منصب سجادگی بحضرت غفران پناہ شیخ سراج الدین کہ ازنبی اعمام شیخ فخرالدین بودند مفوض فرمود۔

نقل فرمان

محمد شہاب الدین شاہجہان بادشاہ غازی مشعر باثبات اولاد حضرت خواجہ بزرگ +

طغرا باسم بادشاہ

خواجہ معین الدین چشتی

درینوقت فرمان عالیشان سعادت نشان شرف اصدار وعز ایراد یافت کہ منصب سجادگی غفران پناہ رضوان دستگاہ قطب الاقطاب مقرب بارگاہ جبروتی سعادت مآب کمالات اکتساب نتیجۃ المشائخ العظام شیخ معین الدین از تغیر شیخ ولی محمد بلا مشارکت ومساہمت احدی حسب الضمن معتبر ومسلم باشد کہ کما ینبغی بلوازم ومراسم منصب قیام واقدام نمودہ دقیقہ از دقائق حزم واحتیاط دران باب نامرعی نگذارند میباید کہ حکام وعمال ومتصدیان مہمات وجاگیرداران کروڑیان حال واستقبال در استمرار واستقرار این حکم اشرف اعلی کوشیدہ مشار الیہ را صاحب سجادہ دانستہ دست تصدی مشار الیہ را در امور متعلقہ آن مرفوع ومطلق داشتہ نگذارند کہ دیگرے دران منصب مدخل نماید وپیرامون آن گردد۔ وجمیع عملہ وفعلہ وزائران ووطن الفان آن روضہ منورہ آنکہ مشار الیہ را صاحب سجادہ علی الاطلاق دانستہ تمامی امور متعلقہ ومرجوعہ را مخصوص او شمرند واز فرمودہ تخلف وانحراف نورزند +

ق [illegible] داشت واقع بتاریخ اسفندارآ بان الهی سنه ۲ موافق یوم شنبه بتاریخ
۹ [illegible] شنبه ۲۹ سنه بر سلالة السیادت و نقابت پناه صدارت و معالی دستگاه
جا [illegible] شیخ المکان صدر الصدور موسوی خان و نوبت واقعه نویسی کمترین بندگان
قا [illegible] م شیخت پناه شیخ معین الدین انچه بتاریخ ۲۹ ماه مهر الهی سنه ۲ بنظر اشرف
اعا [illegible] حکم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر شد که سجادگی قطب الاقطاب
پهشه [illegible] ت فرموده بلا مشارکت غیری از تغیر خواجه ولی محمد شرح بخط عمدة الملکی
مدارا [illegible] له داخل واقعه نمایند شرح بخط صدارت و نقابت پناهی آنکه داخل
واقعه [illegible] شرح حاشیه بخط واقعه نویس مطابق واقعه است شرح بخط عمدة الملکی
بعرض [illegible] ساند شرح بخط مقرب بحضرت السلطانی حکیم مسیح الزمان آنکه بتاریخ ۷ ماه
آذرا [illegible] سنه ۲ بکر بعرض اشرف اعلی رسید شرح بخط عمدة الملک رکن السلطنة القاهره
موتمن [illegible] لنباره مختار الدوله الخاقانی عمدة الملک مدار المهامی علامی افضل خان آنکه
فرمان عالیشان قلمی نمایند

نقل فرمان

محمد شهاب الدین شاهجهان بادشاه غازی به مشحون اثبات اولاد حضرت خواجه بزرگ قدس سره

خواجه معین الدین چشتی

مهر شاهجهان بادشاه

طغرا باسم بادشاه

درین وقت فرمان عالیشان سعادت نشان شرف اصدار و عز انفاذ یافت که موضع
گنگانهره من اعمال حویلی اجمیر سرکار و صوبه مذکور بطریق درو بست ابتدای نصف خریف

قوبی تیل در وجه مدد معاش مشیخت پناه حقایق آگاه شیخ معین الدین نبیره حضرت
خواجه معین الدین چشتی از آنجه که بتاریخ ۲۰ ماه رمضان المبارک سنه ۱۱۴۱ھ بنظر اشرف اقدس اعلی
گذشت بعرض مقدس معلی رسید حکم جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع
صادر شد که یک موضع از پرگنات سرکار اجمیر که یک هزار روپیه حاصل داشته باشد
در وجه مدد معاش مشارالیه مرحمت فرمودیم - بهقتاد اشرفی بعد مرحمت شد بموجب بطریق
یادداشت قلمی شد - شرح بخط عمدة الملک مدار المهامی آنکه داخل واقع نمایند - شرح بخط
صدارت و نقابت پناهی آنکه برسالۀ کمترین بندها داخل واقع نمایند - شرح حاشیه بخط واقعه
نویس موافق واقعه است - شرح بخط عمدة الملکی آنکه بعرض مکرر رساند - شرح بخط اقبال پناه
حکیم مسیح الزمان آنکه بتاریخ ۲۱ ماه مهر الهی سنه ۱۰ بکر بعرض اشرف اقدس اعلی رسید - شرح بخط
عمدة الملک رکن السلطنة القاهره مؤتمن الدولة الباهره مختار الدوله الخاقانی عمدة الملک مدار المهامی
علامی فضل خان آنکه از نصف خریف قوبی تیل فرمان عالیشان قلمی شد +

الف روپیه هزار حاصل

موضع گنا هیڑه از حویلی سرکار اجمیر

الف بیگها رقبه

حاصل کامل سنه ۱۰۲۸ھ

اها وعصه

جمع تنخواهی از تغییر جاگیردار

شرح بخط عمدة الملکی آنکه از صوبه و سرکار اجمیر از موضع گنا هیڑه تنخواه نمایند با موضع دیگر

تنبیه مؤلف

فقیر مؤلف موضع گنا هیڑه را دیده است قسمیکه بتماشای تالاب پشکر رفته بود موضع مذکور قریب پشکر واقع است

نقل چہرہ فرمان

شاہ عالم بہادر شاہ بادشاہ غازی بن اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ غازی در باب تقرر عہدہ سجادگی بعد تحقیق نسبت اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز بتاریخ روز چہارشنبہ نوزدہم شہر صفر المظفر سنہ ۴ جلوس مبارک موافق سنہ ۱۱۲۲ھ مطابق ۸ افوردی ماہ برسالہ لائق العنایات والاحسان من رو مراحم ـ خدیو گیہان صدر رفیع القدر صدر الصدور سید امجد خان صدر جہان و نوبت واقعہ نگاری فدوی درگاہ آسمان جاہ عبد العزیز قلمی میگردد حکم صادر شد کہ منصب سجادہ نشینی روضہ منورہ حضرت قطب الاقطاب واقع بلدہ دار الخیر اجمیر از تغیر شیخ فخر الدین ـ بہ شیخ سراج الدین ولد شیخ ابو الفتح و موضع گیلوتہ عملہ گت شہر سرکار و صوبہ مذکور کہ مجمع دو ہزار روپیہ بابت بار یافت معزول و یک ہزار روپیہ از خزانہ روضہ منورہ باندوز و فتوح آنجا مشروط سوای حصہ موضع دلواڑہ پرگنہ حویلی صوبہ مذکور و پنج آنہ یومیہ کہ بلاشرط مقرر دارد در وجہ مدد معاش او مقرر نمودیم ـ اگر محصلہ دیگر چیزی داشتہ باشد آنرا اعتبار نہ کنند واقع ۲۸ ربیع الآخر سنہ ۴ جلوس موجب تصدیق یادداشت قلمی شد بموجب اسناد ذیل مشارالیہ بلاشرط مقرر است ۔

بموجب فرمان تحریر ذالحجہ سنہ ۱۲ عہد حضرت	بموجب فرمان ۱۳ جمادی الاول سنہ ۱۸
حصہ موضع دلواڑہ	۵ر یومیہ

بموجب فرمان والا شان عہد حضرت مرقوم ۲۱ رجب سنہ ۸ سجادہ نشینی و مدد معاش ذیل نذور و فتوح روضہ مسطور بہ سید محمد مقرر بود بعد فوت او بموجب فرمان مرقوم ۲۵ جمادی الاول سنہ ۹ بہ شیخ فخر الدین پسرش مقرر شدہ ۔

سالما

گیلوتہ اعمال اجمیر موضع   الصلہ روپیہ بجمع اصل اضافہ

در سیور المشار الیه سوائے بلاشرط مقرر شد +

شرح دستخط امارت و ایالت پناه بسالت و شهامت دستگاه عمده فدویان عقیدت نهاد زبده مخلصان با اعتقاد منظور نظر بادشاهی مورد الطاف نامتناهی مهبط اعطاف بیکران خانزاده شجاعت نشان صمصام الدوله با فرهنگ بخشی الممالک امیر الامرا بهادر نصرت جنگ سپه سالار نایب اعتضاد خلافت فرمان روائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی معاقد دین و دولت سپه آرائی معارک فتح و نصرت گنجور اسرار بادشاهی دانا ضمیر انجمن پیرای محفل دانش و بینش صاحب الرای عالم آرای دستور وزرای ممالک مدار مهام کلاً ذو الاقتدار صاحب الشوکت و العظمت و الاحتشام واجب الحرمت الشرف و الاحترام قدوه خوانین عمده امرای عظیم الشان رکن السلطنت العلیه نظام الملک آصف الدوله آنکه داخل واقع نمایند کما فصلت

سجاده نشینی روضه منوره از تغیر شیخ فخر الدین +

شرح دستخط وزارت پناه کفایت دستگاه لائق العنایت و الاحسان شایسته مراحم بیکران هدایت الله خان نائب دیوان اعلی آنکه داخل واقعه نمایند شرح دستخط لائق العنایت و الاحسان مورد مراحم خدیو جهان صدر رفیع القدر صدر الصدور سید مجید خان صدر جهان آنکه داخل واقع نمایند بعرض اقدس رسید مشار الیه از نبائر قطب الاقطاب مهذب و مرتاض است حکم شد خدمت مذکور از تغیر شیخ فخر الدین بشروط معزول مشار الیه مقرر باشد +

معاش مشروط — حکم شد

مدد معاش مشروط معزول بموجب فرمان مرقوم ۲۵ جمادی الاول سنه ۳ بحال و اضافه بموجب ۲۱ صفر سنه ۴۲ موضع درولبست [illegible] سالانه +

گیلوته عملہ پرگنہ فرانسہ سرکار صوبہ مذکور　　از خزانہ روضہ مذکور
الف هزار جمع موضع　　الف روپیہ سالانہ الف هزار

گیلوته عملہ پرگنہ فرانسہ سرکار صوبہ مذکور　　از خزانہ روضہ مسطور
الف هزار جمع　موضع در دو بست　　الف هزار جمع
تحریر فی التاریخ نهصد سنہ الیہ　　مطابق وقائع کل است

مهر صدر جهان

مهر اخلاص بخا فدوی شاہ عالم بادشاہ

مهر عبد العزیز فدوی شاہ عالم بادشاہ

تاریخ ۲۳ صفر سنہ داخل سیاہہ　تاریخ ۱۲ صفر سنہ تصدیق بدفتر الیہ گذشت
بست سوم صفر المظفر لنقل ثبت دیوان الصدارت رسید معہ جیو راج داخل آوارجہ شد
ثانی الحال بجلد در آمد　پانصد روپیہ دیگر بدستور معزول مرحمت شد

نقل حکم فرمان

محمد شاہ بادشاہ غازی باب تقرر منصب سجادگی بنام شیخ منیر الدین صاحب نبیرہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز

تاریخ روز یکشنبہ چهاردهم شهر رمضان سنہ جلوس معلی موافق سنہ ۱۱۳۲ الهجری مطابق شهر ماه بسالہ سیادت و نقابت مرتبت امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت عمدہ امرائے رفیع الشان زندہ خوانین بلند مکان لائق المرحمت والاحسان مقرب حضرت الخاقان معتمد الملک میر جملہ معظم خان خانخانان بہادر مظفر جنگ ترخان

نوبت واقعه نگاری کمترین خانه زادان درگاه سپهر احتشام مولانا ناصر ام قبلی مینگرد و حکم صادر شد که منصب سجاده نشینی روضه منوره حضرت قطب الاقطاب واقع دار الخیر اجمیر از انتقال شیخ سراج الدین به شیخ منیر الدین اسپرش و موضع گیلوته عمله گپسند نشانه سرکار صوبه مذکور بجمع دو هزار روپیه بابت باقت متوفی و یک هزار روپیه سالانه از خزانه روضه مذکور باندوز فتوح مشروط بسوای حصه موضع مذکور عمله گپنه حویلی صوبه مذکور مع پنج آنه یومیه بلاشرط در وجه مدد معاش او مرحمت شد مرحوم اگر داخل دیگر چیزی داشته باشد آنرا اعتبار نکنند واقع غره رجب سنه ۳ بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد

بموجب اسناد ذیل مشار الیه مقرر است

بموجب فرمان تحریریه ذی الحجه سنه ۱۶ عهد حضرت   بموجب فرمان ۲۳ جمادی الاول سنه ۱۸ عهد حضرت خلد مکان

حصه موضع

در وجه مشار الیه سوا بلاشرط مرحمت شد

بشرح دستخط

موتمن الدولة العلیه معتمد السلطنة البهیه امرای رفیع الشان نجابت و شهامت پناه خواتین بلند مکان ناظم مناظم ملک و مال ناهج مناهج دولت و اقبال صاحب السیف و القلم رافع الویه العلم وزیر صاحب تدبیر یگانه جمدة الملک المهام قطب الملک یمین الدوله سید عبد الله خان بهادر ظفر جنگ سپه سالار یار وفادار سپه الوزرا آنکه داخل واقعه نمایند

شرح دستخط

سیادت و نقابت نسبت امارت و ایالت منزلت حشمت منزلت عمدة امرای رفیع الشان زبده خواتین بلند مکان لایق المرحمت و الاحسان مقرب حضرت خاقان معتمد الملک میر جمله معظم خان خانخانان بهادر مظفر جنگ ترخان آنکه داخل واقعه نمایند

سیاهه

خواجه معین الدین چشتی

از روے سیاهه بمهر عمدة الملک بخشی الممالک امیر الامرا بهادر رسیده که سید منیر الدین پسر سید سلاح الدین سجاده نشین درگاه حضرت قطب الاقطاب   که سید مذکور فوت شده امیدوار است که بموجب پدر بسجاده نشینی آنجا سرفراز شود بعرض اقدس رسید که تجویز نامه بمهر سید احمد علیخان صدر جزو آنجا نیز رسیده که سید سلاح الدین سجاده نشین فوت شده سید منیر الدین پسر متوفی طالب علم بصلاح و تقوے آراسته لائق سجاده گشت بدستور پدر بنام موصی الیه سرفراز شود حکم شد منظور

کما فضلت

سجاده نشینی روضهٔ مسطور از انتقال شیخ سراج الدین بمشار الیه پسر ش

حکم

معاش بازیافت سابق

مدد معاش مشروط شیخ سلاح الدین متوفی بموجب یادداشت واقع عهد   مرقوم سوم جمادی الاول سنه ۳ ۲۵ رمضان سنه الیه بعرض مکرر رسید فرمان درست گشته

موضع گیلوته عمله گپن زانته   سالانه

السه هزار جمع.   الـــ

گیلوته عمله گیندزانه صوبه مذکور   سالانه از خزانه مسطور

السنه ررر   السنه ررر

تحریر فی التاریخ شهر صفر سنه الیه

مهر جلیله معظم خان خانخانان   مهر بالاسرام

معه جان محمد قول   بتاریخ دوم شهر ذیحجه سنه ۲

مطابق واقع گل است

بتاریخ چهار دهم شهر رمضان سنه ۲   بتاریخ ۱۲ شهر رمضان سنه ۳ جلوس والا   ۱۲ رمضان سنه ۳ جلوس والا

تصدیق بدفتر الگیه شت معه جان محمد قول   نقل بدفتر وقایع گل رسید   داخل وقایع کل نموده

بتاریخ دوم شهر ذیحجه جلوس والا نقل بدفتر   داخل اوارجه نموده   داخل فهرست ایلچیان نموده

دیوان صدارت العالیه رسید جان محمد قول

نقل خط

محمد شاه بادشاه غازی نام سید محمد حسن برادر عم زاد شیخ سراج الدین صاحب سجاده بتاریخ روز جمعه ششم ذیحجه سنه احد جلوس مبارک موافق سنه ۱۱۳۱ الهجریه بسیاله سیادت و نجابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه سزاوار عنایت بادشاهی قابل مرحمت بفضل الهی صدر رفیع القدر صدر الصدور سید امیر خان و نوبت واقعه نگاری کمترین خانه زادان درگاه آسمانجاه غلام علی قلمی میگردد و حکم صادر شد که نیم روپیه بلاقصور یومیه از اوقاف دستور حضرت واقعه بلده صوبه دار الخیر اجمیر در وجه مدد معاش محمد حسین و غیره متعلقان محمد حسین بن سید اسد الله مرحمت فرمودیم اگر در محل دیگر چیزی داشته باشند آنرا اعتبار نکنند واقعه ۲ شوال سنه احد تصدیق یادداشت قلمی شد ❊

شرح دستخط مؤتمن الدولۃ العلیہ معتمد السلطنۃ البہیہ عمدہ امرائے رفیع الشان رئیس خوانین بلند مکان ناظم و مناظم ملک و مال ناہج مناہج دولت و اقبال صاحب السیف و القلم رافع اللوا و العلم وزیر صائب تدبیر یکرنگ عمدۃ الملک مدار المہام قطب الملک یمین الدولہ سید عبد اللہ خان بہادر ظفر جنگ سپہ سالار یار وفادار دستور الوزرا آنکہ داخل واقع نمایند۔

شرح دستخط سیادت و نجابت پناہ شجاعت و شہامت دستگاہ سزاوار عنایت پادشاہی قابل مرحمت ظل سبحانی رفیع القدر صدر الصدور سید امیر خان آنکہ داخل واقع نمایند۔

خواجہ معین الدین چشتی

از روے تجویز نامہ بمہر میر عبد القادر متولی روضہ منورہ حضرت ... کہ متعلقان محمد حسن نبیرہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی ہیچ وجہ معیشت ندارند استحقاق بدرجہ کمال دارند بنا بر آن پانزدہ آنہ یومیہ بلا قید آنہا می تجویز نمودہ امیدوار درجہ پذیرائیست بعرض اقدس رسید بشرح صدر حکم شد۔

۸ بلا قصور یومیہ

مشار الیہ	خدیجہ
صغیر ۲	۲
رقیہ ہمشیرہ ۱	سعید النساء ۱

مسماۃ راحت النساء و غیرہ ہمشیرہ زادہ

۳

مشار الیہا ۱	مسماۃ لطیفہ ۱

تحریر فی التاریخ صدر مسند الیہ

مطابق واقعہ گل است برحاشیہ بعرض مکرر رساند۔

بست و ہفتم صفر سنہ ۲ جلوس مبارک بعرض مکرر رسید۔

پس پشت جریدہ جملہ منشیان دیوان شاہی بسیار است۔



چہاردہم صفر سنہ احد جلوس

نقل فرمان

ابو العدل عزیز الدین عالمگیر بادشاہ غازی اول اللہ فی السجان باسم سبحانہ تعالے شانہ

خواجہ معین الدین چشتی قدس اللہ سرہٗ



طغرا الخط طلا باسم بادشاہ

درینوقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب الاذعان صادر شد کہ موضع بدہ گانو دربست
بجمع شصت و چہار ہزار دام عملہ پرگنہ حویلی دار الخیر اجمیر کہ پانصد روپیہ حاصل آنست از تغیر
صفر علیخان وغیرہ در وجہ انعام میر غیاث الدین وغیرہ پسران و متعلقان حضرت شاہ
نجم الدین حسن سجزی نبیرہ حضرت قطب الاقطاب بطریق التمغا با فرزندان نسلاً
بعد نسلاً بطناً بعد بطن بمعافی توفیر از خریف ستحقان ییل حسب الضمن مقرر باشد باید کہ فرزندان
نامدار کامگار و الاتبار و وزرائے ذوی الاقتدار و امرائے عالیمقدار و حکام کرام و عمال کفایت انجام

و متصدیان مهمات سلطانی و متکفلان معاملات دیوانی و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال ابداً مؤبداً
و در استقرار و استمرار این حکم مقدس و معلی کوشیده موضع مزبور را در بست نسلاً بعد نسلٍ
و بطناً بعد بطنٍ خالداً و مخلداً بتصرف بهابان فرزندان باز گذارند و بوضع و ادنی تغییر
و تبدیل مصئون و محروس دانسته بعلت پیشکش صوبه داری و فوجداری و سائر الوجهات و
اخراجات مثل قلعه و محصلانه و داروغگانه و بیگار شکار و ده نیمی و مقدمی و چودهری
قانون گوئی مزاحم و متعرض نشوند و توفیر کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی و آنچه
از حسن تردد آن به هزار آید معاف و مرفوع القلم شمارند. درین باب تاکید اکید دانند عن بلیغ
دانسته سند مجدد نطلبند و از یرلیغ کرامت تبلیغ و الا تخلف و انحراف نورزند شرح
یادداشت پس پشت منشور ✣

شرح یادداشت واقع تاریخ روز پنجشنبه بیست و ششم شهر محرم سنه جلوس معلی موافق سنه ۱۱۷۱ھ
مطابق ۲۸ شهر بادر به رساله سیادت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای برج
دین و دولت شناسای مراتب ملک و ملت فرازنده لوای شوکت و عظمت اعتضاد خلافت
و فرمانروای اعتماد سلطنت و کشورکشای ظفر پیرای معارک جهانستانی عیش آرای محافل
کامرانی دقیقه یاب سرائر پادشاهی رمزشناس مزاجدانی و آگاهی جوهر مرآت حقیقت و وفا
فروغ شمع یکرنگی و صفا محرم دلگشای مجلس اخلاص نشین خلوت سرای خاص کارفرمای
سیف و قلم مدبر امور عالم قدوه خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم الشان وزیر صائب تدبیر
امیر روشن ضمیر عالی مقدار لازم الاختصاص واجب الاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنه
پادشاه سلیمان اقتدار آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار و نوبت واقعه نگاری
خانه زادان درگاه خلائق پناه لعل سنگه میگردد حکم صادر شد که موضع بده گانو در بست
بجمع شصت و چهار هزار دام عمله پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر اکرم علیخان وغیره در وجه
انعام پیرزادان و متوسلان حضرت شاه نجم الدین حسن سجزی نبیره حضرت قطب الاقطاب

بطریق آلتمغا بافرزندان نسلاً بعد نسلٍ و بطناً بعد بطن معافی و توفیر دانسته از حسن تصدّد و درجمع آن بقیرا بیرز احکم نه شوند مرحمت فرمودیم واقع چهارم شهر محرم سنه شرح دستخط سیادت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج دین و دولت شناسای مراتب ملک و ملت فرازندهٔ لوای شوکت و حشمت طرازندهٔ بساط ابهت و عظمت اعتضاد خلافت فرمانروای اعتماد سلطنت و کشورکشائی دقیقه یاب سرائر بادشاهی مزاج شناس مزاج احدانی و آگاهی جوهر مراتب حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا پیهم و الکشای مجلس خاص محرم خلوت سرای صدق و اخلاص کار فرمای سیف و قلم مدبر امور عالم وزیر صائب تدبیر ممالک مدار امور سلطنت عالی مقدار . . . . لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنت بادشاهی سلیمان اقتدار وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام نظام الملک آصف جاه بهادر فتح جنگ سپه سالار آنکه داخل واقع نمایند۔ شرح دستخط وزیر الممالک آصف جاه نظام الملک بهادر آنکه بعرض رسانند۔ شرح دستخط امارت و ایالت پناه اقبال و اخلاص دستگاه رکن السلطنة العالیه سرافراز عنایت خلیفة الرحمانی فدوی عقیدت نشان ضیاء الدوله سعد الله خان آنکه بعرض مقدس معلی سید شرح دستخط وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار آنکه بنظر در آمد معافی تنخواه موضع بدگاون در نسبت عمله گیر حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر اکرم علیخان وغیره وجه انعام آلتمغا میر غیاث الدین وغیره پسران و متعلقان حضرت شاه نجم الدین حسن سجزی نبیرهٔ حضرت قطب الاقطاب ❖

خواجه معین الدین چشتی قدس سره

بمعافی توفیر مرحمت شد۔ شرح دستخط وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر از شریف سحقان نیل فرد دستخطی چهارم محرم سنه ۳ . . . .

صاد نقل خط الغ
خواجه معین الدین چشتی قدس سرہٗ

شرح یادداشت دستخط وزیر الممالک جملۃ الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بہادر
فتح جنگ سپہ سالار آنکه موافق صاد خاص بعمل آرند شرح عرض چهارم محرم سنه ۵۰ بخط
رسید آنکه میر غیاث الدین و میر عظیم الدین و میر نظام الدین و مسماة حدیث النساء و زیب النساء
پسران و متعلقان حضرت شاه نجم الدین حسن تبریزی نبیره قطب الاقطاب حضرت
خواجه معین الدین چشتی شب و روز بعبادت الہی مشغول و کفاف معین ندارند۔ امیدوار که
موضع بده گاؤں تابع شصت و چہار ہزار دام عمله پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر اکرم علیخان
مزبور در وجه انعام التمغا مرحمت شود وغیره ✣

للعہ ہزار دام

مشار الیه وغیره پسران شاه نجم الدین حسن تبریزی — حدیث النساء وغیره

از تغیر اکرم علیخان

للعہ ہزار دام

موسی الیه	عظیم الدین	نظام الدین	اہلیه مذکور	زیب النساء دختر
للعہ ہزار	للعہ ہزار	للعہ ہزار	لعہ	عہ ہزار

مهر
وزیر الممالک جملۃ الملک مدار المهام آصف جاه
نظام الملک بہادر فتح جنگ سپہ سالار
فدوی عالمگیر بادشاه غازی

مهر
فتح سنگه فدوی عالمگیر
بادشاه غازی

مهر
عبد الحمید فدوی
عالمگیر بادشاه غازی

عبارت پس پشت پائین مستر این شرح یادداشت سند حسب بالا —

عبارت حاشیه پس پشت فرمان جانب راست در باب نوشته شدن فرمان و داخله
در روزنامچه عبارت پس پشت فرمان بر حاشیه جانب چپ باب داخله دفاتر شاهی ۰
خواجه معین الدین چشتی قدس سره

چهٹھہ

عهد محمد شاه بادشاه غازی بمهر وزیر الممالک نواب قمرالدین خان بهادر . . . . .
بتاریخ روز جمعه شانزدهم شهر محرم سنه ۹ جلوس مبارک موافق سنه ۱۱۳۹ الهجریه بسالهٔ
سیادت لقب نجابت نسبت ایالت و امارت مرتبت حشمت و شوکت منزلت عمده آرای
رفیع الشان بدیع خوانین بلند مکان لایق المرحمت والاحسان مقرب الحضرت الخاقان
معتمد الملک میر جمله معظم خان خانخانان بهادر مظفر جنگ ترخان و نوبت قلم نگاری
کمترین خانه زادان درگاه آسمان جاه غلام علی قلمی میگردد حکم صادر شد که بست و
دو بیگه زمین از محل قدیم پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر در وجه مدد معاش مسماة بی بی کمال دولت
متعلقان سید اسد الله نبیره قطب الاقطاب حضرت رحمت فرموده ایم اگر در محل دیگر
چیزی داشته باشند آنرا اعتبار نه کنند واقعه سوم شهر رجب المرجب سنه ۹
حسب تصدیق یادداشت قلمی شد ۰

شرح دستخط موتمن الدوله العلیه معتمد السلطنة البهیه سیادت و نجابت مرتبت امارت
و ایالت منزلت دانای مدارج دین و دولت شناسای مراتب ملک و ملت عضد الخلافت
و فرمانروائی اعتماد السلطنت و کشورکشائی ناظم و مناظم ملک و مال ناهج مناهج دولت
و اقبال خلاصه مخلصان با عزم قدوهٔ پیش قدمان معرکه رزم عمده منیع الشان
زبده امرای بلند مکان صاحب السیف والقلم رافع اللواء والعلم وزیر صائب تدبیر
یار وفادار یکرنگ وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر نصرت جنگ

آنکه داخل واقع نمایند ❖

شرح دستخط سیادت نقابت رتبت امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت عمدهٔ امرای رفیع الشان نسب خوزمین ملبت مکان لائق المرحمت و الاحسان مقرب الحضرت اسخاقان معتمد الملک میر جمله معظم خان خانخانان بهادر مظفر جنگ ترخان آنکه داخل واقع نمایند ❖

خواجه معین الدین چشتی قدس سرہ

حمید مجید مبارک

بالتماس مشار الیهما و غیره متعلقان سید اسد الله نبیرهٔ قطب الاقطاب حضرت خواجه معین الدین چشتی هیچ وجه معیشت معتبر ندارند و جماعه کثیر همراه دارند و شب و روز بعبادت الهی و نماز و روزه تلاوت کلام قرآن مشغول اند امیدوار فضل و کرم اند که بست و دو بیگه زمین از پرگنه حویلی اجمیر بموجب اسناد حکام در وجه معاش مومی الیهما مقرر است سند درگاهی عهد مقرر شود بعرض اقدس رسید منظور حکم شد ❖

۲۲ بیگه زمین از محل تسلیم

مشار الیه ساقط	ساقط
اسامی ۱۰ بیگه	نجیب النساء ۵ بیگه
ساقط	ساقط
شهر بانو بی بی ۵ بیگه	رحیم النساء ۲ بیگه
ساقط	۲۲
بخت بانو ۲ بیگه	

تحریر تاریخ صدر سند الیه مطابق واقع کل است — پانزدهم شوال سنه ... واقعه جلوس الا که بعرض مقدس

مهر: معتمد الملک میر جمله معظم خانخانان بهادر مظفر جنگ ترخان

مهر: وزیر الممالک قمر الدین خان چین بهادر نصرت جنگ عماد الله

مهر: غلام علی خانه زاد محمد شاه بادشاه غازی

مهر: فدوی علی احمد خان فدوی محمد شاه بادشاه غازی

نقل فرمانچه

بادشاه
عهد محمد شاه

بمهر وزیر میر معظم الملک خانخانان مظفر جنگ بهادر ترخان

طغرا

میر جمله معظم الملک خانخانان مظفر جنگ بهادر
ترخان خانه زاد محمد شاه بادشاه غازی

گماشتهاے جاگیرداران و کروڑیان پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر را اعلام آنکه بموجب
یادداشت واقعه عهد بادشاه مرحوم مرقوم تاریخ شانزدهم محرم سنه ۹ یازدهم شهر شوال سنه ۱۲
بعرض مکرر رسید موازی دو صد و بست بیگه زمین محصل قدیم از پرگنه مذکور بدستور سابق بشرط قبض
و تصرف در وجه مدد معاش مسماة بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد الله نبیره
قطب الاقطاب حضرت خواجه بزرگ حسب الضمن مقرر گشته باید که طبق یادداشت واقعه
عمل نموده اراضی مذکوره را بتصرف آنها بازگذارند و اصلا و مطلقا تغیر و تبدیل بدان راه ندهند که
حاصلات آنرا صرف نموده بدعاے بقاے دوام دولت ابد مدت مواظبت نموده
باشند و اگر در محل دیگر چیزے داشته باشند آنرا اعتبار نه کنند درین باب قدغن
دانسته حسب المسطور بعمل آرند

تاریخ بست و نهم جمادی الثانی سنه ۱۳ جلوس قلمی شد

عبارت ضمن پشت فرمانچه

مقدمه مشرح ضمن در وجه مدد معاش مسماة بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد الله
نبیره قطب الاقطاب حضرت بموجب یادداشت واقعه عهد مرقوم تاریخ
شانزدهم شهر محرم الحرام سنه ۹ یازدهم شهر شوال سنه ۱۲ که بعرض مقدس رسید
پرگنه حویلی صوبه دار الخیر اجمیر بدستور سابق
۲۲۰ بیگه زمین از محل قدیم

مشار الیه ... بیگم	مسماة نجیب النساء ... بیگم	مسماة شریفه بی بی ... بیگم	مسماة رحیم النساء ... بیگم	مسماة بخت بانو ... بیگم

نقل فرمانچه

عهد محمد شاه بادشاه غازی

مهر خان ترخان

طغرا

گماشته‌های متصدیان مهمات جمهور سکنه روضه منوره قطب الاقطاب حضرت
خواجه معین الدین چشتی قدس سرها واقع بلده صوبه دار الخیر اجمیر را اعلام آنکه بموجب
التماس وکیل سید ظهیر الدین و غیره از فرزندان حضرت بعرض مقدس اعلی
رسید که موکلان او هیچ ممر وجه معیشت مقرر ندارند و از اوقات بعسرت میگذرانند امیدوار اند که
پانزده آنه یومیه از اوقاف روضه مذبور سوای علی السویه در وجه معاش موکلان جهت
شود حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که یومیه مسطور از اوقاف روضه مذکوره
سوای علی السویه در وجه مدد معاش مشار الیه و غیره مقرر باشد لهذا حسب الحکم اعلی
قلمی میگردد که یومیه مذکوره را از تاریخ ورود پروانه حسب الضمن بمشار الیه و غیره میرسانیده
باشند تا که آنرا صرف معیشت خود نموده بدعای دوام دولت ابد مدت اشتغال نموده
باشند اگر در مجالس دیگر چیزی داشته باشند آنرا اعتبار نمایند درین باب قدغن دانسته
حسب المسطور بعمل آرند

تاریخ بست هفتم شهر ذیقعده سنه ۲۳ جلوس والا قلمی شد

عبارت ظهر فرمانچه

ضمن باسم سید ظهیر الدین و غیره از فرزندان حضرت بموجب التماس وکیل
مشار الیه پانزده آنه یومیه از اوقاف روضه مسطور سوای علی السویه از تاریخ ورود پروانه

۱۵ ار یومیه

مشار الیه	کرامت الله
نقل مهر	مهر

مسماة امة الله — مسماة بی بی صاحبه

مهر — مهر

نقل فرمان

ابو المظفر عزیز الدین عالمگیر بادشاه غازی —

باسم سبحانه تعالی شانه

خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز

باسم بادشاه

طغرا الخط طغرا باسم بادشاه

درین وقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب الاذعان صادر شد که مبلغ
دو لک و چهل و هشت هزار دام از موضع ارکه وغیره در پشت من اعمال پرگنه جهریلی دار الخیر
اجمیر از گذاشت سید حسین خان بهادر وغیره که یک هزار و پانصد روپیه حاصل است در وجه
انعام زبدة المشایخ الکرام سید السادات سید امام الدین سجاده نشین روضه
بطریق آل تمغا با فرزندان از ابتدای پارس ئیل حسب الضمن مقرر باشد باید که فرزندان نجابت مدار
کارگذاران والا تبار و وزرای ذوی الاقتدار و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت
فرجام و متصدیان دیوانی و متکفلان معاملات سلطانی و جاگیرداران و کروریان حال
استقبال ابداً و مؤبداً در استقرار و استمرار این حکم مقدس معلی کوشیده مواضعات مذکور را
در بست مسلم لنسل بعد نسل و بطناً بعد بطن خالداً و مخلداً بتصرف او با فرزندان بازگزارند
و از صوادر تغیر و تبدیل مضمون محروس دانسته ایلت پیشکش صوبه داری فوجداری و
مالوجهات و اخراجات مثل قنقلعه و محصلانه و داروغگانه بیگار و شکار و ده نیمی و مقدمی
و صد دو سیری و قانونگوئی مزاحم و متعرض نشوند و توفیر کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی

و آنچه از حسن تردد و در جمع بیفزاید معاف و مرفوع القلم شمارند درین باب تاکید و قدغن
بلیغ دانسته هر سال سند مجدد نه طلبند و از یرلیغ کرامت تبلیغ دالا تخلف و انحراف
نورزند و بهفتم شهر صفر المظفر سال پنجم از جلوس والا نوشته شد

عبارت پشت فرمان

برسالت سیادت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج دین و دولت شناسای
مراتب ملک و ملت فرازنده لوای شوکت و حشمت طرازنده بساط ابهت و عظمت اقتضای
خلافت و فرمانروای اعتماد سلطنت و کشورکشای ظفر پیرای معارک جهانبانی -
عیش افزای محافل کامرانی دقیقه یاب سرائر بادشاهی رمز شناس فراجدانی و آگاهی
جوهر مرآت حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم و کشائی مجلس خاص محرم خلوت سرای
صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدار امور عالم قدوه خواقین بلند مکان زبده امرای عظیم الشان برجانب وزیر امیر رفیع همم
عالی مقدار لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام الامتیاز رکن سلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک عمدة الملک مدار المهام
آصفجاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار نوبت واقعه نگاری کمترین بندهای درگاه سنتوکهرام

مهر فلان
وزیر الممالک عمدة الملک مدار المهام
آصفجاه نظام الملک بهادر فتح جنگ یار وفادار
سپه سالار فدوی بادشاه سلیمان
اقتدار عالمگیر غازی

مهر
مجد الدوله عبد المجید خان بهادر
فدوی عالمگیر بادشاه غازی

مهر
فتح سنگه فدوی عالمگیر
بادشاه غازی

شرح یادداشت واقعهٔ تاریخ روز سه‌شنبه شهر شوال سنه ۵ جلوس مبارک معلی موافق سنه ۱۱۷۱ھ
مطابق خوردادماه سنه ... سال سیادت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج
دین و دولت شناسای مراتب ملک و ملت فرازندهٔ لوای شوکت و حشمت طرازندهٔ
بساط ابهت و عظمت اعتضاد خلافت و فرمانروای اعتماد سلطنت کشورکشای ظفرپیرای
معارک جهانستانی عیش‌آرای محافل کامرانی دستیاب مهر اثر بادشاهی مزشناس
مزاجدانی و آگاهی جوهر حقیقت مرات وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلکشای
مجلس خاص محرم خلوت‌سرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدبر مهام
عالم فتنه‌خوابان بلندمکان زبدهٔ امرای عظیم‌الشان ذریعهٔ صائب تدبیر ممالک مدار
امیر روشن‌ضمیر عالیمقدار لازم الاختصاص والاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنت
بادشاه سلیمان حشمت دارا وزیر الممالک عمدة الملک مدارالمهام آصف جاه نظام الملک بهادر
فتح جنگ سپه‌سالار یار وفادار بنوبت واقعه‌نگاری کمترین بندگان درگاه آسمانجاه
ستوکهه رام قلمی میگردد حکم صادر شد که مبلغ دو لک و چهل و هشت هزار کری دام از
موضع ارتگره وغیره در بست عمله پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از گذاشت میر حسین خان بهادر
در وجه انعام آلتمغا سید امام الدین سجاده‌نشین روضهٔ حضرت خواجه بزرگ با فرزندان
نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن وانچه از حسن تردد بیفزاید بمجاجی توفیر مرحمت فرموده‌ایم
واقعه ۱۷ رمضان سنه ۵ بموجب یادداشت قلمی شد شرح دستخط سیادت و نجابت
مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج دین و دولت شناسای مراتب ملک و
ملت فرازندهٔ لوای شوکت و حشمت طرازندهٔ بساط ابهت و عظمت اعتضاد خلافت
و فرمانروای اعتماد سلطنت کشورکشای ظفرپیرای معارک جهانستانی عیش‌آرای محافل کامرانی
دستیاب مهر اثر بادشاهی مزشناس مزاجدانی و آگاهی جوهر مرات حقیقت و وفا
فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلکشای مجلس خاص محرم خلوت‌سرای صدق و اخلاص

کارفرمایان سیف و قلم مدبر امور عالم تهمد خوانین بلند مکان عمدهٔ امرای عظیم الشان وزیر صائب تدبیر ممالک مدار امیر روشن ضمیر باستقلال لازم الاختصاص مع الاعزاز و واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جمدة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بعرض مکرر رساند شرح دستخط مدبر الملک اعز الدوله زکریا خان بهادر منصور جنگ آنکه بست و نهم ذی الحجه سنه ۵ جلوس والا بعرض مقدس رسید. شرح دستخط وزیر الممالک جمدة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه فرمان والاشان قلمی نمایند ٭

شرح دستخط وزیر الممالک جمدة الملک آصف جاه بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بنظر در آمد شرح دستخط وزیر الممالک جمدة الملک مدار المهام نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه از ربیع پارس تیل فرد دستخطی ۲۰ رمضان مبارک سنه ۵ جلوس بیا بمحرم سند الیه ٭

از گذارش امیر حسین خان بهادر | از لفر عبد الواحد خان پسران شیخ سعد الله مرحوم

حاصل السنه ۲ عصر | للحالات حاصل حاعصر

شرح دستخط روزنامچه وغیره جانب راست پشت فرمان ٭

شرح ادخال سیاهه دفتر جانب چپ پشت فرمان ٭

نقل فرمان

ابو المظفر جلال الدین محمد شاه عالم بادشاه غازی رحمه الله تعالی

باسمه سبحانه تعالی

مهر کلان بادشاه

طغرا طلا باسم بادشاه

در ینوقت میمنت اقتران فرمان عالیشان واجب الاذعان صادر شد که مبلغ یک لک نود و ده هزار و

هشتصد کری دام موضع نانده معه مزرعه رامپوره هادر گنپت حویلی مضافات صوبه دار الخیر اجمیر از تغیر خالصه شریفه
که یکهزار و یکصد روپیه حاصل آن است مرحمت نموده بجهة سیادت و فضائل آن کمالات اکتساب
سید امام الدین بطریق آلتمغا باسم فرزندان بلا تشریک الشاهی مرحمت معافی توفیر از ربیع پارس تیل
حسب الضمن مقرر باشد باید که فرزندان نامدار و کامگار سدا الاقبال و وزرای ذوی الاقتدار
و امرای عالیمقدار و حکام کرام و عمال کفایت منش حال و متصدیان مهمات دیوانی و متکفلان
معاملات سلطانی و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال ابدا و موبدا در استمرار و استقرار
این حکم اقدس اعلی کوشیده دامهای مذکوره را معه موضع در بست نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن بحال
و مخلد است صرف آنها باز گزارند و از صوادم تغییر و تبدیل مصئون و محروس دانسته بعلت پیشکش
صوبه داری و فوجداری و مال و جهات و سائر اخراجات مثل قلعه و محصلانه و داروغگانه و بیگار
و شکار و ده نیمی و مقدمی و صدی و شش یکی و قانون گویی مزاحم و متعرض نشوند و توفیر کل
تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی و آنچه از حسن بود آن مرجع آن بتغیر آید معاف و
مرفوع القلم شمارند در این باب تاکید اکید و قدغن بلیغ دانسته هر سال سند مجدد نطلبند
و از سبیل کرامت تبلیغ تخلف و انحراف نورزند بتاریخ یازدهم شهر ربیع الاول سال یازدهم از جلوس
اقبال مانوس سمت تحریر یافت ۞

عبارت پشت ضمن فرمان

سپه سالار شرافت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج دین و دولت شناسای
مراتب ملک و ملت فروزنده لوای شوکت و حشمت طرازنده بساط ابهت و عظمت اعتضاد
خلافت فرمانروایی اعتماد سلطنت و کشورکشایی ظفر پیرای معارک جهانبانی نقش آرای
محافل کامرانی جوهر مرآت حقیقت و وفا فروغ ناصیه یکرنگی و صفا همدم دلگشای مجلس خاص
محرم خلوت سرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم قدوه خوانین بلند
زبده امرای عظیم الشان وزیر صاحب تدبیر مدار الملک امیر روشن ضمیر عالیمقدار لازم الاختصاص

والاعزاز واجب الاحترام والاقتیاز رکن السلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جملة الملک
مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه نظام الملک ابو المنصور
خان بهادر صفدر جنگ ٭

مُهر
عنایت علی خان فدوی
شاه عالم بادشاه غازی

مُهر
وزیر الممالک جملة الملک مدار المهام
اعتماد الدوله آصف جاه برهان الملک
شجاع الدوله ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ
یار وفادار سپه سالار فدوی
شاه عالم بادشاه غازی

شرح یادداشت بتاریخ اذر دوشنبه نهم شهر صفر المظفر سنه ۱۱ جلوس میمنت مانوس اقدس سنه ۱۱۸۳
مطابق ۹ خورداد ماه بر سالهٔ شرافت و نجابت منقبت امارت و ایالت منزلت دانای مدارج دین
و دولت شناسای مراتب ملک و ملت فرازنده لوای شوکت و حشمت طرازنده بساط عظمت و
ابهت اعضاد خلافت و فرمان روای اعتماد سلطنت و کشور کشای ظفر پیرای معارک جهانبانی
عیش آرای محافل کامرانی جوهر مرات حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا همدم دلگشای مجلس
خاص محرم خلوت سرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم قدوة خوانین بلند مکان
عمده امرای عظیم الشان وزیر صائب تدبیر ممالک مدار مهر روشن ضمیر عالیمقدار لازم الاختصاص
والاعزاز واجب الاحترام والاقتیاز رکن السلطنت بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جملة الملک
مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه ابو المنصور خان بهادر
صفدر جنگ و نوبت واقعه نگاری خانه زادان درگاه آسمانجاه عقیدت آستان آستان این داس
تعلقی مسگیر دو حکم صادر شد که مبلغ یک لک نود و هزار و هفت صد و دوازده دام متضمن ناندمه
مزرعه رامپور دست عمل پرگنه حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر غلام یوسف در وجه انعام آلتمغا بنیاد ایت ب

سید امام الدین با فرزندان متعلقان بلا قید اثامی و قسمت نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن و آنچه از حصص
در جمیع آن بعضی از ایشان ثانی تو فیر مزاحم نشوند مرحمت منزه و کیم واقعه چهارم شهر صفر سنه احد جلوس
تصدیق نوید اشت متعلقی شد شرح دستخط شرافت و نجابت ثبت امارت و ایالت منزلت
دانای مدارج دین و دولت شناسای مراتب ملک و ملت خسر ازنده لوای شوکت و حشمت طراز نده
بساط ابهت و عظمت عضد خلافت و فرمانروائی عماد سلطنت و کشورکشائی ظفر پیرا
معارک جهانبانی عیش آرای محفل کامرانی جوهر مرآت حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا
همدم دلکشای مجلس خاص محرم خلوتسرای صدق و اخلاص کارفرمای سیف و قلم مدبر امور
عالم قدوه خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم الشان زبده صاحب تدبیران امر مستقیم ضمیر
عالیمقدار لازم اختصاص الاعزاز واجب الاحترام والامتیاز رکن السلطنت بادشاه سلیمان اقتدار
وزیر الممالک جمله الملک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک الاوقار اعتماد الدوله آصفجاه
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه بعرض کرد رسانید و اصل واقع نماید شرح دستخط واقعه نگار
کل آنکه مطابق واقع کل است شرح دستخط وزیر الممالک جمله الملک مدار المهام یار وفادار
شجاع الدوله برهان الملک الاوقار اعتماد الدوله آصفجاه ابو المنصور خان آنکه بعرض کرد رسانید
شرح دستخط سیادت و نجابت پناه میر احمد علیخان آنکه نسبت و نهم صفر المظفر سنه احد جلوس الا
مکرر بعرض مقدس اعلی رسید شرح دستخط وزیر الممالک جمله الملک مدار المهام یار وفادار
شجاع الدوله برهان الملک الاوقار اعتماد الدوله آصفجاه ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه
فرمان عالیشان متعلقی نماید شرح دستخط وزیر الممالک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک
والاوقار اعتماد الدوله آصفجاه ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه بنظر در آمد مبلغ ... دام
که تنخواه موضع نانه ... در عمل ... گپت ... مضاف صوبه دار الخیر اجمیر از تغیر غلام ...
بشرح دستخط وزیر الممالک جمله الملک مدار المهام یار وفادار شجاع الدوله برهان الملک الاوقار اعتماد الدوله
آصفجاه ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ آنکه از ربیع پارس نیل ...

نقل خط انور

عرضی گزرانیدہ وکیل سید امام الدین فقیر رسیدہ از فضل و کرم امیدوار است کہ موضع ناند مخدر رعہ امپورہ
درسیت عملہ پرگنہ حویلی دار الخیر اجمیر از تغیر غلام یوسف در وجہ انعام عالتمغا موکل با فرزندان و متعلقان
بلاقید اسامی و قسمت معافی توفیر نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن مرحمت شود سند دستخط صاد و خاص بنام
اعلیٰ مزین شوند کہ فرمان والاشان بد ہد مصدر

نقل فرمان

محمد جلال الدین ابو المظفر شاہ عالم بادشاہ غازی ظل اللہ فی الجہان *

باسمہ تعالیٰ شانہ — خواجہ معین الدین حسن چشتی قدس اللہ سرہ

طغرا اطلا۔ باسم بادشاہ

مہر بادشاہ

درینوقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب الاذعان صادر شد کہ موضع گنگوانہ و تہارمعی موضع
ناند معہ امپورہ عملہ پرگنہ حویلی اجمیر کہ مبلغ دو ہزار روپیہ حاصل آنست از تغیر شہامت و غیرہ در وجہ
انعام آلتمغائے حقائق و معارف آگاہ سید امام الدین سجادہ نشین حضرت   با فرزندان
بلاقید اسامی و قسمت معافی تصدیق و یادداشت و توفیر انچہ از حسن سعد بر جمیع آن بغیر ابداء از
ابتدائے فصل ربیع یونت نیل حسب الضمن مقرر باشد باید کہ فرزندان نامدار کامگار والا تبار و وزرائے
ذوی الاقتدار و امرائے عالیمقدار و حکام کرام و عمال کفایت شعار جاہ و متصدیان مہمات دیوانی
و متکفلان معاملات سلطانی و جاگیرداران و کروڑیان حال و استقبال ابداً مؤبداً در استمرار و استقرار

این حکم مقدس معلے گوشیده مواضع مرقومه را بسگا لعبد نسلاً بطناً بعد بطنٍ خالداً مخلداً متصرف
آمنها واگذارند - واز صوادرم تغییر و تبدیل مصئون و محروس دانسته بعلت پیشکش صوبه داری و فوجداری
و مال و جهات سائر اخراجات مثل قتلعه و محصلانه و داروغه و ضابطانه و شکار و بیگار و ده نیمی و مقدمی
و صدوهی و قانون گوئی مزاحم و متعرض نشوند و از کل تکالیف دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و
مرفوع القلم شمارند دریں باب تاکید اکید و قدغن مزید دانسته هر سال سند مجدد نه طلبند و از [illegible] کرامت
تبلیغ والا تخلف و انحراف نورزند ؛

بتاریخ بست و یکم شهر محرم الحرام سنه یازدهم جلوس والا زیب تحریر یافت مص -

عبارت ضمن پشت فرمان - پنج سطر

تفصیل دیهات

مهر کلان
نظام الملک مدار المهام آصف جاه
برهان الملک شجاع الدوله ابو المنصور
خان بهادر صفدر جنگ یار وفادار
سپه سالار فدوی شاه عالم بادشاه
غازی

مهر
سید هدایت علیخان فدوی
شاه عالم بادشاه غازی

عبارت حاشیه پشت فرمان جانب دست راست ؛

شقه

ابوالبرکات معین الدین اکبر شاه ثانی بادشاه دهلی بنام صوبه جمهیر سرکار انگریز بهادر مشهور منشی نمبر ۱۲ محافظ خانه جمهور درگاه حضرت خواجه صاحب

مهر بادشاه

فدوی عقیدت و ارادت نشان لایق المرحمت و الاحسان معین دمراحم ابدی بوده باشند

چون تمامی امور انتظام درگاه شریف و عزل و نصب مردمان منتظم آن و خبرگیری هرگونه امور از جانب متعلق
بود و آمده و متولیان که بسبب کثرت اشرف رسیده که انتظام درگاه شریف از حد ابتر و خراب است و عزیز علی
متولی که از طرف حضور به عهده مسطور سرافراز بود اکثر از اسباب درگاه شریف را متصرف شده و نیز آمدنی
دیهات خورد و برد می‌نماید و شکایتها و خلق الله را تکلیف ایذا می‌رساند لهذا نامبرده را از عهده تولیت معزول
کرده نور چشم میرزا محمد تیمور شاه بهادر را عهده تولیت نیابت بنام دیوان سید محمد اصفهان مقرر فرموده
سرافراز کردیم لهذا به آن فدوی خاص ارقام میرود که دیوان صاحب ممدوح را که هرگونه لایق انتظام درگاه شریف اند
و تمامی خدام و خلایق از طریق دیوان صاحب موصوف که صاحب سجاده هستند راضی و شاکر اند بشرط خود
مطلب ساخته از حکم حضور والا مطلع سازد و روپیه دیهات تمامی امور و انتظام متعلقه تولیت مذکوره قبض
و تصرف و دخل دیوان صاحب ممدوح کنانیده دهد و در اهتمام ایشان باشد حساب کتاب تولیت
مسطور و آمدنی دیهات از عزیز علی متولی به دیوان صاحب فهمانش کنانیده دهد در این باب تاکید اکید دانسته
حسب المسطور بعمل آرد که موجب رسندی حضور و اظهار کمال رسوخ و فدویت آن فدوی خاص از آن متصور
زیاده تفضلات +

مشمول مثل نمبر ۱۲۰ محافظ خانه جیپور درگاه حضرت خواجه صاحب

فرد شرایط ملفوف شقه والا نمبر دو دستخط حضور بنام کول بک صاحب سجاده نوشته شده +

بند اول - انتظام جمیع امور درگاه شریف حسب دستور قدیم و اسناد بادشاهی باختیار صاحب سجاده
باشد و همه املاک دیهات خدام درگاه شریف که از طرف حضور والا بطور وظیفه و خرچ مقرر
شده آمده است و بندوبست آن نیز از طرف صاحب سجاده باشد و هم روزینه و وظیفه
داران املاک غیر علاقه درگاه حسب اصول و دستور ضابطه صاحب سجاده باشد و تحصیل
و تشخیص دیهات علاقه درگاه وغیره خدام باختیار کل صاحب سجاده باشد و از حضور والا کسی
دیگر احدی را دخل و مزاحمت نبوده و نشاید کسی که خارج از خدمت متعلق درگاه
باشند اگر صاحب سجاده خواهد بطور درگاه خارج کرده [illegible]

روزینه قاصر از خدمت متوقف و مسدود سازد اختیار صاحب سجاده است ∴

بند دوم - محاسبه از ابتدای تا حال مداخل و مخارج تحصیل و تشخیص دیهات و هم اسباب کوٹھا که مال پادشاهی است از متولی معزول صاحب سجاده از مهر التفات ... بشود اگر از جائداد منقوله و غیره منقوله به صاحب سجاده نشان کنانیده و بعد از آینده احتیاط دارد که به کوٹھ اسباب پادشاهی که به درگاه شریف هستند کسی خیانت و دست اندازی نه سازد که مالک آن یا بحضور رسید یا به صاحب سجاده دیگر کسی را دخل نیست ∴

بند سوم - موضع دانتوره علیحده از دیهات درگاه شریف برای معاش متولی مقرر بوده آمده که متولی باشند موضع مذکور معاش است برای ذات متولی نیست که به کسی گرو بدهد - اگر گرو یا دعوی دارد از ذات متولی معزول خواه حویلی یا جائداد دیگر که برای ذات او مقرر است ازان بگیرد و موضع مذکور به معزول نرسد بصاحب سجاده که علاقه تولیت بنام نور چشم تیمور شاه است از طرف نور چشم سپرد سازد و رسید صاحب سجاده بگیرد و اگر سند از معزول متولی معزول پیش نماید ساقط از اعتبار است که فرمان حضور والا درین امر نیست و هم متولی از راه فریب از صرف کردن خطیر پیش ... مختار شده بود. هم آمدنی درگاه ماخود و جزو خود به کسی بنام اجاره استمرار داشته و بباطن مطلب خود مهیا از انها بر آورده آنچه در آن خیانت و غبن متولی باشد ازان بصاحب سجاده بماند و دیهات درگاه شریف دخل سازد که بدون مهر صاحب سجاده منظور نشده و استمرار کسی نیست که به هر گونه مالک صاحب سجاده و حضور است هم از روی شرع شریف وراثت وغیره و هم از طرف حضور از ... صاحب سجاده بعمل آمده است درگاه و مال و کوٹھا و عزل و نصب نوکران و خدام وغیره شاگرد پیشه هم ... نمودن جمع کردن اجرا و مسدود کردن خزینه و مالک و غیره اختیار صاحب سجاده بوده آمده است حالا هم مالک است ∴

بند چهارم - کارخانه و خرج آمدنی دیهات ابجولی دریافت و فهمیده هر چه از اخراجات روزمره

[illegible]

[illegible]

درگاه شریف بموجب دستور قدیم و ما وجب باشد و آنچه در باب مهرداران و روزینه داران بموجب دستور قدیم الایام
یا بموجب اسناد بادشاهی باشند آنرا بحال و برقرار حسب تجویز صاحب سجاده داشته آنچه نو
احداث یا فضول و بیجا بسبب عنایت و یا مروت اختیار هر کس که باشد موقوف ساخته
کاغذ صاف بدستخط خود بطور دستور العمل کرده حواله صاحب سجاده کنند و تغیر و تبدیل و بحالی بدون
سند دستخطی حضور پرنور چشم میرزا تیمور شاه بهادر نگردد تا که آینده رابند و بست قرار واقعی گردد فقط
بند پنجم سیوم فوج و خرچ که دیهها بسبب اخراج کسی سید هند متولی چسپانیده بود حالا از عین بال گرفته میشود
در پرگنه اجمیر معاف است و از دیهات درگاه هم و صاحب سجاده گرفته نمیشود
بند ششم ناظم اجمیر مدام معاونت صاحب سجاده و اهلکاران میرزا تیمور شاه و متولی حال میکرده باشد
و هر گونه دستگیری ساعی و مستعد باند و در جمیع ابواب بموجب دستور قدیم مداخلت [illegible] و تحصیلدار که
از حضور شده اند بخوبی کنانیده دهد

نقل شقه بادشاه

مشموله مثل نمبر ۱۳۰ محافظ خانه رجسٹر درگاه حضرت خواجه صاحب

چون اکثر بسمع شریف رسیده که انتظام درگاه شریف حضرت قطب الاقطاب خواجه معین الدین چشتی
واقع دار الخیر اجمیر نهایت ابتر و برباد و خراب است و باعث ابتری و بربادی عزیز علی متولی و غیره
عمله تحصیل که همه خائن بوده اند و در تحصیل دیهات و دیگر اخراجات و غیره متعلقه درگاه شریف بتجویز خود
آرای امور لغو احداث جاری ساخته و غبن اقسام نموده چنانچه چندین بعرض رسید بناء علیه بدریافت تغلب
و تصرف بیجا و بی انتظامی درگاه شریف تقرر متولی از طرف حضور معمول قدیم بوده است و بدل
فیض منزل منظور است که صلاحیت جمیع امور درگاه شریف که مقام بزرگان و پیران ما است
عزیز علی متولی خائن معزول فرموده خدمت تولیت بنام نور چشم میرزا تیمور شاه بهادر و نیابت بنام
سید [illegible] صاحب سجاده درگاه شریف که بموجب شده آمد قدیم و فرامین سلاطین سابق و حضرت

فردوس منزل انار الله برهانه است مقرر فرموده‌ایم چنانچه بر کار مرقوم اصالةً بمانند لیکن چنانکه بر کنوز خاطر
اقدس عالی است بسبب شعبده بازی بدنهادی و فیلسوفی متولی معزول که چشم خار است و انجاح
مدارج در انتظام آن نجاد دقایق باقی است لهذا تجویز مقدمات و تدارک بند و بست آن ازته دل منظور و پیش نهاد
خاطر انور است و از بس ضرور است مزین به دستخط حضور ملفوفه شقه کرامت توأمه نزد آن فدوی خاص
فرستاده شد مرقوم کلک عنایت سلک میگردد که اصل یا نقل بند مقدمات مرقومه ملفوف چٹھی خود
موسومه ناظم اجمیر شریف بتاکید بمضمون روانه نمایند که هر مقدمات مرقومه قرار واقعه
رسید کواغذ سابق بدستور اندرون کوٹھه و صاحب سجاده را آورده معائنه و فدوی عقیدت سرشت
مولوی محمد خان که از حضور روانه شده است کار امانت و تحصیل از دست نا سپرده میگرفته باشند
و آنچه امین مسطور و دیوان مهدی علیخان صاحب سجاده ظاهر کنند بموجب آن بندوبست قرار واقع کنانیده
مدام خبرگران بوده هر وقت معاونت میکرده باشند و بعد فراغ انتظام کامل حسب رضای صاحب سجاده
صاحب ممدوح بحضور پرنور اطلاع دهند تا اهل این باب نیز رو ...

روبکار

کچهری صاحب سپرنٹنڈنٹ ضلع اجمیر باجلاس هنری میدلٹن صاحب بهادر واقع یکم جون سنه ۱۸۲۷ء

امر و شقه خاص کرامت اختصاص حضور معلی محمد اکبر شاه بادشاه دام اقباله بنام اینجانب
ملفوف خط انگریزی صاحب جج دهلی ورود یافت و بوضوح انجامید که حضور معلی میر عزیز علی را
که بر عهده تولیت درگاه شریف مقرر بوده از عهده مذکور معزول کرده و به بعضی وجه مامور داشتن موی الیه
برین عهده اکنون منظور مزاج معلی نیست و دیگر کس از پیشگاه حضور معلی برای این عهده تجویز
شده خواهد آمد- از انجا که در جمیع امور متعلقه درگاه مداخلت به اهالیان سرکار منظور و متعلق نیست و
ظاهرا عزل و نصب این عهده که همیشه از حکم حضور معلی شده آمده است نظر برین اندرین باب امتثال امر فیض ...

[illegible] است انتہا

حکم شد

که از تاریخ نهم امیر عزیز علی متولی از عهده تولیت درگاه دست بردار شود و در امری از امور متعلقه درگاه مداخلت نسازد و نقل روبکار هذا جهت اطلاع نزد دیوان مهابت خان و میر عزیز علی و امین درگاه و تحصیلدار درگاه فرستاده شود و نقل شقه لف خط دیوانجی فرستاده آید و درج خط دیوانجی گردد که اگر بعد این حکم میر عزیز علی را در امور درگاه چیزی مداخلت نماید بانجانب اطلاع دهند که تجویز تنبیه فوجداری عنوان عدول حکمی بعمل خواهد آمد و عرضداشت بجواب شقه حضور منشی انگریزی نوشته سازد

تذکره

در باب تقرر منصب سجادگی به شیخ مصلح الدین و باز استقرار منصب مذکور به شیخ سراج الدین بعد انتقال شیخ مصلح الدین

ذکریست در بیان آنکه چون غفران پناه حضرت ظل سبحانی از راه قدردانی خدمت سجاده نشینی زبدة الواصلین قدوة العارفین مقرب بارگاه جبروتی قطب الاقطاب حقائق و معارف آگاه شیخ سراج الدین از تغیر سید فخر الدین عطا فرموده بعد رحلت حضرت از تغیر حقائق و معارف آگاه مرحوم خدمت مسطوره به سید مصلح الدین مقرر گردید محصول فصل ربیع سنه ۱۱۹ فصلی موضع گیلوته تنخواه مقرری سجاده نشین که حق سراج الدین بود با وجود یکه جنس بخود تصرف خود آورده سید مصلح الدین محصول آن از شیخ سراج الدین استرداد کرده جنس گندم و جو و غیر ذالک که در خرمن بود تمامی را متصرف شد و بنا بر بندگان حضرت قدر قدرت سلیمان مرتبت حضرت از راه کرم و فضل من ابتدای تاریخ چهاردهم ربیع الاول سنه ۲ خدمت مرقومه به شیخ سراج الدین مرحمت فرموده سید نجم الدین که از انتقال سید مصلح الدین به خدمت مسطوره در ایام جهالت قیام داشت بمجرد استماع این خبر تمام محصول فصل ربیع سنه ۱۱۲۰ فصلی موضع مرقوم که حاصل آن مبلغ یکصد و یک روپیه دوازده آنه نقد و موازی یکهزار و دو صد ۱۲۱۱ و یازده من و بست و هشت ۲۸ آثار غله بوزن اکبری پیدا شده بود بتصرف خود آورده هر چند وزارت پناه خواجه محمد مقیم دیوان

میر عباد الله نائب تولیت پناه عوض خرانی متولی بموجب نالش کسان شیخ سراج الدین پیادها
تعیین کردند که محصول ضبط نمایند اثر نه کرد و تمام محصول انجم الدین گرفته گریخته رفت چنانچه
تصرف طومار دو بدستخط قانونگو وغیره عمله و فیصله موضع مرقوم موجود است اگر اندرین باب حسب الحکم
بنام ناظم صادر شود محصول فصلیح مسطوره از متصرف استرداد نموده به شیخ سراج الدین
رسانند تا به جمعیت خاطر بدعای دوام ابد مدت اشتغال نماید ٭

تفصیل مهرها که خوانده شد

غلام حسین ابن سید / ابو الوالی

مهر شکسته

غلام علی

مهر عطاء الله / خادم درگاه

شریف الله / غلام خواجه معین

سید قاسم / ابن نور الدین

محمد باقر ابن / سید مرتضی بندهٔ درگاه

محمد طاهر خادم / درگاه

مهر فقیر الله خادم

غلام محمد بن جان / محمد بندهٔ درگاه

عاشق طالب محمد صادق

محمد مراد بن سید / ابو المعالی

سید الله بخش

عبده شیخ الدین

اشرف احمد

احمد محمد باقر

دوست محمد سید

سید جعفر

محمد فاروق

حیات الله

محمد معصوم

ولی بیگ غلام خواجه / معین الدین

اشرف احمد

میر محمد علی فدوی / فرخ سیر بادشاه

سید لعل محمد خادم / خواجه معین الدین چشتی

عبد الوهاب / ابن شهاب

دیگر مهرها که اندراج آنها خوانده نمی تواستم بحال خود بگذاشتم اصل تذکره بدفتر

دیوان اوقاف موجود است مہر

تذکرہ

حسابِ عزل شیخ فخر الدین و نصب شیخ سراج الدین چشتی بمنصب سجادگی بصدارت سید محمد خان عمدۃ الصدور و استقرار منصب مذکور بہ شیخ منیر الدین صاحب مدظلہ العالی بعد وفات شیخ سراج الدین مرحوم و مغفور +

با یکہ جمیع پیرزادہا و ارباب وظائف اکابران و خادمان و فقرا و صلحا متعلقان روضہ منورہ زبدۃ الواصلین قدوۃ العارفین ایم ہرگاہ حضرت بعد فتح کام بخش باجمیر تشریف آوردند و برائے زیارت قطب الاقطاب اندرون گنبد مبارک تشریف فرمودند۔ درآنوقت سید فخر الدین سجادہ نشین بود۔ از زبان او بجناب کرامت مآب الفاظ ناشائستہ برآمد۔ نعوذ باللہ منہا۔ ہو بہو آواز او بگوش حضرت رسید۔ چون از اوراد و وظایف فارغ شدہ بیرون گنبد مبارک تشریف فرمودند۔ بصدر الصدور سید امجد خان حکم شد کہ فخر الدین لائق سجادگی این مکان متبرک نیست تغیر فرمودیم شخصے کہ از اولاد حضرت لیاقت و قابلیت سجادہ نشینی داشتہ باشد بنظر انور بگذراند۔ صدر الصدور حکم از اکابران و بزرگان شہر تحقیق نمودہ سید سراج الدین ولد سید ابو الفتح ابن سید علیم الدین عم فخر الدین معزول بود بصلاح و تقوے آراستہ شب و روز بعبادت و ریاضت و تلاوت قران مشغول بودند بنظر مبارک گذرانید چنانچہ حضرت ظل سبحانی از راہ تفضل سید سراج الدین را منصب سجادہ نشینی مفوض فرمود بعنایت خلعت خاصہ و زنجیر فیل و یک ہزار روپیہ سرفراز فرمودند۔ بعد وفات سید سراج الدین مرحوم سید منیر الدین خلف سید سراج الدین مرحوم کہ قابل و لائق سجادگی بود در عہد مبارک از انتقال پدر خود سرفراز شدند چنانچہ سید منیر الدین بر سجادہ نشینی از ابتدا بدستور سجادہای پیشین سرانجام میدہد و لیل و نہار بعبادت و ریاضت

حق اشتغال دارند و مدام بوقت سه گھڑی شب باقیمانده در گنبد مبارک حاضر می شوند
دعا برای ازدیاد دولت ابد مدت خلیفه زمین و زمان باعث آرام عالم و عالمیان فاتحه میخوانند
و خدمت مستفقرا و غربا و صلحا و مردمان صادر و وارد حتی المقدور بجا می آرند با مردم
جمیع اکابران و خادمان و بزرگان و غیره از حسن سلوک مومی الیه راضی و شاکرایم +

مواهیر پیشانی و حاشیه پریتبذ که خواندن آمد اما تعداد مواهیر است

مهر قمر الدین بن شمس الدین

محسن خان خانه زاد محمد شاه بادشاه

مهر سید محمد خیر الله محتسب خادم شرع شریف

قاضی ظهور الله

سید جعفر

شیخ محمد واعد عبد الرشید خادم درگاه

سعد الله بن شیخ فیض محمد خادم درگاه

ولادت محمد خان حبیبا

محمد بن فاروقی

محمد عاشق

تذکره

در باب باغیچه واقع اندرکوٹ من محلات دار الخیر اجمیر

عرش آشیانی بر خدمت سجاده نشینی قطب الاقطاب دیوان خواجه حسین
مرحوم قیام داشت یک باغیچه واقع اندرون اندرکوٹ که بقبض و تصرف دیوان
مغفور بود بعد از آن سجاده ها بکسی شدند و بر باغیچه مذکور قابض متصرف
میبودند و در عهد حضرت خلد منزل خدمت سجاده نشینی بحقائق و معارف آگاه

شیخ سراج الدین گشت شیخ موصی الیه نیز بر باغیچه سجاده‌های پیشین بر باغیچه مذکور قابض و متصرف بود و حالا هم صاحب سجاده بر باغیچه مسطوره قابض و متصرف اند هیچ کس سهیم و شریک درآن نیست هر که سجاده نشین شود باغیچه مرقومه را متقبض و متصرف خود می‌آرد و هر که بر مصداق این مقال و تبیین این حال آگاهی داشته باشد حسبةً لله گواهی خود ثبت نماید یا اجازت مهر که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد +

مواهیر

شیخ احمد فدوی ضریح میر بادشاه

قاضی عبد اللطیف

عطاء الله

محمد علی فدوی ضریح میر بادشاه

مهر خادم درگاه

سید قاسم بن نور الدین

محمد عزیز نبیره سلطان التارکین

باقر ابن سید مرتضی بندهٔ درگاه

محمد فاروق بندهٔ درگاه

عبده مسیح الدین

غلام علی

اسد الله

محمد افضل

محمد مراد

عاقل

سید اله بخش

دولت محمد

سید محمود

حیات الله

دستخط قانون گو بخط هندی

نقل محضر

بشهادت جمیع پیرزادها و ارباب وظایف و خدام باغیچه و وابستگان درگاه شریف ثبوت

سجاده نشینی سید امام الدین صاحب سجاده ۔

قطب الاقطاب قدس سره العزیز

ما آنکه جمیع پیرزاده‌ها و ارباب وظائف خدام و غیره وابستگان درگاه حضرت سلطان العارفین
زبدة الواصلین مقرب بارگاه جبروتی کاشف اسرار لاهوتی حضرت   و جمهور
سکنه بلده دار الخیر اجمیر ایم ـ اقرار معتبر است فیما بینما یم بدین وجه که چون از آن
روزیکه از انتقال سید سراج الدین پیرزاده سجاده نشین از روی ارث خدمت
منصب سجادگی روضه متبرکه به حقایق و معارف آگاه سید منیر الدین مقرر و مفوض گشته
در هر امور جمیع ما مردم سعی غور و پرداخت و بذل توجهات فراوان میکردند ـ و در حق
ما مردم برطبق استعداد مراعات نیز میفرمودند چنانچه ما بندها در عهد امن بوده از حقایق
آگاه راضی و شاکر مانده‌ایم ـ و هنگام تشریف آوردن خلد مکان در بلده اجمیر کاکل حضرت
خدیو گیهان گیتی خدا سید سراج الدین والا حقایق آگاه در روضه مقدسه از دست خود تراشیده
بودند ـ در خلال معارف آگاه مذکور به قضای الهی ودیعت حیات سپرده ـ و سید امام الدین و
سید فیض الدین ورثه ماندند ـ پس سید امام الدین خلف کلان سجاده نشین مرحوم که به زیور فضیلت
و تقوی آراسته و پیش از شش ماه مشار الیه موجب ایمای والد بزرگوار خود در اجمیر
رسیده و ترک معاملات دنیا کرده و زاویه قناعت گزیده شب و روز در خدمت والد حاضر
می‌ماند ـ و در خبر گرفتگی احوال ما مردم یگانه روزگار تصور می‌توان نمود و از مشار الیه
بسیار راضی ایم ـ چون جماعت کثیر البته همراه دارد و معیشت هیچ نیست اگر خدمت
منصب سجادگی بر سبیل حقوق وراثت به سید امام الدین مقرر شود مقدسه درگاه
رونق خواهد یافت و ما مردم به آرام خواهیم بود بنابران این چند کلمه به طریق راضی نامه
نوشته دادیم ـ ۲۴ ربیع الآخر سنه ۲۴ ؞

گل بشگفت قمر الدین زگلزار معین الدین

خاکپائے تو شد عطاء اللہ خواجہ معین الدین رسول اللہ

زاولاد علی آل نبی بہ نسل معین الدین

جمال الدین از نسل خواجہ معین

غیاث الدین

دلے بود کہ میر با حق رضا جوید

کمال الدین محمد شد از ضیاء الدین

مہر خرد — خوانده نشده

مہر خرد — خوانده نشده

مہر مربع — خوانده نشده

جنید موسوی

محمد فاخر

جواج الدین ابن نظر محمد

مہر ہلالی — [illegible] سادات

مہر — خوانده نشد

بن غلام محی الدین خادم

علاء الدین احمد

غلام عنایت فیاض

نور علی [illegible]

مہر — نام خوانده نشد

مہر — عبده محمد حسن

[illegible] — خوانده نشد

نقول احکام عدالت ہائے اجمیر

STAMP OFFICE

EIGHT ANNAS

اٹھ اٹھ آنہ کے تین ۳ قطعہ

اسٹامپ آفس

روبکاری کچہری اسسٹنٹی ضلع اجمیر باجلاس کپتان شکسبر صاحب بہادر اسسٹنٹ کمشنر کے

حسب درخواست وکیل دیوانجی بموجب حکم کپتان ڈیوڈسن صاحب بہادر اسسٹنٹ کمشنر مورخہ ۱۱ فروری ۱۸۵۵ء

واقع ۱۷ مارچ ۱۸۵۵ء

دستخط

بخط انگریزی

دیوان سید الحاج بن علی جیلانی سجادہ نشین درگاہ خواجہ صاحب علیہ | درخواست بجائے جانے شادیانہ کے درگاہ میں بتقریب
سید سرفراز علی متولی درگاہ خواجہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ | زیارت مراجعت سفر کے از روئے گواہی گواہان رسم قدیم

پہلے ماہ جون ۱۸۴۷ء میں سوال وکیل دیوان جیو کا بدرخواست مندرجہ بالا کے اس زمانہ میں دیوان جیو سے سفر سے آئے تھے گزرکہ متولی کو خواہش اجراء رسم قدیم کے حضور صاحب اسسٹنٹ کمشنر بہادر سے ہوئی تھی مگر متولی نے انکار لکھا تھا کہ یہ رسم جدید دیوانجیو جاری کرانا چاہتے ہیں رسم قدیم نہیں ہے۔ اور پہلی جولائی ۱۸۴۳ء میں کپتان مکنوس صاحب بہادر نے بعد دریافت اور تحقیق کے بسبب عدم ثبوت قدامت کے یہ درخواست دیوان جیو کی منظور نہیں فرمائی تھی اس وقت صرف بہ فہمائش عمل درآمد قدیم اکتفا ہوا تھا۔ اب عرصہ چھ سات برس سے دیوانجی ہمت حیدرآباد دکن کے گئے تھے ماہ جولائی ۱۸۵۴ء کو سوال وکیل دیوان جیو کا بمضمون پر کہ دیوان جیو اجمیر میں آنے والے پہلے سے بندوبست و تجویز بجائے جانے شادیانہ درگاہ کی وقت زیارت درگاہ کی کے بتقریب مراجعت سفر کے ہو جاوے محکمہ معتمدہ کمشنری میں گزر کر اس محکمہ میں آیا اور متولی سے جواب طلب ہوا۔ وہی جواب طلب ہوا۔ وہی جواب انکاری اور تجویز سابق کپتان مکنوس صاحب بہادر اسسٹنٹ کا متولی نے لکھا مثل سابق کے درپیشی کا حکم ہوا مطلق نہ ملی۔ باوجودیکہ متولی نے کتاب دفتر درگاہ سے نقل درخواست قاضی منیر الدین سرادر جیو و جواب اپنے و خدام و اظہارات نقتا چیان وغیرہ سے جگہ جگہ

اصل یا نقل اصل مثل بالکل دستیاب نہوئی ـ من بعد ـ اکتوبر ۵۴ء کو وکیل دیوانجیو اثبات
قدامت رسم نواخت شادیانہ پر مامور ہوا ـ وکیل دیوان جیو نے فہرست بیس نفر گواہ کے
گذرانی ـ وزیر علی پیرزادہ و خدا بخش فراش ـ و محمد علی سلامی خوان درگاہ ـ و امین الدین ـ و
واحد علی خادم درگاہ ـ و خدمت علی ـ و حسین علی پیرزادہ ـ و قادر بیگ فراش درگاہ و ہمت علی
ملازم درگاہ ـ نو نفر گواہان دیوان جیو نے بالاتفاق تصدیق مظہرہ دیوان جیو کی کری کہ
وقت واپس آنے دیوانجی کے سفر سے ہمیشہ شادیانہ نواخت ہوتے ہین ـ اور من بعد عرضی
خادمان درگاہ بتائید تحریر متولی کے گذر کر بدریافت تکرار زیادہ کے جاگیرداران و
رئیسان شہر سے بھی یہ دستور پوچھا گیا ـ آغا علی جاگیردار دلواڑہ و شیخ چشتی بخش ادہمی
و میر ارشاد علی جاگیردار ـ و قربان علی و احمد علی جاگیرداران و محمد بخش اندرکوٹی و
عبدالوہاب ولد میر حسینی بخش و دلیل جمعدار کان سرب اندرکوٹی و محمد خان ٹھیکہ و نواب
عبدالکریم خان خلف نواب عنایت اللہ خان و شاہ علی و میر علی جاگیرداران ہاتھی کھیڑہ و غفور علی
جاگیردار اگھرے ـ و عنایت اللہ شاہ جاگیردار ـ و نارائن بخش و جواہرناتھ و موتی چند فہیمان
قانونگوے اجمیر نے برابر تصدیق . . . . . . قدامت رسم بجائے جانے شادیانہ وقت
مراجعت سفر دیوانجیو کے کری ـ مگر حسین علی خادم جاگیردار لصفے نانڈلہ و حسین بخش و
وزیر و قطب بخش نقارچیان و سکندر خان و فتح محمد و سیوا فرما نبوا نے مطابق بیان
متولی ہونا دستور نواخت شادیانہ کا بتقریب مراجعت سفر دیوانجیو کے ظاہر کیا فقط یادو
مثل سابق کے پھر بھی بہت تلاش سے نہ ملی ـ چونکہ از روے تحقیق کے بگواہی گواہان
معتمد جاگیرداران و رئیسان شہر کے برابر ثابت ہے کہ دستور قدیم ہے کہ جب دیوانجی
سفر سے آتے ہین اور آتے ہی اول مرتبہ جب زیارت کو درگاہ مین جاتے شادیانہ
نواخت ہوتے ہین ـ اور بمقابلہ اسکے متولی نے کوئی وجہ تردید کامل نہین گذرانی مثل
سابق جو متولی نے لکھی تھی ـ باوصف تلاش کے ـ ملی نہین اور خادم درگاہ اور نقارچی

وغیرہ چند نفر جو تائید متولی کی کرتے ہین وہ مجہول برعایت متولی ہیکہ خادم ہمقوم متولی اور
نقارچی تابعدار متولی ہین - بیان اُن کا قابل اعتبار نہین اور قطع نظر اسکے مروک نواخت
شادیانہ کے جانب متولی سے محض براہِ ضد وکد ہے ورنہ نواخت شادیانہ مین کچھ
ہرج متولی یا درگاہ کا نہین ہے دیوان جیو اولا دخواجہ صاحب ہین اگر انکی توقیر کے لئے
بتقریب مراجعت سفر کے شادیانہ بجے تو کیا قباحت ہے بہرحال ہماری رائے مین یہ
درخواست دیوان جیو کی حسب رسم قدیم ہے اور کچھ اسمین قباحت بھی نہین ایام مین
تحقیق کے دو تین روز سے دیوانصاحب سفر سے آکر بانتظار صدور اسی حکم
باہر شہر کے قطب صاحب مین مقیم ہین اور شہر مین نہین گئے بجا دینا شادیانہ کا
ہر گونہ مناسب ہے اس واسطے . . . .

حکم ہوا

کہ دیوانجیو شہر مین جاوین اور زیارت درگاہ کو اول جاوین بوقت جانے دیوانجی کے زیارت کیلئے
درگاہ مین شادیانہ معمولی نواخت ہووین اور یہی دستور آئندہ کو مرعی رہے ۔

مقابلہ شد

دستخط انگریزی

بسماعت
العبد
منا لال نقلنویس

بقراءت
العبد
سردار مل نقلنویس

نقل

STAMP OFFICE
EIGHT ANNAS
ہشت آنہ
اسٹامپ آفس

[illegible]

دستخط حاکم بخط انگریزی

نقل حکم دستخطی جناب کرنیل چارلس جارج ڈکسن صاحب بہادر مشمولہ مثل مقدمہ [illegible]

دنگہ فساد وقت غسل مزار خواجہ صاحب مابین میلہ عرس شریف بموجب حکم پنڈت سہاگرام صاحب اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر بہادر واقع ۲۳ جولائی ۱۸۷۳ء حسب خواہش محمد علی مختار عام دیوانجی صاحب

حکم ہوا

خط دیوانجی و جواب متولی درگاہ کا حضور نے سماعت فرمایا۔ تحریر متولی درگاہ کی بہ نسبت حضور ناواجب ہے۔ کیونکہ متولی درگاہ نے درجہ اپنا برابر دیوان جیو لکھا ہے اور یہ بات نہیں ہو سکتی اور طرف متولی درگاہ سے پاس ادب دیوان جیو رہنا ہر صورت سے واجب ہے کیونکہ دیوان جیو پوتا خواجہ صاحب ہے اور متولی درگاہ نوکر سرکار اور توقیر اسکے تعلق دیوانجی بہ نسبت دیگران زیادہ ہے۔ اس واسطے پروانہ بنام متولی درگار لکھا جاوے کہ حسب دستور سابق پاس ادب دیوانجیو کا کرتا رہے اور آئندہ سے وقت تحریر جواب احکامات کے احتیاط رکھے۔ یکم اپریل ۱۸۵۶ء۔ و خط بنام دیوانجی لکھا جاوے کہ وہ بموجب دستور سابق کاربند رہیں اور کوئی نئی بات نہیں کریں۔ مرقوم صدر۔

مقابلہ نمودہ شد

بقرائت	بسماعت
العبد	العبد
علی محمد خان	فتح چند

نقل

نقل روبکار ہذا مشمولہ مثل نمبری ۳۵۷۳ دستخطی جناب کرنیل چارلس ڈکسن صاحب بہادر کمشنر اجمیر حسب درخواست محمد علی مختار عام دیوانجی صاحب بموجب حکم جناب جج ڈپٹی اسسٹنٹ کمشنر بہادر مورخہ ۱۸ دسمبر ۱۸۷۶ء کو دی گئی

روبکار محکمہ کمشنری ضلع اجمیر باجلاس کرنیل چارلس جارج ڈکسن صاحب بہادر کمشنر واقع یکم ماہ ستمبر ۱۸۵۵ء

عرصہ تخمیناً چھ ماہ کا ہوا باتفاق ایسا ہوا کہ عین ایام عرس حضرت خواجہ صاحب میں باہم اہلیان درگاہ دنگہ و فساد و نوبت زد و ضرب کے پہنچی۔ بعد تیاری مثل و صدور حکم آخر کے کچہری صاحب اسسٹنٹ بہادر سے اپیل اس کا حضور میں ہوا کہ اب تک مثل و پیش ہے ایک مفسدہ اپیل شادیانہ بھی رجوع ہے اور اصل منشاء اس فساد کی یہ پائی گئی کہ وقت آنے دیوانجی کے سفر سے شادیانے بحکم عدالت بجائے گئے تھے۔ خادمان و متولی درگاہ کو ناگوار ہوا اسی باعث سے جو دستور ایام عرس میں ہاتھ دیوانجی اور متولی اور خادمان سے ہوتا تھا اس میں کمی و بیشی ہوئی۔ اور تکرار و فساد زیادہ بڑھ گیا۔ اور منظور حضور یہ ہے کہ جو طریق مذہب انکا سلف سے ہے اسی موافق رہے طرف سرکار سے کچھ کمی و بیشی ضرور نہیں اور اسی لئے ہر سہ فریق سے قرارنامہ دستور العمل ایسی امورات کے طلب ہو کر ملاحظہ آئے تو جو کئی قسم کی تکرار آپس کی دیوانجی نے طرف متولی لکھی ہے۔ جو سجادہ نشین مسند عرس و فوتی کی ہیں یہ بات تو باختیار ہے بحکم سرکار سے متولی کو کچھ اختیار نہیں الا کسر آداب دیوانجی البتہ ہوئی۔ اور اگر خدام و متولی حسب دستور آداب دیوانجی رکھتے تو یہ نوبت مفسدوں کے نہیں پہنچتی۔ اور پاس ادب دیوانجی کہ صاحب سجادہ اولاد خواجہ صاحب ہے ہر صورت واجب ہے کہ متولی اور خدام آداب دیوانجی کا رکھیں اور حضور نے کئی بار متولی کو کہلایا اور عام کچہری میں بھی حکم دیا کہ اگر متولی اپنی جگہ کو رکھنا چاہتا ہے تو ادب و قواعد دیوانجی کا رکھے۔ الا باوجود اسقدر فہمایش کے تا حال اطمینان حضور نہ ہوئی کہ خاطر خواہ تعمیل اسکی متولی نے کی ہو اور حضور کو یہ حالت انتظام خاطر خواہ طرف نوکران درگاہ سے مطلوب ہے اس لئے کہ جب تک آپس میں اتحاد نہو انتظام آئندہ کا بصورت نہیں۔ اور اگر متولی درگاہ جو ملی دیوانجی سے چاہے اور اطاعت ان کی کرے اور گفتگو و نشست و خواند بہت درستی سے ہو

یہ امر کچھ مشکل نہین اس واسطے ۞

حکم ہوا کہ

مضمون روبکار ہذا سے حسین علی متولی درگاہ کو اطلاع دیا جاوے کہ حسب الحکم حضور تعمیل کرکے دربارہ ادب قواعد صاحب سجادہ کوشش کرے اور متفق اصلاح و رضامند ہوکے سرکار مین اطلاع کرے کہ بہت بہتر اور عین خوشی خاطر حضور و باعث نظم کلی کارخانہ درگاہ شریف ہے۔ اور اگر تا حکم ثانی یہ امر ظہور مین آویگا اور جو کوئی شکایت اور کسر آداب صاحب سجادہ کی ہے وہ رفع نہ ہوگی تو پھر حضور سے بدرجہ لاچاری اور حکم ہوگا و بندوبست مناسب بابت کامون درگاہ کے کرنا پڑیگا۔ اور بابت خاندان نوابجی کہ پہلے بارہ سال کے حضور مین دل لگاکر اور سنبھال کر دیوانجی کرکے اور قرض چالیس ہزار روپیہ قرض خواہان اُنکے کو دیکر سب کو راضی کئے۔ اور ایسا بندوبست کیا تھا کہ بیس پچیس برس مین سب قرضہ بیباق و خلاص ہو جاتا۔ اور صدرالمہام صاحب اول کو کہ کار بندوبست تعلق اُن کے ہے بار بار لکھا الا اب تک قرضہ قلیل نہ جمع ہوا ہے۔ اور جیسا بھروسہ پہلے وہ کچھ نہ رہا۔ اگر صاحب سجادہ اپنے قول و قرار پر چلتے تو تا حال قریب نصف تو ادا ہو جاتا اور جو زر کہ بیرو نجات مین ہاتھ لگنے کے آیا اگر اس سے مدد کرتے قرضہ پورا اتر جاتا۔ اور یہ بھی ظاہر ہے کہ جیسا ہر ایک عزت جیسے جگہ اپنی کے اٹھاتا ہے۔ اور آبرو رکھتا ہے ویسا ہی دنیا سے بھی بدلا پہنچتا ہے۔ اور افسوس ہے کہ دیوانجی صاحب اپنی جائداد کی جگہ بھولکر اور چھوڑکر ایسے غافل ہوئے کہ کبھی سال خبر نہ لی سکے صاحب سجادہ کہ پوتے حضرت خواجہ کے ہین۔ باوجود اسکے نیک راہ نہ چلتے اور پرواہ جگہ اپنی کی رکھتے تو دوسرے لوگ ایسی بے پروائی کم کرتے۔ اور اب بھی جو صاحب سجادہ صاحب اپنے عزت اور جائداد و جائے خود رکھینگے۔ تو پھر اسمین ہم کو ضرورت تاکید و تنبیہ کے نسبت دیگران کے نہ ہوگی بلکہ جیسی قدر و عزت اولاد حضرت کی ہے اس سے زیادہ نیک نامی دنیا و دین پہنچ ہوگی فقط

اور نظر آتا ہے کہ جو وکیل دیوانجی و متولی ہیں حکم عدالت سے خبر صحیح و راست موکلان اپنے کو نہیں پہنچاتے۔ اور اسی سبب سے وہ ناراض و ناخوش ہوتے ہیں اور فساد زیادہ بڑھتا ہے۔ انکے دونوں وکلا کو چاہئے کہ جو حکم عدالت ہو۔ اسکی خبر راست و درست پہنچایا کریں۔ اور راہ غمازی کو چھوڑ دیں۔ اور اس پر بھی کچھ عمل نہوگا تو نسبت وکلائے مذکورین حکم مناسب نافذ ہوگا۔ صاحب معرفت ناظر کے ہر ایک کو اطلاع دیجائے اور ایک ایک نقل بھی ناظر کو دیجائے کہ اصل روبکار پاس ہر ایک کے بھیجکر رسید و اطلاع یافت۔ دستخط خاص ان کے لکھا کر حضور میں رپورٹ کرے ؎

العبد	العبد	العبد
دیوانجی صاحب سجادہ اولاد خواجہ صاحب	میر حفیظ علی متولی درگاہ شریف	رحمت اللہ وکیل
اطلاع ہوئی	مضمون روبکار ہذا سے اطلاع ہوئی	درگاہ شریف مضمون روبکار سے اطلاع ہوئی

مقابلہ نمودہ شد

بقرأت	بسماعت
عبد العلی نقلنویس	منشی ہر نائب محافظ دفتر اجمیر مرحبہ اول

تذکرہ انساب اولاد

حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا معین الحق والدین قدس سرہٗ

خواجہ بزرگ یک دختر و سہ پسر داشت خواجہ سید فخر الدین خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید خواجہ سید حسام الدین - و حافظ بی بی جمال +

خواجہ سید حسام الدین بہ صحبت ابدال پیوست واز چشم مردم پنہان شد +
خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید دو پسر داشت - خواجہ احمد و خواجہ وحید کہ ذکر ایشان در نسخہ فواید الفواد مذکور است اما بیش ازین معلوم نیست +
خواجہ سید فخر الدین در زمان حضرت خواجہ بزرگ در موضع ناندن سکونت داشت و بہ خود کاشتکارے ارضی کہ حضرت خواجہ بزرگ بہجت آن پیش بادشاہ دہلی رفتہ فرمان آوردہ بود - زندگی میکرد - و بعدہٗ در قصبہ سرواڑ کہ از اجمیر شانزدہ فرسنگ است سکونت اختیار کرد - و ہمون جا بوصال حق پیوست - مرقد پاکش در آبادیے قصبہ بر لب حوض بزرگ واقع است رحمتہ اللہ تعالے علیہ +
واز جملہ پسران او سید حسام الدین پسر بزرگ کہ احوال او در اکثر کتب مذکور است باقی حال دیگران معلوم نشد سال وفاتش ۶۶۱ ہجریست +
بی بی جمال حافظہ دختر خواجہ بزرگ - از وے دو پسران بوجود آمدند - و برحمت حق پیوست - قبر بی بی جمال و فرزندانش پائین روضہ شریف خواجہ بزرگ است و جفت شرعی بی بی جمال شیخ رضی الدین بود کہ در قصبہ ناگور بر کنار تالاب مندولا آسودہ است +

خواجه حسام الدین سوخته بن خواجه سید فخر الدین برگزیدهٔ آفاق و هم صحبت سلطان المشائخ
خواجه نظام الدین اولیا بود. و بجهت سوز و گداز و عشق که داشت در اقصای عالم بلقب
سوخته مشهور گشت مرقد پاکش در قصبهٔ سانبهر باختری بر سر راه اجمیر نمودار است و متحقق است
که از وی دو پسران بوجود آمدند. خواجه معین الدین خورد و خواجه قیام الدین بابربال خواجه سوخته
موصوف در سال هفتصد و چهل و یک برحمت حق پیوست +

خواجه معین الدین خرد. خواجه حسام الدین سوخته خلیفهٔ اعظم خلیفهٔ نصیر الدین محمود نصیر الاولیا
بود. مرقد پاکش پائین مزار حضرت خواجه بزرگ است در حجرهٔ سنگ سفید. از وی یک پسر
بود سید نظام الدین و از وی سید فرید الدین و از وی سید قطب الدین است که چشتی خان ملقب بود
و سپه سالاری افواج مالوه داشت. یکی از نبایر خواجه معین الدین خورد سید ... بود که از سلطان محمود
خلجی خطاب سید الملک یافت. دیگر حال مفصل اولاد خواجه معین الدین خورد معلوم نیست چون که
از اولاد و احفاد او کسانی چند در نواح کن مالوه هنوز سکونت دارند. و حضرت خواجه خورد
در سنه ۷۶۱ رحلت فرمود +

خواجه قیام الدین بابربال بن خواجه حسام الدین مرد دلیر بود و با سکه ریستان شیرانه ستیزه میکرد
ازین جهت او را ... بابربال گفتندی. از وی یک پسر بود. قبر خواجه قیام الدین پائین
خواجه بزرگ برابر مرقد بابا خواجه معین الدین خورد واقع است در حجرهٔ سنگ سفید. خواجه بابربال
در سنه [illegible] ه از این دار ناپایدار انتقال کرد +

خواجه نجم الدین خالد بن خواجه قیام الدین است. از وی دو پسران بوجود آمدند سید عبد العزیز
بن خواجه نجم الدین خالد دو پسر داشت خواجه احمد و خواجه حسین. ازین جا حال ایشان
معلوم نشد. خواجه خالد در سنه [illegible] هجری وفات یافت +

سید کمال الدین حسن احمد پسر دوم خواجه نجم الدین خالد است و او در القول بعضی برادر خورد
سید نجم الدین خوانده اند که خواجه سید نجم الدین او را بفرزندی هم قبول کرده بود. سال وفاتش

سنه ۸۶۷ھ هجری قدسی است. و شهاب الدین فرزند خواجه کمال الدین است از
بس متورع بود و از دست پیکر پرستان اذیت ها برداشت و در سنه ۹۱۱ھ فوت شد و او را پسری
بود سید تاج الدین بایزید بزرگ دانشمند بزرگ و عالم متبحر بود و کسب علوم دینیه کرد
دران زمانی که از چیره دستی پیکر پرستان بنای اسلام در دار الخیر اجمیر قطع گردیده بود
بالآخر وقتیکه سلطان خلج رونق اسلام تازه کرد سید تاج الدین به درس و تلقین جماعه
اسلام در اجمیر مامور شده بود چنانکه در گلزار ابرار و اخبار الاخیار و غیره بشرح و بسط مندرج
است در سنه ۸۸۰ھ ازین سرای پنجروزه رحلت فرمود. زوجه او دختر مفتی محمود
دهلوی شیخ الهند بود ❊

...... سید نور الدین طاهر پسر ارجمند شیخ تاج الدین است زوجه او دختر پاک حضرت
خواجه محمد دوم حسین ناگوری بود چنانکه از اخبار الاخیار و مونس الارواح مبرهن است او تا مدت
دراز بر سجاده مشیخت و ارشاد تمکین داشت و در سنه ۹۰۵ هجری جان بحق تسلیم کرد ❊

سید رفیع الدین بایزید خرد پسر دلبند نور الدین طاهر است صاحب علم و عمل و
خوارق و کرامات بود. سالها در روضه حضرت خواجه معین الاولیا جد بزرگوار خویش بسر
گفت و بیشتر گمراهان بادیه ضلالت را راه راست نمود. زوجه او از خواندان خواجه حمید الدین
صوفی السوانی است در باب احوال آن برگزیده آفاق نسخه گلزار ابرار شاهد است سال
وفات نهصد و بست و دو (۹۲۲) نبوی قدسی ❊

سید معین الدین ثالث فرزند جگر پیوند سید رفیع الدین بایزید خورد وقتیکه در اجمیر
ظلم و تعدی راجگان هنود از حد گذشت او خورد سال بود. خادمان جان نثار او را
ازینجا در ناگور رسانیدند که وطن مادر بزرگش بود. همینجا اقامت ورزید و از خانواده
بزرگ خواجه حمید الدین صوفی سوانی جفت عفیفه یافت همینجا در سال نهصد و چهل
رخت حیات بربست. در جوار مرقد حضرت خواجه حمید الدین صوفی سوانی مدفن یافت

ما در این پسران خواجه حسن و خواجه حسین و خواجه ابو الخیر بود ⁂

خواجه حسن۔ مجذوب بود و دو دختر داشت یکے بی بی سلطان خاتون که به سید ولی محمد بن خواجه ابو الخیر منکوحه شد۔ و دوم ملکه جهان که بعقد نکاح سید شاه محمد بن خواجه ابو الخیر درآمد ⁂

دیوان خواجه حسین متاهل نگشت ⁂

خواجه ابو الخیر۔ دوازده پسر داشت پنج پیشتر از زمان آگهی در حیات پدر فوت شدند و هفت باقی ماندند۔ سید ولی محمد۔ سید علم الدین۔ سید شاه محمد۔ سید معین الدین۔ سید شهاب الدین۔ سید محمود۔ سید مودود۔ سال وفاتش ۲۹ سنه هجری است ⁂

سید ولی محمد بن خواجه ابو الخیر از بطن زوجه خود سلطان خاتون یک پسر داشت و یک دختر ⁂

سید عبد الستار بن ولی محمد مجذوب بود ذکر فضائل او در مداین معین مذکور است گروه سوندها شاهی با و منسوب بود و سید ولی محمد را دو زن دیگر بود ند که از بطن او دو پسر شدند و به طفلی وفات یافتند ⁂

بی بی جهنی دختر سید ولی محمد بن ابو الخیر با سید بایزید بن سید شاه محمد بن خواجه ابو الخیر منکوحه شد ⁂

سید شاه محمد پسر سید خواجه ابو الخیر بن معین الدین ثالث زوجه شرعیه او ملکه جهان بنت خواجه حسن بود۔ از وے سه پسران بوجود آمدند۔ اول سید ابراهیم۔ دوم عبد الصمد سوم سید بایزید۔ از سید عبد الصمد اولاد شد تا آنزنده نماند۔ از سید ابراهیم دو پسر بوجود آمدند اول سید غیاث الدین که لا ولد رفت دوم سید محمد طاهر که بسمت آرکاٹ رفته سکونت اختیار کرد و اولاد او جا داده تا الآن همانجا باقی است و به اولاد سید محمد طاهر چشتی مشهور است وسید بایزید را دو زوجه شرعیه بود یکے بی بی جهنی بنت سید ولی محمد۔ زن دیگر غیر کفو بود

امّا از بطن بی بی جهنی یک دختر مسمّات بی بی راستی بود که او را راج بی بی هم میگفتند - و او زوجه عفیفه سید فخر الدین عرف سید هزاری بود - و دختران سید بایزید که از زن خاندان سید ابن ناصرالول بودند - اول بی بی نصرت که از خواجه نعمت الله شتولی منسوب گردید - دوم عزیز بی بی که عجوزه فوت شد +

سید محقق - و سید مودود - پسران خواجه ابو الخیر مجردانه زندگی کردند و لاولد فوت شدند -

شهاب الدین - پسر سید خواجه ابو الخیر دو پسر داشت - اول سید محی الدین دوم عاشق محمد عرف سید اچها - از محی الدین یک پسر شد - سید فخر الدین عرف سید هزاری و دو دختر بودند - اول جان بی بی که از سید شمس الدین منکوحه شد - دوم فاطمه که از سید عبد النبی بن سید ابو البرکات منسوب بود - و از سید فخر الدین عرف سید هزاری دو دختر شدند - اول بزرگ نسا که از مفرح الدین بن دیوان فخر الدین منکوحه شد - دوم بی بی فرزانه که از سید مصلح الدین بن دیوان فخر الدین منسوب گشت - و از سید عاشق محمد پسر دوم سید شهاب الدین یک پسر شد سید نتھو و شش دختران شدند - یکے بی بی حفیظ النسا که در عقد نکاح سید شرف الدین بن سید نظام ..... در آمد و حال دیگر دختران ظاهر نه شد - و از سید نتھو بن سید عاشق محمد عرف سید اچها یک پسر شد سید غلام حسین که پیش از تأهل به سفر رفت و باز نه آمد +

سید خواجه علم الدین پسر سید خواجه ابو الخیر اسم گرامی زوجه عفیفه او حبیب النساء از اولاد صحیح خواجه حمید الدین سلطان التارکین ناگوری بود - از وے سه پسر موجود اند اول سید علاء الدین - و دوم سید حسام الدین - سوم سید ابو الفتح +

بدانکه از سید علاء الدین سه پسران و سه دختران اولاد شد پسر اول - سید محمد - سجاده نشین بود و او را دو اهلیه بودند یکے از خاندان پاک سلطان التارکین منکوحه شد - زن دوم مسماة ملیح النسا از کفو غیر بود یعنے بنت شیخ بهنیا ساکن قصبه .... از بطن او

و از بطن او یک دختر مسمی ... شد - عزّ النسا نام که با شیخ عبد الرزاق نبیره سلطان التارکین ...

چهار پسران سید محمد اند: اول فخر الدین که بعد وفات سید محمد سجاده نشین بود. امّا بجهت ملال که شاه عالم بهادر شاه بن اورنگ زیب با او بود از منصب سجادگی معزول شد. و سید سراج الدین بن سید ابو الفتح سجاده نشین گردید. تا الآن منصب سجادگی در اولاد او برقرار است. سید فخر الدین بن سید محمد سه زن داشت. اول بی بی حسینی بنت نواب فیض الله خان از اولاد مخدوم سید جلال بخاری. ما از و اولاد نشد. دوم بی بی عزیزه بانو که از بطن او دو پسر شدند. اول سید مفرح الدین. دوم سید مصلح الدین. زن سوم از غیر کفو بود. از وی یک پسر شد سید نجم الدین +

سید سیف الله پسر دوم سید سید محمد. بعض نام او شریعت الله هم نوشته اند. زن او بی بی صالح بنت مقصود خان. از وی اولاد نشد. بالآخر سیف الله زن دیگر کرد. او از کفو غیر بود. از وی یک پسر شد سید حبیب الله. و سید حبیب الله دو زن داشت. یک که غیر کفو بود. از بطن او دو دختر تولد شدند. یکے پیش از زمان آگهی بمیرد. و دوم در عقد نکاح سید حمزه بن عظیم الدین بن عظمت الله بن حسام الدین بن علم الدین درآمد. زن دوم سید حبیب الله بی بی رمضانی نام داشت. از بطن او یک پسر شد سید فیض الله. و زوجه شرعیه او بدیع النساء نام داشت +

سید عماد الدین پسر سوم سید محمد. نام زوجه او وجیهه النساء بنت شیخ نظام گوری نبیره سلطان التارکین است. از بطن او بسیار اولاد شد. امّا در صدر حیات نماند. پایان کار از زن غیر کفو یک پسر شد که غلام چشتی نام داشت. و با دختر سید نجم الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد بن علاء الدین بن علم الدین کدخدا شد. بیش ازین احوال او معلوم نیست +

سید امام الدین پسر چهارم سید محمد زنی از شیخ زادگان کرانه در عقد نکاح آورده بود. امّا لا ولد رفت +

مفرح الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه او بی بی بزرگ النساء بنت فخر الدین
عرف سید بزازی بود۔ از وے دو پسر شدند حمید الدین و مجید الدین۔ و زوجه
دیگر بی بی عائشه هم بنت سید مفرح الدین ابو بود۔ اما از و اولاد نشد ❖
سید حمید الدین از بی بی صاحب جمال بنت سید مصلح الدین بن سید فخر الدین یک
پسر شد که سید نیقن نام داشت و زوجه او مسماة بی بی زینا از اولاد قاضی حمید الدین
ناگوری بود ❖
سید مجید الدین بن مفرح الدین از بطن مسماة سعادت بانو بنت قاضی ابو الفتح ساکن
سانبھر یک پسر شد که سید علام محی الدین نام داشت۔ و او را هفت دختران بودند
اول کفایت نساء که از سید نجیب الله نبیره سید حسام الدین بن علم الدین منکوحه
شد۔ اما از و اولاد نشد۔ دوم نور النساء که از سید وارث علی بن سید صدر الدین
بن سید زین العابدین بن دیوان سید علاء الدین منکوحه شد۔ سوم رشیده بانو
که از امین الدین نبیره سید حسام الدین بن سید علم الدین منکوحه گشت چهارم صاحب
دولت که در عقد نکاح سید یونس بن سید وارث محمد بن شریف محمد بود۔ پنجم عزت بی بی
از شیخ غلام محمد بن عزیز محمد نبیره سلطان التارکین منکوحه شد۔ ششم زینب النساء
که از شیخ رضا محمد بن محمد تقی نبیره سلطان التارکین منکوحه بود و او یک دختر داشت
نام بی بی الفت و در عقد نکاح سید تاج الدین بن وارث علی در آمده۔ اما از وے اولاد نشد
ذکر دختر هفتم سید محی الدین در مدائن همین نوشته شاید که در کم سنی فوت شده باشد ❖
سید مصلح الدین بن سید فخر الدین زوجه او بی بی فرزانه بنت سید فخر الدین عرف
سید بزازی بود از وے یک پسر و یک دختر شد سید خرم نام که لاولد رفت و نام دختر
بی بی صاحب جمال بود که از سید حمید الدین بن سید مفرح الدین منکوحه شد ❖
سید نجم الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه خود از دهلی آورده بود۔ از و

یک پسر شد و یک دختر کمال دولت نام پسر علام محی الدین اما حال اولاد و بابائی او معلوم نشد و مسماة کمال دولت به سید علام حسنی بن سید عماد الدین بن دیوان سید محمد منکوحه شده بود.

سید زین العابدین پسر دوم دیوان علاء الدین زوجه او بی بی رحمت بنت سید سلیم الدین بن دیوان علم الدین بود و از وی یک پسر شد سید صدر الدین و یک دختر بود سعادت بانو که از شیخ عبد القوی نبیره خواجه سلطان التارکین منکوحه شد و سید صدر الدین را زوجه شد عیسی بی بی ماه بانو بنت دیوان سید سراج الدین بود از وی یک دختر داشت رضیة النساء که در شیر خوارگی فوت شد زن دیگر سید صدر الدین مسماة گلاب بی بی بنت شیخ جمال الدین بن شیخ کمال الدین نبیره سلطان التارکین بود از وی سه پسران شدند اول سید عبد العلی دوم سید همت علی سوم سید وارث علی مخفی مبادا که در آخر سید صدر الدین معه پسر خود مسمی عبد العلی بدیار شرقی رفته وفات یافت و پسر او سید عبد العلی به دهلی آمد و زنی در نکاح خود آورده همو نجا سکونت اختیار کرد.

سید همت علی پسر دوم سید زین العابدین از بطن بی بی سیف النساء بنت سید حمید الدین بن سید مصلح الدین یک پسر بود سید علن و یک دختر بود سیدة النساء که از سید حمید الدین بن امین الدین منکوحه شد و سید علن را سید ناصر علی بن سید وارث علی بهتام شهر بوندی شهید کرد و سید علن را یک پسر بود سانونت علی که او لاولد برفت......

سید وارث علی بن سید زین العابدین از زوجه خود که او را بنت سید مجید الدین بن سید مفرح الدین بن فخر الدین بن دیوان علاء الدین شش پسر و سه دختر بوجود آمد دختر اول شمس النساء که از امین الدین نبیره قاضی حمید الدین ناگوری منکوحه بود و دختر

دوم لطیف النساء که از شیخ محمد علی بن غلام محمد بن عزیز محمد نبیره سلطان التارکین منکوحه گردید۔ دختر سوم سراج النساء که در عقد نکاح سید علی بن سید بهت علی بن سید صدر الدین بن سید زین العابدین درآمده بود +

سید ناصر علی بن سید وارث علی از جمعیت بی بی بنت شیخ نور الدین منکوح بود اما لاولد رفت +

سید تاج الدین پسر دوم سید وارث علی زوجه او زلف النساء بنت شیخ رضا محمد نبیره سلطان التارکین او هم لاولد رفت +

سید بهادر علی پسر سوم سید وارث علی در زمان طفلی فوت شد +

سید عزیز الدین پسر چهارم سید وارث علی زوجه او مسماة شفیع النساء بنت شیخ غلام نبی نبیره خواجه سلطان التارکین بود۔ اما از بطن او اولاد نشد۔ سه پسران از بطن کنیز بوجود آمد۔ اول رمضان علی دوم محمد حسین۔ سوم امراؤ علی +

سید اشرف علی پسر پنجم سید وارث علی زوجه او امانت النساء بنت سید علی ساکن مادهوپوره بود لاولد رفت +

سید لطف علی پسر ششم سید وارث علی زوجه او امیر النساء بنت شیخ غلام نبی نبیره سلطان التارکین بود۔ از وے سه پسران و دو دختران تولد شدند۔ دختر اول قمر النساء و دختر دوم نجم النساء که یکے بعد دیگرے به سلسله زوجیت شیخ امیر علی بن محمد علی بن غلام محمد نبیره سلطان التارکین پیوست۔ واز ین هر دو اولاد نماند +

سید رستم علی پسر اول سید لطف علی زوجه او فهم النساء بنت شیخ الٰهی بخش بن شیخ شریف الله ساکن قصبه جهونجهنون بود از وے دو پسران بوجود آمدند و کتخدائی ایشان در قصبه جهونجهنون شده است +

سید نجم الدین پسر دوم سید لطف علی نام زوجه‌اش قمر النساء بنت شیخ شهاب الدین ساکن
قصبه پنجھون است ازوی یک پسر و هفت دختران تولد شدند نام پسر ریاض الدین احمد
و نام دختر خلود النساء که از نور النساء که در عقد نکاح شیخ نور احمد بن شیخ نجم الدین مؤلف کتاب
مناقب العیب وی آمده دختر دوم مسماة عظیم النساء به شیخ مولا بخش بن شیخ الهی بخش منکوحه شد

سید غلام حسین پسر سوم سید لطف علی زوجه او مسماة بختاور بانو بنت شیخ غلام رسول است
ازوی یک دختر شد قمر النساء نام که در عقد مناکحت شیخ جعفر علی بن شیخ سلطان بخش
در آمده. غلام حسین زن دیگر از شهر بلندی آورده بود نام او مسماة بھوری از قوم سقا که ازو هم
دو پسر دارد. اما مسماة بھوری بمرتبه ثانی در نکاح غلام حسین آمده باشد زیرا که مسماة بھوری
پیش از این شوهر دیگر داشت. حال او معلوم نیست که مرد یا هست حیات است الحمد لله که احوال
اولاد حضرت زین العابدین باتمام رسید ✦

سید فضل علی بن پیر یوان سید علاء الدین بن سید علم الدین وجه او عفیفه بانو از دودمان
سلطان التارکین است از وی اولاد نشد. و در سفر دکن همراه برادر خود سید زین العابدین بدست
حرامیان افتاده کشته. دیگر احوال ایشان از کتب شجره انساب واضح نشد. والله اعلم بالصواب ✦

سید حسام الدین پسر دوم سید علم الدین بن خواجه ابو الخیر رحمة الله علیهم. چهار پسر و یک دختر
داشت. نام ایشان سید احمد. سید ضیاء الدین. سید جلال الدین. سید عظمت الله در طفلی
فوت شد. مسماة رحمت بانو ✦

سید احمد پسر اول سید حسام الدین و عفیفه‌اش سلطان بی بی بنت شیخ شاه محمد نبیره
حضرت سلطان التارکین است از وی چهار پسران و دو دختران شدند. دختر اول
خورشیده بانو که از سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شدند و دختر دوم شریفه بانو که از سید
عطاء الله بن سید ابو الفتح منکوحه شد ✦

سید محمود پسر اول سید احمد بن حسام الدین. سید محمود معروف به حبشی خان بود و در عهد شاهی

منصب عالی داشت زوجه او بی بی نصرت بنت سید عظمت الله بن سید حسام الدین بود
اما اولاد نداشت ❖

سید احمد پسر دوم سید احمد بن حسام الدین زوجه او بی بی شیخ النساء بود بنت سید جلال الدین
بن سید حسام الدین از وے دو پسران و دو دختران بوجود آمدند. دختر اول نور النساء که به شیخ
عبد القوی نبیره خواجه سلطان التارکین منکوحه شد و دختر دوم را نام ننوشت شاید که در
صغر سن وفات یافت ❖

سید حمید الدین بن سید احمد در زمان طفلی فوت شد ❖

سید امین الدین پسر دوم سید احمد را زوجه بود رشید بانو بنت سید مجید الدین بن شرف الدین
بن سید فخر الدین بن سید محمد بن سید علاء الدین سه دختران و دو پسران بوجود آمدند. دختر اول
ساجده بانو که از سید بدیع الدین بن سید مجید الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح
منکوحه شد. دختر دوم فضیلت النساء عرف بی بی چوند که در عقد مناکحت سید میران جی
عرف امام بخش بن سید عزت الله و سیده از وے یک پسر شد سید قمر علی دختر سوم حمیده بانو
در عقد نکاح شیخ امین الدین سهروردی ناگوری نبیره قاضی حمید الدین در آمد ❖

سید قوام الدین پسر اول سید امین الدین او را از بطن بی بی نجابت بنت قاضی سید حسن محمد
بن سید ... الله بن سید ابو الفتح دو پسر شدند اول قاسم علی دوم سید راحت علی. اما
قاسم علی را اولاد نشد ❖

سید راحت علی پسر دوم سید قوام الدین از زن کفو خود دو پسر داشت سید ... و
سید امام علی ❖

سید حمید الدین پسر دوم سید امین الدین زوجه او سعیده بانو بنت سید همت علی بود
اما حال اولاد او تحقیق نه رسید والله اعلم بالصواب ❖

عسله اولاد او ... بنت ... گدا ... دهلوی ... خویشی و رشته داری خاندان ... ۱۲

سید عبدالاحد پسر سوم احمد بن سید حسام الدین زوجه عزت النساء از وے سه پسران بوجود آمدند۔ خیر الله و نجیب الله و عظیم الله و زوجه سید عبدالاحد عزة النساء من الام از آل و اولاد دیوان سید علاء الدین بود و من الاب از نسل خواجه سلطان التارکین ناگوری بود +
سید عظیم الله را از بطن کنیز یک پسر بود سید حمزه و حال توالد و تناسل سید خیر الله و نجیب الله معلوم نشد +

سید نجم الدین چلکش پسر چهارم سید احمد حال او معلوم نشد۔ چنان شهرت دارد که بسفر هندوستان رفته بود و باز نه آمد۔ و قبر او به دهلی در جوار آستانه عالیه خواجه نظام الدین نظام اولیا است +

سید ضیاء الدین پسر دوم سید حسام الدین بن سید علم الدین بن سید ابو النجیب او را از بطن زوجه خود که از نسل سادات نواح پشاور بود دو پسر و یک دختر به وجود آمد۔ پسر اول را نام ننوشتند عرف سید پشاوری نوشته است۔ او را از بطن عنبر کفو یک پسر شد شیر علی نام داشت لاولد فوت شد۔ پسر دوم سید ضیاء الدین۔ سید حمید الدین بود که زوجه او دختر سید حسین بنت سید نعمت الله بوده است۔ اما از وهم اولاد نشد۔ و نیز حال دودمان زوجه او تحقیق نرسید +

سید جلال الدین پسر سوم سید حسام الدین بن سید علم الدین زوجه او از نواح افغانستان بود از وے یک دختر بود فیض النساء و پسران سید شهاب الدین و سید جمال الدین و سید غلام محمد اما ذکر سید غلام محمد ننوشتند در زمان صغر سن وفات یافته باشد +

سید شهاب الدین بن سید جلال الدین او را از زوجه خود که بنت سید شمس الدین بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاه بود و بخت دولت نام داشت یک پسر شد سید نصیر الدین و او را از زوجه خود جمعیت النساء نام که بنت سید سراج الدین بن نظر محمد بن نجم الدین بن دیوان شاه بود یک پسر شد سید عزیز الدین از وے اولاد باقی نماند +

سید جمال الدین بن سید جلال الدین او را دختری بود لطیفه بانو که در عقد نکاح سید ضیاء الدین
بن هدایت الله بن عطاء الله بن سید ابوالفتح در آمد۔

تمام شد ذکر اولاد سید حسام الدین بن علم الدین

سید ابوالفتح سوم خواجه سید علم الدین بن خواجه ابو الخیر زوجه او عصمت النساء بنت شیخ شهاب الدین نبیره حضرت خواجه ابراهیم ادهم بلخی در سنه ۸۵۰ھ وفات یافت و چهار پسر گذاشت۔

سید سراج الدین پسر اول سید ابوالفتح سجاده نشین بود زوجه‌اش عیسیه او بی بی رحیمه بود از وی سه پسران و دو دختر بوجود آمدند۔ پسر اول سید منیر الدین پسر دوم سید ظهیر الدین سوم سید سعید الدین و دختر اول ماه بانو که از سید صدر الدین بن زین العابدین منکوحه شد و دختر دوم صاحب دولت که از سید خضر محمد بن سید نظام الدین بن سید دیوان شاه منکوحه بود در سال وفات سنه ۱۱۳۲ھ۔

سعید الدین بن دیوان سراج الدین در زمان طفلی فوت شد۔

سید ظهیر الدین بن دیوان سراج الدین زوجه او صاحب النساء بنت سید حبیب الله بن عطاء الله بن سید ابوالفتح بود از وی دو پسر و یک دختر بوجود آمده در زمان طفلی وفات یافتند و او لاولد رفت۔

دیوان سید منیر الدین بن دیوان سید سراج الدین زوجه او بی بی صاحبه بنت سید شرف الدین بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاه بود۔ از وی سه پسران و دو دختران شدند۔ دختر اول فخر النساء از سید عزت الله بن اسد الله بن ابوالفتح منکوحه شد دختر دوم سعید النساء از سید محسن بن سید خضر محمد بن نظام الدین منکوحه شده و در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت (۱۱۵۸) هجری وفات یافت۔

سید نصر الدین بن دیوان سید منیر الدین در صغر سن بمرض چیچک فوت شد۔

سید فیض الدین بن دیوان سید منیر الدین زوجه او سعیده بی بی بنت شیخ جمال الدین بن
شیخ نظام الدین پیر سلطان التارکین بود از وی یک پسر و یک دختر بوجود آمد پسر شیرخوار
بعارضه درد پهلو فوت شد و دختر بسالت النساء نام در عقد سید حمید علی بن دیوان سید
امام الدین در آمد.

دیوان سید امام الدین بن دیوان سید منیر الدین زوجه عفیفه او بی بی بنت النساء
بنت سید قمر الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود که از وی سه پسران و
دو دختران بوجود آمدند دختر اول بی بی عصمت که در حالت صغر فوت شد دختر دوم بی بی
ولی النساء که به سید رفیع الدین بن غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین
بن سید ابو الفتح منکوحه شد اما از پسران وی سه پسر سید اکبر علی و سید رضی الدین
و سید محسن در عالم طفلی فوت شدند سال وفاتش ۱۱۸۹ھ است.

سید حمید علی بن دیوان سید امام الدین زوجه او بی بی بسالت النساء بنت سید فیض الدین
بن دیوان سید منیر الدین بود از وی یک پسر شد سید ارشاد علی عرف سید نتھن و دو
دختران شدند امیر النساء و وجیه النساء.

سید ارشاد علی عرف میر نتھن بن سید حمید علی زوجه او بی بی عصمت بنت سید عصمت الله
جی عرف امام بخش بود از وی یک پسر تولد شد سید اشرف علی اما دختر ... اولاد هم شد
و سه دختران بودند بی بی بدرن - بی بی مینا - بی بی چھیدو - بی بی مینا در عقد نکاح سید
مظهر عرف میان مینڈو بن سید شیخ الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین
در آمد و لا ولد رفت مسماة بی بی بدرن زوجه منکوحه سید نظر علی بن سید نوازش علی بن
سید شاه علی بن سید فتح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله
بن سید ابو الفتح بود بی بی چھیدو زوجه سید امام علی بن سید محتشم علی سجاده نشین بود.

سید اشرف علی بن سید ارشاد علی معروف میر نتھن زوجه او بی بی چھوٹی بنت دیوان محتشم علی

سجاده نشین بود اما از وے اولاد نشد ولاولد رفت ۞

سید اصغر علی بن دیوان امام الدین سجاده نشین بود زوجه او دختر سید عزت الله بن
سید اسد الله بن سید ابو الفتح بود و نام آن بی بی خجسته بانو از وے دو پسران و یک دختر
شدند سید ذو الفقار علی و سید محتشم علی و نام دختر هدایت النساء و زوج شرعی بی بی هدایت النساء
سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح
بود در سنه ۱۲۱۱ھ ازین جہان فانی رخت رحلت بربست ۞

سید ذو الفقار علی بن دیوان اصغر علی سجاده نشین بود زوجه او بی بی امیر النساء بنت
سید حمید علی بن دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود از وے پسر نشد اما دو دختران
شدند مومن بی بی و سکینه بی بی زوج شرعی مومن بی بی سید مهدی علی سجاده نشین
بود و زوج شرعی بی بی سکینه سید نصیر الدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن
سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود ۞

دیوان سید محتشم علی بن دیوان سید اصغر علی زوجه او بی بی وجیه النساء بنت
سید حمید علی بن دیوان سید اصغر علی بود دو پسر سید مهدی علی و سید امام علی سه دختر
بوجود آمدند بی بی عمده بی بی زینب بی بی چھوٹی زوج شرعی بی بی عمده سید نوازش علی
بن سید شاه علی بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله
بن سید ابو الفتح و شوهر بی بی زینب قاضی سید قمر علی بن سید عصمت الله جی عرف امام بخش
بن سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح بود و شوهر بی بی چھوٹی سید اشرف علی
بن سید ارشاد علی بن سید حمید علی بن دیوان سید امام الدین بود در سال وفات ۱۲۳۳ھ

سید مهدی علی بن دیوان محتشم علی سجاده نشین و صاحب عزم و احتشام بود زوجه او بی بی
مومن بنت دیوان سید ذو الفقار علی بود اما از وے اولاد نشد از زن دیگر که داشت
اولاد شد دو پسر و چهار دختران بوجود آمدند نام پسران سید هادی علی و سید اسد علی

ودر سنه یکهزار دو صد پنجاه و پنج فوت شد٭

سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی زوجه اول بی بی حمیده بنت سید ارشاد علی بن سید حمید علی بن سید دیوان امام الدین سجاده نشین بود از وے یک پسر سید سراج الدین زوجه دوم بی بی ولی النساء از دودمان پاک وے بنت شیخ شکر الله نبیره خواجه جاجم بلخی بود از وے چهار پسران و چهار دختران بوجود آمد نام پسران قاضی سید منیر الدین سید شفیع حسین و سید اصغر علی و پسر چهارم شش ماهه فوت شد۔ نام دختران جواهر النساء که سید فدا حسین بن سید نوازش علی بن سید شاه علی بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود شوهر مزاج النساء سید قدرت علی بن سید بدر الدین بن سید قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح در صدر حیات است دختر سوم امام النساء را زوج نبود و در آغاز عمر وفات یافت۔ و دیوان موصوف در سنه ۱۲۵۶ھ ازین دار فانی رحلت فرمود٭

سید سراج الدین بن سید امام علی دیوان و صاحب سجاده بود زوجه اول مسماة لاڈلی بی بی بنت قاضی سید قمر علی بن سید عصمت الله عرف عالم بخش بن سید عصمت الله بن سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح اما از وے اولاد نشد زوجه دوم بی بی خیر النساء بنت شیخ عنایت الله بن شیخ شکر الله ادهمی فاروقیت از وے یک پسر بوجود بوجود آمد۔ دیوان سید غیاث الدین علیخان چشتی سجزی اجمیری که الحال سجاده نشین و صاحب مقام حضرت خواجه بزرگ معین الحق معین الاولیا است طال الله عمره زوجه او بی بی رئیس النساء بنت قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان محتشم علی سجاده نشین تا الآن از وے اولاد نشد چنانچه کیفیت فرزندش بجنبانیکه نام و نشان اولاد و احفاد حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا برقرار و بر جا قائم بماند۔ اما از دیوان سید سراج الدین از بطن زنان دیگر اولاد هم است۔ یک پسر سید نظام الدین و دو دختر جهانگیرن و حسینن بی بی که فرزندان سید

شفیع حسین عم حقیقی ایشان در عقد منا کحت آمده اند یاد سید نظام الدین اولادواست
پسر رشید الدین نام دارد و یک دختر که بشارت النساء نام اوست سال وفات ۱۲۸۹ھ ٭
تاج حسین نور الدین بن سید امام علی زوجه او نبی بی بی بنت سید فتح علی بن سید
غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید آیت اللہ بن سید ابو الفتح از وے دو پسر و
پنج دختران بوجود آمد سید امام الدین و سید فیض الدین ۔ ثمرہ النساء در زمان شیر خوری
بمرد و دختر دوم شبیر النساء در چار سالگی بمرد ۔ دختر سوم منیر النساء در عقد نکاح سید رضا حسین بن سید
قدرت حسین بن سید نوازش علی بن سید شاہ علی بن سید مسیح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید
ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح در آمده بود اما از بطن وے اولاد نشده در عمر
نوجوانی برحمت حق پیوست ۔ دختر چهارم صغیر النساء زوجه شرعی سید شرف الدین بن سید
قدرت علی بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح است از وے یک پسر و یک دختر
ودختر شده بود اما در طفلی وفات یافتند ۔ خدائے عزوجل به طفیل حبیب پاک رسول اکرم
صلی اللہ علیہ وسلم فرزند رشید بعمر دراز و اقبال و سعادت آثار نصیب نماید آمین
تمیز النساء دختر پنجم زوجه پاک شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین علی خان سجادہ نشین
است حق سبحانہ تعالی اولاد دهد و در حفظ و حمایت دارد قاضی سید منیر الدین را زوجه دیگر
هم بود علیم النساء بنت سید ... الدین بن سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین
بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح اما از وے اولاد نشده و او در زمان حیات پیش از زمان
آگهی وفات یافت ۔ زن سوم از قوم مرہٹہ است که بشرف اسلام مشرف گشته بزوجیت قاضی
سید منیر الدین در آمده از بطن او دو پسر و دو دختر شدند ۔ پسر سید شہاب الدین و سید ضیاء الدین
نام دختران سکینه بی بی و امة اللہ رکهی سکینه بی بی به سید اولاد حسین بن سید شفیع حسین
بن سید امام علی بن دیوان غضنفر علی منکوح شده ۔ امة اللہ رکهی به سید رشید الدین بن سید
نظام الدین بن دیوان سراج الدین منسوب است سال وفات ۱۳۰۲ھ ٭

سید فیض الدین پسر قاضی سید منیر الدین حیف که بهار گلشن شبابش هم شدید داغ حسرت بر جان والدین نهاده در صغر سن برحمت حق پیوست ❊

قاضی سید امام الدین بن قاضی سید منیر الدین جامع اوراق معین الاولیاء است و بمنصب اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنری بمشاهره چهار صد روپیه مامور است زوجه او خیر علیه بی بی گھسیٹی بنت سید قدرت علی بن سید بدالدین بن سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح است هنوز اولاد ندارد حق سبحانه تعالی بتصدق رسول و اهلبیت رسالت حضرات ائمه صفوت و طریقت اولادش پدید بسیار نماید و از بلای حوادث روزگار مصئون و محفوظ دارد آمین بحق طه و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین ❊

سید شفیع حسین بن سید امام علی بن ولی ابن سید محتشم علی زوجه شمس علیه بی بی چھوٹی بنت سید فتح علی بن سید غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح بود از بطن او یک پسر شد شمشیر خواه بمرد و مادرش هم بتپ دق بهمان زمان وفات یافت و ایشان را از زن دیگر اولاد هست سید امداد حسین و سید الطاف حسین و سید اولاد حسین و سید صفدر حسین و سید اکبر حسین و سید افتخار حسین ❊

سید اصغر علی بن سید امام علی بن ولی ابن سید محتشم علی زوجه او نصیب النساء بنت سید بدر الدین بن قطب الدین نبیره شمس الدین بن سید ابو الفتح بود از وی یک پسر شد سید حیدر علی اما در زمان طفولیت فوت شد و مادرش هم ازین جهان بی بنیاد بناشاد رفت الحال سید اصغر علی زن دیگر دارد و ازو هم اولاد هست الحمد لله که

تمام شد ذکر اولاد سید سراج الدین بن سید ابو الفتح

سید شمس الدین پسر دوم سید ابو الفتح که پسر سوم خواجه سید علم الدین است زوجه او خورشید بانو بنت سید احمد بن سید حسام الدین بن سید علم الدین از وی سه پسران و سه دختران بودند سید قمر الدین سید نجم الدین و سید نجیب الدین و دختران لطیفه بانو

ضیاء النساء که در زمان صغر فوت شده دختر سوم حفیظه بانو از سیده امیت الله بنت سید عطاء الله
بن سید ابو الفتح منکوحه سید ⁘

سید قمر الدین بن سید شمس الدین زوجه او بی بی خیر النساء بنت سید عطاء الله بن سید ابو الفتح
بود دو پسر و سه دختر داشت نام پسران بدر الدین و سعد الدین نام اول رفیع النساء دوم سیف النساء
که هر دو بزمان خوردی فوت شدند سوم زینت النساء که از سید امام الدین بن دیوان منیر الدین
بن دیوان سراج الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شد و هر دو پسران بدر الدین و سعد الدین
طفولیت فوت شدند ⁘

سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح زوجه او زیب النساء بنت سید عطاء الله
بن سید ابو الفتح بود. چهار پسر و دو دختر داشت نام پسران سید غیاث الدین، سید
عظیم الدین، سید نظام الدین، سید قوام الدین نام دختران جمیل النساء و عزیز النساء
هر دو در حال غیر آگهی و صغر وفات یافتند ⁘

سید غیاث الدین بن سید نجم الدین زوجه او سیف النساء بنت سید محمد بن سید احمد بود از وی
دو پسران شدند و یک دختر شد نام پسران سید رفیع الدین و سید قوی الدین. اما سید قوی الدین
و یک دختر که نام معلوم نیست در طفلی فوت شد ⁘

سید رفیع الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن ابو الفتح زوجه او فضل النساء
بنت دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود از وی یک پسر سید مظهر علی عرف میر منیه که بسفر
رفته بود و خبراش باز نه آمد مفقود الخبر است ⁘

سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح زوجه اول بی بی
شایسته بانو بنت سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح از بطن او یک پسر
شده بود اما در طفلی فوت شد و مادرش هم بعارضه تپ ق وفات یافت زوجه دوم بی بی
رحمت النساء بنت حافظ شهاب الدین نبیره قاضی حمید الدین ناگوری بود از وی دو پسر شدند

سید قطب الدین و فرید الدین ❊

سید قطب الدین بن سید عظیم الدین زوجهٔ او بی بی فہمیدہ بنت سید حفیظ اللہ بن سید
ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح از بطن او سید بدر الدین و سید نصیر الدین دو پسر
بوجود آمدند دختر نبود ❊

سید نصیر الدین بن سید قطب الدین زوجهٔ او بی بی سکینہ بنت دیوان سید ذو الفقار علی
بن دیوان سید اصغر علی لاولد رفت ❊

سید بدر الدین بن سید قطب الدین زوجهٔ عظیم النساء بنت سید نوازش علی بن سید شاہ علی
بن سید مسیح اللہ بن سید حفیظ اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید
ابو الفتح بود از وے یک پسر شد سید قدرت علی و دو دختران علیم النساء و نصیب النساء
و مسماۃ علیم النساء زوجهٔ اول قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علیخان
بود لیکن در عین شباب برحمت حق پیوست و مسماۃ نصیب النساء در عقد نکاح سید اصغر علی
بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی در آمده بود ❊

سید قدرت علی بن سید بدر الدین زوجهٔ او مزاج النساء بنت سید امام علی بن دیوان محتشم علی
بود از وے سہ پسران و سہ دختران بوجود آمدند اما دو پسر و دو دختر بعالم صغر سن وفات
یافتند و یک پسر و یک دختر باقی ماند پسر شرف الدین کہ زوجهٔ او صغیر النساء بنت
سید قاضی منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی است و نام دختر بی بی
گھسیٹی کہ در عقد مناکحت قاضی سید امام الدین بن قاضی سید منیر الدین بن سید
امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین است ❊

سید فخر الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید شمس الدین
بن سید ابو الفتح زوجهٔ او لطیف النساء بنت غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ
بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح بود از بطن او یک پسر بود و یک دختر نام پسر سید مظہر الدین

که زوجهٔ او شرف النساء بنت سید فتح علی بن غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید
اسد الله بن ابو الفتح بود اما الاولاد فوت سید و یک دختر بود بی بی فرخنده او هم فوت شد و از
بطن او اولاد نشد ❊

سید مجید الدین پسر سوم سید شمس الدین بن سید ابو الفتح ـ از زوجهٔ او که صحیح النسب بود یک
پسر شد ـ سید بدیع الدین که به سفر رفته بود و مفقود الخبر است ❊

سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بن سید حسام الدین از وی چهار پسر شدند و دو دختر پسر
شدند و دو دختر پسر اول هدایت الله پسر دوم سمیع الله و پسر سوم و چهارم در طفلی فوت شدند
و نام دختران خیر النساء و زینت النساء زوج بی بی خیر النساء سید قمر الدین بن شمس الدین
بن ابو الفتح بود و شوهر زیب النساء عرف چهجو بی بی سید نجم الدین بن شمس الدین بن
ابو الفتح بود ❊

سید هدایت الله پسر سید عطاء الله بن سید ابو الفتح زوجهٔ حفیظه بانو بنت سید
شمس الدین بن سید ابو الفتح بود سه پسر شدند و سه دختر ـ دختر اول ظفر النساء که از سید
خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح منکوحه شد و مهر النساء و لطیف النساء
در زمان خوردی فوت شدند ❊

سید حفیظ الله بن هدایت الله بن عطاء الله زوجهٔ او دانسته بانو بنت شیخ بزرجو دا
نبیره شاه حمزه و هرسوی بود از وی یک پسر شد سید مسیح الله و یک دختر فهمیده النساء که به سید
قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین بن ابو الفتح منکوحه شد ❊

سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید
ابو الفتح ـ زوجهٔ او هدایت النساء بنت دیوان سید اصغر علی سجاده نشین بود ـ از وی یک
پسر شد سید شاه علی و یک دختر شد فهمیده النساء که به سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن
سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شد ❊

بن سید خواجه علم الدین ـ زوجهٔ او شریفه بانو بنت سید احمد ❊

سید شاہ علی بن سید مسیح اللہ زوجۂ او بی بی کمن بنت سید غلام معین الدین بن سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح بود ازو یک پسر شد ⁜

سید نوازش علی بن سید شاہ علی زوجۂ او بی بی عمدہ بنت دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین بود از وے دو پسر شدند و سہ دختر نام پسران سید نظر علی و سید فدا حسین و نام دختران عظیم النساء کہ زوجۂ سید نصیر الدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین بن سید ابو الفتح بود دختر دوم سہوری بی بی کہ زوجۂ سید حسین علی بن کرم علی بن سید ضیاء اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح بود سوم دختر ہدایت النساء کہ ناکتخدا فوت شد ⁜

سید نظر علی بن سید نوازش علی زوجۂ او بی بی بدر النساء بنت سید ارشاد علی عرف سید نحشن بن سید علی بن دیوان امام الدین سجادہ نشین بود از و اولاد نشد لاولد رفت ⁜

سید فدا حسین بن سید نوازش علی زوجۂ او جواہر النساء بنت سید امام علی بن دیوان سید محتشم سجادہ نشین است از وے یک پسر و چند دختران شدند اما پسر باقیست و دختران بزمان صغر وفات یافتند ⁜

سید رضا حسین بن سید فدا حسین زوجۂ او مسماۃ منیر النساء بنت قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین بود در عالم جوانی ازین دار فانی برفت و سید رضا حسین را ہنوز زوجۂ دیگر بہم نرسیدہ ⁜

واضح باد کہ زمانیکہ سید مسیح اللہ بعد وفات زوجۂ خود ترک اجمیر کردہ بہ دہلی رفت زوجۂ دیگر خواست و از و سید کرم علی و سید فضل علی بوجود آمدند کہ اولاد ایشان در موضع چھولکوٹ ضلع گوڑگانوہ موجود است ⁜

سید ضیاء اللہ پسر دوم سید ہدایت اللہ بن سید عطاء اللہ بن سید ابو الفتح زوجۂ او لطیفہ بو

بنت سید جمال الدین بن جلال الدین بن حسام الدین بن خواجه سید علم الدین بود و از وی یک دختر
نام پسر مکرم علی و نام دختر ست نفیسه بانو عرف بی بی کھولا که زوجه اول سید فتح علی بن سید
غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح بود ٭

سید مکرم علی بن سید ضیاء الله زوجه او فهیم النساء عرف بی بی مدو بنت سید
غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن ابوالفتح بود از وے یک
پسر بود سید حسین علی که بسفر رفت و مفقود الخبر شد و یک دختر بود صاحب النساء که به
شیخ نظام الدین نبیره خواجه سلطان التارکین منکوحه شد ٭

سید کلیم الله پسر سوم سید هدایت الله در زمان صغر سنی فوت گردید ٭

سید اطیع الله پسر دوم سید عطاء الله بن سید ابوالفتح زوجه او عفیفه بانو بنت
قاضی محمد مقیم ناگوری بود از وی یک رزق الله پسر بود و یک پسر در زمان خردی فوت شده و نام
دختر بی بی صاحب النساء که به سید ظهیر الدین بن دیوان سید سراج الدین سجاده نشین منکوحه
شد لیکن از وے اولاد نشد ٭

سید رزق الله بن سید اطیع الله زوجه او لطیفه بانو بنت شیخ جمال الدین بن شیخ
نظام الدین نبیره خواجه سلطان التارکین ناگوری بود از وے سه دختران شدند ۔ دختر اول
لطیفه بانو عرف زمرد النساء به سید نظام الدین بن نجم الدین منکوح شد و لاولد رفت
و دختر دوم رحمت بی بی که به سید غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله
بن سید ابوالفتح منکوحه شد ۔ و دختر سوم الفت بی بی که به سید عصمت الله عرف امام بخش
منکوحه شد و از سید رزق الله اولاد پسرے نبود ٭

تمام شد ذکر اولاد سید عطاء الله بن ابوالفتح

سید عبدالله بن سید ابوالفتح بن خواجه علم الدین ۔ زوجه او خواجه مبارک خاتون بنت شیخ
محمد فرید بن شیخ عبدالمومن نبیره خواجه سلطان التارکین بود از وے پنج پسر شدند

ار دختر نام پسران سید عصمت الله که بزبان طفلی فوت شد دوم سید محمد حسن سوم
خلیل الله چهارم سید عزت الله پنجم سید عبد الجلیل که در زبان طفولیت وفات
ت نام دختران مهر النساء و نام سه دختران در این بیاض ننوشتند احتمال که گل است
و صغر سن وفات یافتند اما شوهر بی بی مهر النساء شیخ جمال الدین بن شیخ
ام الدین نبیره خواجه سید سلطان اتکین بود ؛

سید حسن محمد بن سید اسد الله قاضی شهر اجمیر بود زوجه اولش بی بی [illegible] بانو بنت
یم الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاه بود از وی یک پسر بوجود آمد و به عمر نا
ت [illegible] زوجه دوم او بی بی خداداد خانم بنت مرزا گدا بیگ دهلوی بود از وی یک دختر
و پسر بوجود آمدند نام دختر نجابت بی بی که به سید قوام الدین بن امین الدین بن سید امجد
منکوحه شد نام پسران اول رضی الله حسن که بزبان طفلی فوت شد دوم سید حسن علی
او را از زوجه خود یک پسر مکرم علی و یک دختر شد که نام او بی بی نزهت و به سید قاسم علی
ن سید قوام الدین بن سید امین الدین سید امجد منکوحه شده بود اما بی بی نجابت و
[illegible] مکرم علی هر دو لا ولد رفتند ؛

سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح را از زوجه او بی بی ظفر النساء بنت
سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح یک پسر شد و چهار دختر اما هر چهار
دختر بزبان طفلی فوت شدند ؛

سید غلام معین الدین بن سید خلیل الله زوجه او بی بی رحمت بنت سید رزق الله
ن سید [illegible] الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود از وی یک پسر شد سید
ح علی و چهار دختر کریم النساء و لطف النساء و فهیم النساء شوهر کریم النساء سید شاه علی
ن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید
ابو الفتح بود دوم لطف النساء زوج او سید [illegible] الدین بن سید عظیم الدین بن سید

نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود۔ سوم فہیم النساء عرف مُدو بی بی شوہر او
سید کرم علی بن سید ضیاء اللہ بن سید ہدایت اللہ بن سید عطا اللہ بن سید ابو الفتح
دختر چہارم بی بی فاخرہ عرف بی بی چھُٹو قبل از شباب فوت شد و نوبت مناکحت نرسید ⁂
سید فتح علی بن غلام معین الدین ۔ زوجہ اول شریفہ بی بی عرف بی بی سکھو بنت
سید ضیاء الدین بن سید ہدایت اللہ بن سید عطا اللہ بن سید ابو الفتح بود از وے یک
دختر شد شرف النساء شوہر او سید فخر الدین بن فرید الدین بن سید عظیم الدین بن سید
نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح ۔ اما سید فتح علی را زوجہ دوم بود بی بی
فضیلت النساء بنت شیخ لعل محمد نبیرہ خواجہ ادھم بلخی از وے دو پسر و دو دختر بوجود آمدند
نام پسران سید احسان علی و سید گوہر علی کہ ہر دو در زمان طفولیت در گذشتند ۔ نام
دختران بی بی ننھی و بی بی چھوٹی کہ بہ قاضی سید منیر الدین و سید شفیع حسین پسران
سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین منکوحہ بودند ⁂

مولف ۔ سید خلیل اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح را دو زوجہ دیگر بودند
زن اول ماں بی بی ساکنہ دہلی کہ از وے یک پسر شد سید نجم الفتح و چہار دختران نور النساء
و حرمت النساء و نام دو دختران بقیہ معلوم نیست ۔ زن دوم نجیب الطرفین از نسل مغل بود
از وے دو پسران شدند و سید عبد الوہاب و سید میرزا بیش ازین احوال ایشان
معلوم نشد ⁂

سید عزت اللہ بن سید اسد اللہ بن سید ابو الفتح زوجہ او فخر النساء بنت دیوان سید
منیر الدین سجادہ نشین بود از وے دو پسر و سہ دختران بودند ۔ اول دختر جمعیت النساء
کہ در زمان صغر فوت شد دوم شائستہ بانو کہ بہ سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن
سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوح بود سوم خجستہ بانو زوجہ دیوان سید صغر علی سجادہ
نشین ۔ نام پسران سید نصر اللہ کہ در طفلی فوت شد ⁂

سید عصمت اللہ عرف سید امام بخش بن سید عزت اللہ زوجہ اول بی بی زلفت بنت رزق اللہ بن طیب اللہ بن عطاء اللہ بن سید ابو الفتح از وے یک دختر شد بی بی عصمت نام۔ و دوم اوسھو ندا بی بی بنت سید امین الدین بن سید مجید بن سید احمد بن سید حسام الدین بن خواجہ علم الدین از بطن او یک پسر شد سید قمر علی +

سید قمر علی بن سید عصمت اللہ بن سید عزت اللہ۔ زوجہ زینت النساء بنت دیوان سید محتشم علی سجادہ نشین از بطن او یک دختر تولد شد لاڈلی بی بی شوہر او دیوان سید سراج الدین سجادہ نشین بود۔ و شوہر بی بی عصمت سید ارشاد علی عرف سید نھقن بن سید حیدر علی بن دیوان سید امام الدین سجادہ نشین بود +

ذکر اولاد

سید معین الدین رابع بن خواجہ ابو الخیر بن خواجہ معین الدین ثالث از و یک پسر شد سید مبارک عرف دیوان شاہ۔ واز وے سہ پسران بوجود آمدند و یک دختر نام پسران سید نظام الدین۔ سید نجم الدین۔ سید احمد۔ و نام دختر بی بی عصمت +

سید نظام الدین۔ نام مادر او بی بی انبیا خواہر مخدوم الہند و نام زوجہ او جان بی بی بنت شیخ محمد فضل نبیرہ شاہ حمزہ وہر سہ از بطن وے سہ پسر و چہار دختر آمدند۔ نام پسران شرف الدین عرف شرف محمد۔ دوم خضر محمد سوم شمس الدین کہ در طفولیت فوت شد نام دختران بی بی فاطمہ و بی بی آمنہ و بی بی گلاب۔ بی بی ہدیہ ؛

شرف محمد پسر اول سہ پسر و دو دختر داشت سید خیر محمد۔ سید وارث محمد۔ سید مودود +

سید خلیل محمد یک پسر داشت کہ لا ولد رفت و یک دختر داشت مسماۃ دولن کہ از و یک پسر شد شرف الدین و لا ولد رفت +

سید وارث محمد۔ پسر دوم۔ دو پسر داشت۔ خواجہ بخش و معین الدین بخش سید خواجہ بخش

لاولد رفت و از معین الدین بخش چهار پسران شدند محمد بخش، خدا بخش و نبی بخش هر سه لاولد رفت‌ند اما الٰهی بخش را یک پسر شد حسین بخش و او لاولد هم لاولد گذشت ۰

سید موقد ۔ دو پسر سوم ۔ دو پسر داشت محمد علی سید علی ۔ که هر دو لاولد گذشتند ۰

بی بی صاحب دولت بنت سید نصیر محمد زوجه دیوان سید منیر الدین سجاده نشین بود و بی بی بخت دولت دختر دوم در حبالهٔ عقد سید شهاب الدین بن سید جلال الدین در آمد ۰

سید خضر محمد ۔ پسر دوم سید نظام الدین بن سید مبارک دیوان شاه از وی سه پسر یک دختر شد نام دختر دولت بی بی که لاولد فوت شد و نام پسران سید محسن، سید محمد مقیم سید علی اکبر ۔ سید محمد مقیم لاولد رفت ۰

سید محسن بن خضر محمد ۔ دو پسر داشت شمس الدین نظام الدین از سید نظام الدین دو پسران شدند میر قمر علی و میر نجف علی ۔ اما میر نجف علی لاولد رفت و از میر قمر علی سید وزیر علی دو دختر داشت صاحب بیگم و وزیر بیگم ۔ و صاحب بیگم زوجه سید واجد علی بود که از وی یک پسر موجود است و وزیر بیگم را زوج شرعی سید احسان علی جاگیر دار ضلع هاتهی کهیره بود که از وی سه پسران و یک دختر بوجود آمدند ۰

سید شمس الدین بن سید محمد محسن دو پسر داشت سید حیدر علی و سید سعد الدین از سید حیدر علی دو پسر و دو دختر بوجود آمدند سید امیر علی و سید خدمت علی از سید امیر علی یک پسر بود سید غفور علی که لاولد فوت شد و از سید خدمت علی دو پسران شدند و دو دختران پسر اول سید راحت علی که در صدر حیات پسر دوم سید ارشاد علی بود که لاولد رفت اما سید سعد الدین پسر دوم سید شمس الدین دو پسر داشت سید حسین علی و سید واجد علی ۔ از سید حسین علی و سید واجد علی ۔ از سید حسین علی دو پسر موجود اند سید عبد العلی و سید عبد الکریم ۔ و از سید واجد علی یک پسر در صدر حیات است و سید نجف حسین نام است

سید علی اکبر بن خضر محمد بن سید نظام الدین دو پسر و دو دختر داشت ۔ نام پسران فتح علی و

وامیر الدین۔ امّا از امیر الدین اولاد پسرے نشد و از فتح علی یک پسر و سہ دختر بوجود آمد۔ نام پسر سید محمد علی کہ او را اولاد پسرے نشد و یک دختر شد کہ او ہم لاولد رفت ٭

سید نجم الدین بن سید مبارک دیوان شاہ بن سید معین الدین رابع۔ دو پسر و چہار دختر داشت نام پسران سید سلطان محمد و سید نظر محمد۔ اما سید سلطان محمد لاولد فوت شد و از سید نظر محمد دو پسر بوجود آمدند و یک دختر نام پسران سید سراج الدین و سید محمد حیات اما سراج الدین لاولد رفت و از سید محمد حیات دو پسر بوجود آمدند و دو دختر۔ نام پسران سید غلام امام و سید محمد تقی۔ امّا از سید محمد تقی اولاد پسرے نشد و چہار دختران بوجود آمدند کہ از بطن ایشان توالد و تناسل جاریست اما سید غلام امام یک پسر داشت نام سید علی او را یک پسر شد و سہ دختر۔ نام پسر سید ناصر علی کہ اولاد پسرے نداشت و از بطن دختر او کہ زوجہ سید خدمت علی بن سید بندہ علی بود اولاد باقیست ٭

سید خواجہ احمد پسر شیخ سید مبارک دیوان شاہ بن سید معین الدین رابع۔ او را پسر نبود۔ چہار دختر داشت۔ سعیدہ بی بی۔ عائشہ بی بی۔ بزرگ بی بی۔ عابدہ بی بی۔ اما سعیدہ بی بی زوجہ سید برہان و بی بی عائشہ زوجہ سید سبحان نارنولی بود کہ از بطن ایشان اولاد کثیر باقیست و بی بی بزرگ بہ شاہ حسین بن شیخ صادق محمد از اولاد شیخ لطف نام نارنول منکوحہ شد و بی بی عابدہ اسم بامسمے بود و بعبادت و ریاضت درگذشت و شوہر نخواست ٭

مولف۔ بر ضمائر ارباب دانش و بصیرت مستور و محتجب نماند کہ از باستان ہنجار روزگار برین منوال بودہ است کہ فرمانروایان کشور دولت دنیا را۔ با تاجوران مملکت فقر و فنا منازعتے و خصومتے پدید آید چنانچہ در ہر زمان و مکان صاحبدلان آرب دستگاہ و خداوندگان حق آگاہ را آفتے عظیم و حالتے سقیم روے دادہ است۔ جائیکہ حسین علیہ السلام بود۔ بہ یزید لعین را ہم بوجود آوردند و استحکام آزار و محنت زبنیاد خلوص و محبت قرار دادند لاجرم زحمت کشیدن و بعزلت آرمیدن طریق بزرگان دین بودہ است و از ینہا۔ ہریکے را دشمنے صعب روئے نمودہ است حضرت خواجگان و منتسبان خواجگان ما را کہ درد مندان

دور در طلب بوده اند بیشتر اینچنین حادثات و سانحات در پیش آمدند که تفصیلش از هزار یکی و از
بسیار اندکے بر سبیل بیان آوردن دلیل منشاء و منشات خواهد بود کما قال فی سیر الاقطاب
قاضی صادق و قاضی عماد۔ دانشمندان دهلی به آنحضرت مخالف گشتند و به سلطان گفتند
که خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین شب و روز سماع مے شنوند باآنکه در شرع مقدس حرام است
و خواجه قطب الدین هنوز ریش هم نیاورده است بعد ازین قاضی صادق و عماد بخانقاه
حضرت آمدند اتفاقاً مجلس سماع بود و قاضی حمید الدین متواجد بود و حضرت خواجه دست بسته
استاده بودند قاضی عماد به سوے حضرت خواجه اشارت کرد و گفت که امرد را نشاید که در
مجلس سماع حاضر باشد۔ آنحضرت فی الفور سر و دست مبارک خود بر روے مطهر خود بسم الله الرحمن الرحیم
گفته فرود آورده فرمود۔ آرے امرد را نشاید که در مجلس سماع حاضر گردد یا اهل سماع ایم و سماع را
مباح میگوئیم خلق چون چنان بدید معترف و معتقد گشت۔ آن نا اهلان سیاه دل دهشت
خورده و پیش آمدن نتوانستند و واپس رفتند و مصلحت کردند که اگر این فتنه فرو نشست تا
قیامت خواهد ماند چنانچه هر دو مجهولان ناحق شناس بحضرت خواجه و قاضی حمید الدین گفته فرستادند
که ما قاضی و صدر جهانیم شما آمده بدار العدالت حاضر شوید و عذر آنکه خلاف شرع میکنید
باز بگوئید یا تائب شوید بمجرد استماع این پیام از زبان معجز نشان حضرت خواجه برآمد که اے
حرافان سرمانید یا بزیر زمین رفتن میخواهید۔ قاضی حمید الدین همان آنحضرت را گرفت
خواجه منع فرمود۔ قاضی تمیز به هدف اجابت رسید پس فرو گفته فرستادند که فردا عرس پیران است
مهلت دهید تا سماع بشنویم پس فردا همه علما را حاضر آرید۔ اگر سماع درست خواهد بود خواهیم شنید
و گرنه توبه خواهیم کرد قاضی و صدر جهان چون این جواب شنیدند قبول کردند۔ بشرط اینکه
غیر ازین دو شخص خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین دیگرے سماع نه شنوند۔ در آن
هنگام قلعه دهلی دو دروازه داشت۔ شرقی و جنوبی۔ در خانه و خانقاه هر دو بزرگوار درون قلعه
بود۔ قاضی صادق و عماد بر سر دروازه صد صد نفر نشاندند تا کسے را راه نه دهند مبارک نام

خادمے بخدمت آنحضرت عرض نمود که بدر شهر مردم نشسته اند تا کسے نه آید طعام بپزیم یا نه قاضی
حمید الدین گفت هر چند طعام پخته کنید که از بهره است که خلق را مجلس با منع کند. حضرت خواجه
فرمود که قاضی عماد و صادق از جان خود سیر آمده اند بسیج آهسته که زود ازین جهان سفر کنند پس مبارک
خادم برفت و استعداد طعام کرد و قاضی حمید الدین دوگانه ادا نمود و گفت برادرم شیخ الاسلام
حضرت شیخ بهاء الدین زکریا صاحب است اینک از ملتان میرسد درین اثنا آن بزرگوار
از راه دیر مشرق آمده دربانان کور شدند پس حضرت خواجه فرمود که برادرم جلال الدین تبریزی
نیز مے آید و وے از دروازه جنوبی در رسید دربانان کور شدند پس سماع در دادند و چنان
غلغله شد که صدائے آن بگوش قاضی صادق و عماد افتاد. حیران شدند و گفتند که بارها در
خانقاه خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین سماع شده لیکن اینقدر غلغله هرگز نشنیدیم کسے را
فرستادند که خبر بیارد آنکس برفت و دیده آمده و گفت مردمان آنقدر جمع شده اند که
جا از مردم از هجوم تنگ گردید و محفل سماع گرم است قاضی صادق و عماد چون اجل
فرا گرفته بود خود را ضبط کردن نتوانستند و حیران شدند گفتند که حالا ایشان را فرصت دادن
خوب نیست برویم و بحضور خلایق ایشان را از سماع باز داریم. پس آن هر دو جاهلان بے باک با جماعت
بسیار آمدند حضرت خواجه در سماع بود و قاضی حمید الدین دست بسته ایستاده و جمعی کثیر در گریه
درین اثنا نظر حضرت قاضی بر آن افتاد فرمود "همانجا باشید اے سنگدلان" هر دو همانجا
ایستاده ماندند هر چند در غضب گشتند و خواستند نزدیک شوند پائے آنها چون ستونی که در
زمین نصب کنند محکم شدند تا آنکه حضرت قطب الاقطاب در سماع بود همچنان ایستاده بودند
و بعد اقامت نظر حضرت خواجه بر آنها افتاد فرمود که بیائید اے برادران وداع شوید. الا لذت
سماع هم پاره بخشید تا در دل شما حسرت باقی نماند بعد ازان سفر کنید. سخن آن حضرت به هر دو اثر کرد
و در گریه شدند و در تواجد آمدند و بعد از دیر بهوش آمده سر در پائے حضرت خواجه نهادند و گفتند لله
حل مسئله کرد ما از سر سماع آگاه نبودیم این خود لطفے است از الهامات ایزد جل شانه حضرت خواجه فرمود

که اقرار حالا چه سود دارد۔ چون کار از دست رفت۔ پس آن هر دو کس پشیمان نزد سلطان رفته تمام ماجرا عرض نمودند۔ و همان روز بمردند ❖

منقولست

از اخبار الاخیار مولفه حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی البخاری رحمة الله تعالی علیه که سلطان قطب الدین مرید و معتقد شیخ ضیاء الدین رومی بود۔ روز سوم از نقل شیخ مذکور چون حضرت سلطان المشائخ خواجه نظام الدین بداؤنی قدس سره۔ برسم فاتحه رفت۔ سلطان قطب الدین آنجا حاضر بود اما تعظیم حضرت سلطان المشائخ نکرد و جواب سلام هم نداد۔ آورده اند که وقتیکه حضرت خواجه فرید مسعود رحمة الله علیه در اجودهن رسید۔ قاضی شهاب الدین که در آنجا بود و منصب طلبی میکرد از ورود حضرت خواجه کساد بازاری خویشتن تصور دیده خلاف ورزیده۔ و به حاکم ملتان حکایت ها رسانید۔ که اصلی ندارند۔ و بزور و فتور میخواست که بنای قیام حضرت خواجه را از آنجا بر کند۔ چون حاکم ملتان بتحریر و تقدیر قاضی مذکور التفاتی نفرمود و انجام کار غیر از خجالت و ندامت به دستش نیامد نشستن حضرت خواجه علیه الرحمة سعی موفور بکار برده قلندری را بطمع زر مامور کرد۔ روزی که فرصت وقت دریافته قلندر از در در آمد حضرت خواجه علیه الرحمة بنور باطن بر منشاء شر مقصدش کشف فرموده به خادمی که حاضر خدمت بود امر فرمودند که تا او را برانند۔ آورده اند که با حضرت سلطان المشائخ سلطان قطب الدین را خصومتی بود و مدام در آزار ایشان نظر میداشت روزی به سلطان المشائخ حکم فرستاد که کم از کم بخدمت بادشاه بهر غره ماه باید رسید۔ اگرچه حضرت سلطان المشائخ بر این حکم هیچ التفات نه فرمود۔ اما دیگران که در کمین گاه نفاق و عناد بودند خاطر بادشاه را سلطنت ساختند غایت آنکه اگر بوقت مقرره حضرت سلطان المشائخ بخدمت بادشاه نخواهد رفت غیرت اولوالامری بادشاه تاب نیاورده در آزار حضرت سلطان المشائخ دقیقه نخواهد گذاشت

اما او را ازان روی که به ناحق در آزار مردان حق کوشیدن و در چشم زدن دولت صد ساله را پایمال میکند بادشاه
را مرگ مفاجات درگرفت و بروز غره ماه باشارت خضر خان از دست کسے کشته شد و از دولت دنیا و حسنات
عقبے محروم و ناکام برفت ◆

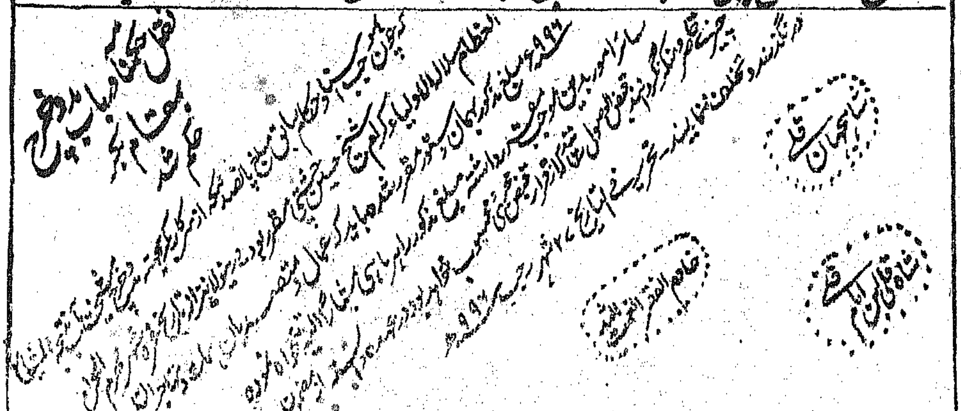
صاحب اخبار الاخیار مے نویسد سلطان محمد تغلق شیخ نصیر الدین چراغ دہلی را باین کمال تعنت کرده داشت
اینہا کردی و در سفرہا ہمراه خود گردانیدے گویند که او را وقتے جامه دار خود گردانیده بود و این
همه را بموجب وصیت پیر خود تحمل کرد. و دم نزد رحمته الله علیه. وقتے سلطان محمد تغلق جناب
نصیر الدین محمود را خوان طعام فرستاد. در آوندہاے زر و نقره و باعث فرستادن این جز
ایذا نبود. یعنی اگر ابا آورد و طعام من نخورد ہمین را ماده ایذا سازم اگر بخورد بگویم که در کاسه
زرین خوردی و نامشروع کردی حضرت شیخ هیچ نگفت لختے از کاسه زرین که در آن بود بر آورده
و بر دست نهاده خورد. بماند سلطان خائب و خاسر ماند. شاه جلال گجراتی که صاحب کشف و
کرامات بود و در ظاهر و باطن مرتبه عظیم و منزلتے رفیع داشت میگویند که اصل وے از ولایت
گجرات است و در گور بنگاله بر تخت نشسته حکم کردے چنانکه بادشاهان مے نشینند و حکم میکنند
بادشاه گور او را شهید کرد از جهت توهم و دغدغه که قول غرض گویان بخاطر او راه یافته. نقل است
که چون قاتلان خانقاه او در آمدند و بنیاد خونریزی کردند شمشیر میزدند. شیخ میفرمود یا قهار
یا قهار. چون تیغ بر وے زدند گفت یا رحمٰن و بر ہمین کلمه جان بحق تسلیم کرد. گویند سر او
بر زمین افتاده بود و الله الله میگفت رحمته الله علیه ◆

منه

شیخ شهاب الدین حق گوے پسر شیخ فخر الدین زاہد است او را حق گو ازان لقب است که
سلطان محمد تغلق حکم کرد که مرا محمد عادل گویند او از نبشتن بحضور او ابا کرد که ظالم را
عادل نتوانیم گفت سلطان محمد تغلق او را از قلعه دہلی در زیر انداخت قبر او ہم در زیر قلعه است ◆

از صاحب منتخب التواریخ ملا عبدالقادر بدایونی

واقعات زمان اکبر شاه بادشاه که با بزرگان و مشائخان بظهور پیوسته این است و دران ایام
شیخ قطب جلیسری را که مجذوبی خراباتی بود از دست شیخ جمال بختیار طلبیده با اخبار فرنگیان
در بحث انداختند و ارباب عقل و اجتهاد زمان را حاضر ساختند۔ شیخ گفت آتشی بلند افروزند
تا من با معارض خود در آییم و هر که بسلامت برآید حق است همچنان کردند و او دست در کمر فرنگی
زده گفت هان بسم الله و هیچ کدام از فرنگیان جرأت نکردند و او را از غیرت همراه فقیری چند دیگر
در بکر فرستادند تا همانجا درگذشتند۔ و همچنین خیلی از مشائخ و فقرا را بجاها فرستادند و
همچنین شریعت و دین اسلام در روزنه ها جدا جدا باختراع نام نهاده بودند نبیره های شیخ ادهن را
از کبار مشائخ جونپور با اهل و عیال طلبیده باجمیر فرستاده و وظیفه مقرر ساختند یک دو کس در انجا
درگذشتند و بعضی تا الحال بعسرت میگذرانند۔ همچنین شیخ حسین نبیره حضرت خواجه معین الدین
قدس سره را که تسلیم خاطر خواه نمیکرد و بعد از اخراج بمکه معظمه و آمدن او از فتحپور بهمان دستور
کورنش باستغنا نمودن و ادای سنی خلاصی او و فهمیدن در بکر فرستادند تا در سال هزار و دو
نظام الدین احمد بتقریب التماس طلب قاضی فتحپوری از بکر و شیخ کمال بیابانی نام او را هم مذکور
ساخت و همه را طلبیده از انجمله کسی که زمین بوس بجا آوردند حاضر زمان طلب داشته حکم
خلاصی فرمودند اما کمال بیابانی که قلابیهای بود در حبس خانه بکر نسبت با شیخانان برآوردند و در لاهور فرستادند و شیخ حسین را باز حکم



مدد معاش و ربکار مبرده نامزد ہا ساختند چنانچه ازین پیشتر مذکور شود انشاء الله تعالی

و له منه

شیخ عبد النبی صدر الصدور ولد شیخ احمد بن شیخ عبد القدوس گنگوهی است چند مرتبه بمکه معظمه و مدینه طیبه رفته علم حدیث اخوانده و بعد ازان که باز گشته آمد از روش آبا و اجداد کرام سماع غنا منکر بوده و بروش محدثین سلوک می نمود و به تقوی و به طهارت و نزاهت و عبادت ظاهری اشتغال داشت چون بمنصب صدارت رسید جهان جهان زمین و مدد معاش و وظائف و اوقاف بخلائق بخشید چنانچه در زمان هیچ پادشاهی اینچنین صدری باستقلال نه گذشته و عشر عشیر این کار داده نه داده و پادشاه را چندگاه نسبت باو آنچنان اعتقاد پیدا شده بود که کفش پیش پای او می نهادند آخر بجهت مخالفت مخدوم الملک و سائر علماء بنفس حیله گر که شعر

جاهلانند همه جاه طلب   خویشتن را علما کرده لقب

و اعظم اسباب سقوط او این بود که زمانیکه پادشاه از سفر بانس واله بفتحپور اقامت نمودند قاضی عبد الرحیم قاضی متهرا استغاثه نزد شیخ برد که برهمنی متمولی متمردی ازان قصبه مصالح عمارت مسجدی را که بتعمیر آن مهیا بستم گرفته بتخانه بنا کرده و چون معارض و متعرض او شدم بروش استهزا که خاک در دهانش باد زبان بنسبت نبی علیه السلام کشاده و اهانت گوناگون باهل اسلام رسانیده چون طلب رسیدند آن برهمن بطلب شیخ نیامده بیرون شیخ ابو الفضل را فرستادند و او را آوردند و شیخ ابو الفضل آنچه از مردم شنیده بود بعرض رسانیده و گفت که سب بتحقیق ازو بوقوع پیوسته و علما بعضی بقتل بعضی به تشهیر و مصادره او قائل شده دو فرق گشتند درین باب گفتگوی بسیج بود هرچند شیخ از پادشاه رخصت قتل او میگرفت بصریح نمیداد و نه و در پرده میگفت که سیاست شرعی تعلق بشما دارد از ما چه می پرسید و برهمن مدتی باین تقریب در بند ماند و اهل حرم شاهنشاهی بشفاعت بجهت تخلیص او برخاستند و خاطر شیخ در میان بود چون مبالغه شیخ از حد گذشت جواب فرمودند که سخن همانست که گفته ایم شیخ

بمجرد رسیدن بمنزل حکم بقتل او کرده. و چون این معنی بعرض رسانیدند خیلی در هم و برهم شدند و اهل حرم از درون و سایر مقربان هند از برون گفتند که این ملایان را شما نوازش بسیار نمودند کار ایشان حالا بجائے رسیده که ملاحظه خاطر شما هم نمیکنند و بے حکم برائے اظهار حکومت و جاه خویش مردم را بقتل میرسانند. و چندان ازین مقدمات گوش پادشاهی پر ساختند که دیگر تاب نتوانستند آورد و ماده که از مدتے پارهٔ غلیظ شده بود یکبارگی سر کرد و بیرون ریخت. و شبے در حوض انوپ تلاو آمده این ماجرا را باز نموده از مفتیان متحرک و مقتضیان احداث تحقیق این مسئله مے نمودند یکے میگفت که گواهان این گذرانند که جرح و تعدیل کرده باشند. و دیگرے میگفت که عجب از شیخ عبد النبی آنکه او خود را از اولاد امام اعظم رحمة الله علیه میگیرد. حالانکه سب نبی از کفار مطیع الاسلام موجب نقض عهد و ابراء ذمه نمیشود چنانکه در کتب فقه حنفی مبسوط است پس شیخ مخالفت جد خویش چگونه نمود. یکبارگی نظر از دور بر جامع این منتخب انداخته متوجه باینجانب شده نام برده پیش طلبیدند و فرمودند پیش بیا. رفتم پرسیدند که تو هم شنیده که اگر نود و نه روایت مثلا مقتضی قتل باشد و یک روایت موجب خلاص مفتیان را باید که روایت اخیر را ترجیح دهند. عرض کردم که بلے چنین است که حضرت میفرمایند مسئله اینست ان الحدود والعقوبات تندرئ بالشبهات و معنی آنرا بفارسی ادا کردم بطریق تأسف پرسیدند که مگر شیخ عبد النبی برین مسئله مطلع نبود که آن برهمن بیچاره را کشت و این خود چگونه باشد عرض نمودم که البته شیخ عالم است با وجود این روایت که دیده و دانسته حکم کرده ظاهرا از برائے مصلحتے بوده باشد فرمودند مصلحت چیست معروض داشتم که سد باب فتنه و قلع ماده دلیرئ عوام و روایت شفاء قاضی عیاض که درین باب بنظر آمده بود گذرانیدم بعضے خبایث گفتند که قاضی عیاض مالکی است سخن او در دیار حنفی سند نیست. بادشاه از من پرسیدند که چه میگوئید گفتم اگرچه مالکی است اما اگر مفتی محقق اگر بجهت سیاست عمل بر فتوائے او کند شرعا جایز است درین باب سخن بسیار گذشت و موئے سبلت شاهنشاهی را در آن وقت مردم مے دیدند که چون

می‌شمرد بر خاسته بودند و از عقب سر مرا مانع از بحث می‌آمدند. یکبارگی اعراض شده فرمودند
که این نامعقول است که می‌گوئی. در حال تسلیم کرده و بازپس آمده در حجره ایستادم. از آن شد باز
ترک لیسری مجلس مباحثه گوشه انزوا گزیده گاه گاهی از دور کورنش میکردم و کار بار شیخ عبدالنبی
روز بروز تنزل پیدا کرد و نسبت حجاب و اعراض و تغافل و سلب جدید و قدیم کشیده اصلا
هر بار که میرفت و در همان ایام شیخ مبارک از آگره به فتحپور بجهت تهنیت امری آمده باعث این
ماجرا در میان نهادند [illegible] ارشاد نمودند که شما امام زمان خود و مجتهد اید در اجرای احکام شرعی و ملکی
چه احتیاج باین جماعه دارید که هیچ بهره از علم بجز شهرت کاذب ندارند. گفتند هرگاه شما
استاد ما باشید و سبق پیش شما خوانده باشیم چرا مارا از منت این ملایان خلاص نمی‌سازند
اوکر جد و اجتهاد در میان حقد و عناد بتهمت ادعای اجتهاد فرمایند و از ایشان محضری طلبیدن آن بود محضر
درباب اجتهاد پادشاه و فضیلت ایشان بر جمیع مجتهدان نوشت و شیخ عبدالنبی و مخدوم
الملک را چون احاد الناس در آن مجلس با جبیان بزور گرفته آوردند هیچکس تعظیم ایشان
نکرد و در صف نعال نشستند. و خواهی نخواهی به جبر کرده براین داشتند تا گواهی خود
نوشتند چنانچه در ضمن وقائع سنوات مشروح گذشت و عاقبت الامر هر دو را سفر حجاز رخصت
دادند. وفات شیخ. در سن نهصد و نود و یک بود ۹۹۱ سنه. در سنه خمس از تعین و تسعمائه میرزا
هندال شیخ بهلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالیاری را که از اکابر اهل دعوت اسماء و تسخیر
بود پادشاه با و اعتقاد و اخلاص تمام داشت باغوای مفتیان واقعه طلب بکشت و سال
آن واقعه فقد مات شهیداً یافتند و میرزا هندال در آن سال خطبه بنام خود خواند ♦

در تزک جهانگیری

پادشاه می‌نویسد شنیدم که شیخ ابراهیم بابا افغانی دکان پیری و مریدی جلالی من مضافات
لاهور آراسته کرده و بسیاری از افاغنه و غیرهم بر او جمع می‌آیند و با عتقاد نقیبان می‌گرایند

حکم داوم کرا درا حاضر آمده به سلطان پرویز حواله نمایند کہ در قلعہ چنار گڈھ در انگاہدارند تا آنکہ افراط شہرت و رجوع خلائق به تفریط گراید ٭

آخر مقالہ ششم در ذکر فتح قلعہ آسیر از تاریخ فرشتہ

و درون آن عمارت وسیع و خوش طرح و باغہائے مکلف و حوضہائے مطبوع کہ مثل آن مسجد جامع در شہرہائے معظم کمتر بنظر در آمدہ گویند وقتیکہ اکبر بادشاہ فتح آن قلعہ کردہ بہ آگرہ معاودت کرد او انجاہم اعتقاد تمام باطوار کفر داشت فرمانے نوشت تا مسجد را شکستہ بجائے آن بتخانہ بہ سازند ٭

از خزینۃ الاصفیا

مولوی مکرم خلیفہ مولانا فخر الدین فخر جہان دہلوی روزے بتقریب ملاقات سید محمد نعمان دارو غہ الہ آباد رفتہ بود در انجا مجلس سماع گرم شد و مولوی در وجد آمد ناگاہ قاضی الہ آبادی سا انجا گذر افتاد و مولوی مکرم را بدان حال دیدہ از راہ تمسخر گفت کہ مولوی مکرم را چہ شد کہ ہمچنین سر و سر پا مے جنبانند ہمان شب قاضی در سرائے خود خوابیدہ بود کہ صورت مثالے حضرت مولانا فخر الدین در آنجا رسیدہ و قاضی را از زمین بر داشتہ بر زمین بزد علے الصباح چون قاضی بر خواست دنبلے سخت بر سرین قاضی پیدا شد و شب و روز سر و سرین مے جنبانید آخر بخدمت مولوی مکرم آمدہ معذرت کرد و شفا یافت ٭

من مولفہ مے الجملہ در زمان اوائل سلطنت سلطان ابو الفتح جلال الدین اکبر شاہ آنچہ از مدبات حضرت خواجہ حسین نبیرہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء فتنہ و فساد ایجاد نمودہ بنا ئے آن بر غرض ارباب غرض وابنائے جنس متیقن است چنانکہ صاحب منتخب التواریخ بشرح وبسط ارقام فرمودہ شیخ ابو الفضل جامع اوراق اکبر نامہ کہ از وجود اولاد حضرت خواجہ بزرگ

انکار می کنند الحق بر خطا رفته است و این خطا از دو حال خالی نیست اول به وجه مخالفت
مذهب و مشرب که او را با علمای دین و فقهای صاحب یقین بود و جمعی از اکابران زمان در باب
تردید و الحاد پدر نامبارکش که علم مهدویت به بعض منقولات برافراشته بود او را استشهادی کرده
از حضرت پادشاه بکشتن او استعانت خواسته محضرها ناصفا را که مقام اعلان اختراعاتش
بود با صفحهٔ زمین هموار کردند و از این جهت به انواع صعوبت و شدائد در وسعت دنیا
این اجمال شرح و بسط نموده جزو آئین اکبری کرده اند که خلاصه تالیفات شیخ ابوالفضل است
القصه شیخ مبارک با عیال و اطفال از آگره گریخته به نواح دهلی هجرت و جان خود را
به سلامت برد مدتی در آن دیار به هزار سختی و صعوبت صد هزار زندگانی کرد و بعد از
سرگشتگی و زحمت کشیدن بسیار در آن زمینیکه پادشاه را با شیخ سلیم چشتی سیکری کمال
صحبت و ترقی شد و از خانوادهٔ شیخ بسیاران به پایهٔ سروری و منصب پنجهزاری رسیدند و نظر
پادشاه در ظاهر و باطن شیخ مرعی بود شیخ مبارک را زمانه صلاح و فلاح در پیش آمد و به شفاعت
شیخ سلیم از نواح دهلی معاودت کرده باز به دیار آگره سکونت ورزید و کم کم ستائش
لابه گری را نموده خاطر پادشاه را از مرگ زرآستی به گردانید و پسر بزرگ آن شیخ ابوالفیض جلیس
صحبت انیس خلوت پادشاه گشته و شیخ ابوالفضل پسر میانه او به زمرهٔ مقربان دولت پادشاهی
اختصاص یافته منتظر وقت بودند تا آنکه هر یکی را از آن جماعت که راست عزلت که به حمایت
حق کمر بسته بودند بهر از یک بعد دیگر و خواری ساختند. از آنها یکی شیخ حسین اجمیری است و دیگر

فائده: شیخ ابوالفضل در سن چهاردهم اکبری ... به فرزندی خواجه حسین نوشته است از تالیفات خود مثل که جزو آئین اکبری
نموده است ظاهر میشود که در سال مذکور او از قرب حضور پادشاه دور بود چه در باب خود عرض قهر شاهنشاهی افتاده و از نواحی دهلی سر...
و اینجا است که شیخ ابوالفضل از اصل حال خبر نداشت و افتراء کرده لاجرم ملا عبدالقادر بدایونی و مولانا عبدالحق دهلوی شیخ ... نظام ... که
ثقات و عدل بودند و از واقعات سلطنت و احوال زمانه کماهی آگاهی داشتند بهر حال قول ایشان صواب و جواب ... حضرت
شیخ حسین را و ... عدل است.

هم بسیار بودند مثل مخدوم زاده شیخ عبد النبی[1] و قاضی[2] قصبه فتحپور و قطب جلیسری - و نبیره‌های شیخ ادهن
جونپوری و مخدوم الملک و نظام الدین و میر حبش و غیرهم رحمة الله علیهم اجمعین - اما شیخ ابوالفضل
که علامه وقت بود - و در سخن سازی و حیله گری ذهن رسا داشت - هر آنکس که با قهر و عتاب بادشاهی
خطاب کرد و بیشتر حکایات ناسزا - و روایات خلاف واقع در تفصیل اعمالش استوار کرده جزو اوراق
اکبرنامه گردانید تا بچشم ظاهر نگر حقیقت راز مخفی و مستتر ماند - اما ژرف نگهبان نکته شناس که
از کید و شید ارباب دنیا غافل نبوده اند بربط کلام و طرز بیان مے پندارند که این همه جو فروشی و گندم نمائی
بتقاضاے نفس غدار و خودستائی پندار اوست القصه هر آنچه در باب شیخ حسین به پیرایه نظم شرحے
فقر و فقدان وجود و اولاد حضرت خواجه بزرگ حکایت آورده این همه اقوال قبیح را به ثقات و عدول
آن زمان که ساقط العدل و عدول الثقات بوده باشند حواله مینماید - غایتش اینکه خواجه را حصور
میگویند - و ازینجهت دعوے فرزندی خواجه حسین را بتکذیب و ابطال میرسانند - اما عبدالقادر
بداؤنی که صوفی مشرب حنفی المذهب بود و بخدمت بادشاه در سفر و حضر زندگی بسر کرده و نیز خدمت
کتابت واقعات و غیر آن باو مفوض بود تفصیل اجمال تشیخ انتقال را در منتخب التواریخ بشرح بسط
ضبط نموده و نقاب جهل و احتمال از چهره نفس الامر برداشته - شاید سخن را بکنار اصلا به یقین نرسیده
است پس در هنگام حیرتم سخنے گزارد - و بوالعجبے نماید که شیخ ابوالفضل با آنکه از علوم عربی بهرهٔ وافی
داشت بخلاف تواریخ سلاطین پیشین - و ملفوظات اولیاے کاملین پیراسته این چنین حرف و حکایت باطله
چگونه مبادرت کرد و شهادت ارباب غرض و ابناے جنس که در پے قهر و استیصال بودند مرکز اثبات

---

[1] نبیره شیخ عبد القدوس گنگوهی ۱۲ درویش فتنه بود که احداث ملت بادشاه در شیخ مبارک بیاید میگفت ۱۲ در اخراج شیخ مبارک
سعے نموده بمحضر اتحاد شیخ مبارک اتفاق نموده بود - شیخ نظام الدین تھانیسری بود صاحب چشتی که جلال الدین اکبر شاه
از جهت آنکه خلائق باو رجوع زیاده داشتند و خلاف شیخ مبارک بود حکم اخراج او بمکه معظمه داد و نورالدین
جهانگیر بادشاه شیخ محمد داود گنگوهی صاحب چشتی را بوجه جلوه شفقت او بیاد اندیشیده در حبس فرستاده بود -

[2] که به شیخ مبارک خلاف داشت ۱۲

قرار داده اصل قضیه را منعکس ساخت و به سعایت و شکایت خدمت ناشناس صوف لحیش و رعایت
و حمایت فرمایگان خدا فراموش جد بلیغ و سعی موفور بکار آورده و بزعم خود نقش مراد را به مدعا نشانیده
اما در نظر الوالاسباب این همه کارنامه ریو و ریا همچو نقش بر آب است و خط جاده سراب. زیرا که آنکه کسی
که منقولات و ملفوظات حضرت خواجه سلطان التارکین شیخ حمید الدین صوفی السوالی و حضرت
خواجه فرید الدین مسعود شکر گنج رحمة الله علیهم را که ایشان همزبان و همنشین حضرت خواجه بزرگ
بودند بچشم شوق و ارادت دیده باشد یقین می پندارند که هر آنچه که به علم حضرات ایشان
عین الیقین بود برائے ما و یاران طریق ما حکم حق الیقین دارد. و بعد از آنکه حضرت سلطان المشائخ
محبوب الٰهی در فوائد الفواد نقل فرمود. تصدیق بر تصدیق و تحقیق بالائے تحقیق است در تمام
شیخ بو الفضول و ثقات و عدول او کیانند و کیستند که تجاوز و مقابل اینچنین اثبات عظیم حرف
دیگر بر زبان آرند. و حضرت خواجه را حضور پنداشته وجود او را دستوده نهاد را بے اصل و
مقصود قرار دهند. لَعْنَتُ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِیْنَ. دوم آنکه حضرت شیخ بسیار اولوالعزم و
صاحب جلال بود و بادشاهانه زندگی میکرد. و خلائق بشمار باو رجوع داشتند و نذر و فتوح
بغایت میرسید و وقتیکه بادشاه را بحضرت او ملاقات دست داد حضرت شیخ که سخن دنیا
نمیدانست و از آداب خدمت شاهان غیر مانوس بود بطیب خاطر متوجه نشد. و همچنین ادائے
زمین بوس که نزد مصاحبان دولت سلطانی در منزل ستائش و لابه گری تسلیمش نام کرده بودند و
امتیاز خلوص و محبت و امتحان یگانه و بیگانه همیران ادائے نامشروع منحصر بود نه پرداخت
بادشاه را از ینمعنی خیلی واهمه در سر رسید. و نیز دیگران که منتظر و متمنی مرام بودند باظهار این آن
خاطر بادشاه را متغض کرده به پیرایه شکایت فقرا و مساکین و به تظلم و تعدی خواجه شیخ حسین
افسانها ساختند و به ترغیب از کشیر که بتقریب نذور و فتوح بحضرت شیخ حسین از همه اطراف
واکناف میرسید به قرار داد اخراج شیخ معز الله از مجهولان تنگ نظرت کسانی چند را به داد
خواهی میداد. به ایوان بادشاه رسانیدند. بادشاه که از حقیقت راز آگهی نداشت و هم دا…

بے اخلاصی و استغنا کہ از حضرت شیخ پیش ازین بظہور آمدہ بود قیام او را در اجمیر بوجہ حقارت
و اہانت صولت و سطوت بادشاہی مے اندیشید حکم فرمود کہ بسرعت تمام حضرت شیخ ترک
اجمیر تحمل کردہ سفر مکہ معظمہ اختیار کند از انجا کہ مظلومی و بیچارگی اہل بیت اطہار قدیم بودہ است
و بہ میراث رسیدہ و ہرچہ بر سر ایشان مے آید با صبر و سکون بر آن استقامت دارند
حضرت شیخ با دل غم رسیدہ و دیدہ نم دیدہ از خدمت مزار جد بزرگوارش محروم ماندہ با لیوس غربت
بعد ازانکہ بعد دو سنین مشہور از سفر حجاز باز آمد ہمون آتش و کاسہ یافت و بجا آنکہ اندیشہ سابق
کرد لنشین بود و بقلعہ بکر فرستادہ بزندان ادب بنشاندند و تا مدت دراز شیخ رحمہ اللہ در ہمان
گوشہ عسرت بہ تجرید و تفرید زندگی کرد تا آنکہ بعد از رفتن شیخ ابو الفضل بر مہمات دکن یکے از مقربان
بساط سلطنت فرصت وقت غنیمت دانستہ بشفاعت و وساطت حرم محترم بادشاہ مساعی جمیلہ
بجا رسانید و حضرت شیخ ازان بلاے ناگہان بدر رستہ و ... بان رستگاری یافتہ بدستور
سابق بمنصب تولیت مرقد جد بزرگوارش فرق عزت برافراشت و بقیہ عمر در ہمان مکان مرادی بسر بردہ
برحمت حق پیوست و در جوار مرقد جد پاکش عقب مسجد جامع در قبہ عالی مدفون شد مرقد پاکش
مرجع انام و مطاف عوام است رحمۃ اللہ علیہ وائے بر آن نادانان و ناشناسان کہ تحقیق این شیخ بزرگ
اشتباہ و بیجا دعا داشتہ بمقتضاے ناسنجیدہ منش مہما امکن وضع را فرع دانند و مضمون آنچہ
کہ بمضمون پندار در اکبرنامہ نوشتہ اند خارج از دائرہ وہم و قیاس است عقل فہیم و طبع سلیم
نمے پذیرد ما عنی اگر کرامت اول بادشاہ را بتحقیق پیوستہ بود کہ دعوی فرزندی خواجہ حسین
حضرت خواجہ بزرگ غلط است تا از چہ بود کہ او را باین ہمہ بامنصب تولیت رسانیدند و
بعد عقد دختر زادی او کہ بتفاخر شرف ہمعنان و ہمقران عمے فرزندی سکوت ورزیدہ
حرف دیگر درمیان نہ آوردند و بخلاف احکام شرعیہ کہ بحالت فقدان عمے فرزندی

اشکاشت است ہم تا وجہ محبت تسلیم بالعلم و او اے بے اخلاصی کہ از حضرت خواجہ حسین بظہور پیوستہ بود در زندان ...
رحمہ اللہ در مقام اجمیر دیوان نوشتند — دو گوشہ اختیاری در دار اجمیر نگاہ داشتند

منصب و باشت به اولاد دختری منجر میشود - آن مخدوم زاده فائق الکرام استحقاق موروثی باز
داشته با تلافت حق و مرافق اورا پرداخته‌اند مگر اینکه حضرت شیخ حسین را بدعوے اولاد دختری
والمعدون محض افترا بود - و انجمله سخن سازی و روباه بازی شیخ ابوالفضل نیز هم نظیر مولف از جهت
بوده باشد که بچشم ظاهر نگر انکار ماضی[1] و اعتراف حال کرده در اکبرنامه نموده است بصورت تصحیح
نماید - زیرا اگر قول شیخ ابوالفضل در باب تکذیب دعوے اولاد خواجه حسین بودے زنهار
منصب مشیخت و تولیت مزار حضرت خواجه بزرگ باز به دستور سابق به شیخ معز الله بهان
عزت و حرمت استقرار و استمرار نیافتے - نور الدین جهانگیر بادشاه در روزنامچه خود که
به تزک جهانگیری موسوم است - در سن هفتم جلوس خود شیخ حسین را مجاور خواجه بزرگ نوشته و
یکهزار روپیه بطریق خرج شش ماهه نداده و در فرمان اوقاف مزار شریف حضرت خواجه بزرگ
که قسمت کرده یک حصه بحضرت شیخ معز الله رسانیده و تجدید فرمان تولیت مشیخت
مزار حضرت خواجه بزرگ از عهد دولت خود ترتیب داده عطیه این منصب گرامی بحواله نبیرگی حضرت
خواجه بزرگ نسبیا ذکر شده - و بعد ازین که شاهجهان بادشاه فرمان جلی صاحب تقسیم نذور و
فتوح صادر نموده جهان آرا بیگم بنت شاهجهان بادشاه کتاب خود موسوم به مونس الارواح در حالات
حضرت خواجه بزرگ نوشته به قول حضرت شیخ مولانا عبد الحق محدث دهلوی اتفاق کرده
وجود اولاد امجاد به حق قرار داده - سلطان محی الدین اورنگ زیب عالمگیر در چند نوبت
بحضرت شیخ سید محمد سجاده نشین زر کثیر و خلاع و فیل رسانیده چنانکه در نسخه عالمگیرنامه مولفه محمد کاظم
مورخ عهد عالمگیری مرقوم گشت در سال جلوس چهارم و هشتم و نهم و علاوه آن که زبان دولت سلطان
قطب الدین شاه عالم بهادر شاه بن اورنگ زیب عالمگیر هنگام نصب سجادگی حضرت
شیخ سراج الدین و بعد آن بحضرت شیخ منیر الدین تذکرها به مواهب رنگین بر زادها و ارباب طائف

[1] انکار ماضی عبارت است از انکار اولاد و اعتراف حال عبارت است از سکوت که بدعوے [illegible] نزد وی حضرت خواجه حسین
نموده و تمیمی از پایه تحقیق در منزل راستی افتاده اثبات شده است ۱۲ +

و فقرا و صلحا و اکابران خدام روضهٔ منورهٔ حضرت خواجه بزرگ بقید کتابت آورده اند. و دیگر
فرامین و اسناد شاهان دهلی و بالخصوص سند مطالبات که بطور دستور العمل انتظام اوقاف
روضه منوره ابوالبرکات معین الدین اکبر ثانی بادشاه دهلی بحواله آئین ستودهٔ تصدیق فرشاهی
ترتیب تکمیل فرموده به حکام دولت انگلشیه فرستاد و حکام عالیمقام باتباع آن بالاستحکام احکام
نافذ فرمودند. و حواله سرور الصدور بملفوظ حضرت خواجه سلطان التارکین و فوائد الفواد ملفوظ
حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا و سیر الاولیا مولفه سید محمد کرمانی خلیفه حضرت سلطان
المشائخ و سیر العارفین مولفه ملا درویش جمالی و گلزار الابرار مولفه شیخ محمد غوث بن حسن بن موسی
شطاری و اخبار الاخیار مولفه حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی و منتخب التواریخ مولفه ملا عبد القادر
مورخ عهد اکبری و تاریخ فرشته مولفه ملا محمد قاسم و سیر الاقطاب مولفه شیخ اله دیا چشتی و مرات الاسرار
مولفه شاه عبد الرحمن چشتی و خزینة الاصفیا مولفه مفتی غلام سرور لاهوری و مناقب الحبیب
مولفه مولوی نجم الدین جهجهولوی و مخبر الاولیا مولفه شاه رشید الحق نبیره حضرت شیخ یحیی
مدنی احمد آبادی و رساله احمدی مولفه ملا عبد الباری بخاری الاجمیری و اقتباس الانوار.
و جوامع الکلم و اشجار الجمال و رساله ابراهیمیه ملفوظ حضرت شاه ابراهیم چشتی و مدائح المعین مولفه
مولانا شیخ رحمت الله دهلوی که در عهد حضرت محمد شاه بادشاه تالیف یافت در باب تاهل
حضرت خواجه بزرگ معین الحق معین الاولیا قدس سره و نیز تولید و تناسل و بقاے
اولاد پاک و رونق و زینت منصب سجاده نشینی بوجود باجود ایشان در دهن منکران اولاد امجاد
خاک مے اندازد. مولف همیدان اکثر از کتب و تذکرها و فرامین مسند جه باسبق و غیر آن
سواد ها گرفته جزو رساله هذا گردانیده است که مقام تشکیک و اشتباه را در مدخل نباشد. علاوه
آن که بالا مرقوم گشت جماعه از اکابران و بزرگان دار الخیر اجمیر سانحهٔ دیگر بر زبان دارند و آن اینست
که دوران زمان که شیخ مبارک در قصبه ناگور سکونت مے داشت بارے از قبیل کنیزان حضرت صاحب
سجاده خواجه سلطان التارکین شیخ حمید الدین صوفی سوالی متاهل شد. و از بطن او پسران و

یک دختر بوجود آمدند۔ شیخ ابوالفیض فیضی و شیخ ابوالفضل و غیره چون شیخ ابوالفضل را دولت و
کامرانی دست داد۔ و بسلک خدمت ملازمان شاہی بسربلندی یافت بمعاصران او حسد بردند
و از پستی نسب او سخن ہائے زشت و زبون تا به بادشاه رسانیده۔ از کنیزک زادگی او حکایت
آوردند۔ چون بادشاه را به این معنی آگہی شد۔ و از شیخ ابوالفضل استفسار کرد۔ او جواب داد که
مادر من از دودمان حضرت خواجه تارکین شیخ حمیدالدین صوفی ناگوری صحیح النسب است و نسبت
خاله زادگی با حضرت شیخ حسین اجمیری دارم که او ہم من لام نبیره حضرت خواجه تارکین است و ہر دو ما
طفلی من و حضرت شیخ حسین در قصبه ناگور یکجا بودیم۔ زیرا که پدر بزرگوار حضرت شیخ حسین خواجه
معین الدین ثالث بزمان غلبه کفر و تاخت آوردن پیکر پرستان ترک اجمیر کرده به ناگور طرح
اقامت می‌داشت و ہم آنجا دختری جمیله و عفیفه از نبیرگان حضرت خواجه تارکین قدس سرہما
که نسبتاً عینیه خواہر مادر من باشد در عقد نکاح آورده بود۔ باستماع این معنی بادشاه تصفیه این
قضیه را به استفسار حضرت خواجه حسین اجمیری محمول کرد۔ و وقتیکه حضرت شیخ مغزالله از سفر
حجاز بار آمده بمقام فتحپور به بادشاه ملاقی شد پرسید که آیا شیخ ابوالفضل را با حضرت شیخ
نسبت خاله زادگی صادق است۔ چون حضرت خواجه حسین این سخن بشنید در غضب شد۔ اما بنظر
مصلحت وقت ہیچ نفرمود۔ و بسخنہائے دیگر پرداخت بالآخر چون بادشاه بدریافت این حال
استبداد کرد حضرت شیخ طوعاً و کرہاً فرمود کل مؤمن اخوة۔ از آن روز شیخ ابوالفضل با حضرت
شیخ کینه در دل گرفت و مدام مترصد وقت بوده تا شیخ و تقلید مشائخ فتحپوری که بشفاعت ایشان
بروئے فلاح دیده بود حکایت و شکایت حضرت شیخ از سر نو بنیاد داده و نیز سخنہائے مکر ساخته
خاطر بادشاه را مکدر و منغض کرده بودن او دستاویز بکردن تو ہے خواست القصه کسانیکه دست احکام
خدا و رسول خدا تحریف و تجدید بعمل آرند و مناسک دین و اسلام و مسائل فقه و اصول اساس را غیر از قیاس
و معقول قرار داده به دلائل عقلی و براہین رسمی آئین نو بنیاد کنند۔ و در کلمه طیبه تصرف نموده نام
بادشاه احداث نمایند و در پرستیدن آتش و آفتاب صلاح دنیا و فلاح عقبی پنداشته اند امره

نواهی شرعیه اختلاف در میان آرند و به استیصال مسجد که حکم خانهٔ خدا دارد امر فرموده به تاسیس
و بنای صنم خانه سَوادُ الوَجهِ فِی الدّارین گشتند و اذیت و آزار ارباب حق و تالیف و توفیق
ملحدان و کافران امطلق هنجار و شعار کردند و اینهمه منظر حصول جاه و خاطر و پاسداری راجگان
باطنه بود حیف است و هزار حیف که و تمرود و ناشید و شیاطین بنیاد ایوان دین و اسلام برباد داده
و باستحکام آئین و آرایش پیکر و صنام پرداختند اگر بمقتضای طینت و عادت با حضرت
خواجه حسین انکار اولاد کرده به تعصب رشت شده آیند و باستیصال و تخریب او نظر بگمارند
بوالعجب نیست بهر حال از بیان این قال و مقال دم در کشیدن و مهر خموشی بر لب نهادن بهتر
از گفتن و بسیار گفتن است فردای قیامت قریب و دیوان محشر و دادگری داور محشر موعود
و متیقن است اینک زمان جزا و سزا است و تلافی ستم و دادرسانی بیداد و جفا مقرر فلهذا از
شکایت زمانه و ارباب زمانه درگذشته نظر بر عدالت و نصفت منتقم حقیقی برگماشته فارغ باشیم

باب سوم

در تذکرهٔ اولاد روحانی حضرت خواجه بزرگ قدس سره مشتمل است بر دو اصل و دو فرع

اصل اول

از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره

آن واقف اسرار حقیقت آن سالک مسالک عرفان و معرفت آن نازش فخر جنید و صفا قطب الکاملین قطب الاولیاء
قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار قدس سره اصل او از خاک پاک اوش است سال

هنوز هم از علوم صوری و معنوی بهره کامل بدست آورده دولت اختصاص ارادت و تشریف خلافت
از خدمت شیخ الاسلام معین الاولیاء حضرت خواجه بزرگ دریافت از تلمیذ الرحمن بود و بغیر آنکه
چشم را بحرف آشنا کند کلام الهی تا به پاره چهاردهم محفوظ دل و ملفوظ بر زبان می داشت شرف بیعت
در سال پانصد و نود و هفت و فضیلت خلافت در سن شش صد و بست منقول است زمانیکه خواجه بختیار
قطب الاولیاء در مصر سعادت ملتان ورود فرمود جنود چنگیزی بر نواحی پنجاب هجوم آورده
با ناصر الدین قباچه در آویخت و بازار جدال و قتال را با نائره تفنگ و بارق تیغ گرمی هنگا
درداد ناصر الدین قباچه از چنین دار و گیر ستوه آمده استمداد همت از خواجه بختیار قطب الاولیا
درخواست کرد و خواجه بختیار یک نوک تیر باو مرحمت فرمود فاتحه خیر گفتند ناصر الدین قباچه این عطیه
گرامی و بشارت بزرگ را فال فتح و ظفر پنداشته حمله دلیرانه و جرات مردانه بکار آورد و ترکان
چنگیزی تاب مقاومت و مجال استقامت در خود ها ندیده آئین اضطراب و مسلک فرار اختیار کردند
آورده اند که خواجه بختیار از ملتان بدهلی آمد و موضع کیلوکهری که الحال در آنجا مقبره همایون است
مقیم شد محمد عطا قاضی حمید الدین ناگوری و دیگرها از ارباب یقین سعادت دریافتند و سلطان
وقت هم بطریق ارادت و انقیاد جبین نیاز بر سنگ آستان می فرسود و شرف حضوری خدمت
را بهبود صوری و معنوی پنداشته توسل عقیدت و ارادت می افزود نقل است که خواجه بختیار
قطب الاولیاء را در پنج سالگی خضر علیه السلام به ملا ابو حفص نام سپرد کرده در باب تعلیم و تعلم
قدغن بلیغ فرموده بود تا آنکه خواجه قطب الاولیاء اکتساب علوم عقلیه و نقلیه فرموده از خدمت
ملا ابو حفص رخصت شد و بصحبت آباد بغداد رسیده با شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین
کرمانی رحمته الله علیه مراسم صوری و روابط معنوی افزوده بعزم هندوستان با شیخ جلال الدین
تبریزی تا به ملتان رسیده بود و بصحبت شیخ بهاء الدین زکریا رحمته الله علیه یک چند توقف ورزیده
به دار السلطنت دهلی نزول مکرمت فرموده و از انجا به پیرایه عریضه ادب اجازت حضوری ملازمت حضرت
معین الاولیاء خواجه بزرگ درخواست کرد از حضرت خواجه بزرگ ارشاد رفت که بعد مکان عاصی

قرب جانان نیست همو نجبا مشغول بودن نشاید. و باهم بعالم اسباب به شمانحو اهم رسید. آورده اند که
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا بعد ازین عزیمت دهلی فرمود و به اهالی و موالی آن دیار فیض و انعام
علی قدر مرام بخشید. و شیخ فرید مسعود گنج شکر بهمه آن زمان حاضر خدمت خواجه قطب الاولیاء
بود. و در گوشه تنهائی و کنج بینوائی اعتکاف داشت. چون بملازمت لازم الاطاعة حضرت
خواجه بزرگ معین الاولیاء مشرف گردید. فرمودند بابا بختیار شاهبازی بدست آورده که غیر از
سدرة المنتهی بجای دیگر آشیانه نه بندد. و همچنین بالاتفاق هر دو خدیو بزرگ انعام حقائق
و معرفت به حضرت خواجه مسعود شکر گنج مفوض شد. و پس از ایام چند خواجه بزرگ معین الاولیاء
بصوب دار الخیر اجمیر معاودت فرمود. و حضرت خواجه بختیار هم تاب مفارقت نه آورده در ناصیه
اطاعت سفر بر دوش همت برداشت هنوز دور از نظر نرفته بودند که جماعه کثیر با دلهای دردمند
و جانهای مستمند در تعاقب رسیدند. و بهزار خشوع و خضوع سکون خواجه بختیار قطب الاولیاء
در دهلی التجا کردند. حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء بر حسب حال نظر فرموده خواجه قطب الاولیا
را وداع کرد. و به قیام دهلی دستوری داد. خواجه بختیار قطب الاولیاء با دل اندوهگین و دیده
اشکبار برگشتند و در تلقین و تدریس ارباب سلوک و سیر اشتغال فرمود. روزی خواجه را بدین بیت
وقت خوش بود شعر

کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جان دیگر است

و مدت چار روز در حالت سکر و استغراق در گذشت. ناگاه سر مبارک در آغوش شیخ محمد عطا
قاضی حمید الدین ناگوری فراز کرده قدم پاک بر زانوی مولانا شیخ بدر الدین غزنوی دراز
فرمودند. قاضی محمد عطا از جمال با کمال بشارت قرب و اشارت وصال دریافته استفسار
کرد که در باب حفاظت امانت و ارشاد و در مقدمه استقرار آیین جاده خلافت ترددی است
فرمودند که خرقه و عصا و نعلین و مصلا که بواسطه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا بما رسیده
به شیخ فرید الدین مسعود باید سپرد. و بعد ازین هیچ نگفت و محمل زندگانی از اقامت دار فانی بربست

قدس ارواحہم ۔

تفصیل خلفاء بزرگش اینست

خواجہ فرید مسعود ـ سید بدرالدین غزنوی ـ شیخ برہان الدین بلخی ـ سلطان شمس الدین التمش ـ مولانا فخرالدین حلوائی
شیخ احمد ـ شیخ حسین ـ شیخ فیروز ـ شیخ بدرالدین موتاب ـ شاہ خضر قلندر ـ شیخ نجم الدین قلندر
شیخ سعدالدین ـ شیخ محمود ـ مولانا محمد ـ مولانا سید ـ شیخ صوفی بدہنی ـ شیخ ابوالقاسم ـ شیخ
نظام الدین ابوالموید ـ شیخ تاج الدین منور رحمۃ اللہ علیہم اجمعین ۔

ذکر خواجہ فرید الحق والدین مسعود شکر گنج قدس روحہ

سالک مسالک تفرید و توحید مرد میدان توکل و تجرید بدر السالکین شمس المجاہدین
قدوۃ العارفین برہان الاولیاء تاج الاصفیا حضرت خواجہ فرید الحق والدین مسعود شکرگنج
قدس روحہ کہ پدر بزرگوارش بزمان سلطنت شہاب الدین غوری از کابل بلاہور آمدہ با دختر ملا
وجیہ الدین خجندی متاہل شد نسبت پاکش بشش واسطہ بسلطان ابراہیم بن ادہم میرسد ولادت
باسعادت حضرت خواجہ فرید در سال پانصد و ہشتاد و چہار بوقوع آمد۔ وقتیکہ خواجہ بختیار قطب الاولیا
بملتان آمد خواجہ فرید را در مسجد مشغول بکتاب نافع دید پرسید چہ خوانی عرض کرد نافع است فرمود نافع خواہد شد بعدہ
خواجہ فرید مسعود روئے نیاز بر قدم پاک نہادہ بیعت کرد۔ و پس از چند سال بدہلی آمدہ بجہت کشیدن ریاضت
و اکتساب مراتب صفوت از ملازمت حضرت خواجہ قطب الاولیاء خرقہ خلافت دریافت چون طنطنہ
کرامت و شہرت ولایت او در اقصائے عالم مشہور است جوق جوق اہل محبت جمع مے آمدند
خواجہ فرید مسعود از ہجوم و کثرت منزل وحدت عزلت گزیدہ بسمت ہانسی آمد در انجا باجودھن کلبہ اقامت
ورزید۔ با آنہمہ ارباب فقر و فخر عقب نمی گذاشتند و در آن زمان قاضی شہاب الدین در اجودھن بود و
دنیا پرستی میکرد۔ بر حال و احوال خواجہ فرید وقوف یافتہ در نائرہ حسد گرم سوخت۔ و اعیان و اشراف
اجودھن را بر انگیختہ بتکلیف خواجہ فرید مشغول و ترغیب داد۔ و از حاکم ملتان باظہار مقدمات خلاف واقع

برائے اخراج و استیصال خواجه فرید مسعود درخواست کرد. اما حاکم ملتان که از حقیقت حال کماهی آگهی داشت
قاضی مذکور را معتوب و مقهور ساخته بود. الحاصل چون قاضی مذکور را غیر از خجلت و تشویر چیزے بدست نیامد
به قبول صله معقول قلندرے را به آزار خواجه فرید مامور کرد. روزے که خواجه فرید این ردا بر روئے خدانما
کشیده مشغول بحق بود. قلندر سازور درون حجره در آمد و میخواست که بخواجه آزار رساند. خواجه بتصرف باطن
آگاه شد. به خادمے امر فرمود که قلندر را بگوئید که از اینجا برود. وگرنه رسوائے جهان خواهد شد. قلندر چون
این سخن بشنید بحال خود نماند و در حد به فرار نهاد. فرمود صاحب اخبار الاخیار که خواجه فرید را در آغاز مجاهده
بروزه طے اتفاق افتاد روزے کسے بوقت افطار طعام آورد. خواجه فرید مسعود هنوز تمام نخورده بود
که استفراغ شد. چون بامداد بملازمت خواجه قطب الاولیا مشرف شد فرمود بابا فرید طعام مشتبه از
مال حلال نبود الحمد لله که ازان محفوظ داشتند. صاحب تذکرة العاشقین آورده است که تاجرے با چند
مهار شتر که محمول به نبات و شکر بودند به دهلی میرفت. چون به اجودهن رسید خواجه فرید پرسید که بر پشت
شتران چه بار آورده گفت نمک است. فرمود نمک خواهد شد. چون به دهلی رسید و بارها بکشاد همه نمک بود
از راحت القلوب مولفه خواجه نظام الدین نظام الاولیا منقول است که روزے محمد یار نام که از یاران
خدمت بود. از بس سراسیمه و مضطر بخدمت آمد. چون حضرت خواجه فرید مسعود وجه ملال و موجب اضمحلال
پرسید التماس کرد که برادر من بحال زار باشد در مرض گرفتار است و او را بکنار نزع گذاشته بخدمت رسیده ام
فرمود نظر بجناب ایزد داشت باینک زود برو و نیک ببین که برادرت از قضائے معلق رستگاری
یافت هماندم محمد یار بشادان و فرحان بجائے خود آمد و برادر مایوس الحیات را مستغرق صلواة
نگریست.

وازمشاهیر خلفایش تفصیل انیست

خواجه نظام الاولیا. شیخ جمال الدین هانسوی. شیخ علی احمد صابر. بدرالدین سلیمان. شیخ
نظام الدین شهید. بدرالدین اسحاق. شیخ زین الدین. شیخ نجیب الدین متوکل. شیخ داود پاهی
شیخ جلال الدین. شیخ رکن الدین. سید محمد کرمانی. شیخ منتخب الدین. شیخ برهان الدین غریب

شیخ یوسف - شیخ برهان الدین صوفی - شیخ محمد مکانی - شیخ شکر ریز وغیره رحمة الله علیهم اجمعین - و
تاریخ وفات خواجه خورد در سن ششصد و شصت و چهار مرقوم است ◆

شیخ بدرالدین غزنوی چشتی

خلیفه حضرت قطب الاولیا خواجه بختیار است به سماع نسبت تمام داشت بزرگان هم‌عصر
بعظمت و شیخیت او متفق بودند - و او هم صحبت خضر علیه السلام بود مرقد او پائین مزار قطب الاولیا
خواجه بختیار است و در سال ششصد[۶۵۷] و پنجاه و هفت تاریخ وفات او منقول است ◆

شیخ نظام الدین ابو المؤید

مرید شیخ عبدالواحد غزنوی است چون به دهلی آمد بشرف ملازمت خواجه قطب الاولیا - کار خود بجائی
رسانید و خرقه خلافت پوشید - شیخ جمال الدین کولوی از اولاد اوست تاریخ وفات او در سال
ششصد[۶۷۲] و هفتاد و دو رقم نموده اند ◆

قاضی حمید الدین ناگوری

نام او محمد بن عطا است مولد او بخارا و منشا او ناگور و مدفن او دهلی است در آغاز قاضی ناگور بود
بالآخر در تجرید و تفرید پرداخت و در بغداد رفته از شیخ شهاب الدین سهروردی مرید شد - او را بخدمت
خواجه بختیار قطب الاولیا ارادت واثق و محبت صادق بود - و تا بدم واپسین در ارادت و محبت
دقیقه فرو نگذاشت و به فیض صحبت و نسبت خواجه قطب الاولیا او را در سماع غلو تمام بود بسیار
دوست میداشت تا آنکه علمای وقت دنبالش گرفتند و محضر ساختند و به آزار کمر می‌بستند -
قاضی حمید الدین را تصنیفات بسیار است از آنجمله کتاب طوالع شموس شهرت تمام دارد تاریخ
وفات او در سال ششصد[۶۷۸] و هفتاد و هشت مذکور است ◆

شاه خضر رومی

مشرب قلندریه داشت صاحب کرامت عظمی و خوارق کبرے بود چون به هندوستان آمد بملازمت خواجه بختیار قطب الاولیا مشرف شد. و کلاه و خرقه دریافت و بولایت معاودت فرمود سلسله او قلندریه چشتیه مشهور است ❖

شیخ جمال الدین خطیب هانسوی قدس الله سره العزیز

شاهباز عرصه لاهوت شیر دلیر پیشه بیشه جبروت فرید العصر فرید الاقطاب جمال الاولیا شیخ جمال الدین خطیب هانسوی قدس سره که سلسله نسب او به امام ابوحنیفه میرسد و خلافت از حضرت خواجه فرید مسعود رح جامع کمالات بود خواجه فرید بتقاضاے محبت او دوازده سال در هانسی سکونت داشت. و میفرمود جمال - جمال ما است. و گاه میفرمود جمال میخواهم که بگرد سرت بگردم. و هر کرا خواجه شیخ فرید رح خلافت میداد باو میفرستاد اگر او قبول میکرد درست مے بود. اگر او رد میکرد باز خواجه فرید رح قبول نمیفرمود. روزے شخصے بخدمت خواجه فرید آمد. از وے پرسید جمال ما چه حال دارد جواب داد که از آن روز که بشما نسبت درست کرده است اسباب دنیا و شغل خطابت ترک داد و محنت عظیم و بلاے عظیم میکشد. با استماع این معنی خواجه فرید مسرور شد و فرمود. الحمد لله که خوش میباشد و بعد وفات در واقعه دیدند و حال پرسیدند گفت چون مرا در گور کردند فرمان رسید که بصله دوره گفت صلواة البروج متصل نماز شام بخشیدم. آورده اند که بعد چند گاه بنظر بنیاد قبه بالاے قبر آن کاویدن آغاز کردند. چون به نزدیک لحد رسیدند سمت قبله غرفه نمودار شد و بوئے لطیف و رائحه بهشت یافتند. همان ساعت از آنجا دور شدند و باز پوشیدند. رحمة الله علیه ❖

شیخ نجیب الدین متوکل

برادر حقیقی و خلیفهٔ شیخ الکبیر خواجه فرید مسعود است صاحب حال و کمال بود. صاحب اخبار الاخیار می‌فرماید که روز عید درویشان جمع آمدند و ماحضر خواستند در خانهٔ شیخ چیزی نبود. کوزهٔ آب پیش درویشان آورد و گفت که ماحضر همین است درویشان روشن ضمیر بطیب خاطر کوزهٔ آب گرفتند و آب نوشیدند وفات شیخ در سال ششصد و هفتاد و یک هجری مذکور است ٭

شیخ بدرالدین بن علی بن اسحاق بخاری

از اعاظم خلفای خواجه فرید است عالم علوم صوری و معنوی بود در آغاز با درویشان انکار داشت از تصرف باطن حضرت خواجه فرید متوجه شده خرقه و خلافت یافت و بمرتبهٔ کمال رسید. تاریخ وفات ششصد و نود منقول است ٭

شیخ منتخب الدین چشتی

ارادت و خلافت از حضرت خواجه فرید داشت منقول است که از عالم غیب دو تا خلعت زرنگار باد رسید و او از قیمت آن به احتیاج درویشان صرف ساخت در سن ششصد و نود و پنج وفات یافت ٭

سید محمد بن سید محمود کرمانی

از عمائد احباب و اعیان اصحاب خواجه فرید مسعود است اول به تقریب تجارت به لاهور آمد و از انجا با جوهر به پابوس حضرت خواجه فرید مشرف شد در سال هفتصد و یازده فوت شد ٭

خواجه علاء الدین بن خواجه بدر الدین سلیمان

نبیره و صاحب سجاده جد خود است تا مدت پنجاه و چهار سال بر مسند مشیخت و ارشاد متمکن بود و به زهد و ورع و زندگی بسر کرد و با اسباب و ارباب دنیا سر و کار نداشت تاریخ وفات در سال هفتصد و بست و سوم است ۞

مولانا داؤد پالهی

در نواح ردولی سکونت داشت و ارادت و بیعت او با حضرت خواجه فرید مسعود صادق است خواجه نظام الدین محبوب الاولیا ذکر او بسیار می‌کرد و می‌فرمود که صاحب کمال و محبت بود رحمة الله علیه

فرع اول

از حضرت سلطان المشائخ صدر آرای بزم عرفان و معرفت مهر سپهر فضائل و عظمت تاجدار کشور حقیقت هادی مراحل و منازل هیبت و الوهیت شاهد المشهودین منظور الناظرین نظام العرفا نظام الاولیا سلطان المشائخ خواجه نظام الدین محبوب الهی قدس الله سره العزیز۔ خلیفه برحق خواجه فرید مسعود است از سر آغاز آگهی آتش عشق در دل و سودای محبت در سر داشت۔ تا آنکه بسعی و توسل شیخ نجیب الدین متوکل۔ بملازمت خواجه فرید مسعود مشرف شد و آنگاه که دولت پابوس دریافت و نظر مشتاق بر جمال جمیل شیخ کبیر خواجه فرید مسعود افتاد از خویشتن برفت و عمر عزیز و جهد بلیغ که در اکتساب علوم عقلی و نقلی صرف نموده بود و ثمره آن در طرفة العین به جلوه مشهود وجود نگریست و ذوق تازه و حلاوت بی‌اندازه دریافت۔ و از سر حصول منصب قضا که بمقتضای علم ظاهر و منشاء دانشمندی بود در گذشته متردد بود که بخدمت حضرت خواجه فرید مسعود از حال و احوال خود چیزی عرضه دهد که بیک ناگاه خواجه فرید باو متوجه شد۔ و سخن نخست که بر زبان حقایق بیان

حضرت خواجه فرید رفت اینست ؂

اے آتش فراقت دلہا کباب کرده   سیلاب اشتیاقت جانہا خراب کرده

چون حضرت سلطان المشائخ خرقه خلافت و ریاست کرده در دہلی آمد و بمقام غیاث پور سکونت اختیار کرد۔ از ہجوم خلائق که ہزار در ہزار جمع مے آمدند۔ اندیشه نقل مکان بکنون خاطر میداشت زیراکه انجمن عام مانع خلوت خاص بود۔ ناگاه جوانے از مردان غیب پیدا آمد و به سلطان المشائخ خطاب کرد ؂

آنگه که تو مه شدی نمیدانستی   انگشت نمائے عالمے خواہی شد

ونیز ارشاد فرمود که مقتضائے مرد و مردانگی اینست که انجمن در خلوت و خلوت در انجمن باشد سلطان المشائخ میفرماید که از آن روز اندیشه نقل مکان از خاطرم برفت و ہمونجا بہدایت خلق و عبادت حق مشغول شدم۔ صاحب اخبار الاخیار میفرماید که چون علاء الدین خلجی از دار فنا بمنزل بقا سفر اختیار کرد و تخت دہلی بتصرف سلطان قطب الدین درآمد۔ و خضر خان را که مرید و معتقد سلطان المشائخ بود بقتل رسانید و ہم در پے آزار سلطان المشائخ سعی موفور بکار آورد۔ روزے از قاضی محمد غزنوی که از ارباب استشاره بود پرسید که اینچنین زر کثیر و سرمایه خطیر به شیخ از کجا میرسد۔ قاضی مذکور که ضلالت جاوید بنامش رقم زده بودند۔ جواب داد که ہر یکے از متوسلان بادشاه و متوکلان حضرت آگاه علی قدر مراتب و مناسب نذور و فتوح میرسانند۔ باستماع این معنی سلطان قطب الدین از خود برفت و در آتش رشک سوخته اعلان داد که ہر آنکه با لطائف و تحائف با سلطان المشائخ ہمت خواہد کرد از دولت بادشاہی محروم و موقوف خواہد شد اما چون این واقعه بگوش حق نیوش سلطان المشائخ رسانیدند۔ خواجه اقبال خادم را که متولی اوقاف داوار بود امر فرمودند که از امروز صرف مطبخ المضاعف کردیم۔ عند الاحتیاج اسم ذات بر زبان آورده۔ و دست طلب در گوشه طاق برزده۔ بقدر ضرورت میگرفته باشد خواجه اقبال ہمچنان عمل کرد و سلطان باطلاع این معنی۔ بغایت محجوب و منفعل شده۔ کسے را

بخدمت حضرت سلطان المشائخ فرستاد و بمقدم پاکش التجا کرد سلطان المشائخ در جواب
فرمود که خدمت ایوان شاهان شایان درویشان نیست. آورده اند که پادشاه را کینه و عناد ازین
جواب در دل جا کرد و بطلب سلطان المشائخ اصرار و استبداد افزود روزی جمیع مشائخ و اکابر
دهلی برسم فاتحه در مقبرهٔ شیخ ضیاء الدین رومی جمع آمده بودند سلطان قطب الدین هم بجای
خود نشسته تلاوت قرآن میکرد. آنگه که حضرت سلطان المشائخ تشریف آورد. غیر از سلطان
که او قرآن میخواند جمیع مراسم تبجیل و تعظیم بتقدیم رسانید سلطان بمشاهدهٔ اینچنین عظمت
و الوهیت اندیشهٔ ناحق در دل پیدا شد و بواسطهٔ جمعی که از اکابر دولت دنیا بودند بحضرت
سلطان المشائخ درخواست کرد که بدین پادشاه هر روز و الا نه بآغاز هر ماه یکبار تکلیف
نموده باشند هر چند که سلطان المشائخ به سرانجام جواب التفات نکرد و هیچ نگفت
اما منتظران وقت که در کمین گاه شر و فساد بودند قضیه را معکوس کردند و خاطر پادشاه
را از مقدم شیخ مطمئن کرده غرهٔ موعود کردند. با دراک شهرت اینچنین خواجه وحید قریشی و اعز الدین علی
شرف حضور بخدمت حضرت شیخ دریافته در باب رفتن نزد پادشاه استفسار کردند فرمود که
هرگز خلاف طریق پیران ما نخواهد شد و سلطان با ارادهٔ خود ناکام خواهد ماند. بعد ازین فرمود که
شبی در واقعه دیده بودم که بر فراز صفه نشسته ام و گاوی با شاخ دراز قصد من میکند ناگه از جا
برخاستم و هر دو شاخ بدست گرفته بر دو تکان دادم همین که گاو بر روی زمین افتاد و هلاک شد
آورده اند که چون غرهٔ ماه واقع شد سلطان المشائخ بدین پادشاه تکلیف نکرد و همون شب شخصی
از نسل مغل باشارت خسرو خان سلطان قطب الدین را به قتل رسانید میگویند که
سلطان المشائخ متاهل نبود و چون عمر شریفش بنود و یک سال رسید بعوارض حبس البول عارضه مبتلا شد
و بروز چهلم از آغاز مرض بعد نماز پیشین یک دستار خاص و پیراهن و مصلا و مثال خلافت
بمولانا برهان الدین غریب و یک دستار و پیراهن مبارک بمولانا شمس الدین مرحمت فرمود
بهر یکی بندگان خدمت انعام فرمود. و تسبیح و مصلا و خرقه و کاسه و عصا هر آنچه که از خواجه فرید

یافتہ بود و بہ شیخ نصیر الدین محمود سپردہ ارشاد کرد کہ در دہلی باید بود و جفاے مردم را باید کشید پس از آن بہ نماز مشغول شد و کہ آفتاب ارباب معرفت آن صدر نشین اصحاب صدق و صفا در جوار رحمت حضرت کبریا پیوست۔ فہرست گرامی اصحاب کہ بہ فخر خلافت ممتاز بودہ انیست ✤

فہرست خلفا

خواجہ نصیر الاولیا شیخ نصیر الدین۔ شیخ اخی سراج۔ شیخ قطب الدین منور۔ شیخ حسام الدین ملتانی۔ مولانا جمال الدین۔ مولانا فخر الدین۔ خواجہ حسام الدین سوختہ نبیرہ معین الاولیا حضرت خواجہ بزرگ مولانا ابوبکر۔ مولانا فخر الدین فیرمدی۔ مولانا سلم الدین دہلی۔ شیخ برہان الدین غریب۔ مولانا وجیہ الدین یوسف مولانا شہاب الدین امام۔ مولانا شیخ محی الدین کاشانی۔ مولانا وجیہ الدین پائلی۔ مولانا فصیح الدین مولانا شمس الدین یحییٰ۔ خواجہ کریم الدین سمرقندی۔ شیخ جلال الدین اودھی۔ قاضی شرف الدین مولانا کمال الدین یعقوب۔ مولانا بہاء الدین۔ شیخ مبارک۔ خواجہ مغز الدین۔ خواجہ ضیاء الدین برنی شیخ تاج الدین داوری۔ مولانا موید الدین انصاری۔ خواجہ شمس الدین خواہرزادہ امیر خسرو۔ شیخ نظام الدین شیرازی۔ خواجہ بیالا۔ شیخ فخر الدین میرٹھی۔ شیخ علاء الدین۔ شیخ شہاب الدین کنتوری مولانا حجۃ الدین ملتانی۔ شیخ بدر الدین۔ شیخ رکن الدین چنیری۔ شیخ عبد الرحمن سارنگپوری حاجی احمد بداؤنی۔ شیخ لطیف الدین۔ شیخ نجم الدین محبوب۔ شیخ شمس الدین دہاری۔ خواجہ یوسف بداؤنی۔ شیخ سراج الدین حافظ۔ قاضی شاد علی۔ مولانا قوام الدین کیتانہ۔ مولانا برہان الدین ساوری۔ شیخ نظام الدین مولے۔ قاضی عبد الکریم قدوائی۔ قاضی قوام الدین قدوری۔ مولانا علی شاہ جاندار۔ خواجہ تقی الدین خواہرزادہ خواجہ نظام الاولیا۔ سید محمد کرمانی۔ سید یوسف حسنی۔ حمید شاعر قلندر۔ امیر خسرو دہلوی۔ امیر حسن علائی سجزی۔ شیخ برہان الدین ہانسوی۔ قاضی فخر الدین ایجبلوری۔ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین ✤

شیخ نظام الدین شیرازی چشتی

مخر خلافت حضرت خواجہ نظام الاولیا واز صفات عالیہ آراستہ بود۔ بشیوہ درویشی پیراستہ۔ و بمرتبہ کمال شیفتگی در سماع داشت۔ سال ہفتصد و ہیژدہ تاریخ وفات اوست رحمتہ اللہ علیہ۔

قاضی محی الدین کاشانی چشتی

فضیلت خلافت از خواجہ نظام الاولیا دریافتہ بود و زہد و تقوے ممتاز بود و بعلوم تفسیر یگانہ آفاق در سال ہفتصد و نوزدہ ہجری ۷۱۹ وفات یافت۔

خواجہ شمس الدین خواہر زادہ امیر خسرو

برگزیدہ روزگار بود و شیفتہ محبت خواجہ نظام الاولیا۔ وقت تحریمہ بستن تا جمال شیخ ندیدے تحریمہ نہ بستے۔ چون او را مرض موت در گرفتہ بود و خواجہ نظام الاولیا بہ عیادت میرفت با شنا راہ خبر آوردند کہ او فوت شد خواجہ فرمود الحمد للہ کہ دوست بدوست پیوست ہفتصد و بست و دو سال وفات اوست رحمتہ اللہ علیہ۔

خواجہ امیر خسرو دہلوی چشتی

سلطان الشعرا برہان الفضلا بود۔ بحضرت خواجہ نظام الاولیا عقیدت ارادت تمام داشت و حضرت خواجہ ہم او را محرم اسرار و شیر بزم خلوت انگاشت و ترک اللہ لقب کردہ بود۔ و دو با بہ عطائے خلعت خلافت مشرف فرمود۔ نقل است کہ او ہر شب بہ نماز تہجد ہفت پارہ قرآن خواندے و ہر شب بخدمت حضرت خواجہ نظام الاولیا مشرف شدہ در باب سخن گفتے در آخر

عشق و محبت خواجه سوخته و برشته بود که پیرهن مبارک بالای قلب آتش خورده میماند. آورده‌اند که هنگام ارتحال حضرت خواجه نظام الاولیا او در دهلی نبود و معیت بادشاه بصوب بنگاله قیام داشت چون خبر وفات حضرت شیخ بشنید مراجعت به دهلی کرد و روی گرد آلوده و دیده نم آلود بر مرقد مطهر نالید و کسوت سیاه در بر کشید. بالآخر بوفور درد و رنج در هفتصد و بست و پنج رحلت فرمود رحمة الله علیه

شیخ وجیه الدین یوسف چشتی

از مقربان خدمت نظام الاولیا بود و بعد تشریف خلافت بصوب چندیری رفته بهدایت و تلقین خلائق بسر برد و در سال هفتصد و بست و نه ازین کهنه رباط انبساط حیات بربست و بمقام چندیری مدفون شد. رحمة الله علیه

شیخ حسام الدین ملتانی

از خلفای نامدار و اصحاب باوفا حضرت خواجه نظام الاولیا است بزهد و ورع در یاران جلیسه ممتاز بود. در اکثر اوقات حضرت خواجه میفرمود که شهر دهلی در سایه عاطفت و ظل حمایت اوست. آورده‌اند که بعد اجازت حضرت شیخ بزیارت حرمین شریفین رفتنی بود باز آمد حضرت شیخ فرمود اگر کسی خواهد که بزیارت ختم رسالت و صدر نبوت مشرف شود باید که نیت علیحده کند. اگر چه بذیل حج کعبه بمدینه منوره رفتن موجود است. اما شرف زیارت حاصل نشود. چون این سخن بشنید باز بزیارت مدینة الرسول راهی شد. وفات او در سال هفتصد و سی و پنج مذکور است. رحمة الله علیه

شیخ فخر الدین مروزی

از مردان با خدا و اسوهٔ اصفیا و اصحاب خواجه نظام الاولیا بود. روزی بخدمت خواجه التماس کرد که وقتی مرا تشنگی غلبه کرد. کوزه پر آب از غیب نمودار شد. بشکستم و نخوردم. خواجه فرمود که بایست خورد.

هرچه از غیب میرسد بی عیب باشد. آورده اند که او کتابت قرآن مجید در هفت شب از چهار آنه میگرفت وانکار میکرد. وفات آن جامع الکمالات در سال هفتصد و سی و شش منقوش است رحمة الله.

میر حسن علائی سجزی چشتی

سرآمد فصحای روزگار و سرخیل شاعران نازک خیال بود. و بحضرت خواجه نظام الاولیا محبت و عقیدت بمرتبهٔ کمال داشت و خرقهٔ خلافت دریافته و کتاب فوائد الفواد از ملفوظات حضرت خواجه مجتمع ساخته و در سال هفتصد و سی و شش در شهر دیوگیر وفات یافت رحمة الله علیه.

مولانا ضیاء الدین برنی

از مقربان و معتمد خلفای حضرت خواجه نظام الاولیا است و از بس مورد اکرام و مصدر انعام بوده و مجلس حضرت شیخ اکثر کلمات بدیع گفتی و بخواجه خسرو و میر حسن علائی سجزی مودت و اتحاد تمام داشت. بسیار تالیف و تصنیف از یادگار اوست سال وفاتش هفتصد و سی و هشت رقم زده اند رحمة الله علیه.

شیخ برهان الدین غریب

برگزیدهٔ روزگار و صوفی با وقار صاحب ذوق سماع و وجد و حال بود و او را بحضرت خواجه نظام الاولیا محبت بسیار و خصوصیت بیشمار بود. یکی در مدت العمر خود بصوب غیاث پور که مسکن مرشد برحق بود گاهی پشت نداد. خرقهٔ خلافت از خواجه نظام الاولیا دوبار دریافت چون باتباع ارشاد حضرت خواجه نظام الاولیا بر ولایت دیوگیر مامور شد در آنجا قبول عظیم یافت. آورده اند که شیخ زین الدین غریب بود ولایت وطنش کرامت و فضائل او شنیده از شیراز بدیوگیر آمد. و چون شیخ را در سماع متوجه دید متردد گشت شیخ بر خطرهٔ او وقوف آورده گفت که چندین مسافت بنظر ملاقات درویش اختیار کردن و باز بمنزل مقصد رسید و حصول کار توقف ورزیدن دلیل دانش و آگاهی نیست. اگر خطره یاد است مانع کار ا

از وے استفسار ہا کرد۔ ان شاء اللہ تعالیٰ رفع خواہد شد۔ باستماع آں یعنی شیخ زین الدین در مجلس سماع حاضر شدہ روئے بر زمین نہاد و وجد آغاز کرد۔ و خطرہا کہ مکنون خاطرش بود رفع گشتند۔ چنانچہ مرید مریدان با اعتقاد وے جائے یافت و در ایام معدود از کاملان وقت گردید۔ واز مریدان وے شیخ حسین ملفوظات او را جمع کردہ بہ ہدایت القلوب موسوم کرد۔ شیخ فرید الدین و شیخ کمال الدین کاسانی و شیخ رکن الدین از مشاہیر خلفائے شیخ برہان غریب بودہ اند۔ سال وفات او ہفتصد و چہل و یک ۷۴۱ھ منقول است رحمۃ اللہ علیہ۔

شیخ شمس الدین یحییٰ

خلیفہ مستند حضرت خواجہ نظام الاولیا است اکثر علمائے دین شاگرد او بودند۔ اصل وے از ملک اودھ است۔ برائے اکتساب علم بدہلی آمدہ بود۔ و کمال علم بمرتبہ غایت رسانید۔ از علمائے عصر کسے را با او مجال مقاومت نبود۔ روزے بوسیلہ شیخ صدر الدین بحضرت خواجہ نظام الاولیا باریافت و بمشاہدہ جمال مبارک زمام اختیار و دانش از دست دادہ بشرف بیعت و خلافت مشرف شد۔ وفات او در سال ہفتصد و چہل و ہفت ۷۴۷ھ منقول است رحمۃ اللہ علیہ۔

خواجہ حسام الدین سوختہ

بن خواجہ فخر الدین بن شیخ الاسلام حضرت خواجہ معین الحق والدین قدس سرہٗ

سوختہ آتش محبت و دوختہ ناک مودت بود۔ سینہ داغدار و دیدہ اشکبار داشت۔ با سلطان المشائخ نظام الاولیا ہم صحبت بود و در تجرید و تفرید و محنت و عسرت زندگی میکرد و صاحب مقامات بزرگ کرامات مشترک بود۔ شب ہا میگریست و بہ درد و غم مے زیست۔ آوردہ اند کہ او ہم جمال خواجہ بزرگ معین الدین الاولیا بود۔ و جلوہ پاکش بندگان طریقہ چشتیہ را از جا مے ربود۔ خواجہ نظام الاولیا او را دوست داشتے

و بیشتر بر حال و احوال او پرداختے. نقل است که روزے خواجه حسام الدین را وقت خوش بود. چون بر مرقد پاک خواجه معین الاولیا جد امجد خود حاضر شد و به ذوق و شوق تمام در پایین مرقد پاک بوسه دادن و چشم مالیدن آغاز کرد. دران حال از درون مزار فائض الانوار ندا برآمد فرزند من اینهمه سوز و گداز و محبت و محنت که بر خود مے پسندی موجب تفریح و تفتیح مشام و باعث تسکین انبساط ارواح جد و پدر گشت. پیش ازین زحمت و محنت بر خود روا مدار که کار تو بانجام رسید و خدا ترا بتو انعام فرمود و بیامرزید. چون از خدمت مزار رخصت شد بجهت چیره دستی سیکه پرستان که متصرف بودند تاب مقاومت و مجال اقامت اجمیر در خود ندیده بقصبه سانبهر آمد و بعد از چند ایام ازین کهنه رباط زندگانی بعالم قدس شادی و کامرانی رخصت سفر بر داشت و نعش او باخر سعیے بسر راه اجمیر مدفون شد. سال وفات هفتصد و چهل و یک رقم نموده اند. تا الآن مرقد پاک او مرجع انام و مطاف عوام است و از ستر فیض مزار برکات آثار اینست که گاهے امراض وبائیه دران دیار شنیده نمیشود ؛

شیخ عزیز الدین صوفی

از خلفائے اعظم و مقربان معظم حضرت خواجه نظام الاولیا است مادرش دختر خواجه فرید مسعود رض بود. کتاب تحفة الابرار از ملفوظات خواجه نظام الاولیا جمع کرده است روزے که او بخدمت خواجه نظام الاولیا حاضر شد حضرت خواجه در حالت استغراق بود. چون بحال باز آمد پرسید کیستی. التماس کرد عزیز. فرمود عزیز خواهی شد. انشاء الله تعالے وفات او در سال هفتصد و چهل و یک هجری مرقوم است. رحمة الله علیه ؛

شیخ عثمان اخی سراج

از محبوب ترین دوستان و خلفائے خواجه نظام الاولیا است رض آورده اند که او بارادهٔ بیعت

سلطان المشائخ آمده بود. اما از علوم معرفتی نداشت. حضرت شیخ مولانا فخر الدین زرادی فرمود
که این جوان صورت خوب و شمائل مرغوب دارد لیکن صحبت سنّی بهرگی علم حقیقت است که از
دولت معرفت محروم است. مولانا فخر الدین عرض کرد که باندک التفات حضرت شیخ دشوار نیست
بعد مرور ایام چند از علوم معرفتی بی بهره نخواهد ماند چنانچه مولانا مذکور در تعلیم و تدریس آن مساعی جمیله کرد
و او را در مدت شش ماه بمرتبه کمال رسانیده بخدمت خواجه نظام الاولیاء حاضر آمد و حضرت خواجه نظام الاولیاء
از بس خوشوقت و مسرور گشته به شرف بیعت او را مشرف کرد. و در اندک زمان خرقه خلافت
دریافته بولایت بنگاله مامور شد. بارها حضرت خواجه نظام الاولیا رض میفرمود که اخی سراج آئینه
هندوستان است. وفات او در سال هفتصد و پنجاه و هشت مرقوم است رحمة الله علیه

مولانا وجیه الدین پائلی

دانشمند متبحر بود و استاد وقت و در ریاضت و عبادت و زهد و تقوی یگانه روزگار. در آخر
مرید خواجه نظام الاولیا گردید و کمال عقیدت بحضرت او داشت. او میگفت که وقتی به پائل میرفتم
میرفتم در اثنای راه شخصی را دیدم که او صوفی بود در دل من نوعی انکار آمد. او گفت یا مولانا
چیزی مشکل داری و مرا در علم مشکلات مانده بود. هر یکی را با او میگفتم و او جواب با وجه میگفت
تا آنکه مسئله قضا و قدر به اسلوب خوب گفت مرا مطمئن کرد. و بعد از اتمام بحث پرسید
تو مرید کیستی. گفتم از سلطان المشائخ خواجه نظام الاولیا. گفت شیخ نظام الدین رض قطب است
قبر مولانا مذکور بر سر حوض شمسی در حظیره قاضی کمال الدین است رحمة الله علیه

خواجه تقی الدین نوح

پسر خواهرزاده خواجه نظام الاولیا است حافظ قرآن بود. خواجه نظام الدین اولیا رض در حالت
مرض پیش خود طلبیده خرقه و خلافت مرحمت فرمود. و وصیت کرد که هر چه فتوح رسد نگاه داری

اگر چیزے بر تو نباشد بر آن نگران نباشی که خدا ترا خواهد داد و ہیچ یکے را بد نخواہی و جفا را بعطا بدل کنی و او را زہ ستانی که درویش او را خوار نباشد و در حالت حیات خواجہ نظام الاولیا در عین شباب برحمت حق پیوست رحمۃ اللہ علیہ ❖

خواجہ برہان الدین ہانسوی

متحقق است که خواجہ جمال الاولیا شیخ جمال الدین ہانسوی در طفلگی گذشتہ برحمت حق پیوستہ بود۔ حضرت خواجہ فرید مسعود او را پیش خود طلبید و بسیار لطف و عنایت کرد و خلافت نامہ مصلا و عصا با نعمتے که به شیخ جمال الدین روان کرده بود به شیخ برہان الدین عطا فرمود و بخدمت خواجہ نظام الاولیا وصیت فرمود۔ خواجہ برہان الدین ہر سال بخدمت خواجہ نظام الاولیا آمدے و تربیت یافتے و تا زمان حیات خواجہ نظام الاولیا کسے را بیعت قبول نفرمود رحمۃ اللہ علیہ ❖

شیخ قطب الدین منور

خلف الرشید خواجہ برہان الدین ہانسوی است و خلیفہ اعظم حضرت خواجہ نظام الاولیا است جامع کمالات و مظہر کرامات بود بسبب غوغائے خلق نداشت و در مدت العمر از حجرہ باختیار خود بیرون نہ آمد۔ و بخانہ امرا نرفت و بتوکل و قناعت گذرانید نقل است که وقتے سلطان محمد تغلق بہ ہانسی رفتہ بود۔ نظام الدین که یکے از عمائد خدمت پادشاہ بود از نزدیک خانہ حضرت شیخ بگذشت پرسید که خانہ از کدام است گفتند شیخ قطب الدین منور خلیفہ خواجہ نظام الاولیا گفت که عجب است که پادشاہ بہ ہانسی بیاید و او بدیدن بادشاہ نہ آید۔ چون بخدمت سلطان رسید گفت که اینجا شیخی است از خلفائے شیخ نظام الحق والدین که بدیدن بادشاہ نہ آمد سلطان در غضب شد۔ شیخ حسن سر برہنہ را بطلب شیخ قطب الدین منور فرستاد شیخ حسن آمد و

در وقتی نشست شیخ زاده نورالدین بیرون آمد و گفت که بندگی شیخ شمارا سلطان طلبید. شیخ حسن برهنه
پیش آمد و گفت شمارا سلطان طلبیده است. فرمود که درین باب اختیار بدست من هست یا نه
گفت خیر از فرمان است که شمارا ببرم. فرمود الحمد لله باختیار خود نمیروم. بعده روی بجانب اهل خانه
کرد و فرمود بخدا سپردم و مصلا بر کتف و عصا در دست گرفته راهی شد. شیخ حسن برهنه سواری
اسپ اشارت کرد. فرمود قوت پیاده رفتن دارم. چون متصل حظیرهٔ جد بزرگوار رسید پا پایان قبر
جد و پدر رفت. و بعد زیارت عرضداشت کرد که باختیار خود از کلبهٔ عزلت بیرون نه آمده ام مرا پیش خود
می برند. چون از حظیرهٔ پاک بیرون آمد شخصی مهره پیش او آورد قبول کرد و با خاطر شادمان
چون بدانه سلطان رسید سلطان اغماض کرده بدهلی روان شد. و آنجا حضرت شیخ را
پیش خود طلبید. و چون سلطان دانست که شیخ می آید ایستاد و کمان در دست گرفت
بگشاد تختی و بهدف زدن مشغول شد. اما چون شیخ را دید طاقت نیاورد و بتعظیم پیش آمد مصافحه
کرد. حضرت شیخ چنان دست او محکم گرفت که آنچنان پادشاه ستمگر که چندین علماء
مشائخ را به تیغ ستم آورده بود معتقد گشت و گفت که ما در شهر شما رسیدیم و التفات نفرمودید
حضرت شیخ فرمود که فقیر لائق ملاقات پادشاهان نیست در گوشهٔ بدعاگوئی و خیر طلبی کافهٔ اهل اسلام
مشغول می باشد معذور می باید داشت. سلطان از تقریر شیخ خوش دل شد. و حکم داد که آنچنان
بنا کرده که مقصود شیخ است. فرمود مقصود من فقرا است و گنج جد و پدر. بعده پادشاه تنکه‌ها
فرستاد قبول نکرد و فرمود فقیر را نان جوین باید زر و جواهر بچه کار آید. بالاخر بتقلیل قبول فرمود
و در مقام پیران خود صرف نمود و نیز بفقیران داد. مرقد او در قصبهٔ جد پاک اوست. رحمة الله
تعالی علیه

شیخ نورالدین پسر شیخ قطب الدین منور

از مشایخ متشرع و صاحب حال و قال بود و خرقهٔ خلافت از پدر عالی قدر رسیده و مدام

در استغراق و عزلت و وحدت گذرانید رحمة الله علیه مرقد او در خطیره پاک جدا و است ؛

مولانا علیشاه جاندار

از مریدان خواجه نظام الاولیا است رضی و او را کتابیست موسوم بخلاصة اللطائف و او بسیار صادق الارادة و واثق العقیدة بود و کار خود بوجه احسن بجای خود رسانید رحمة الله تعالی علیه ؛

مولانا فخر الدین زرادی

خلیفهٔ ارجمند خواجه نظام الاولیا است حافظ کلام ربانی بود. بکمال تقوی و تورع آراسته گویند او را با مولانا فخر الدین هانسوی صحبت بود. جامع علم عقلی و نقلی بود و در امر دین صلابتی داشت عاقبت کار مرید خواجه نظام الاولیا شد و محلوق گشت و از میان متعلمان بر آمد و در زمرهٔ درویشان قرار گرفت. و بعد وفات مرشد بر حق بر کنار آب جمن در آن مقام که بحال فیروز آباد دهلی است مشغول شد و هم بزیارت خواجه بزرگ شیخ الاسلام معین الاولیا باجمیر رفته. خواجه نصیر الدین نصیر الاولیا فرمود که آنچه ما را در یک ماه فتح شده مولانا فخر الدین را در یک ساعت بدست آمده. و در آن زمان که مردم شهر را بدیوگیر بردند او هم برفت و هنگام بازگشت در کشتی که نشسته بود غرق شد. و بمرتبه شهادت رسید رحمة الله علیه ؛

سید محمد بن محمود کرمانی

اول بکار تجارت از کرمان به لاهور آمده چون بخواجه فرید مسعود ملاقی شد راه و رسم محبت در میان آورده در قصبه اجودهن قیام کرد و مرید شد و بعد از رحلت حضرت خواجه فرید بخدمت خواجه نظام الاولیا تربیت کلی یافت و بفخر خلافت مشهور و مذکور گشته بصوب کشمیر روانه شد و همدرانجا وفات یافت و مدفون شد رحمة الله علیه ؛

سید محمد بن مبارک کرمانی

جامع کتاب سیر الاولیا است و آن کتابیست مشتمل بر احوال مشایخ چشتیه او را در زمان مبارک شرف بیعت خواجه نظام الاولیا بدست آمده حاضر مجلسها بوده فیضیاب بود. و بعده از حضرت خواجه نصیر الاولیا تربیت یافت. پدر و اعمام و اجداد او از نزدیکان خواجه نصیر الاولیا بوده اند و اکثر از آنچه در آن کتاب نقل کرده بتصدیق آبای کرام خود کرده. رحمة الله علیه ٭

خواجه نصیر الحق والدین قدس سره

قدوة الاولیا اسوة الاصفیا نصیر الاولیا خواجه نصیر الحق والدین قدس سره العزیز خلیفه حضرت خواجه نظام الاولیا است مظهر انوار الهی و مهبط برکات نامتناهی بود. و بزهد و ورع و فضائل و تقوی موصوف مرجع کافه اهل اسلام و ملجای انام در هدایت اهل یقین و اصحاب طریقت وصوت مدام اشتغال داشت بر حکم شرع بسیار صلابتی بکار میبرد و سماع بر دستک می‌شنید روزی برادران طریقت مجلس سماع بمزامیر مهیا کردند او از میان برخاست. گفتند سنت پیران ترک میدهی فرمود برای ما حجت نیست. آورده اند که قلندری تیغ کارد در میان قبه اندرون حجره در آمده و یازده ضرب کارد بر جسم پاکش زد. اما با انهمه شدائد جراحت در حالت سکر و استغراق خواجه خللی واقع نشد و بحال خود مشغول ماند. چون از سوراخ حجره مشترک خون بیرون تراوید. خدام آستانه درون آمدند. خواجه نصیر الاولیا را مجروح دیده در حالت اضطراب و اضطرار تجسس بسیار کرده قلندر را بانتخیر نموده حاضر آوردند. اما حضرت نصیر الاولیا بتقاضای خلق حسن از تردد جزا و سزا درگذشته بیست تنگه سرخ باو انعام فرمود. و به شیخ صدر الدین و شیخ زین الدین وصیت تبلیغ کرد که بعد از این آنها از قلندر در انداز نکرده اند. که سلطان محمد تغلق با حضرت خواجه بمرتبه غایت خصومت کرد و با این همه علو نسبت ایذا رسانیدی

ودر سفرها همراه خود گردانیدی۔ گویند که وقتی او را جامه از خود گردانیده بود۔ روزی سلطان محمد تغلق طعام فرستاد و در آوندهای زر و نقره۔ و باعث فرستادن طعام جز ایذا نبود۔ یعنی اگر ابا آرد و طعام نخورد همین سخن را ماده ایذا سازد۔ و اگر بخورد الزام نامشروع کردن درمیان آرد۔ حضرت خواجه نصیر الاولیا هیچ نگفت و لختی طعام از کاسه زرین در دست خود گرفته بخورد بداندیشان خائب و خاسر ماندند تفصیل اسمای خلفای بزرگ که معلوم شد اینست۔

تفصیل خلفا

خواجه کمال الدین علامه۔ میر خواجه سید محمد گیسو دراز۔ میر سید محمد جعفر المکی الحسنی۔ ملک زاده احمد۔ مولانا معین الدین۔ خواجه معین الدین خرد نبیره خواجه بزرگ معین الاولیا۔ سید علاء الدین۔ شیخ یوسف۔ محمد وجیه ادیب۔ سید علاء الدین گنتوری۔ قاضی محمد ساوی۔ شیخ سلیمان ردولی۔ شیخ محمد متوکل کنتوری۔ شیخ دانیال۔ شیخ قوام الدین۔ قاضی عبد المقتدر۔ مولانا خواجگی۔ مولانا احمد تھانیسری۔ شیخ زین الدین۔ شیخ صدر الدین۔ شیخ سعد الله۔

خواجه کمال الدین علامه

صاحب علم و اهل کمال بود و بجهت وفور علم بلقب علامه مشهور گشت۔ مدام بعبادت حق و هدایت خلق مشغول۔ جمعی از عالمان دین که با یقین بحضرت استفاده میکردند فیضها بردند۔ علامه بعد وفات بخواجه نصیر الاولیا متحقق است بعد تشریف خلافت بصوب احمدآباد رجوع کرد۔ و به فوائد عظیم و ارشاد و تعلیم گمگشتگان منزل فقر و فنا را رهنمونی فرمود بعد از دیر بدهلی تشریف آورد۔ و به هدایت و ارشاد توجه فرمود و سال آن برگزیده ایزد متعال در سال هفتصد و پنجاه و شش مذکور است رحمة الله علیه۔

خواجه میر سید محمد گیسو دراز

خلیفهٔ مستند خواجه نصیر الدین نصیر الاولیا است سر خیل عاشقان با سوز و گداز و ارباب راز و نیاز بود۔ و در ریاضت و مجاہدت غلو تمام داشت و بسیار طالبان حق را بمقام و مرام خود رسانیده شان رفیع و مرتبہ و تمیع داشت۔ بعد وفات خواجه نصیر الاولیا رضی ۔ به دیار دکن رفت۔ و قبولی عظیم یافت و سلسلۂ وے در تمام دیار دکن شائع شد۔ و شهرت آن برگزیدهٔ آفریدگار به لقب گیسو دراز این جهت است که مریدان خواجه نصیر الاولیاء رضی ۔ چوڈول وے بر دوش مے بردند۔ میر سید محمد گیسو دراز ہم ہمدوش بود و جعد گیسوے او بسبب طوالت در پایۂ چوڈول در آویختند اما میر سید محمد بپاس ادب سکوت و تحمل کرد۔ و بهمان اذیت راه دراز طے کرد۔ تا آنکه موے سر شکست خوردند۔ و انواع عقوبت بروے روے کشاد۔ اما چون خواجه نصیر الاولیا بر این حال مطلع شد تاسف خورد۔ و بر حسن عقیدت میر سید محمد تحسین و آفرین فرمود و گفت۔ ہر کو مرید سید گیسو دراز شد و الله خلاف نیست که او عشق باز شد و شیخ محمد چشتی از ملفوظات وے جمع کرده بجوامع الکلم موسوم کرده است تاریخ وفات در سال هشتصد و بست و پنج ۸۲۵ منقول است۔ خطیرهٔ پاکش در قصبه گلبرگه نواح دکن مرجع مستمندان است۔ و تا الآن از اولاد پاک نهاد او منصب مشیخت و ارشاد برقرار است۔ رحمته الله علیه

خواجه سید معین الدین خرد

نبیرهٔ بر حق خواجه بزرگ خواجه معین الاولیا است رض۔ وے را خرد بہ نسبت خواجه بزرگ مے گفتند و این منقبت بس است۔ از بس عابد و مجاہد صاحب مقامات علیه و کرامات زکیه بود۔ ہنوز بے واسطہ کسے از روحانیت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا استفاده مے کرد۔ بالآخر باشارت جد با بشرف بیعت خواجه نصیر الدین نصیر الاولیا مشرف گشت و خرقه خلافت ہم دریافت۔ تاریخ وصال آن صدر الصدور صف اصحاب قرب۔ در سال هفتصد و شصت و یک منقول است

رحمۃ اللہ علیہ۔ مرقد مطہر او پائین روضہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء در حجر سنگ سفید واقع است

شیخ صدرالدین حکیم

خلیفہ خواجہ نصیرالاولیاء رضؓ است۔ خواجہ سلطان المشائخ او را بہ خواجہ نصیرالاولیاء سپردہ بود۔ او آن او تصانیف عجب یادگار است۔ و سینہ زر از زمین ہر او پیدا شدہ بود ہمہ را براہ خدا و مردان خدا صرف نمود۔ در سال ہفتصد و پنجاہ در سنہ ہجری وفات یافت۔

سید محمد بن سید مبارک کرمانی

خلیفہ و مقرب خدمت خواجہ نصیرالاولیاء رضؓ است۔ و با روحانیت حضرت نظام الاولیاء رضؓ رابطہ قوی داشت۔ کتابے درباب احوال مشائخ چشتیہ جمع نمودہ است موسوم سیر الاولیاء۔ در سال ہفتصد و ہفتاد ہجری سفر آخرت اختیار کرد۔ مولف ذکر شریف سید محمد بن سید مبارک بنظر احتیاط در زمرہ مریدان حضرت خواجہ نظام الاولیاء ہم مرقوم کرد۔

شیخ یوسف چشتی

خلیفہ اعظم خواجہ نصیرالاولیاء است ماہر علوم حدیث و تفسیر و کتابے نوشتہ است موسوم بہ تحفۃ النصائح از بس نافع و بہتر است۔ در سال ہفتصد و ہفتاد و چار وفات یافت۔

شیخ عبدالمقتدر

از اشہر خلفائے خواجہ نصیرالاولیاء است دانشمند بزرگ بود۔ درویش صاحب باطن و کامل و اکمل در اوائل او را با فقرا و طریقہ فقر انکار بود۔ و در وسط بصحبت خواجہ نصیرالاولیاء در افتاد در آخر از برگزیدگان طریقہ عالیہ چشتیہ گردید۔ قاضی شہاب الدین کہ عالم متبحر بود از

نوشتہ چینیاں نخس من اوست ہشتم محرم در سال ہفتصد و نود و یک ہجری فوت شد ◆

قاضی سادی چشتی

عالم و فقیہ و درویش کامل بود۔ تقوے و تورع بسیار داشت۔ و خلیفہ خواجہ نصیر الاولیا است گروہ خلائق در سایہ توجہ او بنجا رسید۔ چنانچہ شیخ اختیار الدین خلیفہ او است۔ تاریخ وفات او در سال ہشتصد و ہشتاد و نہ منقول است ◆

شیخ سعد اللہ کیسہ دار

خلیفہ بزرگ خواجہ نصیر الاولیا است۔ و از شیخ متوکل اجازت و خلافت داشت صاحب معارج الولایت آوردہ کہ خضر علیہ السلام کیسہ با و دادہ بود و ہر آنچہ کہ میخواست از کیسہ مییافت از ینجہت بعرف کیسہ دار معروف گشت و نیز خرقہ خلافت از شیخ جہانگیر سمنانی یافتہ بود۔ و در سال ہشتصد و شش ہجری فوت شد ◆

شیخ دانیال چشتی

از خلفاے حضرت خواجہ نصیر الاولیا است۔ نسب شریفش بحضرت عباس بن علی المرتضیٰ منتہی میشود۔ و موجب مقدم او بہندوستان اینست کہ پدر بزرگوارش بوجہ منازعت برادران ترک وطن اختیار کردہ بود۔ ولادت شیخ دانیال در مرز بوم ہند واقع شد۔ و بخدمت قاضی عبد الکریم تعلیم یافت و بدختر قاضی مذکور منعقد شد۔ و از انجا بہ دہلی رسیدہ شرف بیعت و تشریف خلافت حاصل کرد۔ و بکمال صوری و معنوی مکمل گردید۔ و بعد از آنکہ از حضرت خواجہ نصیر الاولیا رخصت وطن یافت و از نواح لکھنؤ بہ دیار شرقی رفت قطاع الطریق از کمینگاہ پیدا شدند۔ و ہماں سال کہ قاضی عبد الکریم ہنگام رخصت بدختر خود دادہ بود دہ معرض نہب و تاراج آوردند۔ و شیخ دانیال را شہید ساختہ

در آزار اهل و عیال شیخ تهیه کرده بودند که بیک ناگاه ندائے مهیب از پیکر شیخ پیدا شد راهزنان معدوم البصر گشته از رفتن و گریختن بستوه آمدند تا آنکه جماعت لشکریان در رسید و همه را در بند گرفته بحاکم رسانید و خادمان شیخ جنازهٔ او بر دوش برده بموضع ستر گه مدفون کردند سال شهادت او هفتصد و چهل و هشت بود ✦

مولانا خواجگی چشتی

از یاران خاص و خلفائے اعظم خواجه نصیر الاولیا است. صاحب اخبار الاخیار آورده که در آن زمانیکه مولانا خواجگی بخدمت مولانا معین الدین اکتساب علوم ظاهر میکرد و باستفاده فیض باطن بحضرت خواجه نصیر الاولیا حاضر میشد. مولانا معین الدین عمرانی از صحبت خواجه نصیر الاولیا بادب مانع میآمد. باتفاق وقت مولانا معین را مرض ضیق النفس عارض شد و نوبت باینجا رسید که چاره گران مایوس گشته دست کشیدند. و مولانا معین از حیات خود نا امیدی داشت روزی مولانا خواجگی گفت که هنگام دوا نماند. در باب استمداد دعائے مردان حق باید کوشید وفی زماننا حضرت خواجه نصیر الاولیا برگزیده بارگاه قاضی الحاجات و مجیب الدعوات است اگر در خدمت وے حاضر شده عذر و التجا درمیان آرند شاید که نفس مراد بر مدعا نشیند. باستماع اینمعنی مولانا معین الدین بخدمت حضرت خواجه نصیر الاولیا راهی شد و خواجه نصیر الاولیا باطلاع مقدم وے تا بدر خانقاه برسم استقبال تکلیف فرموده درون خانقاه بجائے برتر نشاند و طبق برنج و جغرات که بعالم اسباب منافی امراض او بود پیش نهاده بخوردنش تکلیف داد مولانا باکراه و شدت تمام لقمه چند خورد و ساعتے نگذشته بود که نوبت باستفراغ رسید و تمام مواد و ماده ردیه خارج شده مولانا معین الدین خوشحال گردید و صحت کلی یافت در سال هشتصد و نوزده وفات او منقول است ✦

شیخ احمد تھانیسری

خلیفهٔ خواجه نصیر الاولیا است زمانیکه لشکر امیر تیمور به دهلی رسید آنهم اسیر گشته بود چون فتنه
فرو نشست و او از دام اسیری رستگاری یافت و در مجلس بادشاه حاضر شد در میان او
و نبیرهٔ مولانا برهان الدین صاحب هدایه در باب تقدیم و تاخیر مجلس گفتگوی درشت بوقوع رسید
شیخ احمد بر خطا صاحب هدایه گفتگو آغاز کرد و تلمیذان خود ارشاد کرد تا از محل خطا و
مقام غلط نشان دهند اما بادشاه مصلحت وقت دیده هر یکی را از طول سخن باز داشت و
مباحثه ختم شد بعد ازین مولانا شیخ احمد به کالپی رفت و در سال هشتصد و بست بمقام کالپی
فوت شد مرقدش مرجع عوام و مقام برکت و انوار است +

شیخ احمد کنتوری چشتی

خلیفه اعظم حضرت خواجه نصیر الاولیا است وقتی او بطریق اعتکاف درون حجره نشسته بود
بدید که شخصی ملبس بصورت جوگیان خاک آلوده و موی ژولیده در گوشهٔ حجره نشسته است
جوگی سلام بگفت و شیخ جواب سلام داد چون باهم مصافحه کردند جوگی سخن گفتن آغاز
کرد در دیدهٔ شیخ همه دیوار و در حجره از سیم و زر نمودار شد اما شیخ التفات نفرمود مشاهده اینهمه
جوگی مذکور به استغنای شیخ اعتراف کرده سر در قدمش نهاد و مرید شد وفات او در سال
هشتصد و بست هفت منقول است +

شیخ قوام الدین چشتی سهروردی

مشهور خلیفه حضرت خواجه نصیر الاولیا است صاحب تقوی و حال و اهل دل و شیخ وقت بود
و بعد وفات خواجه نصیر الاولیا بخدمت سید جلال الدین مخدوم جهانیان حاضر شده

اکتساب کرد .

سید محمد بن جعفر مکی چشتی

اشهر و اعظم خلیفه حضرت خواجه نصیر الاولیا است - در توحید مقام بزرگ و مرتبه سترگ داشت سخن با آنکه مستانه میگفت - اما خوب میگفت - تصنیف هم دارد موسوم به بحر المعانی و رساله در بیان اسرار آثار روح و بحر الانساب که در نسب پاک اهل بیت تذکره کرده و نسبت آبا و اجداد خود هم ثبت نموده - سن شریفش قریب دو صد سال منقول است - از آغاز حکومت تغلق تا بعهد دولت سلطان بهلول در صد حیات بود - آبای کرام او شرفای مکه معظمه بودند - و بعد از آن به دهلی آمده در سرهند قیام کرد - در کتاب بحر المعانی میفرماید که مدت شصت سال در علم ظاهر بودم و در کسب کمال کوشیدم - اما از محبوب ازل و مقصود ابد غافل بودم - حالا هم آنچه پیش نظر می آید - بسیار حالات و مقالات ثبت نموده که فهرست آن موجب طوالت مقصود است - وفات او در سال هشت صد و نود و یک مذکور است .

شیخ علاء الدین علاء الحق

خلیفه اعظم شیخ عثمان اخی سراج است - در آغاز دولت علم ظاهر و سرمایه دنیا فراوان داشت و با آخر در فقر و سلوک قدم نهاد - نسب شریف او بحضرت خالد بن الولید میرسد - زهد و ریاضت او و عبادت و تقوی بدرجه کمال بود - و از جمله مال و منال دنیا ترک اختیار کرده کمر همت در خدمت مرشد برحق چست محکم بست - و چون شیخ عثمان اخی سراج بسیار سفر می ماند و طعام پخته همراه می بردند - دو دیگ طعام بر سر شیخ علاء الحق می نهادند - و او پا برهنه همراه سواری شیخ میرفت - برادران حقیقی او که امرای عظیم الشان بودند بنظر اکراه در حال وی نگاه میکردند اما او اعتنا نمیکرد - روزی چند کس در خانقاه شیخ علاء الحق فرود آمدند - یک گربه از ایشان گم شد - قلندران از شیخ علاء الحق گربه طلب کردند

گفت کہ گربہ شما از کجا آرم کسے باشد او گفت ماندیم کہ از کجا پیدا کنی از شاخ آہو پیدا کن شیخ در غضب شد و فرمود بر در بیرون آے خود از شاخ آہو خواہی یافت۔ و ہمچنان کہ چون از خانقاہ بیرون رفت گاؤ بے پیدا شد۔ و او املاک ساخت در مطبخ شیخ علاء الحق خرچ بسیار بود۔ و مساکین فقرا از خوان انعام او بہرہ یاب میگشتند۔ و ہر اہل حاجت کہ مے آمد محروم نمیرفت و ہر آنچہ کہ از باغ و املاک و غیر آن بود ہمہ خود داشت بہ فقرا و محتاجان ایثار کردے وفات او در سال ہشتصد مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ ❖

شیخ تاج الدین شیر سوار

خلیفہ نامدار شیخ قطب الدین منور۔ ہانسوی است۔ مدام در زہد و ریاضت و محنت بسر بردے آخر۔ کارش بجائے رسید کہ وحوش و دد و دام رام او گشتند۔ و اکثر بسواری شیر تا بہ ہانسی میرفت و مار خونخوار بجائے تازیانہ در دست میگرفت۔ روزے کہ او بسواری شیر بہ ہانسی آمد پیر روشن ضمیر وقتے بر فراز دیوار نشستہ بود فرمود حیوانات کہ ذی روح باشند در سلک آوردن عجبے نیست مردان خدا اگر بخواہند سنگ و خشت در رفتار در آید میگویند کہ ہمو نوقت دیوار حرکت کرد و بہ رفتار آمد۔ قبر او بیرون نارنول نزدیک شہر است و از مرقد پاکش تا الآن آثار مہارات و خیرات ظاہر و باہر است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔ و۔ او را پسرے بود کہ او را شیخن ابدال میگفتند تارک دنیا بود۔ و از اسباب دنیا قدر ضرورت اختیار کردہ۔ دائم بہ یاد حق اشتغال داشت بر در خانہ او سنگ افتادہ بود کہ ہنوز بیرون دہلیز خانہ موجود است۔ کاسہ چوبین بالائے آن سنگ مے نہاد۔ مردمان آیندہ و روندہ چیزے مے انداختند۔ و میان شیخن ابدال وقت شام آن قدر کہ در کاسہ مے یافت در وجہ معاش قبول کردہ۔ صرف مے نمود و دران ایام کہ غلہ گران بودے فتوح بسیار آمدے۔ و اگر بہ نرخ ارزان بودے کمتر آمدے۔ گویند کہ شیخن ابدال مرید و خلیفہ پدر خود بود و در ستر احوال خود بسیار مے کوشید۔ و از نجہت کہ بہ ذکر خفی بیشتر اشتغال میداشت و بوقت

مشغولی در حجره محکم میکرد و صحبت اهل دنیا گاہے نشست اگر از فقرا کسی بر درِ او میرفت البته برسم خلق و تواضع نان خشک و کوزهٔ آبے آورده و عذر تقصیر میخواست رحمة الله علیه ◆

شیخ سراج الدین سراج الاولیاء

پسر بزرگ و خلیفه حضرت خواجه کمال الدین علامه است صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه و صاحب درد و محبت و اهل شوق و ذوق بود. و در دستورے خرق و کرامت و ربوبیت و الوهیت بسیا میکوشید پدر بزرگوار بهنگام رحلت او را در خلوت طلب داشته از انعام اولین و آخرین نوازش فرموده بود و از آن روز هر کسے که او را امید هست بادهٔ میخانه وحدت مست میگردید. وصال آن برگزیدهٔ ایزد متعال در سال ہفتصد و شصت و دو ۷۶۲ ہجری منقول است رحمة الله علیه ◆

میر سید ید الله

نبیره و خلیفه حضرت خواجه میر سید محمد گیسو دراز است بزبان غیر آگهی منصب ارشاد و خلافت یافت صاحب معارج الولایت آورده است که روزے خواجه محمد گیسو دراز اهتمام وضو میفرمود و بطریق مسح عمامه از سر مبارک برآورده بر زانو نهاد. سید ید الله که هنوز خرد سال بود عمامه میر سید از زانو برداشته بر سر خود نهاد. حضرت میر سید گیسو دراز مسرور شده فرمود. لائق تست مبارک باد و از آن روز هر آنکس را که بیعت میفرمود مرید میر سید ید الله قرار داده تربیتش سعی مے افزود صاحب اخبار الاخیار میفرماید که سید ید الله با زنے جمیله و عجوزه محبت در سر داشت. و وارفته جمال و شیفته حسن بیمثال او بود. بالآخر بسلسله نکاح خود در آورد. و همچنین بامداد که بمقتضائے رسم هندیان مقنع سرخ از رخ زیبائے عروس برانداخته جلوه دادند. نیرنگی عشق جلوه دیگر نمود. و بیک ناگاه حالت عجیب و کیفیت غریب پیدا شد که میر سید ید الله آہے سرد از دل بیاپ درد کشیده جان عزیز به شاهد حقیقی سپرد. و عروس هم میت او را در بر کشیده بدنبال او

اوسفر کرد۔ وہر دو را او بپہلوے یکدیگر مدفون ساختند +

شیخ علاء الدین قریشی

مرید و خلیفہ میر سید گیسو دراز است جامع علوم صوری و معنوی بود۔ و در گوشہ قناعت و کنج خانہ عبادت ہمہ عمر بسر برد۔ غیر حق بہ چیزے کارے نداشت و حال خود مستور داشت از صحبت خلائق و ہجوم عوام نفور بود در تجرید و تفرید قدم استوار داشت۔ وفات او در سال ہشتصد و پنجاہ و سہ مذکور است +

شیخ ابو الفتح علائی قریشی کالپوی

از مریدان نامدار خلیفہ باوقار میر سید محمد گیسو دراز است واقف علوم شریعت و ماہر رموز حقیقت بود و بزیارت حرم محترم مشرف گشتہ صاحب تصانیف عالی است و نسخہ عوارف المعارف از اشہر تصنیفات اوست۔ وفات او در سال ہشتصد و دو ہجری منقول است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ شاہ میانجی چشتی

بیک واسطہ مرید سید محمد گیسو دراز است درویش کامل بود و صاحب تقوے و ورع و زہد و ریاضت و مجاہدت و محنت و در عصرے در ولایت کالپی ہیچکس از و بزرگ تر نبود۔ او را شیخ الولایت میگفتند معمر دہر السن بود صد و بست سالہ عمر داشت صاحب اخبار الاخیار مے فرماید کہ از آغاز ماہ رجب المرجب تا روز عاشورہ در اعتکاف مے نشست و در حجرہ محکم مے بست و در مدت شش روزے اکل و شرب زندگانی میکرد چون چنین برامدن او از حجرہ مے آمد ندائے میداد کہ ہمہ مردمان از روے حجرہ دور تر بروند۔ چون فرصت مے یافت۔ قدم از حجرہ بیرون مے نہاد احیانا اگر کسے نزدیک بودے نظر شیخ بر آن شخص مے افتاد و تا دو روز در حالت بیہوشی و حیرت و غشی میماند آوردہ اند کہ

قاضی شهر باوی دعوی احتساب می‌کرد. روزی که شیخ از درون حجره بیرون آمد. قاضی شهر ترتیب استاده بود. چون نظر شیخ بر وی افتاد بحال خود نماند. افتاد و روز بعالم بیخودی و بیهوشی مبتلا ماند. آورده اند که روزی قاضی شهر بتقریب احتساب بسر شیخ آمد. چون شیخ آگاه شد و بسوی قاضی نظر کرد. حمالان که کفیل چوڈول قاضی بودند تا بزانو غرق زمین گشتند و جنبیدن نتوانستند اما قاضی مذکور که در تعنیت شیخ قدم مستحکم داشت. از چوڈول مفارقت کرده. دُره در دست گرفت و ببالای بام که منزل شیخ بود قصد کرد. درین اثنا شیخ از در خانه بیرون آمد و دست قاضی گرفته درون خانه برد. ناگاه نظر قاضی بر مینائی رسید. پرسید که چیست. شیخ صراحی در دست گرفته در پیاله انداخت. دید که شربت ناب از قند و نبات است. همدرین محل حضرت شیخ به قاضی موصوف اشارت کرده فرمود که بسم الله بنوشید. اما قاضی مبادرت نوشیدن نکرد و بیرون خانه رفت. وفات آن جامع الکمالات در سال هشتصد و هشتاد و نه هجری مذکور است +

مخدوم حسام الدین فتحپوری

از محبوب ترین خلفای شیخ عبد المقتدر است. به مجاهده معرفت مشهور. و بخرق و کرامات مذکور. صاحب معارج الولایت آورده است که از اولیای بزرگ و مشائخ با کمال است. جمع غفیر بفیض ارشاد او بکمال رسید. و شیخ بدهن چشتی از برگزیدگان خدمت اوست. منقول است که پدر شیخ بدهن او را در عمر شش سال بخدمت مخدوم آورد و در برکت عمر و علم صوری و معنوی استمداد همت خواست. مخدوم در حق وی دعا فرمود. بحصول شیخ بدهن عمر طویل یافت و از اکمل اولیا و شهره عالم گردید. وفات مخدوم حسام الدین در سال هشتصد مذکور است +

شیخ ابوالفتح جونپوری

مرید و خلیفه و شاگرد جد خود شیخ عبدالمقتدر است۔ دانشمند کامل و برگزیدهٔ روزگار بود در فقر و ریاضت مشابهی نداشت۔ صاحب معارج الولایت آورده که شیخ ابوالفتح در بطن والدهٔ ماجدهٔ خود تا مدت چهارده ماه محمول بود۔ ازین جهت شیخ عبدالمقتدر جد او تعلق خاطر داشت و شبی که شیخ رکن الدین ابوالفتح سهروردی در عالم خواب بشارت داد و شیخ ابوالفتح متولد شد۔ چون شیخ جمال الدین مرید شیخ عثمان سیاح بر روز ولادت شیخ ابوالفتح وارد شد۔ و شیخ ابوالفتح را بدو نمود فرمود که خانهٔ شیخ عبدالمقتدر را ازانوار و تجلیات او که بود مسعود۔ منور و معمور خواهد شد۔ الحاصل شیخ عبدالسمیع در حیات شیخ عبدالمقتدر پدر خود فوت شد و شیخ ابوالفتح از انعام و حلاوت گلزار چشت گل مدعا بدست آورد۔ و صبغه دستار او لوار باب گرویده۔ وفات او در هشتصد و پنجاه و هشت مذکور است ٭

شیخ نورالدین معروف به نور قطب عالم بنگالی

فرزند رشید و خلیفهٔ اعظم شیخ علاءالدین علاءالحق بنگالی است از مشاهیر مشائخ هند و صاحب ذوق و محبت و حلاوت بود۔ آثار علیه و کرامات جلیه داشت۔ در حین حیات پدر خود۔ کار خود کار عبادت و ریاضت و مجاهده و معرفت بمنزل نامتناهی رسانیده فائز مرتبهٔ الوهیت و معارج قطبیت گردید۔ صاحب اخبار الاخیار میفرماید که خدمت درویشان خانقاه۔ و بردن نجاست و غلاظت با و مفوض بود۔ روزی درویشی را درد شکم در گرفت۔ و او به قضای حاجت به بیت الخلا رفت۔ و شیخ نورالدین که بهمدرین محل در شست و بر در بیت الخلا مصروف بود و بول و غائط درویش در رسیده۔ بر اندامش افتاد و جامه و جسم او همه غلیظ گشت و در نجاست آلوده گردید چون حضرت شیخ علاء الحق۔ فرزند دلبند را باین حال نگریست بسیار خوش دل و خوشحال گشت

فرمود که حالا بخدمت دیگر مشغول باید شد. منقول است که روزی شیخ نورالدین بار هیزم بر سر کشیده ـ شیخ
اعظم خان که از عمائد ندیمان بادشاه بود. بدید و بگفت که تا چند در هیزم کشی و خدمت گزاری فقرا
بسر خواهی برد بیا که منصب بزرگ بدهانم. شیخ نورالدین جواب داد که دولت و ثروت دنیا
ناپایدار است و مرا نشاید. و خدمت فقرا بهتر از دولت و ثروت دنیا ناپایدار است و مرا نشاید
و خدمت فقرا بهتر از دولت تخم می شمارم. وفات آن برگزیده صفات در سال هشتصد و پنجاه و یک
منقول است. و از حضرت او دو پسران بودند شیخ رفعت الدین و شیخ انور که بعد وفات او
بر مسند مشیخت و ارشاد جا یافتند ◆

سید اشرف جهانگیر سمنانی

افضل و اشهر عهد خود در مشائخ هندوستان است شرف خلافت از حضرت شیخ علاء الحق بنگالی
دریافت و از دیگر پیران طریقت هم فیضها ربوده بود. پدر بزرگوار او بادشاه سمنان بود. چون نوبت
بادشاهی باو رسید بیکچند بسر برده تارک شد. صاحب معارج الولایت از لطائف اشرفی
حکایت آورده که سید اشرف جهانگیر ولی مادرزاد بود در عمر هفت سالگی قرآن مجید را بهفت
قرأت حفظ نمود و در چهارده سالگی از علوم عقلی و نقلی فارغ گردید. بصحبت خضر علیه السلام
مستفیض گشته و به اشارت غیبی سفر هندوستان اختیار کرده و بخدمت حضرت شیخ علاء الحق مشرف
شده دولت خلافت حاصل نمود. و از واصلان حق گردیده بدیار جونپور عزّ رخصت یافت وفات او
در سال هشتصد و هشت هجری مرقوم است رحمة الله تعالی علیه ◆

قاضی شهاب الدین دولت آبادی

خلیفه مولانا خواجگی است و از سید اشرف جهانگیری نیز استفاده کرده. در علوم ظاهر مکرم بود و در علوم
باطن معظم بود تصانیف عالی داشت و از جمله تصنیفات خود یک رساله دارد موسوم به مناقب السادات

که دران ذکر عقیدت و محبت نسبت اهلبیت نبوت باحسن الوجوه بیان کرده و باعث تصنیف رساله
این است که بسبیل مباحثه و مناظره وقت متضمن تبجیل و تعظیم علما بجهت فضائل علوم و تقصیر
مدارج سادات بنظر فقدان اثبات بدیهه وغیر آن تصنیف کرده بود شبی در واقعه دید که بجهت تصنیف
مذکور حضرت خواجه کائنات سرور عالم نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بجانب او نظر قهر و عتاب فرمود
چون از خواب بیدار شد بر کردار خود محجوب گشته تصنیف جدید در مناقب سادات ترتیب داد
و تصنیف سابق در دریا انداخت وفات او در سال هشتصد و چهل و هشت هجری مرقوم است

شیخ اختیار الدین ایرجی

از خلفای نامی و مریدان گرامی قاضی چشتی است جد و پدر او از ناموران شهر ایرج بودند اما او بسبب غلبه
محبت و تجرید همه دولت و خیار بر باد داده تارک گردید و بتحصیل علوم ظاهر بتکمیل ظاهر کرده بنظر کتاب
امور حقیقت بخدمت قاضی محمد سادی حاضر شد و بتوجه باطن مرشد بر حق بمرتبه کمال رسید
خرقه خلافت و ارشاد حاصل کرد سال وفات هشتصد و نه ۸۰۹ رقم نموده اند

شیخ فتح الله اودهی

خلیفه معظم و محب قدیم شیخ صدر الدین حکیم است در اوائل حال در مسجد دهلی درس میگفت چون دید که
در ریاضت و عبادت فتح باب ندید پیش شیخ صدر الدین شکایت آورد فرمود تدریس ترک
کن و کتب درس در دریا بینداز چنانچه ترک تدریس کرده کتب درسیه در دریا انداخت و بالآخر از علوم
حقیقت و معرفت کامیاب گشته اکمل اصفیاء زمانه گردید و بسیار طالبان حق را بمقام حق رسانیدند
چنانچه شیخ قاسم دهلوی و شیخ محمد عیسی از خلفای وی بودند وفات او در سال هشتصد و
بست و یک هجری مرقوم است

شیخ عین الدین قتال

مرید و خلیفه پدر خود شیخ سعد الله کیسه‌دار است و نیز از سید امیر ماه استفاده کرد و اول بیشتر مایل بشراب بود و از هر چاه و دریا که برای او آب طلب داشتند غیر از شراب بدست نه آمد. چون وقت ارتحال پدر بزرگوارش نزدیک رسید او را نخواند. فرستاده در جستجوی او برفت و در میخانه یافته پیام طلب شیخ بر زبان آورد و بمجرد استماع این سخن شیخ عین الدین از جای خود برخاست و جام شراب که در دست داشت نوشیده بر زمین زد و بخدمت پدر عالیقدر حاضر شد. و خرقهٔ خلافت و سرمایهٔ نعمت و خلافت مشرب بهشت حاصل کرد. و از خاصان و برگزیدگان درگاه رب العزت گردید و بقیة العمر در زهد و تقوی بسر برد سال وفاتش هشتصد و بیست و دو مرقوم است ❁

شیخ سارنگ چشتی سهروردی

صاحب منزلت و عزت از قوم هنود بود. چون باسلام مشرف شد همشیره او بعقد نکاح سلطان محمد بن فیروز شاه در آمد. بلده سارنگ پور بنام خود آباد کرد و بعد از آن مرید شیخ قوام الدین گردید و به همه مال و اسباب دنیا ترک گفته بسفر حجاز رفت. چون باز آمد بصحبت یوسف بده ایرچی مصاحبت اختیار کرده خرقه خلافت هم پوشید. وفات او در سال هشتصد و چهل و هفت مذکور است ❁

شیخ علم الحق و الدین چشتی

خلیفهٔ اعظم و فرزند دلبند شیخ سراج الدین سراج الاولیا است. صاحب مقامات بزرگ و کرامات سترگ بود. در ریاضت و مجاهده علوی تمام داشت. جمعی کثیر از ارباب دل برهنمونی او از ظلمت دار ناپایدار اسباب بمنزل انوار و تجلیات قرب حق فائز گشتند رحمة الله علیه. وفات آن جامع کمالات در سال هشتصد [illegible] بقولی دیگر نهصد و یک منقول است. قول آخر بشهرت مستحکم است ❁

شیخ محمد عیسیٰ جونپوری

خلیفه شیخ فتح الله اوده است پدرش شیخ احمد عیسیٰ از عماید دهلی بود بزبان عربی هنگام تاخت آمدن امیر تیمور ترک دهلی گفته سکونت جونپور اختیار کرد صاحب اخبار الاخیار آورده که شیخ محمد عیسیٰ در شغل بسیار غلو داشت و همیشه مستغرق می بود از حال و احوال خود هیچ خبر نداشت و استخوان مهره پشت او دوتا گردیده و شیخ سینه پیوسته. وفات او در سال نهصد و یازده ۹۱۱ هجری مرقوم است +

شیخ شمس الدین طاهر

خلیفه اعظم شیخ نور الدین قطب عالم است او شیخ بزرگ و کبیر السن بود و فیض باطن و استفاده کامل از روحانیت خواجه بزرگ معین الاولیاء دریافت و خرقه خلافت از حضرت خواجه بایزید فرید نبیره حضرت خواجه بزرگ رحمة الله علیهم پوشید. چنانچه در سیر العارفین مذکور است صاحب سیر العارفین محقق و کامل و همعصر شیخ شمس الدین طاهر بود و بشرف ملازمت حضرت خواجه بایزید در مقام اجمیر مشرف گشته. وفات او در سال هشتصد و هشتاد و یک هجری مرقوم است رحمة الله تعالی علیه +

شیخ حسام الدین مانکپوری

خلیفه اعظم شیخ نور قطب عالم است و از اعیان مشائخ عهد خود است جامع بود میان علوم شرع و طریق و عارف بود صاحب کشف و تحقیق. او را تصنیفات بود. رفیق العارفین از ملفوظات او است صفحه صیام بسیار مائل بود و توکل مرغوب اکثر نوبت افطار به جرعه آب می شد و خود گوید که چون بعزم ملازمت شیخ از وطن بیرون آمدم به هر منزل در عالم واقعه شیخ خود را میدیدم که در حالی بر من می بود. روزی در کشتی سوار شدم. درویشی صوف پوش همراه من بود. چون بساحل دریا رسیدم همون درویش در قعر آب فرو رفت و از چشم پنهان شد آنگه که بپای پیش شیخ

مشرف شدم. نیک دیدم که جمال همان درویش که به آب افتاده بود. با منظر و پیکر شیخ یکسان بود و در خط و خال و چهره و مهره هیچ تجاوز و تفاوت نیافت. وفات در سال هشتصد و هشتاد و دو مرقوم است ✤

شاه کالو چشتی

خلیفه نامی گرامی شیخ نور الدین قطب عالم است و نسب وی بچند واسطه با حضرت خواجه فرید الدین فرید الاولیا می پیوندد. و از شیخ پیر محمد چشتی لاهوری فیض ها یافته بود. و به تلقین و تعلیم خلائق سعی موفور کرد. و در لاهور سکونت می ورزید و کشف و خرق بسیار از وی بوقوع آمد. وفات او در سال هشتصد و هشتاد و دو مرقوم است رحمة الله علیه ✤

شیخ یوسف ایرجی چشتی

آبائے او از خوارزم به ایرج آمدند. و شیخ یوسف اگرچه خلیفه شیخ اختیار الدین بوده است اما از خدمت سید جلال بخاری و شیخ راجو قتال فیضها برده صاحب تالیفات است. صاحب تاریخ محمدی از مریدان و معتقدان او است و آورده اند که روزے شیخ یوسف در خانقاه هنگامه سماع گرم داشت و همدران محل جان داد. وفات او در سال هشتصد و سی و چار مرقوم است ✤

شیخ پیارا چشتی

از مریدان سید ید الله نبیره سید محمد گیسو دراز است و ترتیب و تکمیل بخدمت خواجه گیسو دراز یافته بود. آورده اند که چون او در ملازمت شیخ دست ادب داد فرمود که اگر پیش ازین با کسے تعلق محبت داشته باشی در معرض بیان آری. التماس کرد که بنظر آموختن طریق عشق حاضر آمدم هیچ ندانم که عشق چیست و از کجا مے آید فرمود در اظهار واقعات سابق اغماض نباید کرد. آخر الغرض دریافت که

التماس کرد که در اوائل به زن هند و فریفته بودم و دولت دیدار دست نمیداد بالآخر ناگزیر شدم و در صحن خانه‌اش نشستم که او را ببینم باستماع این معنی خواجه گیسودراز او را در بر گرفت و فرمود که البته در منزل عشق مقام عالی داری میخواستم که چون تو عشق طلب و محبت مشرب بدست آید تا بمنزل عشق شاهد حقیقی رهنمونی کنم۔ چنانچه او را در حباله بیعت کشید و در اندک زمان برتبه تکمیل رسانید وفات او در سال هشتصد و شصت و پنج مرقوم است ؏

شیخ محمد المعروف به شیخ مینا چشتی سهروردی

صاحب ولایت دیار لکهنو بود و از زمان صغیر آگهی به ظل حمایت و سایه عاطفت شیخ قوام الدین تربیت یافته به شرف بیعت و تشریف خلافت مشرف گردید۔ وجه موسوم گشتن بلقب مینا اینست که شیخ قوام الدین را پسرے بود موسوم به شیخ نظام الدین مینا و او بهوائے هوس و تقاضائے نفس در زمره ملازمان سلطان محمد بن فیروز شاه بادشاه دهلی منسلک گردید۔ بدینوجه شیخ قوام الدین از وے نفرت تمام داشت۔ چون شیخ نظام الدین به قصد معذرت و تالیف پدر خود بوطن رسید و در صحن خانقاه بر اسپ بگذشت شیخ قوام الدین ازین ادائے گستاخ بر آشفت و در حق او دعائے بد کرد همین که گامے چند نه پیموده بود از پشت فرس بروئے زمین آمده هلاک شد در آنوقت شیخ قطب الدین که از مریدان خاص شیخ قوام الدین حاضر بود بازفرمود که حق سبحانه تعالی ترا پسر خواهد داد موسوم به محمد مینا گشته بجائے فرزند من معروف و مشهور خواهد شد۔ الحاصل به برکت و تصرف دعائے شیخ همچنان بوقوع آمد و منظور نظر شیخ قوام الدین گردیده خرقه خلافت از شیخ سارنگ چشتی هم دریافت و جانشین و صدر آرائے سجاده مشیخت و ارشاد گشت صاحب اخبار الاخیار آورده که شیخ محمد مینا ولی مادر زاد بود۔ چون بعمر چهار سال رسید او را بدبستان نشاندند و استاد گفتن بسم الله اشارت کرد بگفت و بخواند۔ چون گفتند بگو الف گفت که الف را گفتم بگو ب۔ در جواب گفت که چون الف گفتم بگفتن ب حاجت نداشتم ...

چند معانی حقائق بر زبان آورد منقول است که او به ترک و تجرد و غلو بسیار داشت و اہل عیال نخواست
شب ہا بر سر دیوار نشسته عبادت میکرد تا از غلبۂ نوم محفوظ ماند و بر سطح فرش خار خشک گسترده
منتظر مے نشست و در موسم زمستان برہنہ تن در آب سرد تر کرده در صحن خانقاه بے سایۂ بنیان
و سقف مراقب و مشغول ہمیگشت القصه در و مسند و در طلب بود گاہے راحت و استراحت
نیاسود وفات او در سال ہشتصد و ہفتاد منقول است رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ رفعت الدین

پسر بزرگ شیخ نور قطب عالم بنگالی است از بس بزرگ صاحب حال بود او میگفت که واللہ من
از سگ بازار کمترم و مدام متوکل و عسرت زندگی میکرد و از اہل دنیا نفرت کلی داشت
رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ انور

پسر خورد شیخ نور قطب عالم بنگالی است و بحالت گدایانه سخاوت شہرت تمام داشت که مفلسان را
مے پرورد و بزمان فربہی ذبح کرده بذل فقرا میکرد خود از گوشت آن چیزے نمیخورد روزے شیخ
حسام الدین از وے پرسید که مخدوم زاده عشق چه باشد فرمود مردان حق چشم فراز کرده
مے بینند که دوست مے آید یا پیام دوست دگرنه گشودن چشم چه حاجت است +

شیخ محمود راجن قدس اللہ سرہ

خلیفه پدر بزرگوار خود یعنی خواجه علم الحق والدین است صاحب سلسله سہروردیه و شطاریه بود و
نیز بیک واسطه سلسله خلافت وے بحضرت خواجه گیسودراز میرسد و نیز از جا ہا فیضہا دریافت
صاحب مقام عالی بود و بریاضت و ورع مقید اشتغال و فقر و فاقه را بسیار دوست داشت صحبت میانه

امرا و اغنیا نفور بود و شبها العبادت و مشغولی بسر می‌برد و از غایت بیداری و مشغولی چشمان او
عبرت گلستان بودند و از جمال او عالم مستی بینائی وحدت و حقیقت ظاهر و باهر بود و جمعی از ابنای
دین و اصحاب یقین بدلیل الیقین و ارشاد او بمقام حق رسیدند و وفات او در سال نهصد مرقوم است

راجی حامد شاه چشتی

خلیفه شیخ حسام الدین مانکپوری است بزرگ و صاحب نسبت درست بود در زمان سلطان
شمس الدین التمش جد بزرگوارش سید شهاب الدین از کردیز آمده سکونت دهلی
اختیار کرد. آورده اند که راجی حامد شاه در اوائل وضع سپاهیانه داشت و آخر بصحبت شیخ
حسام الدین مانکپوری پیوست و از جملهٔ اصفیاء زمانه گردید. علم ظاهر بقدر احتیاج معرفت
داشت اما عالمان دین و ارباب یقین در دائرهٔ ارادت و حلقهٔ اطاعت او بودند وفات او
در سال نهصد و یک مرقوم است رحمة الله علیه +

راجی سید نور

فرزند رشید حامد شاه راجی است بسیار بزرگ و صاحب حال کریم النفس بود و مدت العمر بعبادت
و ریاضت شاقه گذرانید. رحمة الله علیه +

شاه سید

خلیفه شیخ حسام الدین مانکپوری است باوائل صاحب دولت و ثروت بود و آخر به ترک مال
و منال پرداخته در خدمت شیخ پیوست. و بعد تکمیل خرقه خلافت یافت آورده اند که او را
با شی نی تعلق محبت بود. و او هم ترک هوس دنیا کرده به فقر و توکل قناعت کرد. وفات او
در سال نهصد و سی و سه مرقوم است +

شیخ بهاء الدین جونپوری

از مشاهیر مشائخ آن دیار است خلیفهٔ شیخ عیسی است در منزل تجرد پای استوار داشت و عبادت و ریاضت گزیده. و خلافت او از حضرت راجی حامد شاه هم متیقن و معتبر است. وفات او در سال نهصد و چهل و هفت (۹۴۷) مرقوم است +

شیخ دهیانال چشتی

مرید و خلیفهٔ راجی حامد شاه بود و صحبت او از حضرت خضر علیه السلام. و فیض باطن از روحانیت حضرت خواجه بزرگ معین الحق والاولیا حاصل میکرد. و به ثبوت پیوسته که حضرت خواجه بزرگ او را باشاره باطن بخضر علیه السلام حواله کرد. و این ابیات هندی در معارج الولایت شرح المعروف العالیات او مذکور است ؎

جگ جگ عمر جو حضرت خواجے حضرت نبی رسول لولے
دهیانال جو پرگهٹ کنیان حضرت خواجه حضرت دنیا

مخفی مباد که شاهزاده دانیال بن اکبر شاه بادشاه در خانهٔ همین شیخ دانیال متولد شده بود و بادشاه بهمنامی شیخ پسر خود را معروف کرد. و شیخ دهیانال در سال هفتم جلوس اکبر شاه که زمانه تولد شاهزاده دانیال است در اجمیر سکونت داشت. و بعد تولد شاهزاده سالها در صدد حیات بود. و آخر بسال نهصد و نود و نه (۹۹۹) وفات یافت. شیخ دانیال از اجمیر نبود اما بسبب غلبه محبت روحانیت خواجه بزرگ بیشتر در اجمیر قیام ورزید. و در جوار آستانه عالیه حضرت خواجه بزرگ بیشتر در اجمیر قیام ورزید. و در جوار آستانه عالیه حضرت خواجه بزرگ با ختر سوی محل سکونت داشت. و در زمانیکه حرم محترم بادشاه را بجهت مصائب سفر ناگوار و نظر آنکه زمانه وضع حمل قریب تر بود بحکم بادشاه قیام اجمیر ناگزیر افتاد در قصر رفیع و مکان وسیع

برابر حجرہ شیخ بنیاد کردہ بنظر ہمسائگی شیخ کہ خالے از خیر و برکت متصور نبود۔ برائے مولود مسعود مخصوص ساختند ہنوز از ان تعمیر شیخ نشان باقیست و مجاوران روضہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا کہ بجہت جہالت و تعصب حال شیخ دہنیال را از اجداد خود قرار دادہ و حجرہ ولادت شاہزادہ در منزل شیخ موجب افتخار و اعزاز خود ہا بر گذارند۔ غلط فاش و تقصیر تحقیق است۔ بخلاف و کذاف ایشان گوش نباید داد و سلسلۂ پیران طریقت شیخ دانیال کہ از کتب ملا فیضی بوضوح پیوستہ انیست شیخ دہنیال مرید راجی حامد شاہ خلیفہ شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفہ شیخ نور قطب عالم بنگالی خلیفہ شیخ علاء الحق بنگالی خلیفہ شیخ عثمان اخی سراج خلیفہ حضرت شیخ نظام الدین سلطان المشائخ قدس اسرارہم۔

شیخ حسن طاہر

خلیفہ راجی حامد شاہ از خدمت سید نور بن حامد شاہ فیضہا در ربود۔ و از اوائل ورود ہند بہ دہلی شعار کردہ۔ بمشائخ و فقرا صحبت گرم داشت علیحدہ شہرت مشیخت راجی حامد شاہ شنیدہ حاضر خدمت شد و بسلسلۂ ارادت پیوست و بطلب سلطان سکندر از جونپور بہ دہلی آمد و سکونت اختیار کرد۔ و در عبادت و ریاضت شاقہ بسر بردہ کافہ آنام را رہنمونی بمنزل حق فرمودہ وفاتش در سال نہصد و نہ ۹۰۹ مرقوم است۔

مولانا الہ داد چشتی جونپوری

عالم باعمل و فقیہ بے مثیل بود ہدایہ و کافیہ و مدارک را شرح فرمود۔ و شرف بیعت و خلافت از راجی حامد شاہ دریافت منقول است کہ مولانا شیخ طاہر با وسلسلہ محبت مستحکم داشت و ایشان با ان ہمدم بودند۔ روزے مولانا اللہ داد بطریق طنز در باب بیعت نسبت راجی احمد شاہ سخن ہا گفت شیخ حسن گفت کہ در صحبت حضرت راجی حامد شاہ افتادہ بسلامت بدر آمد البتہ سخن شنا

لا انگ گفتن و شنفتن متصور است. الحاصل مولانا الهداد به بیعت مولانا حسن بخدمت راجی حامد شاه رسیده مسائل چند که حل آن مشکل بود در پیش آورد. و راجی حامد شاه از منصوبهٔ مولانا حکایت آورده تفصیل اجمال و تسهیل اشکال بوجه احسن فرمود. همان دم مولانا الهداد سر در قدم آورده بیعت کرد. و بریاضت و مجاهده اشتغال ورزید. وفات او در سال نهصد و بست و سه مرقوم است رحمة الله تعالی علیه

شیخ محمد حسن پسر شیخ حسن طاهر

جامع بود میان علوم حال و قال و آیتی بود در مشائخ نسبت و جمال چون از حجرهٔ خلوت برقع های مشیخت جلوه میکرد. هر آنکس که نظر بوی می انداخت تکبیر میگفت. و در محیط حیرت و محویت غرق میگردید. به سلسلهٔ قادریه هم توسط داشت. سالها در مجاورت مدینهٔ نبوی بسر برده. مدام انتظار شام زحمت کشیده بعد نماز شام درون حجره رفته بعبادت معبود حقیقی کارها کردی. وفاتش در سال نهصد و چهل و چهار مرقوم است

شیخ عبد الرزاق جهنجانه

مرید و خلیفهٔ شیخ محمد حسن طاهر است صاحب کرامات و کشف و خداوند خوارق عادات بود. و به اهل بیت نبوت و ائمهٔ رسالت اعتقاد تام داشت و او را با شیخ امان پانی پتی مباحثه و مناظره بسیار بود. وفاتش در سال نهصد و چهل و نه (۹۴۹) مرقوم است

شیخ امان پانی پتی چشتی

اسم گرامی عبد الملک و لقب امان الله مرید و خلیفهٔ شیخ محمد حسن طاهر چشتی نبیرهٔ راجی حامد شاه است و نسبتش با سند بسید شاه نعمت الله ولی بواسطه دارد. و در باب علم تقریر بلیغ و بیان وسیع داشت

در تصوف و توحید از وے کتب و رسائل چند یادگار است بالخصوص رسالہ اثبات الاحدیت از وست و نیز بر لوایح مولانا جامی شرح دارد۔ و میفرمود اگر پایہ انصاف درمیان باشد مسئلہ توحید بر منبر و منیار باید گفت و فرمود کہ در اوائل حال بر اثبات توحید دو دلیل داشتم اکنون شانزدہ دارم و مکیفت وجد و شئے ما بر دو حال مبنی است۔ تہذیب اخلاق و محبت اہلبیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم وفات آن جامع صفات در سال نہصد و پنجاہ و ہفت مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ ٭

مولانا احمد شوریانی

از اولاد پیر کبار است بعلوم ظاہر و باطن مرید و شاگرد شیخ اسحاق بن شاہ کاکو چشتی است و از دیگر بزرگان طریقہ چشتیہ نیز نعمت فیض صحبت حاصل کرد۔ بزہد و ریاضت عدیم النظیر بود و مشغولی بسیار داشت وفات او در سال یکہزار و دہی مرقوم است ٭

سید علی قوام

از اہل کمال بوصل وے از سادات است و مرید و خلیفہ شیخ بہاء الدین جونپوری است قبول و فتوح بسیار داشت۔ بہ ہیچ خادم خدمت منکیفت و زحمت میکشید وفات او در سال نہصد و پنجاہ ہجری مرقوم است ٭

شیخ اجودھن جونپوری

پسر شیخ بہاء الدین جونپوری بود بکبر السن ضعف بغایت داشت کہ بے دستیاری کسے قوام نمیتوانست اما در حالت وجد چنان رقص میکرد کہ جوانان تنومند متحمل تصادم او نمے توانستند وفات او در سال نہصد و ہفتاد و شش مرقوم است ٭

شیخ جمال الدین جمن چشتی

مرید و خلیفه پدر عالی قدر خود حضرت شیخ محمود راجن است و نیز خلافت خاندان مغربیه از شیخ احمد کهتو دارد. صاحب جذب و حال و اهل فضل و کمال بود. در یاد حق غلو بسیار داشت. در توکل و حیرت سرور کار. جامع شریعت و طریقت بود و حاوی محنت و محبت دل داغدار داشت و دین و اصحاب معین و معاون شکسته دلان و دردمندان. در اهتمام رهروان منزل هیبت بود. سودای عشق و سر و جلوه شاهد حقیقی در سر داشت. سالها در کنج اعتکاف نشست و حصار قلعه پندار و نفس به نیروی ریاضت و محنت بشکست. قبول عام و تالیف تمام داشت. جمعی ارباب دل با و مائل بود. وصف مشائخ دیار هند را بهنمونی و ارشاد تا به سراپرده قرب و اتصال رسانید. مدام جویای رضای الهی و مقلد ارشاد رسالت پناهی بود رحمة الله علیه. زمان وصال سنه نهصد و هشتاد و دو ۹۸۲ مرقوم است و بعضی اختلاف نیز دارند.

شیخ حسن محمد چشتی

خلیفه اعظم حضرت شیخ جمال الدین جمن رضی است. در علوم ظاهر کامل زمانه. و در امور حقیقت و معرفت یکتا و یگانه. آیتی بود از جمال شاهد ازل. و در ولایتی بود از بدائع علم و عمل. هدیه مشرب چشت و صدرنشین انجمن بهشت بود. صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه و آثار زکیه. مشتاق جمال و متحیر منظر حال. مجلس سماع دوست تر داشت. دردمند بود و به احوال مستمندان و طلب پرداخت. زمان وصال پاک سال نهصد و هشتاد و دو مرقوم است.

حضرت شیخ محمد چشتی

مرید و خلیفه پدر خود خواجه شیخ حسن محمد است. امین امانت های اولین و آخرین و صامت

احوال خزائن صفوت یقین صاحب زهد و ورع خلاصۂ آفرینش و آرایش اصل و فرع برگزیدۂ خاص
بارگاه الٰهی مهبط انوار و مظهر اسرار نامتناهی صاحب جمال جمیل الشیم کریم النفس کرم مجسم بود شب زنده و دل بیدار
داشت مدام در حالت سکر و ذوق زندگی میکرد دوست محبت و عدو راحت بود صاحب مرآت
ضیایی آورده است که چون اغلب بسبب محبت و ارادت بنظر زیارت عتبات عالیات در مصر دهلی
فائز شد در مرقد مبارک حضرت خواجه نصیر الدین محمود نصیر الاولیا رسید دولت پابوس
دست داد و مصلای سنگ مرقد شگاف پیدا کرد و حضرت شیخ محمد درون مزار داخل شد
چون بیرون آمد نان و حلوا در دست بود و نعلین و عصا و خرقه و مصلی که در پهلوی خواجه نصیر الاولیا
پیوند زمین کرده بودید - باو مفوض گشت - از آن روز هر آنکس که بروی او میدید وارفته حال
و شیدای جمال میگردید - مولد او احمد آباد گجرات است و زمان وصال آنک در سال نهصد و پنجاه (٩٥٦)
و شش مذکور رحمة الله علیه +

شیخ علاء الدین بن شیخ نور الدین اجودهنی

از اولاد حضرت خواجه فرید الدین فرید الاولیا است صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده
جامع علم و حلم و با اهل دنیا سروکار نداشت و از جمله کالای حظ النفس و آسایش چیزی نخود
راه نداده - او را فرید ثانی میگفتند و با روحانیت حضرت خواجه قطب الاولیا توسط
داشت در سال هشتصد و هفتاد و دو فوت شد +

شیخ جلال الدین قریشی

بتحقیق نرسید که در بیعت کدام شیخ وقت بود اما مشرب چشتیه داشت و باطن سلوک و در
ظاهر جذب بیشتر درویشانه بسر میبرد - و از لباس بقدر ستر عورت کفایت کرده بود - و علوم
معقول و منقول رسمی و حقیقی همه بر نوک زبان داشت میفرمود یک مرید هشام نام دارم که

در توده جبال سر میزند- و اکثر میخواند ع

خام بدم پخته شدم سوختم

صاحب الاخبار الاخیار فرمود که در اوائل او را عشق مجاز در سر بود- و در اندک زمان بعشق حقیقی گرفتار آمد- وفات او در سال نهصد و چهل و هشت منقول است *

سید سلطان بهرائچی

درویش صفا کیش و مرد با همت و مروت بود و مرید شیخ علاء الدین جودهنی است و از خاندان شطاریه نیز تعلق داشت پیرهن قصیر و حشمت در انگیز او بود گویند ہندو زنے در بہر سودائے ولائے اسلام آمده بود- و قبیله او پیش بادشاه فریاد برد- بادشاه با دگمته فرستاد که او زنے مذکور مفارقت اختیار کند- او تیغ در کر بسته و از خانه بیرون آمد- و جواب داد که زن مذکور مسلمان شده است باز بتصرف کافران دادن جائز نباشد پیادگان شاهی ہتاع نہی دم در خود کشیده و دیگر هیچ نگفتند- وفات او در سال چهل و نهصد و نه مرقوم است *

شیخ یوسف معروف شاه جوهی

بحضرت خواجه فرید الدین فرید الاولیا نسبت آبائے دارد خرقه و کرامت در ورثه داشت بانتیاء شیبی عازم بیت الله شد- و از آنجا به مدینه نبوی حاضر و بعد حصول شرف زیارت هنگام معاودت در آسیر آمد و اهل و عیال را از وطن طلبیده اشته سکونت برہانپور اختیار کرد وفات او در سال نهصد و پنجاه ۹۵۰ مذکور است *

شیخ نظام الدین چشتی

پسر شاه یوسف جوهی است گویند که او- ده ماه سال در شکم مادر متکف ماند- او بسفر حجاز

ہم رفتہ بود و بشرف بیت اللہ و بیت النبی مشرف گردید او صاحب خرق و کرامات بود و آثار جلیہ از مے بظہور آمدند وفات او در سال نہصد و ہشتاد و پنج مذکور است *

شیخ حمزہ نہرسو قریشی

از اولاد شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی است و سلسلہ پیران او بخواجہ سید محمد گیسو دراز مے پیوندد و صاحب کشف و کرامت و اہل عشق و محبت بود۔ در اوائل در خدمت ملوک منسلک بود بالآخر بارادہ غیبی ترک گفتہ بزیارت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء در بلدۃ الاولیاء اجمیر آمد و در انجا بہ شیخ حمزہ مجذوب کہ ہمنام او بود و طریقہ مجذوبانہ داشت ملاقی شد۔ دا انعام باطن یافت بدان بعد از شیخ احمد مجد شیبانی انتساب کرد۔ و در قصبہ نہرسو کہ از نارنول قریب سہ فرسنگ است طرح اقامت انداخت و سادات نہرسو کہ از علوم بے بہرہ و از پاسداری وضع آوارہ بودند تربیت فرمود۔ از کشف و خوارق او حکایات ہا دارند کہ درین مختصر گنجائش ندارند وفات او در سال نہصد و پنجاہ و ہفت منقول است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

میر سید عبد الاول

مرید اولاد خواجہ بندہ نواز گیسو دراز است از علوم معہ بہرہ وافی داشت و تصانیف نیز دارد و بر صحیح بخاری شرح و حاشیہ نوشتہ اکثر بہ نواح دکن و گجرات بسر برد و بزیارت مدینہ منورہ و مکہ معظمہ مشرف گردید وفات او در سال نہصد و شصت و ہشت مرقوم است *

شیخ مہتا گاگرونی

درویشے کامل و صاحب حال بود و نسبت ارادت و حاشیت خواجہ بزرگ معین الاولیاء حاصل کردہ آورده اند کہ او تا مدت پنجاہ سال خدمت مزار کردہ و جاروب کشی اختیار نمود۔ بعد آن

باشارهٔ روحانیت حضرت خواجه بزرگ قدس سره گشته قصبهٔ گاگرون فتح و سکونت ورزید
وفات او در سال یکهزار و سه ۱۰۰۳ بوقوع آمد +

مولانا عبد الله سلطانپوری

از اکابر علما و اعاظم فقرا بود و در تشرع و عادات متورع و در استیصال کفر و بدعت بسیار کوشیدے در اوائل زمان بخطاب مخدوم الملک ممتاز بود. اما چون اکبر بادشاه دین الٰهی احداث نمود و شمس پرستی اختیار کرد شیخ با او در جهاد سرگرم شده و از صحبت سخن او حکم اخراج از دیار هندوستان گشت بجبرا سفر حجاز اختیار کرد. چون باز آمد او را مسموم کردند. در سال یکهزار و شش وفات یافت رحمة الله تعالی علیه +

شیخ جلال کالپی

در عهد شیر شاه بادشاه بامارت منسوب بود اما همه دولت دنیا را ترک گفته بسلسلهٔ بیعت و خدمت حضرت شاه محمد چشتی مشرف گردیده و مجاهدے دیگر نیز ورزیده و فیضها برده. وفات او در سال یکهزار و سیزده ۱۰۱۳ مرقوم است +

شیخ قاضی خان ظفرآبادی

مرید و خلیفهٔ شیخ حسن طاهر است صاحب استطاعت و کرامت بود و بفقر موفق تا به سی سال جانها کندید بادشاه هفت دهات باو میداد اما قبول نکرد و بتوکل بسر برد. آخر شیخ عبد الله پسر او فرمان بطریق پیشکش فرستاد نداد هم انکار کرد و چیزے نگرفت. قاضی خان در سال نهصد و هفتاد منتقل است رحمة الله تعالی علیه +

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن طاہر

خلیفهٔ اعظم قاضی خان است از مشاهیر شیوخ بوده است و در تقلیب مریدین و تکمیل شرع یگانهٔ روزگار و شهرهٔ آفاق بود و بر خلق خدا شفقت بسیار کرد و در پایهٔ علم و صبر بلند پایه بود و خلایق کثیر به فیض صحبت او بمجد ارسید و جمعی در ذیل حمایتش از خصم پندار مظفر و منصور گردید وفات او در سال نهصد و هفتاد و پنج مذکور است رحمة الله علیه ◆

شیخ سعدالدین خیرآبادی

مرید و خلیفه شاه محمد مینا است و در آداب بیعت و حد طریقت احتیاط عام و دستگاهی عظیم داشت صاحب تصرف و نفاذ باطن بود و بسماع بسیار غلو داشت و در علم نحو و فقه و اصول صاحب تصنیفات عالی است. اورا مریدان و متبعان بسیار بودند از جمله ایشان شیخ صفی صاحب وجد و حال و اهل فضل و کمال بود. و شیخ مبارک سندیلیه جامع شرع و طریق و حریت صومعه کشف و تحقیق بود. وفات مخدوم شیخ سعد در سال هشتصد و هفتاد و دو مذکور است ◆

میر سید محمد کالپی

در اوائل از امیر ابوالعلی نقشبندی صحبت بوده چون بهندوستان آمده و بزیارت مرقد مطهر حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا در مقام اجمیر مشرف شد باشارهٔ روحانیت حضرت خواجه طریقهٔ چشتیه اختیار کرد و فیضها دریافت و بمراتب اعلی رسید و در وجد و سماع شغلی بر تبه نهایت میداشت و هر سال بزیارت مزار فیض آثار حضرت خواجه می آمد و خدمتی کرد و وفات او در سال یکهزار و سی و یک مرقوم است ◆

سید عبدالجلیل چشتی

برگزیدهٔ آفاق بود و بظاهر دست بیعت بکسے نداد، امّا از روحانیت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا تربیت یافته در شجره که بمریدان خود میداد بلاواسطه کسے بحضرت خواجه سلسلهٔ خود پیوند میکرد۔ وفات او در سال یکهزار و چهل و سه مذکور است ۞

شیخ محمد عبدالرشید جونپوری

سلسلهٔ ارادت او بچند واسطه به شیخ حسام الدین مانکپوری منتهی میشود، و از دیگر حضرات طریقت نیز انعام و اکرام یافت۔ از اکمل مشائخ عهد خود بود۔ در آغاز تدریس میکرد۔ و در آخر از همه گذشته صاحب تصانیف بود۔ ذکر جهر دوست داشت۔ شیفتهٔ محبت و دلدادهٔ سماع بود۔ اشعار هم میسرود و تخلص شمسی میکرد۔ وفات او در سال یکهزار و پنجاه و پنج مرقوم است ۞

شیخ احمد گیسو دراز

صاحب حال و قال و وجد و سماع بود۔ بمباحثه و مناظره اکثر می پرداخت و مسائل علانیه میگفت۔ پیرو طریقهٔ چشتیه بود و با خواجه سید محمد گیسو دراز نسبتی خاص داشت۔ ازینجهت بدرازی جعد و گیسو مائل بود۔ وفات او در سال یکهزار و پنجاه و هشت مرقوم است ۞

پیر محمد سلون

جامع علوم صوری و معنوی بود۔ سلسلهٔ او بواسطهٔ شیخ عبدالکریم به شیخ حسام الدین مانکپوری میرسد۔ مریدان او صاحب کمال بودند۔ خلقے باو رجوع بود و قبول عام داشت۔ در دیار لکهنو شیخ عهد خود بود۔ وفات او در سال یکهزار و هفتاد و چهار مرقوم است ۞

شیخ پیر محمد لکھنوی

شیخ پیر محمد عالم کامل و متوکل و بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف. اصل او از جونپور است. اکتساب علوم دینیه از علماء دیار دهلی و لکهنو نمود و بنهایت رسانیده و بیعت شیخ عبد الله سیاح چشتی مرید گشته بمرتبه شیخی کامل رسید. وفات او در سال یکهزار و هشتاد ۱۰۸۰ هجری بوقوع آمد.

حضرت شیخ یحییٰ مدنی چشتی

خلیفه اعظم حضرت شیخ محمد چشتی است. تکمیل علوم دینیه در مدینه منوره بنهایت رسانیده. صاحب وجد و حال، عادی فضل و کمال، مرجع اولو الالباب و ملجاء اصحاب صدق و اقبال تا بود. صاحب تالیف و تصنیف است. آیه نور و صدر نشین بزم قرب و حضور بود و دیده بینا و گوش شنوا که کمال مرتبه عارفی است او را حاصل بود و شکر راحت و شکایت زحمت پیش او همواره بود. هر آنچه میگذشت بران قانع بود. در یاد حق از خود فراموش. در سکر باده وحدت بیخود و مدهوش. سالها بریاضت و مجاهده کار فرمائے میکردند. در گوشه تنهائی و زاویه اطاعت نشست. جم غفیر و خلق کثیر انعام و اکرام از مائده فیضش میبردند و بسیاران از کلبه تیره و تار جهل و ناکامی برآمده اند تا بمنزل عرفان و اقرار فائز گردیدند. مریدان و مستمعان او اکثر صاحب خرق و کمال بودند. در دیار گجرات علم معرفت و طریقت برافراشته. و در دیار هند شمع ایمان و ایقان را فروغ داده. آورده اند که از هر کره همه مشتاق او بودند. و خدمت صحبت او را میجستند. و برحق میسر شدند. وفات آن جامع کمالات و خلاصه موجودات در سال یکهزار و یکصد و چهل و یک ۱۱۴۱ هجری منقول و مذکور است. رحمة الله علیه.

حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی

بن حاجی نور الله بن شیخ احمد بن شیخ حامد از اولاد حضرت امیر الاسلام شیخنا ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه - اصل آبائے وے از ترکستان است - پدر بزرگوار او بزمان دولت شاهجهان بادشاه در دهلی فائز شد - حضرت شیخ کلیم الله را شرف بیعت بواسطه حضرت شیخ یحیی مدنی است - در علوم دینی شهره آفاق و در ریاضت و عبادت طاق بود - آورده اند که با حضرت شیخ ابو الفتاح قادری هم نسبت داشت - و یکچند در صحبت او بسر برد و نیز خرقه نقشبندیه از خدمت امیر محترم لاهوری در بر راست کرد - در مجلس سماع بسیار خرم و احتیاط میفرمود - واحدے از سلسله غیر اندر آن وقت بار یافتے نشد - و در خانقاه مسند وی گرد جمعے گم گشتگان راه و متفحصان غیر آگاه را چراغ هدایت بنمود - و از تاریکی گم گشتگی و غیر آگهی بر آورده در طلعت جاوید کامرانی فائز گردانید - آثار عالی و اطوار متلالی داشت بتلقین و ارشاد اهل الله بسیار میکوشید - گرمی صحبت او احتراق عشق و التهاب محبتیان جان پیدا مے کرد - دل مشغوف در تدبر و دقائق مکشوف پیش نظر داشت از راحت و استراحت بیزار - و بار درد و محنت محبت سر بکار - امام الطریق - سرشار باده تحقیق و جام رحیق بود - به رفاه استکراه خصومت و منازعت با جمعیت جاه داشت زمان وصال او در سال یازده ۴۲ صد و چهل و دو مرقوم است - مرقد پاکش در شاهجهان آباد و بیرون بازار خانم متصل به حصار سنگ سرخ است - بزمان شورش دهلی مجرد احاطه منهدم مقبره باقیست - فهرست اسماء خلفایش اینست +

فهرست خلفاء

شیخ نظام الدین اورنگ آبادی - سید بدهن - حافظ محمود - شیخ جمال الدین - شیخ حامد سعید

قاضی شیخ عبدالولی۔ شاہ ضیاء الدین۔ شاہ اسد اللہ۔ شاہ جلال الدین۔ شاہ مداری ناگوری۔ محمد ہاشم۔ آوردہ اند کہ حضرت شیخ تصانیف بسیار بود۔ تفسیر قران القرآن سواء السبیل عشرۂ کاملہ کشکول و واقعات کلیمی الہامات کلیمی وغیرہ۔ از حضرت شیخ چہار پسر و پنج دختر بودند۔ حافظ حامد حمید۔ حافظ فضل اللہ۔ احسان اللہ خواجہ محمد۔ نام دختران بی بی رابعہ کہ بہ محمد ہاشم خلیفہ حضرت مینسکوحہ شد۔ بی بی فخر النساء کہ بہ شیخ عبدالرحیم منسوب بود۔ بی بی زینب کہ در حبالہ عقد شاہ میر در آمد۔ و نیز دختر چہارم بعد فوت دختر اول بسلسلہ زوجیت محمد ہاشم پیوستہ بود۔ و حال دختر پنجم از نظر نگذشت۔ ازینہمہ فرزندان دو دختران از بطن خاتون دوم در معرض وجود آمدہ بودند۔ قطعات و ابیات در تاریخ وفات حضرت شیخ رحمۃ اللہ علیہ ؎

موسئی است کلیم اللہ عصر | بود مقبول دو عالم از قبول
سال وصلش ہاتف از سماک جلی | زود رقم شد حشر با آل رسول

ایضاً

فضل و کمالش بیش بودہ | مرہم قلب ریش بودہ
سال وصالش گفت ہاتف | قطب زمانہ خویش بودہ

ایضاً

چو از دنیا بفردوس برین رفت | پئے گلگشت خلد جاودانی
دو تاریخ است بہر سال وصلش | بر آید دعا از کے چو خوانی
یکے موسی ثانی کاشف دین | دگر عرفان دین موسی ثانی

حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی

جامع علوم شرع و طریق جامع اسرار عرفان و تحقیق۔ مرجع الفقراء ملجاء العرفا بود۔

وجد و سماع را دوست میداشت۔ و در محیط حیرت و هیبت مستغرق بود۔ سلسلهٔ نسب پاک او
بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه منتهی میشود۔ و از نبیرگان شیخ الشیوخ شهاب الدین
سهروردی است۔ آورده اند که بطلب علم بخدمت حضرت شیخ کلیم الله حاضر شده
بعد از فراغ علوم ظاهر در تحصیل امور باطن اکتساب کرده و مدت در ریاضت شاقه کشیده
مرتبه بکمال تکمیل رسانید و به آثار رفیع و اطوار منیع و مقامات بلند نشان ارجمند و فرق
جمعیت برافراشت مقبول تعلیم و دستگاه کلیم داشت۔ و در دیار دکن نزول بکرامت فرموده
در بلدهٔ اورنگ آباد دکن سکونت اختیار فرمود۔ و طالبان راه یقین و عاصیان اطراف
دین را به رهبری تلقین و ارشاد بمنزل مقصود رسانید۔ صاحب تصانیف بود
اشهر تصانیف او رسالهٔ نظام القلوب است۔ فهرست نام نامی خلفائے گرامی اینست

فهرست خلفا

خواجه کامگار خان۔ محمد علی۔ خواجه نور الدین۔ مولانا فخر الدین۔ سید شاه شریف۔ شاه
عشق الله۔ غلام قادر خان۔ محمد یار بیگ۔ محمد جعفر۔ شیر محمد۔ کرم علیشاه و غیره اینها که
فهرست ایشان معلوم نشد۔ زمان وصال پاک در سال یازده صد و چهل و دوم مرقوم است و مرقد
مطهر در بلدهٔ اورنگ آباد ملک دکن مسجود انام و ملجای خواص و عوام است۔ آورده اند که حضرت
او را با حضرت شیخ کلیم الله محبت و موانست بمرتبه عشق بود۔ چنانچه بعد وفات شیخ
در گوشه خمول و عسرت و محنت و در کنج تنهائی و فراق چندے بسر برده بودند که تقاضای
طلب از مطلوب حقیقی در رسید و مژده آن رحمت عنایت مهاجرت شنید لاجرم
بجهت اتمام محبت ظاهر امراض متعدد عارض حال شدند۔ و قریب تر از زمان رحلت شیخ
محمل زندگانی از این سرای فانی بعالم قدس جاودانی بربستند رحمة الله تعالی علیه۔ صاحب
مناقب فخریه آورده است که در آن زمان که شیخ نظام الدین بخدمت شیخ کلیم الله
اکتساب علوم میکرد روزے حضرت شیخ از مجلس تذکیر برخاسته درون حرم سرای رفتن

میخواست که شیخ نظام الدین از جائے خود بسپرد جماعت نعلین قدم حضرت شیخ نهاد و عرض کرد

سپرد بتو مایه خویش را تو دانی حساب کم و بیش را

حضرت شیخ را فرمان حضرت شیخ یحیی مدنی یاد آمد که بوقت عزیمت سفر حجاز فرموده بودند که جائے زیبا منتظر نظام الدین پیش شما در مجلس تدریس خواهد آمد و شعر مذکور بر زبان حال خواهد آورد و شاید که او را تشریف خلافت و شرف بیعت مشرف بکنید۔ و این همه نعمت و کرامت و نسبت که بشما رسیده است حق او است۔ از آن روز حضرت شیخ بدرجه غایت متوجه گردیده در اندک زمان شیخ نظام الدین را بمرتبه کمال رسانید +

خواجه فخر الدین فخر جهان چشتی دهلوی

سند الاصفیا۔ قدوة الاولیا امام المتقین صدر الولایت محبوب العالمین محب النبی خواجه فخر الدین فخر جهان چشتی دهلوی قدس الله سره العزیز فرزند ارجمند و خلیفه حقیقی خواجه نظام الدین اورنگ آبادی است۔ عالم علوم صوری و ماهر رموز معنوی بود هنگام ولادتش خواجه کلیم الله خرقه و کلاه خود باو ارزانی داشته بود۔ و در سن شانزده سالگی از علوم عقلی و نقلی بهره یاب شده بکسب ریاضت و عبادت اشتغال فرمود۔ و به بهبودی کافه انام سعی موفور مرعی داشت و بذیل ظل اعطافش جهان جهان برکات و حسنات بر جهان و جهانیان نزول فرموده خلائق از خوان نعمتش بهره یاب شده ناصیه ارادت بر سنگ آستان پاکش می سودند۔ در آن زمانیکه بزیارت روضه حضرت خواجه بزرگ اجمیر فائز شد۔ بعد از ادائے فرائض خدمت مزار بسوئے خانقاه شریف که جانب دکن از مسجد بزرگ اجمیر شاهی واقع است توجه فرمود۔ با حضرت صاحب سجاده که از اولاد پاک حضرت خواجه بزرگ بودند تا دیر پایه دوستی و قدم یکجهتی بر جا داشت و همدرین اثنا فضائل و حقیقت آگاه شاه رشید الدین که از نبائر پاک حاجی حرمین شریفین حضرت خواجه یحیی مدنی [illegible]

رحمۃ اللہ علیہ پا نج فرمودہ با خواجہ فخر جہان و پیرزادہ بر جادہ مصافحہ و معانقہ کردہ یکجا نشستند
دران زمان و مکان از فیض کلام و اثر کمال و عیار ودر محو جمال و متحیر مقال بودند۔ و از
بندگان خدمت ہر یکے را کسوت سعادت در بر و آئینہ صفا و صفوت پیش نظر بود و ہمہ را
صحبت حضرت پیرزادہ بر جادہ شیخ المشائخ سید صبغۃ علی احمد چشتی اجمیری نسخہ شرح ملا محمد
حضرت خواجہ فخر جہان گزرانیدہ بود۔ لحیث قال فی مخبر الاولیاء۔ مریدان معتقدان خواجہ
فخر جہان را پایان نیست۔ وصال پاکش بہ سنہ یازدہ صد و نود و نہ ہجری
بوقوع آمدہ و در دہلی کہنہ بجوار مزار فائض الانوار حضرت خواجہ بختیار کاکی یافت رحمۃ اللہ علیہ

آفتاب فلک ہدایت نیر اعظم برج ولایت شاہنشہ کشور غوثیت و قطبیت فخر العارفین مظہر
الانوار الصمد حضرت خواجہ نور محمد مہاروی قدس سرہ ٭

اسم گرامی ہہل بود و لقب پاک نور محمد کہ از حضرت خواجہ فخر جہان یافتہ بودند۔ نقل است کہ گوشہ
چشم محبت حضرت خواجہ فخر جہان بحق ایشان روز افزون بود۔ چون این معنی مشتہر و مشہور شد
زنے از مریدان خدمت خواجہ فخر جہان میخواست کہ بجمال جمیل خواجہ نور محمد تسکین دیدہ را
طلب نماید۔ تا بحیلۂ دعوت خواجہ فخر جہان در کمین گاہ مدعا نشست۔ وقتیکہ ما حضر آوردند۔
و ہر یکے بشغل خوردن استعداد کردند آن مذکورہ از حجاب بحرفہ میدید۔ چون نظرش بجمال
حضرت خواجہ مہاروی افتاد بچشم ظاہر حسن صورت معرا دیدہ۔ در دل اندیشہ
کرد کہ میلان خاطر خواجہ باین منظر چیست ... از ہیبت بفور آن حضرت خواجہ
مہاروی بکشف باطن آگاہ شدہ فرمود۔ مائی صاحبہ۔ خواجہ فخر جہان کہ برحسن جنونم
فریفتگی و شیفتگی دارند۔ چشم ناقص بدین معذور است لیلی را بچشم مجنون باید دید
نقل است کہ وقتے حضرت خواجہ مہاروی عریضہ بطلب اوراد کہ بخواندن آن دولت بالی

مجلس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم. روزے بخدمت حضرت خواجه فخر جهان سال داشته
بود با سخنش همانچه از حضرت ایشان کتابت رسیده بود اینست بسم الله الرحمن الرحیم
با تفصیل یاران و سلوک یاران در قید قلم خواهند آورد و صحبت الشرها است از صحبت
خشک مزاجان متنفر خواهند بود. مے باید که صحبت شما در حق ایشان اثر کند. و از ورطهٔ
غفلت بدر آیند. یک آدم که از شما نام خدا آموزد. به از عبادت لازمی شما است. بیچارهٔ
محمد اکبر تکلیف کشیده تا اینجا آمد. و دو بار که مراسلهٔ شما آن صاحب سلامت رسانید
حق تعالے جزائے خیرش دهد در دین و عقبے. و ما و را گاهے سماع مے شنوند. با تکلیم
قطع کرده اید گاه گاه شنیده باشند. نمے سازد عمل توجه را گرم کشید یعنی مراقبه همراه
یاران مے کرده باشند. بنیت اینکه گرمی ایشان در جلسه اثر کند. تعجب است که مرید میکند
شاگرد نمیکند. عادت الله همین وتیره جاری شده است پس همین وتیره باید رفت. کیفیت
خود چه نویسد. قال هم ضعیف چه جائے حال. مگر از دعائے صاحب حال تمنا دارم ع
هوائے وصل تو دارم اگر خدا خواهد + درودے که بعد برائے رویت
جناب نبوی صلی الله علیه وسلم است. نوشته میشود طریق خواندن این است نماز فجر
بوقت اول بخوانند. و بعد آن درود را خوانند. بلا تعیین عدد تا اشراق یک جلسه کنند الا
دوم و سوم بوالده خود البته خواهند گفت درود شریف اینست. بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم صل علی سیدنا محمد النبی الامی و علی آله و اصحابه و اهل بیته کلهم و بارک
وسلم و صل وسلم علیه یعنی بغیر او بخوانند و بارک وسلم نخوانند مجاری ایام صحبت
خیر الانام صلوٰة الله علیه موجب شکر و ثنا است که حق تعالے آن محب حقیقی را بمحض
ذاتی مستفید ساخته اتباع حقیقت خویش سرا و جهرا عنایت فرماید و بدرجه تکمیل رساند
ایمائے ترقی بزرخ رفته لهذا ایمائے استرضائے شریف و تسلیم مفید میسازد
حالا این قدر جرات نمیکند. دوم بسم الله الرحمن الرحیم. اول سالک بجانب سینه منوره شریفه

زادہا اللہ شرفًا و تعظیمًا متوجہا بالقلب و الوجہ نشینند و از سائر اطراف شعور خود را کشیدہ بہان یک طرف ہمت خود صرف نمایند۔ و از مدینہ منورہ دیو بندہ صفت سہ کہ عبارت از سنت وحدار است و ازان ہم صحیح متبرکہ و ازان ہم حد شریف متوجہ باشند و این درود بخوانند

اللھم صل علی سیدنا محمد النبی الامی و اٰلہ و اصحابہ و اہل بیتہ و بارک و سلم

وصل وسلم علیہ وعلیھم۔ اول نفس خود را حبس کنند در یک حبس بست و یکبار ادا کنند۔ ہمچنین تا نہ نفس و طریق خواندن بہ نہج دیگر نیست کہ مستقبل قبلہ نشینند جسم نور از خود جدا ساختہ در جسم نوری شیخ خود فانی کنند و صلواۃ مذکور را کہ مرتبہ بخوانند شغل مفید امر شریف یا احمد را الطرف راست بگوید۔ یا محمد را الطرف چپ و در دل ضرب یا رسول اللہ زندہ ضرب را الطور اسم ذات زندہ و السلام و الاکرام میان محمد اکبر مرد غریب و محب صادق است امانت در حق ایشان خواہند کرد چندے در خدمت خود دارند۔ و مزاج ایشان دریابند مگر توجہ فی الجملہ حاصل اعتقاد در خدمت شما بسیار دارد پس ہمہ دارند۔ و درین ہر دو عمل مذکور شما مختار ند ہر کرا کہ خواہند تعلیم کنند فقط

حضرت خواجہ مہاراے این دوہرہ بسیار میفرمودند ؎

دوہرہ

نکلے ہونی ہر بسیری ستر ٹلی ہاے ... جیسے تھی ولیسی سنتے اب کچھ کہا نجائے

و این بیت ہم بسا اوقات بر زبان معجز بیان میرفت ...

بیت

مگو کہ پیر شدی ذوق عاشقیت نماند ... شراب کہنہ بہ مستی دگر دارد

و لہ

تامست گردی کشتی بار غم عشق ... آرے شتر مست کشد بار گران را

میفرمودند کہ انسان کامل جان عالم است۔ و فوت شدن او فنائے تمام عالم میفرمود

معصیت منافی وحدت نیست ہر کس را کہ اعتراف وحدت بزبان و تصدیق آن در دل باشد دیگر سببی نیست کہ موجب زوال وحدت او گردد۔ روزے کسے این بیت در خدمت التماس کرد۔ شعر حافظ ؎

نگار و پردہ ندارد نگار دیدنش ما — تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

فرمودند اگر پردہ باشد پردہ پندار غیر ہستی موہوم پردہ دگر نیست فرمود حصر انجام بایمان است شفاعت خواجہ شفیع الانبیا ہم موقوف بر استقامت ایمان باشد شخصے پرسید کہ جسد اولیا در گور چہ حالت دارد۔ فرمود جسد اولیا حکم روح دارد۔ و جسد ایشان را بمجاہدت روح نگاہدارند چنانچہ عالم ابدال آنکہ طیار باشند بہ جسد پرواز کنند۔ دلیل اینست کہ قوت روح ایشان گرانی جسد غالب دارد۔ ازین مرگ اولیا محض از چشم ظاہر پوشیدن است فرمود اہل شہود آنانکہ بوجود انکار دارند یا از مقام شہود منزل بعید جا دارند والا اگر بمقام شہود صعود بودے از وجود ہم انکار نکردے در آن وقت خلیفہ اعظم حضرت نقی محمد نارووالہ زمین خدمت بوسیدہ التماس نمود کہ کسانیکہ مسلوب باشند از انکار وجود ہم خبر ندارند۔ فرمود این ہم درست باشد۔ اما مشاہدہ ایشان مظنہ است کہ آنرا مشاہدہ پندارند۔ و گرنہ آن یعنی از دائرہ امکان عقل خارج است کہ کسے کہ ملتان و لاہور دیدہ باشد۔ ازان تجدید انکار گراید۔ شخصے پرسید کہ در دفع نفسانیت راہم دوائے ہست فرمود آرے اگر کسے بکند۔ آما یعنی ہیچیم کہ طلب علاج کند۔ باز عرض کرد کہ من خود مریضم لیکن نمیتوانم استعلاج کنم۔ فرمود این ہم غنیمت است کسیکہ خود را مریض میداند گاہ بیگاہ درمان پذیر باشد۔ فرمود کہ شغل پاس انفاس را باین ترتیب باید کرد کہ ضم ہاء اللہ را باشباع بخواند تا حرف واو پیدا آید و در وقت مد نفس اللہ بہ دم گویند یعنی دم لسان دل باشد و در وقت جذب نفس ہو بہ دم گویند ہمان معنی و ترتیب یعنی بوقت جذب نفس اللہ و بوقت دم بالا بردن ہو نگہ باید کہ مرغوب و مطبوع نیست و حکمت الصاق زبان بہ ارتفاع کام ہنگام ذکر

پاس انفاس معین توجه است و نیز حضرت خواجه کلیم الله جهان آبادی فرزندان ارجمند در سلسلهٔ قادریه
شرف بیعت بخشید. و میفرمودند که طریقه چشتیه مبنی بر مشقت و ریاضت است و دامن
حضرت غوث الاعظم وسیع و فراخ است که همه را میپوشد. فرمودند سؤر المؤمن شفاءٌ مخصوص
بمومن کامل نیست بلکه بحق عوام گنجائش دارد. امّا امتیاز نیست که علی قدر ایمان شفا میرسد
زیرا که ایمان همچنین کلیه عامه نیست. شخصے پرسید که علما تعظیم کفار نمیکنند امّا اهل الله که تبجیل کافر و هندو
میکنند باشند. حالانکه در طریقت و شریعت مخالفت نیست. فرمود آرے در شریعت و طریقت خلاف نیست. امّا اختلاف در
فهمیدن است در صنف علما و طائفهٔ اهل الله هر یکے را بر ورزشی باید و النت آنانکه عظمت کفار نمیکنند نظر بر
کفر و کردار ایشان میکنند که چشم عالمان عن فی غیر از اسباب ظاهر چیزے بدن نمیتوانند و اهل الله تعظیم بر حقیقت ایشان
روا دارند زیرا که در نظر اهل الله حقیقت ایشان نیک تابانند. نقل است وقتے حضرت خواجه مهاروی کوٹ مٹھن
تشریف آوردند مولوی احمدی که فاضل عدیم المثال بود حاضر صحبت شد و التماس کرد که حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین گیلانی
قدس الله سره آورده است که طَعَامُ المُرِیدِ حَرَامٌ عَلَی الشَّیخِ. پس حضرت شما بکدام جهه
دعوت مریدان حلال باشد. فرمود که از صنف مریدان عالم مثل حضرات اصحاب
رسول کسے کمتر باشد و از جمله مشائخ به سید کائنات صلی الله علیه وسلم همچنین پیر
دا زمان رو که حضرت سید البشر علیه الصلوٰة والسلام دعوت اصحاب بطیب خاطر
قبول میفرمودند. بنا بر آن علیه سرائے ما و یاران طریق ما همین صحبت مرتبه سنت است.
شنفتن جواب مولوی احمدی لب حسرت گزید. مجال خود سکوت ورزید.

مولانا سید شاه نیاز احمد چشتی

خلیفهٔ معظم و محبوب محترم خواجه فخر جهان است صاحب ناز و نیاز. و خدا سوز و گداز در علوم
ظاهر یکتائے زمانه و در باب کشف و کرامت فقید المثال و یگانه. سماع بسیار شنود و اشت
و وجد و استغراق بمرتبه نهایت مانوس بود. جمع کثیر از بلاد و امصار دور و دراز در سلک ارادت

قید محبت او گرفتار بودند۔ و بسیار طالبان جلوہ شاہد حقیقی را بمنزل حق رسانیدہ آوردہ اند کہ
پدر بزرگوارش ازین کہنہ رباط را بہ دار السرور بہشت محمل زندگانی بربست حضرت شاہ در زمان
غیر آگہی و خوردی بودہ۔ و زیر دامن پاک والدہ ماجدہ خود کہ رابعہ عصر بود۔ تربیت و پرورش یافت
و چون زمان آگہی رسیدہ۔ در سن نوزدہ سال بخدمت حضرت خواجہ فخر جہان شرف بیعت
حاصل کردہ۔ و بالتفات و توجہ خواجہ در اندک زمان تکمیل کردہ بہ تشریف خلافت و مثال اجازت
و ارشاد مامور گردید۔ و لوائے مشیخت و عظمت و فصاحت در عالم برافراشت۔ و نیز حضرت شاہ را
واسطہ ارادت بہ جناب شاہ عبداللہ بغدادی قادری متحقق و متیقن است۔ حضرت شاہ را
نظم بسیار است۔ کلام دل گداز و مضامین توحید در باب عشق و محبت و سلوک معرفت بسلک تنظیم
دارد۔ چنانچہ دیوان نیاز کہ در زمان ہند و عجم معروف است۔ از حضرت او مرغوب عام
و مطبوع تمام است۔ و در مجلس صوفیان حق آگاہ اکثر غزلیات دیوان برزبان می آرند۔ و حظ
وافی و حلاوت کافی مے یابند۔ وفات آن جامع کمالات در سال یکہزار و دو صد و پنجاہ [۱۲۵۰]
مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔ خلفائے حضرت شاہ بشمار بودند و ہر یکے عاشق مولی و مولع
و متبع تا بر جادہ خلافت و ارشاد جانشین صاحب مقام حضرت شاہ پسر بزرگ او حضرت شاہ نظام الدین بریلوی است کہ با وصف حسن
ولائے رب و فولش یگانہ آفاق و در علوم ظاہر و باطن و ریاضت و محنت و ذوق و حلاوت سرآمد
روزگار است۔ و نام نامی و سلسلہ گرامی حضرت شاہ بوجود باجود او بر جادہ برقرار است۔ و بہ
ہدایت و ارشاد و رہنمونی و تربیت مستعدان سلسلہ طریقت مساعی جمیلہ و ترددات
جزیلہ مرعی دارد سلمہ اللہ تعالی۔ برادر خورد او حضرت شاہ نصیر الدین کہ تربیت و تکمیل در
حین پدر عالیقدر یافتہ در اکتساب مجاہدہ و محنت اقصے الغایت کوشیدہ بود
و جمال پاک و جلوہ بیمثال داشت و صاحب حال و اہل کمال بود۔ و بسبب بعضے حوادث زمانہ
از خدمت برادر بزرگ مفارقت اختیار کردہ بودن قصبہ بداؤن پسند فرمود و مدتے در
آنجا تلقین و رہنمونی مشتاقان جلوہ حقیقت و وارفتگان بادیہ فقر و معرفت کار فرمائے کرد

وبالآخر قیام دار فانی غیر مطبوع شمرده سفر آخرت اختیار نمود و در قصبه بداؤن مدفون شد رحمة الله علیه
و از خلفائے حضرت شاه نیاز احمد۔ یکے میان سکین شاه بود۔ نام اصل غلام محمد۔ در اوائل
از اغنیا بود۔ بالآخر ترک اسباب دنیا کرد۔ و طریقه قادریه اختیار کرد۔ بعد ازان باشارت روحانیت حضرت
خواجه بزرگ معین الاولیا در خدمت حضرت فائز گردیده بشرف خلافت سرافراز و نامور شده
و بسکونت بودن جیپور مامور گردید۔ و در انجا فتوح عظیم و قبول عام حاصل کرد و همانجا وفات یافت

خواجه محمد سلیمان تونسوی قدس الله سره العزیز

سلطان الزاهدین برهان العارفین کنز السالکین سرتاج واصلان حبیب سبحان که نام نامی
و اسم گرامی محمد سلیمان بن زکریا بن عبد الوهاب است۔ آورده اند که روزے والده پاکش
مشکیزه آب بخانه خود مے برد۔ درویشے که بلباس و زبان هندیان معرفے داشت
در سر راه او را دید و گفت سبحانه الله تعالے شانه که از بطن پاکت سلطان مشارق و مغارب
بمنصه شهود خواهد آمد۔ و سلیمان زمان خواهد شد۔ میگویند که پدر بزرگوارش وقتیکه ازین
دار ناپائدار بدار القرار رحلت فرمود عمر شریفش بیش از چهار سال نبود۔ چون بسن آگهی رسید
از علوم دینیه فراغ تام حاصل کرد۔ بدرین زمان غلغله تشریف آوری حضرت خواجه مهاروی
و کمالات شهرت شنید۔ چنانچه بمعیت میان احمد علی به بلده اوچ رفته بشرف بیعت پایه عزت برافراختند۔ منقول است که
حضرت خواجه سلیمان جهان در لوازم مراتب عبودیت تام بود۔ میگویند که خواجه فخر جهان خواجه مهاروی اشاره فرموده بود
که شاهبازی از کوهستان مغرب بپرواز خواهد کشاد۔ باید که او را از دام علایق خود داشتن بهی
زیرا که العجایب اولین و آخرین بنام نامیش رقم زده اند۔ منقول است که خواجه سلیمان جهان
بعد حصول تشریف بیعت با بیار مرشد برحق قصد دهلی فرمود۔ اما به قصبه لواری رسیده
بود که خبر وصال خواجه فخر جهان جاگزین گوش هوش گردید۔ باستماع این معنی خیلے تحسر و تغیر
رسے داد۔ آورده اند که بعد اتمام سفر بصوب مهار شریف توجه فرمود تا چند سال در ریاضت

در مجاهدات گذرانیده اکثر به فکر جهر و شغل پاس انفاس و وقوف قلبی اشتغال فرمودند و همدرین زمان کتب صوفیه مثل آداب الطالبین و لوائح و عشرهٔ کامله و فصوص الحکم وغیره بصحبت حضرت قبلهٔ صوری و معنوی خواجه مهاروی گذرانیدند۔ روزیکه در مسجد خدا بخش مهاروی بدولت پابوس بهشت آمد۔ خواجه سلیمان را دیوان حافظ در دست بود۔ حضرت خواجه بکمال لطف بخواندنش ایما فرمودند۔ خواجه سلیمان جهان باین بیت آغاز کرد ؎

کمال صنعت مشاطه نشاید | که روی زشت از زیبا نماید

باستماع این بیت خواجه مهاروی از بس خوشدل و مسرور گشته از راه و فور محبت و شوق فرمودند ؎

نکو که پیر شدی ذوق عاشقیت نماند | شراب کهنه مستی دگر دارد

نقل است که روزی بر مکان نواب غازی الدین خان مجلس سماع برپا بود و قوالان غزل مولانا جامی بنیاد کرده بودند ؎

از مدرسه به کعبه روم یا به میکده | ای پیر ره بگو که طریق صواب چیست

خواجه سلیمان جهان را ذوق غالب آمد و بوجد در آمدند۔ تا آنکه دست از کار و بار از اختیار برفت و بهمان عالم حیرت و بیخودی گرد ذات پاک حضرت خواجه مهاروی میگردیدند و اشک خون آلوده از دیدهٔ نم دیده می تراویدند۔ و تا دیر بهمین حال و احوال در گذشت۔ آورده اند که چون حضرت خواجه مهاروی را زمان آخر فرا پیش آمد۔ خواجه سلیمان جهان حاضر خدمت نبودند۔ خواجه مهاروی از یاران جلسه استفسار فرمود که از روهیله کسی خبر دارد عرض کردند هیچ آگاهی نداریم فرمود خیر۔ ان شاء الله بجنازه خواهد آمد ؎

کشته که عشق دارد نگذارد تت بدینسان | بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد

میگویند که دران ایام خواجه سلیمان جهان بوطن مالوف قیام داشت۔ شبی در حالت مراقبه اضطراب در خاطر و اشتیاق در دل جا گرفت کرد و دولهٔ حصول ملازمت و دولت دیدار زمام اختیار بدست بی اختیاری سپرد۔ و خواجه سلیمان جهان از بالای سقف

خویشتن را بر پشت زمین بسبب افتاد و دهان شب بپرده تار کرد و کش حلیب پاماه خان
مهر نگار گردید. و بےیار و مددگار پائے اشتیاق در منزل طلب نهاد در اثنائے راه زنے
ملاقی شد و گفت زود برو که سلسله تیار است. القصه بروز ششم سجان بقرار در قریه مهار
شریف رسید و بیعت پائین خواجه مهاروی زانوئے ادب بست فرمودند.
آنگاه خواجه مهاروی بسوئے حاضران جلسه توجه کرده ارشاد فرمودند که من با این روحیله
رازها دارم ساعتے چند خلوت مقصود است باستماع این یاران جلسه از هم جدا شدند
و بزم صحبت و انجمن خلوت گرم بازاری یافت. و خواجه سلیمان جهان از دولت وصال
سرمایه کمال مالامال شده عزم رخصت فرمود و وداع دریافتند بعد ازین خواجه مهاروی سفر
قرب وصال اینجا انتقال اختیار فرمود. و در تاج سرور مدفون شد. رحمة الله علیه منقول است
که روزے در خانقاه شریف پاکپتن مجلس سماع برپا بود. یکبارگی خواجه سلیمان جهان تبسم فرمود
مولوی نور احمد صاحب از تبسم استفسار کرد فرمود که زهی شان نیاکان و خواجگان ما که ایشان همه
علوے پایه حضرت علیه السلام را درین بزم عالی بارها دم زدن و مجال نشستن نیست
جهے که از مصاحبت یاران جلسه جائے قرار نمیگردد. اما شرف حضوری بزم گرامی از دست
نمیدهد بشاهد همچنین خنده و خیه بے اختیار مے آید. نقل است که سید احمد مدنی حاجب حرم محترم
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بایماء حضرت ختمی پناه در تونسه شریف آمده. و در سلسله
بیعت معزز و مباهی شد. و خواجه سلیمان جهان او را بشرف خلافت مشرف کرده
وداع فرمود. نقل است که لعل خان بلوچ والی منگروٹه بزبان حکومت خود و مجوزه از قوم بلوچ
همراه بیداد گرفته میبرد. و با والی نامشروع مصاحبت کرد و دیگر جماعه از قوم بلوچ به دادخواهی بیداد بخدمت حضرت
خواجه سلیمان جهان جمع آمدند حضرت اعلی بر حال و احوال ایشان اطلاع یافته بصحبت یکے از بندگان خدمت خان مذکور پیام فرستاد و از
تعدی و ظلم اجتناب کردن نصیحت فرمود. او عریضه طویل حیله و تزویر تحریر کرده فرستاد
چون بشرف مطالعه در آمد شان نگین جهان مذکور که بر لفافه عریضه منقوش بود بدست خاص حضرت

مالیده دور انداختند - و در همان حالت قهر بر زبان آمد فرمودند که ملک بدست درویش است هر کرا
خواهد بسپارد - بعد چندی ازان خبر آوردند که قریب به چهار هزار سوار از سمت خراسان تاخت آوردند
و مال مردمان عجب شوخی و نخوت لعل خان در معرض نهیب و تاراج رسید - و او خود هم بدست غنیم اسیر و
دستگیر شد - نقل است که اسد خان حاکم ملک سنگهر در خمار نشه غرور و کبر آزار بندگان خدا روا میداشت
مظلومان چند بخدمت حضرت فریاد رسانیدند - روزیکه خان بخدمت حاضر بود به نظر انتباه
و تهدید سخنهای چند بار گفته فرمودند که اگر از ایذا دست بازنداری فرمان دهی ملک بقوم
سکهه خواهد رسید - چون آن گدا از دولت سعادت و کرامت اولیا منکر مطلق بود بر گفته حضرت
گوش ننهاد - تا آنکه بعد از مرور ایام چند جنود سکهان با وی ستیزه و آویزه دلیرانه و جست و خیز
مردانه بکار آورده اسیر کردند - و حکومت ملک با آنها قرار گرفت - نقل است فرمود خواجه سلیمان
جهان کرد عوی مرشدی و مولائی کسی را می رسید که در دور و حضور از خبرداری بندگان خود
غافل نباشد - و بر حال و احوال ایشان توجه فرماید و به اعانت و حمایت بپردازد - درین
محل مولوی سلطان محمود که صاحب ارشاد بود و التماس کرد که با آنکه بنده را باجازت بیعت
گرفتن مامور فرموده اند - اما آنچنین صفت قوت در خود نمی بینم پس حال و مآل من چگونه خواهد شد - ارشاد فرمود چه الا اجازت
بیعت گرفتن شما نیز در دست ... حضرت خواجه سلیمان جهان مواقع دیدند که بر سر قرآن استاده اند نیز بیعت فرمودند
از مولانا محمد عابد پرسیدند که تعبیر واقعه چیست عرض نمود که بعد ازین جهان آرا مبرهن هویدا است که حضرت ایشان را بر امر حق قدم محکم است
خواجه سلیمان جهان بسیار پسندیدند و شکر نعام حضرت الهبات العطیات بجا آوردند - آورده اند که چون سال هاصفر نمودار شد حضرت خواجه
سلیمان جهان فرمودند خدا خیر کند - از آن وقت مرض تپ لرزه عارض شد - و روز بروز مترقی گشت - با اینهمه در اوقات
خفیه واقع نشد - تا آنکه شدت مرض تقاضا کرد - و ناتوانی و نحافت بحد نهایت رسید
وقتی که زمان وصال قریب تر بود - حضرت خواجه سلیمان به تکرار سلام میکردند و دست
حق پرست بر سر می نهادند - اما از کسی نشانی نمی بود که شاید آنچنین حرمت و سلام
باشد - چون وقت تهجد فرا رسید باشارات در ادای نماز مشغول گشتند - و اوراد معمول ختم کردند

بعد از ان بردے توجہ بسوئے حضرت خواجہ ما متوجہ فرمودہ استفسار کردند کہ کیست میان صالح محمد چشتی
کہ حاضر جلسہ بودند التماس کردہ قبلہ اللہ بخش صاحبزادۂ شما است انکہ حضرت خواجہ ما بدل
در رسیدہ عرض کردند کہ ہنگام رحمت و انعام است بندہ را قبول فرمایند کہ در خدمت فقرا
و مجاورت مزار سعادت سرمدی و دولت ابدی دریابد۔ باستماع این خواجہ سلیمان جہان بسیار
خوشدل واز بس مسرور گشتند۔ و حضرت خواجہ ما را بکمال لطف و عاطفت تنگ تر
گرفتہ و نعمتہای اولین و آخرین تفویض فرمودہ لب پاک بر دہن مبارک حضرت
خواجہ ما نہادہ و نفخت فیہ من روحی بزبان حال ادا فرمودند و بعد ازین قامت پاک دراست
کردہ پائے مبارک دراز کردند۔ و جان خود را بجانان سپردند انا للہ وانا الیہ راجعون
فہرست خلفائے حضرت خواجہ سلیمان بسیار است۔ اما اشہر ترین خلفا کہ شمع سلسلہ
حقیقی علم مشیخت برافراشتند چہار یار بودند ✦

اول محمد باران کہ صاحب جد و حال وخدیو کمال بود۔ در نشہ بادۂ رحیق محبت سرشار
و در قدم خرق و کرامت نامور و نامدار ✦

دوم مولوی محمد علی ہکھڈوی کہ دل داغدار محبت و جگر جراحت رسیدہ پیکان دوست
و لدادۂ وجد و سماع جان باختہ معارف حقیقت شجاع مطیع سلیمان جہان۔ و جہان مطاع
مستغرق قلزم تفرید و تجرید شناور دریائے تعین و توحید ✦

سوم حافظ محمد علی شاہ خیر آبادی جامع محبت و عشق غواص دریائے فنا فی اللہ سیار اوج
بقا باللہ صوفی صفا کیش۔ درویش سینہ ریش۔ بہ فقر و سلوک معروف و بخرق عادت
مشہور ✦

چہارم مولانا احمد۔ حاوی شرع و طریق خازن خزینہ کشف و تحقیق مخمور خمکدۂ عرفان و
سرمست کیف وحدت و لعیتان رحمۃ اللہ تعالی اجمعین ✦

مولانا نور محمد نارووالہ

خلیفهٔ اعظم و محب محترم حضرت خواجه نور محمد مهاروی است ـ همراز و همساز و یار غار شیخ خود است
عالم علوم نقلی ماهر رموز رسمی حقیقی آورده اند که او در آغاز عریضه متضمن بر اشتیاق و فور غلبهٔ
ارادت بحضرت خواجه فخر جهان فرستاد ـ جوابش دادند که اگر تمنای شرف بیعت است
بمیاں صاحب نور محمد مهاروی درخواست باید کرد ـ بوصول جواب بامتثال امر قدوهٔ شیخ
مهار شد و شرف پابوسی حضرت شیخ دریافت و تشریف بیعت حاصل کرد ـ و باندک
زمان اکتساب کمال و استفاده کرده کار خود به تکمیل رسانید ـ نقل است که ایشان قبل از وقت
مرگ بیاران خدمت فرموده بودند که دم آخر اول قوالان گفتن اشعار عاشقانه سرگرم باشند
دوم گوسپند سپید ذبح کنند سوم دو چهار تن ذکر اسم ذات بطریق جهر جاری دارند چون
هنگام در رسید و آن عاشق پاک باز جان بجانان سپرد ـ تا مدتی لفظ هو هو از قلب ایشان
جاری بود ـ و مردمان که جمع بودند صاف می شنیدند ـ تاریخ وفات آن برگزیدهٔ آفاق
ششم جمادی الاول در سال دوازده صد و چهار (۱۲۰۴) مرقوم است ـ و از حضرت مریدان و پیران
بسیار بودند سلسلهٔ پاک او هنوز برقرار است رحمة الله علیه +

قاضی عاقل محمد بن قاضی محمد شریف

خلیفهٔ راستین محبوب دلنشین خواجه نور محمد مهاروی است صاحب علم صوری و معنوی کاشف
رموز باطنی و ظاهری و مائل و شیفتهٔ وجد و سماع بود ـ از آبا و اجداد او شیخت و خانقاه داری
مستمره جاریست ـ آورده اند که او بعد تشریف بیعت در اندک ایام بمقام عالی و منصب گرامی
فائز گردید و بقدر تکمیل رسید و جمعی طالبان را در سایهٔ تربیت خود در مقام قرب حق
رسانید ـ خلفای بسیار بودند که از تلقین و ارشاد او لوای زهد و ورع برافراشتند

وفات آن صاحب کمالات در سال دوازده صد و بست و نه ۱۲۲۹ مرقوم است و بعد وفات ایشان خلیفه و فرزند دلبند قاضی احمد علی بر سجادۀ مشیخت و ارشاد تمکین فرمود و بعد به هدایت و ارشاد خلق خدا رهنمونی کرد۔ درینولا حضرت شیخ غلام فرید که صاحب حال و قال و اشیاد و اهل درد و اضطرار است بر سجادۀ مشیخت قیام دارد و سلسله اجداد کرام را رونق تازه و زینت بی اندازه بخشید سلمه الله تعالی ۞

حافظ مولانا محمد جمال

از اعاظم خلفائے خواجه نور محمد مهاروی است عارف کامل صاحب وجد و حال و خدیو کمال و مقال بود۔ و تا مدتی دراز در خدمت شیخ بسر برد و بیعت او باشاره روحانیت شیخ ابو الفتح رکن الدین نبیره شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ملتانی رقم نموده اند منقول است که حضرت شیخ قسمت جامه و نان باو مفوض بود۔ احوال برکت اشتمال او بسیار است که درین مختصر گنجایش ندارد۔ وصال آن برگزیدۀ ایزد متعال در سال دوازده صد و بیست و شش منقول است۔ و مثال خلافت او به شیخ خدا بخش صاحب رسیده بود که بعد وصال شیخ در اولائے حق تلقین و هدایت سعی جمیل بجا می رسانید۔ و در رساله اسرار کمالیه که اقوال حافظ مولانا محمد جمال از نظر مولف گذشت بطریق اقتصار آمده است۔ فرمود در وضو مانند جوانان زودی باید کرد۔ و در نماز همچو ضعیفان بعجز و انکسار۔ روزی سید امیر شاه نماز بامداد به عجلت ادا میکرد۔ و آداب قیام و قیود ملحوظ نداشت فرمود برخوردار تو در مدت قلیل نماز را در ضبط آوردی من چیپاره از صد سال میخواهم و نیز زودی در ضبط آوردن نمیتوانم میفرمود۔ الوضوء علی الوضوء نور علی نور است میفرمود که شیخ رکن عالم را در سلسله چشتیه از حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا اجازت است۔ و میفرمودند که از جمله یاران حق سبحانه تعالی بحضرت تونسوی فضیلت توکل داده است ۞

حضرت خواجه الله بخش چشتی تونسوی بارك الله تعالی بقاءه

گوهر شاهوار قلزم فتوت پیرایهٔ آئینهٔ وسیم اسرار حقیقت اسوهٔ اصفیاء قدوهٔ اولیاء صدرنشین اصحاب قرب و حضور شمع شبستان انجمن نور مرشدنا و مولانا حضرت خواجه الله بخش چشتی تونسوی بارك الله تعالی بقاءه نبیره و صاحب مقام حضرت خواجه سلیمان جهان است. آئینیت از انوار الهی و اسرار نامتناهی بر جادهٔ شریعت قدم استوار و بر سجادهٔ مشیخت و طریقت اقتدار دارد و گرمی بزم او سرد مهری نفس و زمهریر هوا و هوس را معدوم ساخت و آئینهٔ خودبینی پندار را از حرقت جمال او گداخت. حلهٔ توحید و تفرید بر پیکر موزون او بی کم و کاست. خلعت عرفان و معرفت بر قامت زیبای او راست آمد. خلق حسن دارد. و خوان پهن. کسوت صوف او بر اطلس و دیبای شاهان حرف میزند. و بدستیاری مایهٔ توکل و پایداری مایهٔ استغنا سکهٔ بادشاهی میکند الحق ذات پاک او مستجمع صفات و مظهر کمالات است و از جمال و کمال اولیاء صوف پوش و خرق و عادات اصحاب حق بین حق نیوش یاد میدهد ؎

ای چهرهٔ زیبای تو رشک بتان آذری — هر چند وصفت میکنم در حسن زان بالاتری
آفاقها گردیده ام مهر بتان ورزیده ام — بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری
هرگز نیامد در نظر چیزی ز رویت خوبتر — شمسی ندانم یا قمر یا زهره یا مشتری

فقیر مولف بشرف بیعت افتخار دارد. هر چند که هوس نیل بحشی گزارد. و از فیض خدمت و صحبت آن خلاصهٔ آفرینش و سرمایهٔ دانش باز میدارد. و باوجود همه تن مستمندی و سراپا آرزومندی جذب نا تمام و سعی ناکام بالجمله نمیرسد. باشد که بخت مساعدت کند و توفیق حق رفاقت. تا ازین دار و گیر خودی و خودآرائی و رگوشته مشت استخوان ابدل سگان کوی تو نشده نماید کف خاک در اغبار راه پیمندان حق آگاه کنم. اما سر انجام این همه بر گوشهٔ چشم رعایت و درخواست خداوندگارم منحصر و موقوف است بقول حافظ شیراز ؎

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن — که خواجه خود روش بنده پروری داند

در آن زمان که خواجه ما بتقریب زیارت عتبات عالیات سرزمین دار الخیر اجمیر را سیراب
و شادات گردانیده بود بنده نادرم همراه بود. در خلوت‌ها و جلوت‌ها شرف حضوری داشت الله الله
زهی زمان بود و خهی مکان که غیر از انوار و تجلیات و برکات و حسنات چیزے دیگر به نظر نمود
و بوفور اکرام و انعام و بنده پروری و بنده نوازی آن مخدوم انام و خورشید چشت تو به کامیابی جاوید
مفتخر در حال داشتم. در آن ایام مصرع جبین سام کلبه احزانم بود. گوشه کلاه من را تا سر شاه انجم سپاه همسری
میکرد. از آغاز بامداد تا به نصف شب آنقدر هجوم و اژدهام عام از کثرت زائران خدمت میشد
که یکے بر دیگرے می افتاد. و بعضے اطفال و مردان ضعیف الحال پائمال میشدند
در آن محل تماشاے قدرت خدا و تصرف قبول خواجه ما منحصر بدین داشت نه شنیدن.
بعد آنکه از خدمت مزار حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا خلعت رخصت حاصل شد بنظر
زیارت حضرت خواجه سراج الاولیا عزم گجرات فرمود. فقیر همرکاب بود. چون به قصبه مُهانه
رسیدند و اراده پاک پتن کردند ظاهر شد که راه آهن خراب است و جابجا کالسکه نجار در عرض
توقف باید. از این معنی خیلی تحیر و یاس عاید حال همراهیان خدمت گردید. و فقیر مبادرت
عرض حال نمود. فرمودند که رجوع ما بحضرت پیران ما است نه بر کالسکه نجار شما. القصه بعد نماز
مغرب شخصے از قوم هنود که لاله رام نام دارد و اهتمام تعمیرات راه آهن باو مفوض است بمن ملاقی
شد و از ان رو که پیش ازین باو شناسا بودم خیلی زحمت کشید و در تواضع باز کرد و گفت که یک
کالسکه دستی دارم اگر پیر شما پسند فرماید چهار تن را براحت تمام تا به پاک پتن صبحدم باز می آرم
باستماع این معنی مسرور شدم و بدل آوردم که خبر حضرت خواجه با. و صاحبزاده محمود سراغ کلی تا منزل
مقصود آمد و رفت خواستند فرمود. و درین دیار غربت و مسافرت این هم غنیمت است.
چون شرف حضوری یافتم. و عرض داشت کردم. تبسم فرمودند. که اهل معرکه را از شرف زیارت
محروم داشتن و تنها رفتن خوبش نیست آید. فقیر خاموش شدم تو باسے نمود نشستم تا آنکه قریب

بیک ربع شب نگذشته بود که همان لاله رام بر سبیل الیغم رسید وگفت که هشت منزل کالسکه دستی بغیر طلب به بواعث ضروریه از چوکیات قرب وجوار در رسیدند وبرائی سفر بیست و هشت تن کفایت میکنند همین که او سخن تمام کرد بخدمت رفتم وعرض کردم مسرور شدند به مردان مزدور که قریب به بیست وچهار تن بودند امر فرمود که بعد از فریضه بامداد سامان سفر درست کنند القصه علی الصباح برکات فیض انتساب تا به پٹن رفتیم و دولت زیارت مزارات پیران سلسله نصیب ما گردیده واز انجا عزم احمد آباد فرمودند. ولعد زیارت عتبات عالیات عنان عزیمت بصوب اورنگ آباد معطوف فرمودند. وفقیر دستگیر برادر طریقت محمد یعقوب خان که از عمائد واعیان اجمیر است عز رخصت دریافتیم. درین چند روزه سفر حضرت خواجه ما چندان نوازش واکرام فرمود که در گفتن نمی آید آری خواجه را شاید که بر بندگان بخشاید

خوش آنکه تو باز آئی ومن پائے تو بوسم | در سجده فتم خاک قدم ہائے تو بوسم
آنجا که تو رفتی نفسی جائے گرفتی | آنجا روم وگریه کنان جائے تو بوسم

فرع ثانی اصل دوم باب سوم

خواجه علاء الدین احمد صابر

مهر سپهر توحید واستغراق سر خیل برگزیدگان آفاق واقف علوم باطن وظاهر خواجه علاء الدین احمد صابر خلیفه اعظم ودامادِ حضرت خواجه فرید الدین فرید الاولیا است ودر اوائل حال خدمت قسمت لنگر باو مفوض شد. امّا تا مدت دوازده سال از طعام مطبخ یک دانه در دهن ننهاد به ادراک همین حضرت خواجه فرید الاولیا مسرور گشته به لقب صابر ممتاز فرمود. وبه تشریف خلافت مفتخر نموده وبر حکومت دهلی مثال نوشته باو مفوض کرد وگفت که اول ....

جمال الدین ہانسوی رفتہ و نقش نگین شیخ بہ شال مذکور گرفتہ قصد دہلی کشتند آوردہ اند کہ
چون خواجہ صابر بہ ہانسی رسید۔ در حالت سکر و ذوق کہ مدام مزمن حال او بود۔ بہ سواری
چوڈول اندرون خانقاہ برفت و از چوڈول فرود نیامد۔ ہر چند کہ ازین ادائے غیر معمول
خواجہ جمال ملول شد۔ اما تا در خانقاہ استقبال کرد۔ و بر صدر جائے داد۔ و باہم گر نماز شام
ادا کرد۔ بعد فراغ از نماز خواجہ صابر شال حکومت از کیسہ بر آوردہ۔ بہ خواجہ جمال نمود۔ و تزئین
نقش نگین میخواست کرد ہمین آنوقت بیناگاہ باد تند بوزید و چراغ گل شد۔ خواجہ صابر بفور بہ سوئے چراغ دم کرد چراغ
بر افروخت خواجہ جمال بمشاہدہ این چنین حال شال از دست خواجہ صابر بگرفت پارہ پارہ کرد و فرمود کہ ہیچ پارہ دہلی تاب آتشین خوی
شما ندارد خواجہ صابر بشنیدن این سخن در غضب آمد و فرمود کہ تو شال مرا پارہ پارہ کردی و من سلسلہ ترا
پارہ پارہ کردم۔ پرسیدند از اول یا آخر گفت از اول بعد ازین خواجہ صابر از آنجا مرخص گردیدہ
بہ اجودہن رسیدہ حسب حال در خدمت خواجہ فرید الاولیا عرضداشت کرد و بعد از مرور ایام
چند خواجہ صابر بہ اجازت خواجہ فرید الاولیا بسمت کلیر توجہ کرد و ہمونجا سکونت ورزیدہ
در ہدایت خلق خدا سعی موفور بجائے رسانیدہ کارہائے نمایان کرد سال وفات آن
صاحب کمالات شصد و نود مرقوم است رحمۃ اللہ تعالے علیہ +

شیخ شمس الدین ترک پانی پتی

مرید و خلیفہ بزرگ خواجہ علی احمد صابر است صاحب مقامات عالی بود۔ و براہین قویہ داشت و
صاحب سیر الاقطاب میفرماید کہ او را نسبت خلافت بہ خواجہ فرید الاولیا ہم صادق است
چون خواجہ علی احمد صابر رخصت یافتہ در قصبہ کلیر رفت شیخ شمس الدین ہم معیت اختیار کرد
و بیشتر در خدمت خواجہ علی احمد صابر بسر برد۔ چنانچہ بعد وفات خواجہ علی احمد سلسلہ صابریہ
بنام او انتظام یافت سلسلہ نسب او بہ امام حنیفہ بن علی مرتضے کرم اللہ وجہہ منتہی میشود۔ و
آوردہ اند کہ از خطہ کلیر مفارقت کردہ۔ در قصبہ پانی پت سکونت اختیار کرد۔ و در صحبت

شاه شرف بو علی قلندر هنگامه محبت گرم داشت وفات او در سال هفتصد و پانزده و بروایتی هفتصد و هیژده مرقوم است رحمة الله علیه +

شاه ربانی لاهوری

از اعاظم علما و خلفای شیخ شمس الدین ترک است بمرتبه غایت مشغولی و استغراق داشت غواص دریای محبت و بادیه پیمای منازل فنا فی الله بود وفاتش در سال هفتصد و چهل و نه (۷۴۹) مرقوم است +

شیخ جلال الدین پانی پتی

صاحب حال و جذب و کمال بود خلیفه شیخ شمس الدین ترک است بشناوری دریای فنا فی الله و سیر مبدا نبرد و بقا بالله است اصل نام محمد بن محمود است و از حضرت شیخ خود جلال الدین خطاب یافت سلسله نسب او بحضرت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه منتهی میشود سماع بسیار دوست داشت صیت بیان بود مدام بمراقبه و اعتکاف میماند و کتاب زاد الابرار از تصنیفات او است دو کرت بشرف حرمین شریفین مشرف شده بود و خوان کرم او بس وسیع بود و بسیار فقرا و مساکین بهره می‌یافتند وفات او در سال هفتصد و شصت و پنج (۷۶۵) مرقوم است رحمة الله علیه +

شیخ احمد عبد الحق ردولی

خلیفه مستند شیخ محمد عرف شیخ جلال الدین پانی پتی است صاحب کشف و کرامت و خرق عادت بود و در مقام طریقت مقام عالی و منصب گرامی داشت از ابتداء وارفته عشق و سرگشته محبت بود بالآخر بخدمت شیخ فائز گردیده بمقام بلند و پایه ارجمند رسیده الکتاب

علوم ظاهر بخدمت شیخ تقی الدین طی نموده. و در صحرا و بیابانها تنها سکونت ورزیده و بسیار محنت کشیده در ادای ریاضت و طاعت حق سبحانه تعالی کوشیده. منقول است که او در عبادت [illegible] بود. یک شب جمعه در مسجدی وارد شد. مسلمانان محله اذان میگفتند. و باوجود گفتن اذان [illegible] کردند. پرسید که سبب تکرار اذان چیست. گفتند که بروایت قوی بما رسیده است که اگر شب جمعه هفت بار اذان بگویند حق سبحانه تعالی از آفات و بلا بندگان را محفوظ و محروس دارد. فرمود و دین کار مرا معتقد در داریه. زیرا که اگر کسی خدای را بنظر آسانی و آسایش خود ستائش کند بنده خدا نباشد. نقل است که او را با شیخ نور قطب عالم نوبت ملاقات دست داده بود. و با شیخ فتح الله اوده‌ی هم صحبت او موافق نیامد. زیرا که شیخ فتح الله طریقه زاهدی در پیش داشت و شیخ احمد در شرب عشق و محبت مستغرق. چنانچه مدتی در گورستان تکیه زده و بدست خود قبر کاویده قریب شش ماه در آن قبر مشغول ماند. نقل است شیخ احمد میفرمود که متصور ظرف عالی نداشت از صحبت باده اسرار بیرون زد. مردان حق کسانند که دریاها نوشند و آروغ نیارند و نیز میفرمود که نظامی گنجوی شاعر ناقص بود از آنکه گفت شعر

صحبت نیکان ز جهان دور گشت
خوان عسل خانه زنبور گشت

و میگفت صحبت مصطفی صلی الله علیه وسلم چنانکه صحابه را بود. صاحبان حال و [illegible] مشربان کمال را اکنون حاصل است. آورده اند که او در مسجد جامع پیش از همه میرفت و جاروب میکشید. اما نمیدانست که مسجد جامع کدام طرف است. چون مریدان او ذکر لفظ حق به جهر میکردند. بر صدای ایشان هیبت در سلسله او معهود است که بهر کار حق حق حق گویند. و میگفت که ذات پاک حق بی نام و بی نشان است. اما اگر اسمی از اسماء آن ذات پاک را اطلاق کنیم بهتر از اسم حق نباشد که معنی اسم حق سزاوار همه کمالات و ثابت بذات است و در رساله انوار العیون شیخ عبد القدوس در توجیه این اجمال سخنان حسب اصطلاح ایشان گفته است. و مشهور است که چند مریدان سلسله او بهمین کلمه جان داده اند و در خانقاه او

از غیب سبحن ندا مے آمد. وفات او در سال ہشتصد و سی و ہفت مرقوم است رحمة الله تعالی فہرست
خلفاے نامدار وے این است ؛

فہرست

شیخ محمد عارف فرزند دلبند حضرت شیخ و شیخ محمد نبیرۂ حضرت شیخ و شیخ عبد القدوس
و شیخ جلال الدین تھانیسری و شیخ عبد الغفور اعظم پوری و شیخ جان جونپوری وغیرہم
رحمة الله علیہم اجمعین ؛

شیخ شبلی بن شیخ جلال الدین پانی پتی

خلیفہ معتبر پدر بزرگوار خود است جامع علوم شریعت و طریقت در مشرب فقر اشان عالی داشت
و بہ تجرد و تفرید یگانہ. در عشق و محبت یکتاے زمانہ بود. بہر دو پاے او بوجہ مرض
بیکار بودند. اما در غلبہ سکر و وجد بنوعیکہ ہیچ آسیب بپاے او موثر نمے بود. نقص سکر و
روزے در حالت عم بزرگوار او شیخ ادریس در رسید فرمود کہ بابا شبلی از بہر خاستن تو
و جملہ خلق بشور بر خیزند و میگویند کہ شبلی کرامت خود آشکار میکند باستماع این معنی شیخ
شبلی بنشست و تا آنکہ در صدد حیات بود گاہے در عالم تواجد قیام نفرمود. و بسیارے را
تشنہ بادہ رحیق را سیراب و گم کردہ راہان منازل تحقیق را بمقام حق فائز کرد و ہدایت و تلقین
او عام بود کہ کسے محروم نمے رفت وفات او در سال ہشتصد و پنجاہ و دو (۸۵۲) مرقوم است رحمة الله علیہ ؛

شیخ بہرام چشتی

خلیفہ شیخ جلال الدین پانی پتی است بتقریب سکونت سرناوہ اختیار کرد و بار بحکم شیخ
در دہلی اقامت ورزید. صاحب سیر الاقطاب آوردہ است کہ حاکم قصبہ در تعدی
سجادہ داران پرداختہ بر سر زمین کہ وجہ معاش ایشان بود. بارادہ ضبط کردن زمین مذکور وارد شد

مجاوران فریاد و آه آغاز کردند. بیک ناگاه حاکم مذکور از پشت فرس بالا شده و در هوا معلق استاده
و بعد ساعتے بروئے زمین افتاد و قریب بہلاک رسید. اما بالآخر بشفاعت و دعائے مجاوران
صحیح گشت و از اراده ناصواب خود باز آمده. در خدمت مجاوران سعی موفور بجائے رسانید
سال وفات او هشتصد و پنجاه و چهار هجری مرقوم است +

شیخ عارف چشتی

خلف الرشید و خلیفهٔ اعظم شیخ احمد عبد الحق است بعد وفات حضرت شیخ بر مسند مشیخت
جلوه فرمود و طالبان حق را بمقام مقصد رسانید صاحب معارج الولایت آورده است که شیخ
عبد الحق را چند پسران بوجود آمدند. اما در صدر حیات نماندند بالآخر شیخ عارف متولد شد و عمر طبعی یافت
و شیخ عارف صاحب حال وجد بود بکمال عابد و متورع بود. او را فرزندے پسرے بوجود آمد. شیخ محمد که در تجرید و تفرید
مثال نمیداشت. بالخصوص شیخ عبد القدوس گنگوهی از مریدان او است وفات او در سال
هشتصد و پنجاه و نه هجری مرقوم است رحمة الله علیه +

شیخ بختیار چشتی

از مقربان یاران شیخ احمد عبد الحق است آورده اند که در آغاز حال تا مدت شش ماه شیخ بختیار
شام و سحر در خدمت حضرت شیخ عبد الحق حاضر میشد. اما هیچ التفات نکردند. بپایان کار
روزے نظر لطف بسوئے او کرد. و بیقرار بر سطح زمین بینداخت و چندے حالت سکر و بیخودی
بہم رسید. بعد ازین حضرت شیخ یک جرعهٔ آب در کام و دهن او انداخت که بفور از حال شورش
بیخودی در گذشته بمقام امتیاز رسید. و بمعرفت فائز گردید. و به تکمیل و تربیت مشرف شد وفات او
در سال نهصد و ده مرقوم است +

شیخ عبدالقدوس گنگوہی چشتی

مرید و خلیفه شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق است صاحب علم و عمل جامع اصول شرع و طریق سرشار بادهٔ تحقیق بود۔ اگرچه نسبت ارادت ظاهر به شیخ محمد داشت امّا تربیت و تکمیل باطن از حضرت شیخ احمد عبدالحق متحقق است و به روحانیت حضرت شیخ پیوسته بود صاحب تصانیف است۔ آورده اند که زمین مے کاوید و وجه معاش میکرد و اگر چیزے زائد مے بود بذل فقرا میکرد و صاحب اخبار الاخیار میفرمایند که او را مریدان و بندگان بسیار بودند از انجمله شیخ بهورو بود که در اوائل به حرفتِ رنگریزی سروکار داشت بالآخر به فیض و التفاتِ شیخ تکمیل یافته بمرتبهٔ اعلی فائز شده و یکے از مریدان او شیخ عمر نام داشت که بسیار صاحب نسبت و محبت بود و در مقام عالی کار فرمائے میکرده و حضرت شیخ را اولاد بسیار است وفات در سال نهصد و چهل و پنج ۹۴۵ مرقوم است رحمة الله علیه۔

شیخ عبدالکبیر چشتی

فرزند ارجمند و خلیفه حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی است صاحب فضل و کرم خدیگال فقیه محتشم آشنا و محیط فنا فی الله و غواص مستلزم بقا بالله بود۔ آورده اند که سلطان سکندر بن بهلول با دو تن ندیمان خود بقصد امتحان در خانقاهِ شیخ وارد شد۔ حضرت شیخ تکه گوشت آهو پیش سلطان و نان و یخنی و حلوائی رطب پیش ندیمان سلطان نهاد که سلطان و ندیمان او همین نیت کرده بارادهٔ امتحان آمده بودند۔ بوقوع اینچنین سلطان متحیر شد۔ حضرت شیخ فرمود بابا جائے تعجب و حیرت نیست حق سبحانه تعالی دوستان خود را در معرکهٔ اسباب و اشیا شرمسار نمی پسندد وفات او در سال نهصد و چهل و هفت ۹۴۷ مرقوم است۔

شیخ جلال الدین تھانیسری

خلیفه نامدار حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی است. اصل قصبه پانی پت است. او هفت ساله بود که حفظ قرآن بهم رسانید و در هژده سالگی از علوم بهره مند گشته. و در سی سالگی بالآخر از خدمت حضرت شیخ فیوض ظاهر و باطن در ربود. و بمقام بزرگ و منصب سترگ فائز گردید. آورده اند که او را در سماع غلو بسیار بود. روزی غزلی به الحان خوش گوش خورده از فراز بام بسطح زمین بیفتاد و هیچ گزندی نرسید. از وجودش بسیار خوارق بظهور آمدند. وفات او در سال نهصد و هشتاد و نه (۹۸۹) مرقوم است.

شیخ عثمان تن پیر

خلیفه سعادت پیوند و فرزند ارجمند شیخ عبدالکبیر است. و در باب منصب سجاده گی با برادران خود او را منازعت و مناقشه روی داد. تا آخر کار منصب مذکور بر ذات او قرار گرفت. وفات او در سال نهصد و نود (۹۹۰) هجری مرقوم است.

شیخ محمد صدیق لاهوری

صاحب علم و کمال بود و شان عظیم داشت. و در تدریس و تلقین طالبان علوم ظاهر و باطن میکوشید. و خلق بسیار از نواحی پنجاب از خدمت او فیضیاب بودند. نسبت پیران او بچند واسطه به شیخ شمس الدین ترک پانی پتی می پیوندد. وفات او در سال نهصد و نود هجری منقول است.

شیخ نظام الدین بن شیخ عثمان زنده پیر پانی پتی

مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود است صفت ریاضت و مجاهده و به فضائل خرق و کرامات مشهور
بود سبب اسباب دنیا سر و کار نداشت و به عسرت و توکل معمول ساخت و این هر دو برادران صاحب کمال
و حال بودند شیخ کمال الدین اسم گرامی برادر اوست که مدام در حالت سکر و استغراق مشغولی داشت
وفات او در سال یکهزار و سیزده هجری ۱۰۱۳ مرقوم است

شیخ نظام الدین تهانیسری

مرید و خلیفه شیخ جلال الدین تهانیسری بود نام پدر بزرگوارش شیخ عبد الشکور است جامع علوم
ظاهر و باطن مستجمع کمالات صوری و معنوی حاوی رموز شرع و طریق و ماهر اسرار عرفان و
تحقیق صاحب صبر و رضا و دامن فقر و تسلیم بود. و فائض غیب پیش نظر داشت و ازانجا
که صرف کثیر و بذل وافر اختیار کرده بود. پادشاه وقت جلال الدین اکبر باوے حسد برد
و به ناحق در حق او حکم اخراج از دیار هند صادر کرد. اول بجانب حرمین شریفین رفت
و بعد فراغ زیارت چون باز آمد. در برهان پور رسیده و به هدایت خلق خدا مشغول شد
اما پادشاه بمرتبه ثانی دست تظلم و تعدی دراز کرد. و شیخ مذکور ناچار به ماوراء النهر شتافت
و ازانجا به مدینه منوره رجوع نموده آورده اند که او صاحب تصانیف است شرح سوانح امام غزالی
شرح لمعات قدیم و جدید تفسیر نظامی رساله حقیقت رساله بلخیه از اشهر تصانیف اوست
و او را در سلسله چشتیه مشرف خاص است که در سخن تصوف مقلد کسے نیست بلکه از کشوفات
و تجلیات خود رقم آورده وفات او در سال یکهزار و بست و چهار هجری ۱۰۲۴ مرقوم است

شیخ سلیم چشتی صابری لاهوری

خلیفهٔ کامل شیخ محمد صدیق لاهوری است جامع بود میان عشق و محبت سماع و سُکر و بود دیده‌ور فقر مقام بلند و پایهٔ ارجمند داشت و در حالت سماع بسیار مشغول می‌بود. حتی که نوبت بقرار روح میرسید. و تا دو سه روز بحال خود نمی آمد. و یاران جلسه او را تن بیجان میدانستند و به تکفین و تدفین او می‌پرداختند صاحب تصانیف هم هست. و کلام او از بس منبسط و لطیف و شیرین است و نیز اشعار دارد. وفات او در سال یکهزار و دهی ۱۰۱۰ رقم نموده اند.

شاه اعلی چشتی پانی پتی

صاحب مرتبهٔ رفیع و مدارج منیع و مرید و خلیفه شیخ نظام الدین پدر خود است و یک خرقه خلافت از حضرت نظام نارنولی که سلسله او بحضرت شیخ حمید الدین صوفی السوالی ناگوری منتهی میشود پوشیده بود. چنانچه این بیت گواه عدل است ؎

نظامش پیر و هم پدرش نظام است نظام در جهان برفی تمام است

و شیخ اله دیا مرید وی ملفوظ او موسوم به بحر الجواهر ترتیب نموده است. اصل نام شیخ عبد السلام است و از خدمت مرشد کامل حضرت شیخ نظام نارنولی مخاطب به شاه اعلی گردید آورده اند که در اوائل شاه اعلی چشتی بقید سپاهگری بود و در سلک ملازمان امیر خراخانان تعلق داشت. بعد از یک چند بخت بیدار یاوری کرد. و ترک علائق ملازمت گفته بوطن مألوف آمد و با شارت پدر عالیقدر در زاویه عبادت و کنج قناعت نشست. روزی باآنکه در حجره محکم بود صورت مثال حضرت شیخ نظام نارنول درون حجره پدیدار آمد و گفت که قسمت شما نزد ما محفوظ است. باید که خویشتن را در نارنول برسانی. از آن نشاء مستی و بیخودی در حال شیخ شاه اعلی مستولی گشت و بهمان حالت فائز نارنول گردید

به سعادت و شرف ملازمت حضرت شیخ معزز و مشرف شده در اندک اوقات به تکمیل ظاهر و باطن بهره‌ور کامیاب گردید. نقل است که در خانقاه شیخ اعلی چشتی چاهی بود که آب آن قدری شوریت و تلخی داشت. روزی حضرت شیخ چند کاک که معه تبرک آستانهٔ حضرت خواجه قطب الاولیا است درون چاه بینداخت و فاتحه گفت. بعد ازین که آب از چاه برآمد از بس لطیف و خوشگوار بود. وفات آن مایهٔ برکات در سال یکهزار و سی ۱۰۳۰ و سه منقول است. آورده اند که بعد وفات شخصی از متعلقان سلطان وقت تعمیر روضهٔ او بنیاد داد. شبی متهم تعمیر در واقعه دید که شیخ میفرمایند که از گرانی سنگ چبوتره مزار پخته تابوت شکست خورده و پارهٔ خشت به پای من رسیده. بامداد متهم تعمیر به تعبیر واقعه پرداخت. چنانچه مواجه اکابر و اهالی شهر تختهٔ تابوت برداشته پارهٔ خشت که در واقع تا به زانوی شیخ رسیده بود برآوردند. در آنوقت کسانیکه نعش حضرت شیخ را بچشم حال دیده بودند همه میگفتند که هیچ آسیبی نرسیده. و جلوهٔ جمال وجود خط و خال بصورت اصلی برقرار است. رحمة الله تعالی علیه.

شیخ صادق گنگوهی چشتی

خلیفهٔ اعظم شیخ نظام الدین تهانیسری بلخی است. در زهد و ورع عدیم النظیر و محسود معاصر بود. افغانان را عزیزتر داشت و میفرمود که استحکام و اعتبار ایشان در مقدمهٔ دین بسیار است. مریدان او اکثر صاحب تسلیم و رضا بودند. چنانچه شیخ داود فرزند لبسند او را باعوض چند دولتمندان خبث باطن جهانگیر بادشاه دهلی در حبس شدید نگاه داشت و از غایت صبر و تحمل گرد و تا مدت دراز در شدائد بسر برد. وفات حضرت شیخ صادق در سال یکهزار و سی و شش ۱۰۳۶ مرقوم است. و تفصیل خلفای نامدار وی اینست. شیخ ابراهیم. شیخ عبدالهادی که در شاه آباد است و از سیمای او آثار انوار تجلیات طالع و ساطع بودند. و گاهی نیز دعای او هدف مدعا خطا نکرد. شیخ عبدالسبحان که در سهارنپور بوده در عظمت خرق عادت شهرتی داشت

از حضرت شیخ صادق یک رساله در باب سلوک یادگار است که بس نافع و کارآمد است

سید علی غواص چشتی

مرید و خلیفه شیخ نظام الدین تهانیسری بود. از مرشدان باکمال و مشائخ صاحب حال و قال. در مقام بلخ بشرف بیعت و خرقه خلافت مشرف شده بود و بعد از تکمیل در ملک افغانستان اقامت ورزیده و قوم افاغنه یوسف زئی مرید و معتقد او بسیار بودند. و بیشتر شیخ مرید چنانچه مولانا درویزه و پسر وی شیخ عبد الکریم در باب فضل و کمال شهرت کلی دارند. وفات او در سال یک هزار و چهل مرقوم است +

حاجی عبد الکبیر چشتی

پدرش شیخ مخدوم الملک عبد الله انصاری در طریقه چشتیه صابریه مرید و خلیفه پدر خود است. چون پدر عالیقدر وی را اکبر شاه بادشاه دهلی از دیار هند خارج کرد. و او به حرمین شریفین سفر اختیار فرمود. شیخ عبد الکریم هم همراه او بود. و مناسک حج بجا آورد چون به هندوستان معاودت فرمود. پدر عالیقدر او را امرا و مقربان سلطنت مسموم کردند. و او در لاهور سکونت اختیار کرد و بهدایت خلق و یاد خالق اکثر مشغول گردید. بمرتبه دیگر هم روانه سفر حجاز گشته بعد زیارت عتبات عالیات باز بهندوستان آمد. خوارق و کرامات شیخ اکثر مشهور است. میگویند که روزی شخصی شیرازی نام ابریشم باف به شیخ ملاقی شد و متاسف گفت که امروز روز حج است و نصیب [illegible] کسانیکه در طواف و ادای فریضه حج حاضر باشند. شیخ فرمود میخواهی که همچنان باشی. عرض کرد که چه بهتر اگر کرم فرمایند از همه اعلی است. شیخ فرمود چشم بپوش. همین که او چشم پوشید خویشتن در معیت شیخ در مقام عرفات دید. و بفراغ تمام مناسک حج بجا آورد. به ثبوت پیوسته که از حضرت چهار پسران بودند. اول شیخ یحیی. دوم شیخ الله نور. سوم شیخ عبد الحق. چهارم شیخ اعلی. حضور از ایشان شیخ یحیی از بس متورع و متشرع صاحب حال و وجد و قال بود

و جمعی کثیر بفیض ارشاد او بمرتبهٔ اعلی فائز شد. چنانچه شهرت دارد که شخصی خیر که در فن دزدی
و راهزنی ید طولی داشت به اهتمام کار خود در لاهور آمد. و بسیار سیر کرد تا کشود کار دست نداد
آخر شبی به خانقاه شیخ یحیی جرأت کرده نقب زد و در اساس گاه در راه نقب یافت
مجمعه اما چون از نقب بدر آمد. قوت بصر تا مساعدت کرد و از رفتن راه عاجز شد بالقا
به خویشتن بلرزید و از همان راه نقب هر دو گام نه و واپس کرده. در گوشهٔ خانقاه مایوس الحیص
بنشست. چون صبح دمید و روز روشن شد. خادمان درگاه او را دستگیر کرده بحضور
شیخ حاضر آوردند. و او همه احوال بی کم و کاست ظاهر کرد. حضرت شیخ بنظر ترحم
به مقتضای صفت صاحب دلی است دست حق پرست بر چشم او مالید بفور نقد
کامل العیار گردید. و دیدهٔ بینا یافت. و در سلک مریدان شیخ متعلق گردیده تائب تارک
شد. وفات شیخ عبدالکریم در سال یکهزار (۱۰۴۵) و چهل و پنج مرقوم است

مولانا درویزه پشاوری چشتی

مرید و خلیفهٔ میر سید علی غواص است جامع علوم ظاهر و باطن بود. و پیکر ولایت شیخیت بذرتقا
تدریس و تعلیم مستور داشت. و در استیصال روافض و ملاحده بسیار میکوشید. و بالآخر
روافض و ملاحده مباحثه کرده الزام داد. چنانچه تفصیل این اجمال در کتاب مخزن الاسلام
بشرح و بسط مرقوم است و صاحب معارج الولایت بر کتاب مذکور حاشیه نوشته است. و
بشرح کلمات الواقیات موسوم ساخت. وفات مولانا درویزه پشاوری در سال یکهزار و
چهل و هشت مرقوم است رحمة الله تعالی علیه

مولانا عبدالکریم چشتی

فرزند مولانا درویزهٔ پشاوری و مرید و خلیفهٔ میر سید علی غواص است و تربیت و تکمیل

از پدر خود یافت۔ و او را آخوند کریم داد نیز گویند۔ و او ہم این نام را اختیار کردہ بود در کار شریعت بسیار استحکام داشت۔ و از مقال او کہ در مقدمہ کتاب مخزن الاسلام مندرج است علو پایہ او ظاہر و باہر۔ و در کتاب خلاصۃ الحجۃ محقق افغانستان نوشتہ اند منقول است کہ بعد از وفات وے شخصے بقصد امتحان بہ سر نعش او آمد۔ چون بر روئش نظر کرد تبسم فرمود۔ و این علامت قطبیت رقم نمودہ اند۔ وفات او در سال یکہزار و ہفتاد و دو ہجری مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ ۞ (۱۰۷۲)

شیخ پنجو چشتی

از مشائخ کاملین وقت بود۔ و در عبادت و محبت سرگرم و سرشار۔ و بطریق مولانا درویزہ پشاوری شعار داشت۔ و در تعلیم و تعلم سر و کار۔ و اشعار ہم میگفت۔ و شیخ چالاک و شیخو شاہ جہانپوری وغیرہ اکثرہا از خدمت او استفادہ کردہ و فیض ہا دریافتہ۔ وفات او در سال یکہزار و یکصد و سہ مرقوم است ۞ (۱۱۰۳)

شیخ ابو الخالق چشتی

از اکابر روزگار و مشائخ باوقار است و ارادت و محبت او بہ شیخ سلیم صابری چشتی متیقن۔ در صفا و زہد و کمال اہل ورع بود۔ تمام عمر در ریاضت و ارشاد و ہدایت بسر برد۔ وفات او در سال یکہزار و یکصد و ہشت مرقوم است ۞

میران شاہ بھیکہ چشتی صابری

از مشائخ پایہ بلند و مقام ارجمند بود۔ و سلسلہ عالیہ وے بچند واسطہ بہ شیخ احمد عبد الحق ردولی منتہی میشود۔ صاحب جذب و وجد و سماع و عشق و محبت۔ و با اصحاب دنیا سر و کار نداشت۔ و اشعار بزبان ہندی متضمن بہ حقائق و معارف بسیار گفتہ۔ وے امریدان و متبعان صاحب حال و قال بسیار بودند۔ شیخ علم الدین جالندھری از اشہر خلفائے اوست۔ و نواب بھکاری خان از مریدان اوست و مشہور است کہ نواب مذکور در اوائل حال مفلس و محتاج بود۔

بالآخر به برکت دعای شیخ شاه بهیکه همکنار عروس دولت کامرانی گردید بقول ضعیف وفات
او در سال یکهزار و یکصد و بیست و پنج مرقوم است رحمة الله تعالی علیه ✦

شیخ محمد سعید چشتی صابری

سرمست خمخانهٔ کشف و تحقیق بود. در شهر قصور من مضافات لاهور سکونت داشت. در اوائل حال بمزدوری محنت و جهد معاش میکرد. روزی بار غله بر پشت گاو میبرد. اتفاقاً پایش بلغزید و بشکست و غله که بر پشت گاو بار کرده بود بیفتاد. حالا در بیابان که پر از شور و فساد بود. نه مجال ماندن داشت. نه یارای رفتن. چون نصف شب بسر رسید. بیکبارگی ناگاه سوارے مرقع پوش از پهنای مرغزار نمودار شد. او در اضطراب افتاد. در دل اندیشید که کسے بقصد نهیب و تاراج مے آید. چون سوار نزدیک تر شد به نوک نیزه که در دست داشت بجراحت پائے گاو اشارت کرد. پائے گاو درست گردید. و نیز به اشارهٔ نوک نیزه بار زمین افتاده را بر پشت گاو محکم نهاد. و روان شد. بمشاهدهٔ این حال شیخ محمد سعید از جائے خود برجست و دست او در رکاب سوار زده چشم و رو بر پائے او مالیدن آغاز کرد. و بهزار تضرع و الحاح بدریافت نام نامی و اسم گرامی التماس کرد. فرمودند که نام من علی ابن ابی طالب اسد الله الغالب است. این بفرمود و از چشم مردم پنهان گردید. از آن روز شیخ محمد سعید هرچه داشت در راه حق ایثار کرد. و بعبادت و ریاضت و محنت و محبت شعار ورزید و بسلسلهٔ چشتیهٔ صابریه ارادت آورده در اندک زمان از مقبولان و واصلان الهی شد. خرق و کرامت او بسیار مشهور شهر و دیار است و سلسلهٔ عالیهٔ او بچند واسطه به شیخ جلال الدین تهانیسری منتهی میشود. وفات در سال یکهزار و دوصد و چهارده ۱۲۱۴ مرقوم است ✦

مولوی غلام مصطفےٰ چشتی صابری

در طریقۂ چشتیہ بزرگ صاحبدل و مستجاب الدعوات و در علوم ظاہر و باطن رفیع الدرجات سلسلۂ ارادت او بچند واسطہ بشیخ شمس الدین ترک پانی پتی مے پیوندد وفات وے در سال یکہزار و دو صد و شصت و ہفت مرقوم است۔ و سید شاہ چراغ سبزواری از خلفائے وے در لاہور بود۔ مرد میدان نبرد محنت و خوش حال و صاحب کمال است ✤

شاہ بہلول چشتی صابری

خلیفہ بزرگ حضرت شاہ بھیکہ چشتی صابریست صاحب علم و فراست و فہم و کیاست بود۔ و از معقول و منقول بہرۂ وافی داشت صاحب تصنیف است و صحبت مناظرہ و مباحثہ او بمولوی جان محمد ترک اکثر احیان سبب مے بود وفات او در سال یازدہ صد و ہفتاد منقول است ✤

شاہ لطف اللہ صابری

از مریدان و ملتزمان میران شاہ بھیکہ چشتی صابریست مسکن او انبالہ من مضافات پنجاب بود۔ از زمان طفولیت تربیت و تکمیل بخدمت پیر روشن ضمیر بہم رسانید و کتابے مشتمل بر احوال شیخ موسوم بہ ثمرۃ الفواد ترتیب داد۔ وفات او در سال یازدہ صد و ہشتاد مذکور است ✤

سید علیم اللہ بن سید عتیق اللہ

زادبوم او قصبہ جالندھر از توابع پنجاب است مرید شاہ ابوالمعالی و خلیفہ میران شاہ بھیکہ صابری است مستند التصنیف بسیار بود۔ و تنظیم کلام ہم مہارت تمام داشت۔ خلیفہ او

شیخ عبد اللہ۔ در احوال شیخ کتابے موسوم بہ اسرار العلیم جمع نمودہ است۔ وفات در سال دوازدہ صد و دو (۱۲۰۲) مذکور است۔

سید علیشاہ چشتی صابری

خلیفہ سید علیم اللہ بود و بعد وفات بر مسند شیخیت تمکین یافتہ عمر گرانمایہ در تلقین و ہدایت ارباب ارادت بسر برد۔ وفات او در سال دوازدہ صد و سیزدہ (۱۲۱۳) منقول است۔

شیخ خیر الدین مشہور بخیبہ شاہ

خلیفہ شیخ سلیم چشتی لاہوری است۔ در آخر عہد خود لوائے شیخیت برافراشت۔ بسماع و وجد در اقصی الغایت غلو داشت۔ و بمہمانی فقرا بسیار اہتمام میکرد۔ مریدان بسیار بود۔ وفات او در سال دوازدہ صد و بست و ہشت (۱۲۲۸) منقول است۔ و در لاہور مدفن دارد۔

حافظ موسی چشتی مانکپوری

از ملتزمان سلسلہ میران شاہ بھیکہ و خلیفہ ارجمند شیخ اعظم چشتی است۔ در دلہ سودائے آگہی و خمار بادہ حقیقت ترک علائق عالم اسباب گفتہ در زاویہ عزلت و کنج عبادت نشست۔ و بہ تکمیل کمال و تربیت حال گوئے سبقت ربود۔ در جذب و تسخیر پایہ عالی داشت۔ در عالم تحیر و تواجد بر ہر کسے کہ نظرے انداخت بسوئے خود میکشید و از جائے ربود۔ وفات او در سال دوازدہ صد و چہل و ہفت مذکور است۔

غلام معین الدین عرف شاہ خاموش

مرید و خلیفہ حافظ موسی مانکپوریست۔ بسیار عبادت و ریاضت بعمل آورد۔ و عمر گرانمایہ در

دیار دکن سکونت نمود۔ امرا و اعیان آن دیار۔ وی را از بس عزیز و محترم داشتند بخیرات و
مبرات توکل و عسرت او بہ کامرانی و شادمانی ہمقرین می‌نمودند۔ بعد وفات او مقبرہ عالی
بر سر مزارش بنا نمودہ اند۔ و دروازہ بہشتی از پاک پٹن آوردہ در حوالی مزار نصب نمودہ۔ والحال بر سجادۂ
مشیخت او سید محمد ہاشم چشتی صابری کہ بشرف اولادگی ہم امتیاز دارد۔ صاحب اہتمام اوست
مرد پاک طینت و از دنیا متنفر است۔ بصفت حسن اخلاق موصوف۔ اکثر در خدمت درویشان
میگذراند۔ و بہ اسباب دنیا زیاد رغبت ندارد۔

اصل دوم باب سوم از سلطان التارکین صوفی ناگوری چشتی

سالک مسالک تفرید و توحید عارف معارف توکل و تجرید شمع شبستان صدق و یقین شیخ حمید الدین
قدس سرہ العزیز نسب پاکش بحضرت سعید بن زید میرسد۔ او۔ از عشرۂ مبشرہ بود۔ روزے
حضرت خواجہ بزرگ را وقتے خوش بود۔ بہ اہالی و موالی خدمت ارشاد فرمود کہ امروز
دست دعا دراز و در اجابت باز است۔ ہر یکہ از دنیا و دین چیزے مطلوب دارد
بر زبان آرد۔ یکے دنیا طلبید۔ و دیگرے عقبیٰ خواست۔ انگہ حضرت خواجہ
بزرگ بسوئے خواجہ تارکین توجہ فرمود التماس نمود کہ غیر از رضاے حضرت خواہش
دگر نیست۔ باستماع ایں سخن حضرت خواجہ بزرگ از بس خوشدل و مسرور گشتہ فرمود
التارک الدنیا و الفارغ العقبیٰ از ان روز خواجہ حمید الدین بہ سلطان التارکین ملقب شد
خواجہ تارکین درست بہ سوال مضاف ناگور داشت روزے خواجہ بزرگ معین الاولیا
فرمودند کہ اولاد معین الدین و حمید الدین یکیست۔ و این فرمان قبل از پیوند خویشی بود
و ہمچنان بظہور آمد۔ تفصیل این اجمال در ذکر اولاد حضرت خواجہ بزرگ بمعرض
مقال خواہد آمد انشاء اللہ تعالے۔ خواجہ تارکین را تصنیف بسیار بود۔ میفرمود
سلوک را مرتبہ اول اینست کہ از ہر دو جہان فارغ باشد و مقصود اینست کہ خود نماند بلے

درپیش است از بس تاریک. اما از مطلع وحدت ماه منیر طلوع کرده اند. به خیز. و دولت جاوید
دریاب. و بستر استراحت بگذار. ادعای محبت کسی را نمی‌رسد که هوس دل و چشم را بخواب
آشنا کند. پرسیدند که در طریقت و شریعت امتیاز چیست. فرمود شریعت غیر طریقت
و طریقت غیر شریعت نیست چنان است که اصل هر دو یکیست. خواجه تا کنون را با شیخ
بهاء الدین زکریا ملتانی در باب سلوک و فقر مراسلات و مکاتبات بسیار بوده.
شیخ بهاء الدین هرچند به تحریر جوابات قسمی پرداخت. اما از عهده جواب آن برنیامد
و بالآخر بعجز و اعتراف گرائید. و او را تصانیف بسیار است. و اشعار نیز دارد. و اشهر تصنیفات
او اصول الطریقه است آورده اند که او را در موضع سوال قریب دو طناب زمین بود که به زرعش
پرداخته وجه معیشت میکرد. و کفاف اندک و عیال بسیار داشت. و او صاحب مقامات
علیه و کرامات جلیه و براهین زکیه بود. در تجرید و تفرید قدم مستحکم داشت همت عالیش
از دنیا و عقبی رفیع تر بود. و پایه او در تصوف بمقامات عالی. و در توحید مکان منیع ست
و از متقدمین مشائخ دیار هند بود. عمر طویل یافت و معین موده که بعد از فتح دهلی و لادت او
که بخانه مسلمانان بوقوع آمده است و از زبان حضرت خواجه بزرگ تا اوائل سلطان المشائخ
شیخ نظام الدین محبوب الاولیاء قدس سرهما در صدر حیات بود. و سلطان المشائخ
کلمات او را از تصنیفات او انتخاب نموده بدست خود نوشته و از آن صاحب سیر الاولیا
نقل کرده است. و آن این است اول مرتبه از مراتب راه علم ست علم باید که بی علم
عمل درست نه آید. دوم مرتبه از مراتب طریقت عمل است که بی عمل نیت او جود
نباشد. سوم مرتبه از مراتب درگاه نیت است که بی نیت صحیح عمل خیر باطل آید چهارم
مرتبه صدق است. اگر صدق نباشد عشق روی ننماید. پنجم مرتبه عشق است
اگر عشق نباشد توجه درست نه آید ششم مرتبه توجه است. اگر توجه نباشد سلوک نه آید
هفتم مرتبه سلوک است. اگر سلوک نباشد در پیشگاه نگشاید هشتم در پیشگاه گشاده باید

تا مقصود روے نماند الغرض از کلمات فیض آیات او بسیاران از اہل سلوک و فقر ذوقے و حلاوتے دارند۔ وفات خواجہ تارکین در سال ششصد و ہفتاد و سہ تاریخ بست و نہم ربیع الثانی بوقوع آمد رحمۃ اللہ علیہ۔ مرقد مطہر و مدفن پاکش در قصبہ ناگور ملجائے خواص و مرجع عوام است۔ و خواجہ تارکین را پسرے بود شیخ عبد العزیز نام خرقہ خلافت از پدر بزرگوار خود پوشید۔ و بعین جوانی در حالت سماع برفت میگویند کہ روزے مجلس سماع برپا بود۔ و قوالان بر این تکرار میکردند

فائدہ در گفتن بسیار چیست   جان بدہ و جان بدہ و جان بدہ

شیخ عبد العزیز نعرہ بے اختیار زدہ فرمود۔ دادم۔ دادم۔ دادم و جان بحق تسلیم نمود۔ او را سہ پسران بودند۔ از انہا حضرت شیخ فرید بمسند ارشاد تمکین فرمود و از اولاد پاکش بسا فرید عصر و وحید دہر بوجود آمدند تاریخ وفات شیخ عبد العزیز ششصد و ہشتاد و یک ہجری است

شیخ فرید الدین بن شیخ عبد العزیز

خرقہ خلافت از خدمت جد اعلی خواجہ تارکین دریافت عالم باعمل و فقیہ بےمثیل بود روز و شب بمجاہدت و ریاضت اشتغال مے نمود سینہ داغدار محبت و جگر برشتہ آتش مودت داشت تذکرہ سرور الصدور از ملفوظات خواجہ تارکین جمع کردہ اوست عمر شریفش قریب بصد سال بود۔ بزمان محمد تغلق پادشاہ بہ دہلی رفتہ بود۔ و از انجا بعالم مستی بادہ محبت و دور افتادگی و شوق زیارت مرقد جد پاک خود معاودت کرد در سال ہفتصد و پنجاہ و دو از ین جہان بے بنیان درگذشت +

شیخ مخدوم کبیر چشتی

از اولاد پاک شیخ فرید الدین نبیرہ حضرت خواجہ تارکین است صاحب حالات علیہ و کرامات جلیلہ

جامع علوم منقول و معقول حاوی آئین فقه و اصول صاحب التصنیف کتاب ضوء مصباح است
کافه انام از فیض خدمتش کامیاب گشته بمقام اعلی رسید و آئین هدایت و ارشاد
از وجود باجودش آرایش والتزام زیبا یافت بالآخر بجهت تفرقه که از دست مردم کفار
در نواح ناگور روی داد۔ و بر جمهور اهل اسلام استداد و بیداد غلبه کرد ترک سکونت ناگور
ورزیده به گجرات رفت و همونجا بتاریخ پنجم ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و هشت ازین
جهان بیدار بدارالقرار رحلت فرمود۔ رحمة الله علیه۔

مخدوم خواجه حسین ناگوری چشتی

بسیار بزرگ بود۔ و میان شرع و طریق و کشف و تحقیق جمعیت تمام داشت جمهور خلائق
بر ولایت و عظمت او اتفاق است گنجینه اسرار الٰهی و خزائن انوار رسالت پناهی
در نهانخانهٔ دانش متمکن و مامون بود و موصوف و مشهور است بزهد و ریاضت و اتقا۔ و
از اولاد شیخ فرید الدین نبیرهٔ خواجه تارکین است و بخدمت حضرت شیخ کبیر در ولایت
گجرات سالها بسر برد۔ و بعد از اکتساب علوم و حصول خلافت بوطن مالوف معاودت
فرمود۔ و دران ایام که از چیره دستی پیکر پرستان حوالی دار الخیر اجمیر مسکن دوام
گشته بود۔ و از آثار اسلام و اهل اسلام علامتی پیدا نبود۔ مدتی مجاورت روضه
منیفه خواجه بزرگ معین الدین چشتی اختیار کرد۔ و بعبادت و مجاهدات مشغول شد و
من بعد باشارت روحانیت حضرت خواجه بزرگ باز بناگور آمد و تعلیم علوم دین و تلقین
ارباب یقین سعی موفوره بجا آورد۔ از تصنیفات او یادگار بسیار است تفسیر نور النبی
و رسائل و مکتوبات وغیره و نیز سوانح شیخ احمد غزالی را شرح نموده است او را با حضرت
صدر النبوت سید کائنات علیه الصلوٰة والسلام بدرجه نهایت محبت بود و هر چه
داشت از خانه و باغ و چاه همه را در تسمیه نسبت حضرت صلی الله علیه وسلم وقف نموده بود

نقل است که او روزے عرس جد بزرگوار خود ترتیب داده و طعام مردم قسمت نموده
بود و حصهٔ خود با نتظار افطار نگاه داشت ناگاه چهار تن از عالم غیب که هیچکس
ایشان را نه شناخت در آمدند هر یک به مرض جذام مبتلا بآن حد یکه ریم و خون
از این انگشتان میچکید و طعام طلب کردند مخدوم خواجه حسین قسمت خود را بذل فرمود
و آن هر چهار تن با دائے نامطبوع خوردن آغاز کرده بقیه آنحضرت مخدوم مسترد کردند
و او که غلبه حال طلب بکمال داشت بلا اکراه بطیب خاطر متوجه و مائل شده همه را در کشید
آورده اند که از همان روز به حضرت مخدوم فتح الباب گردید. نقل است که مخدوم خواجه حسین
جامهٔ کهن و شوخگن میپوشید و تبرک و تجرید زندگی میکرد. بیش از دو جریب قطعهٔ اراضی
نبود که به ترددش میپرداخت. و وجه معیشت میکرد و کفاف اندک عیال بسیار داشت
امّا به نذور و فتوح مائل نمے شد. و از اسباب دنیا نفرت و با توکل و عسرت رغبت
میکرد. روزے در حالت سماع او را تواجد و تحیّر درگرفت و بیخودانه روے بسوئے صحرا
نهاد. قوالان هم در عقبش میرفتند چون بر کنار حوض که بیرون ناگور واقع است
فائز شد به صورت حال نیندیشیده بالائے صفحهٔ آب روان گردید. امّا اثر بے
انسداد آب بر قدم پاکش هیچ انگشت صاحب خبار الاخیار مے آرد که سلطان
مانده را با حضرت شیخ عقیدت و ارادت بسیار بود حتے که نادیده جمال در آتش
تمنائے وصال مے سوخت و میخواست که حضرت او را مهمان کنند. امّا حصول
این موهبت گرامی موقوف به دقت بود. روزے یکے از بار یابان انجمن سلطنت و
ارکان دولت بعرض سلطان رسانید که مخدوم خواجه حسین را با حضرت صاحب النبوت
علیه التحیه و السلام محبت و تولا بمرتبه بکمال است اگر به پیرایه زیارت موے مبارک
پیغام طلب بحضرت شیخ فرستاده شود. البته حصول مدعا قرین قیاس است.
سلطان که دلداده دولت پابوس و مستمند مقدم حضرت مخدوم بود همچنان کرد و

بشارت زیارت موے مبارک باشارت مقدم خیر حضرت مخدوم سانید مجرد
وصول دادراک این نعمتی حضرت مخدوم بہ حمایت شوق پاے طلب در وادی
صعوبت وسفر نهاد وراحت واستراحت را ترک داده همه تن اشتیاق وهمه چشم انتظار
تا به ماندور رسید وباآنکه از مصاحبت سلطان مدام ابا وانکار میکرد مضطربانه بایوان
بادشاه در آمد وجائیکه موے مبارک نگاهداشته بودند بمجرد جذب کامل وارادهٔ صادق
خود را رسانید وتحیة وسلام گفتن آغاز کرد همین که لفظ تحیة وسلام از لب معجز
نظام بر آمد موے مبارک از خود پرید ودر کف دست حق پرست حضرت مخدوم
نزول کرامت منزل نمود آورده اند که سلطان ماندو هر انچه که بطریق نذور وفتوح بحضرت
مخدوم گزرانیده بود همه را در تعمیر قبه شریفه حضرت خواجه بزرگ صرف نمود واز بقیه
آن دروازه بلند در آستانه جد اعلی حضرت خواجه تارکین بنا کرد صاحب
سیر العارفین وخبار الاخیار وگلزار ابرار وسیر الاقطاب ومراة الاسرار و
مونس الارواح واکثر ناقلان آثار واخبار چشتیه نقل کرده است که وقتیکه ارباب
عناد وفساد نسبت حضرت خواجه تاج الدین بایزید بزرگ از اولاد حضرت خواجه بزرگ
از اولاد حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا بزمان سلطان محمود خلج انکار کرده بودند
وسلطان خلج درباره تفتیش تعینی در پرسش باز کرده همین مخدوم خواجه حسین
ناگوریست که بالاتفاق رستم اجمیری ودیگر اکابران ستوده حال وبزرگان صدق مقال
بدیوان سلطان اداے شهادت کرده بود که حضرت تاج الدین بایزید بزرگ
لاریب فیه از نبائر پاک خواجه قیام الدین بن خواجه حسام الدین سوخته بن خواجه
فخر الدین بن شیخ الاسلام خواجه معین الحق والدین حسنی الحسینی چشتی سنجریست قدس الله
اسرارهم چنانچه تفصیل این اجمال در ذکر اولاد واحفاد حضرت خواجه بزرگ رض
رحمة الله علیه در گزارش فنگارش آمده است تاریخ وفات حضرت مخدوم در سال

نهصد و یک هجری نوشته اند و در آستانه عالیه خواجه تارکین مدفون است رحمة الله علیه و اولاد
پاک او در قصبه ناگور و حوالی و مضافات آن سکونت دارد۔ و تا الآن بنابر مساعی ایشان شیخیت و ارشاد
بذات ستوده نهاد ایشان محکم و برقرار است ۰

شیخ خانو گوالیاری چشتی

از مریدان خویش نهاد خواجه مخدوم حسین ناگوریست از فحول صفیان نام آوران عهد بود و بیشتر وقت
ریاضت و عبادت تشریف داشت و نیز خرقه خلافت از شیخ اسمعیل خلف شیخ حسین
سرمست دارد۔ علاوه آن از روح پرفتوح حضرت شیخ الاسلام معین الاولیا خواجه بزرگ
استفاده میکرد۔ و ارادت و اعتقاد بمرتبه کمال داشت شیخ نظام نارنولی و شیخ
اسمعیل برادرش از وے شرف خلافت یافته اند۔ وفات او بقول صاحب شجره
چشتیه در سال نهصد و چهل و هفت ۹۴۷ منقولست۔ والله اعلم بالصواب ۰

شیخ احمد مجد شیبانی چشتی

شیخے بود جامع معقول شرع و اصول و بدرجه غایت مولع و متورع بود۔ و در علوم صوری و معنوی
تلمیذ و مرید خواجه مخدوم حسین ناگوری است۔ و نیز از خدمت حضرت خواجه تاج الدین
بایزید بزرگ[1] فیضها ربوده بود۔ آورده اند که در سر آغاز آگهی بعمر هشت ده سال از انواع
علوم درس میگفت۔ مولد او نارنول و منشاء او اجمیر۔ و مدفن او ناگور است۔ پدر
بزرگوارش قاضی مجد الدین بن قاضی تاج الافضل بن شمس الدین شیبانی از
اولاد پاک امام محمد شیبانی شاگرد و هم صحبت امام اعظم ابو حنیفه کوفی بود رحمة الله علیه
شیخ احمد مجد باقوت علمی در مباحثه و مناظره به اوائل حال غلو داشت۔ اما بعد از انکه

---

[1] ۔ نبیره حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا است ۱۲

بخدمت خواجه مخدوم حسین رجوع کرد. از سر و سودائے شیخیت و قیل و قال درگذشته و
به اجمیر آمد و هفتاد سال در آن مقام عرش احترام بزهد و ورع و تهذیب و تاراج
نفس نافرجام اشتغال ورزید او را با اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم بمرتبه
کمال محبت و ارادت بود. چنانچه در عشره محرم الحرام و آغاز ماه ربیع الاول تا دوازده
یوم جامه شسته و سفید نپوشیده و در لیالی این ایام بر بستر خاک استراحت کردے
و در مقابر سادات اعتکاف داشتے. و هر روز نے علی قدر مقدور بنظر ثواب ارواح پاک
رسول و اهلبیت رسول علیه الصلوٰة والسلام جنس طعام بفقرا و ایتام و مساکین رسانیدے
و بگریه ہائے ہائے و فریاد و آه سرد کار داشتے. گوئے که واقع کربلا را بچشم حال می‌دید
و علاوه آن اعراس صحابه کرام و اولیائے عظام هر ام بیوم وفات ایشان
ترتیب میداد و بسماع بسیار راغب بود و دوست میداشت. اما رقص نمیکرد
و در مجالس سماع و وعظ همچو شیر دلیرے نشست. قال الله و قال الرسول با ئین
عظمت و هیبتے میگفت. و با اهل جنون و جذب عقیدت واثق و اراده صادق
داشت و در تمام تعلیم و تبجیل خود بالکراه نظر میکرد. و احیاناً اگر کسے را مے‌شنید
که او حضرت ختم النبوت علیه الصلوٰة والسلام را در واقعه دیده است پیش آن
با ادب تمام مے نشست و ماجرائے خواب بکمال شوق اصغا نموده بر دست و پائے او بوسه
میداد و مضجع او را باحترام تمام مے نگریست و خاک آنجا بچشم و روے مالید و اگر
کسے با سیّدے دعوے و خصومت بودے بمنت و سماجت تصفیه میکرد. و در آن
زمان که در اجمیر غلبه کفر و سطوت کفار پدید آمد و رانا سانگا که گبر عظیم بود بر قلعه
اجمیر مسلط گردید پیش از هفت یوم از این واقعه باشارت حضرت خواجه بزرگ. همین
شیخ احمد مجد اعلان نموده بود که یکچند بر این شهر نظر قهر و جلال است. فرمان حضرت
خواجه همچنین است که جمله مسلمانان از شهر بدر آیند. چنانچه بروز دوشنبه سال نهصد و بست و دو ٩٢٢

جماعه اهل اسلام از حصار اجمیر بدر رفتند و رانا سانگا تاخت آورده بنهیب و تاراج پرداخت
آورده اند که درانوقت از اولاد حضرت خواجه بزرگ شیخ معین الدین ثالث بن شیخ رفیع الدین
بایزید خورده پنجساله عمر داشت. خدام و پرستاران او را از اجمیر بناگور بردند. و او بجانب نبیرگان
و نبیرگان حضرت خواجه تارکین مصئون و محفوظ ماند. و رفتن ناگور بجهت این بود که شیخ
معین الدین من الام نبیره خواجه تارکین بوده است. زیرا که پیوند خویشی حضرت خواجه
مخدوم حسین ناگوری با حضرت خواجه تاج الدین بایزید بزرگ باقوال مستند و معتبر
ثابت و صادق است. نقل است که چون شیخ احمد مجد هنگام نیم شب بروضه منیفه خواجه
بزرگ مے آمد خود بخود فتح الباب میشد. شخصے بنظر امتحان خواست که بمعیت شیخ احمد
درون روضه عالیه درآید. تخته در ادرا تنگ تر گرفتند و او بهزار گریه و زاری توبه استغفار
گفت تا از آن بند سقیم رستگاری یافت. نقل است که شیخ احمد بعمر هشتده ساله باجمیر آمده
بود. و بعمر هشتاد سال رخصت شد. و بقصبه ناگور بجوار رحمت ایزد متعال فائز شده
در روضه خواجه تارکین مدفون گشت رحمة الله علیه

شیخ نظام نارنولی چشتی

بکسب ریاضت و عبادت ممتاز و درمثال اقران صاحب مقال همه تن غرق بحر محبت
و همه چشم حیرت جمال درد و محنت بود. خرقه خلافت از حضرت شیخ خانو گوالیاری یافته
و تا مدت چهل سال آئین رشد و ارشاد به دستیاری او زینت تازه و آرائیش
بے اندازه پذیرفت. و جماعت کثیر طفیل صحابتش بهره و رشد و بحق رسید. او
بهر سال بخدمت مرقد قدسی آیات حضرت خواجه قطب الدین قطب الاولیا مشرف
میشد. و از انجا بغلبه محبت و وفور ارادت بزیارت آستانه عالی هندالولی حضرت
خواجه بزرگ میرفت و از حضرت حق سبحانه تعالی شانه او را در زمان و زمانیان

غیر قبول حاصل بود و نیز شیخ اسمعیل برادر شیخ نظام از بندگان خدمت شیخ خانو
سوالیالپیت. در سال نهصد و نود بمضجع جنان استراحت فرمود. رحمة الله علیه

شیخ اختیار الدین چشتی

نام گرامی اول اختیار خان بود. چون بمساعدت بخت زیارت مرقد با برکت حضرت خواجه بزرگ میسر آمده و در آستانهٔ عالی معتکف ماند. بعد از یک چند باشارت و بشارت حضرت خواجه بزرگ متوجه بنارنول شد و بخدمت شیخ نظام حاضر شد بدید که شیخ بر فراز چارپایه سرنگون و محزون نشسته است. چون اینچنین مشاهده کرد در دل اندیشید که هرآنکس که بحال خود مبتلا باشد به حمایت و مراقبت دیگران چگونه خواهد پرداخت. شیخ به نور باطن و قوت مکاشفه سر برآورد و فرمود بیا و نیک بیا که فرستادهٔ حضرت خدیو مشرب چشت حضرت خواجه بزرگ بوده حسب الایمائه بیجا در معرض توقف مفگن. شیخ اختیار الدین باشتباه همینی از خود برفت تا بدرک نظر عطوفت و عنایت حضرت شیخ از مقبولان و واصلان حق گردید. و بعد تکمیل کمال و تربیت حال خرقه خلافت و سند ارشاد و اجازت از حضرت شیخ نظام گرفته اعزاز رخصت دریافت و بوطن مالوف که در حوالی کالپی بود معاودت کرده در سال یکهزار و یازده برحمت حق پیوست ❊

شاه اعلی چشتی پانی پتی

صاحب مدارج اعلی و مراتب برتر بود. و خرقه خلافت از پدر خود شیخ نظام الدین داشت و هم از شیخ نظام نارنولی خرقه و خلافت دریافت ❊

نظامش پیر و هم پدرش نظام است   نظام دو جهان بروے تمام است

و شیخ الله دیا مولف سیر الاقطاب کتابے از ملفوظات و منقولات شیخ موسوم به جواهر الاعلی جمع نموده است. نام گرامی او عبدالسلام بود و از خدمت شیخ نظام نارنولی نبیره اعلی چشتی موسوم شد میگویند که او بجوالی خطیره شیخ شمس الدین ترک پانی پتی درون حجره معتکف بود بیک ناگاه به پیکر شیخ جمال نارنولی پدید آمد و گفت که حصه باطن تو محفوظ داشته ام در نارنول بیا و دریاب. همان دم شاه اعلی در حالت سکر و بیخودی به نارنول رسید و فیض صوری و معنوی هرآنچه که تقدیرش بود دریافت از شاه دو پسر بود شاه منصور و شاه نور. تا پیش پدر برحمت حق پیوستند رحمة الله علیه

شیخ اسمعیل چشتی نارنولی

برادر و مرید شیخ نظام است خلافت و اجازت هم دارد. خواجگی نام فقیرے ریاو صوفی با صفا از مریدان خدمت او است. و دیگران از خوان نعمتش بهره گرفته ذوق تازه و حلاوتے بے اندازه یافته اند. رحمة الله علیه

شیخ کمال الدین حسین بن خالد اجمیری ناگوری چشتی

فراوان دانش و بینش داشت از خدمت شیخ ابراهیم اکتساب کمالات صوری و معنوی نموده خرقه خلافت دارد. او خلیفه شیخ عبدالعزیز ناگوری است و او خلیفه شیخ فریدالدین ناگوریست و او از احفاد و خلفائے شیخ حمیدالدین سوالی است قدس الله اسرارهم. برخے برآنند که خالد از نژاد معینه است. تفسیر نور النبی که جامع فراوان نکات و وجوه تفاسیر است و اصول الوارد و تذکرة الابرار مشتمل بر بیان گزارش احوال و انساب مشایخ چشتیه معینه تصنیف او است. و در احوال خویشتن همین برنگاشته که خالد از کمترین مریدان خواجه بزرگ معین الاولیا است. اما از نسب خود چیزے نگفته

مولانا عالم کابلی در تذکرهٔ خود آورده که من در اجمیر شیخ عبدالقادر بن شیخ ابوالفتح
را که نبیرهٔ خواجه معروف بن شیخ حسین بن خالد است ملازمت کردم و از تحقیق نسب او معلوم
فرمود پدر کلان[1] ما به چهار واسطه به شیخ حمیدالدین سوالی می‌رسد۔

مولف

کسیکه شیخ کمال الدین را از اولاد معین الاولیا خواجه بزرگ معین الاولیا پنداشته
شاید از این جهت بوده باشد که از اولاد پاک خواجه بزرگ هم یکی شیخ کمال الدین حسن
شیخ احمد بود که خلف الرشید حضرت نجم الدین بن قیام الدین بابر بال است و
یکی این را از جهت تجنیس و توحد نام خلط گزارش در بر گرفته باشد۔ اما شیخ کمال الدین
را که از مریدان شیخ ابراهیم و در سلسله خلافت خواجه تارکین شیخ حمیدالدین صوفی السوالی
ناگوری نوشته اند اسحق از اولاد و خلفا شیخ حمیدالدین صوفی السوالی ناگوری است۔ این گزارش بهر درستی محل است چنانکه
مولانا عالم کابلی در تذکره خود حواله وغیره یعنی از شجرهٔ انساب اولاد و احفاد خواجه تارکین شیخ حمیدالدین بمعرض
تصدیق می پیوندد۔ کذا فی مناقب الحبیب۔ کمال الدین بن شیخ عبدالقادر
بن شیخ ابوالفتح بن خواجه معروف بن خواجه مخدوم حسین بن شیخ خالدالدین بن شیخ

---

[1] فائده پدر کلان اشارت است به شیخ خالد که سلسله نسب او تا به خواجه تارکین چهار واسطه دارد شیخ
خالد بن نظام الدین بن شیخ محمد بن عبدالعزیز بن خواجه تارکین ۱۲ منه

[2] فائده در زمانه حضرت شیخ کمال الدین شیخ احمد نبیرهٔ خواجه بزرگ معین الاولیاء و شیخ کمال الدین خالد
بُعد کثیر است زیرا که شیخ کمال الدین خالد ناگوری به چهار واسطه از اولاد مخدوم حسین ناگوری است و
شیخ کمال الدین معروف شیخ احمد اجمیری همعصر اجداد مخدوم حسین ناگوری بوده باشد۔ چنانچه شیخ تاج الدین
بایزید بزرگ اولاد شیخ کمال الدین اجمیری همصحبت مخدوم حسین ناگوری بود و تاج الدین بایزید ابن شهاب الدین بن
شیخ کمال الدین احمد اجمیری نوشته اند ۱۲ منه

نظام الدین بن شیخ محمد بن شیخ عبدالعزیز بن شیخ حمید الدین صوفی السوالی ناگوری قدس الله اسرارهم

شیخ سعید میانه چشتی

صاحب حال مرد باکمال بود۔ در باب سماع بیشتر غلبه داشت نسبت ارادت او به شیخ نظام نارنولی بواسطه شاه اعلیٰ چشتی مذکور است وفات او در سال یکهزار و شصت و هشت رقم نموده اند۔

خواجه ضیا نخشبی

در بداؤن بود و در زاویه خمول بکار خود مشغول تصنیف بسیار داشت سلک سلوک و عشره مبشره و کلیات و جزئیات و طوطی نامه از ان او یادگار است۔ آورده اند که وی مرید شیخ فرید است که نبیره و خلیفه سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری است۔ وفات او در سال هفتصد و پنجاه و یک رقم نموده اند۔ رحمة الله علیه۔

باب چهارم

در تذکره آستان عالی و بنائی دار الخیر اجمیر و تعمیرات بزرگ قدیم

ملک راجپوتانه از اقلیم دوم و خطه اجمیر ناف راجپوتانه معروف و مشهور است و در آغاز آبادی اجمیر باسمای مختلف موسوم بود جمبیر و جمیدرگ و آدمیر و اجیانگر و جلوپور بانی اجمیر اجیپال بوده است که چوپانی گوسفندان میکرد و ابتدا جائیکه طرح تعمیر

اختیار کردہ بودند۔ درہ کوہ است کہ بنال اجیپال شہرت دارد۔ بعد آن بعہد راجگان
ہنود وشاہان در دامن کوہ بیٹھلی آبادی شہر استقرار یافت۔ آنا در ہیولا جاییکہ آبادی شہر ہست بعد تعمیر
وتدبیر روضۂ منورہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء توقیر و تزیین یافتہ و یوماً فیوماً
مترقی گشت بالخصوص دیوار شہر و بازار و دروازہ ہائے رفیع الشان وکاخ شاہی
والیوان وطاق امرا و اعیان سلطنت در اندک زمان بطرز دلفریب و اطوار
مطبوع بحکم اکبر شاہ بادشاہ دہلی درست و تیار و معمور و ہموار گشتہ بہ صفائی تازہ رونق
بے اندازہ محسود شیراز و بغداد گردیدند و بحال کہ زمان فرمانروائی و حکومت دولت
برطانیہ است جلوہ دگر بنظر مے در آید و تماشائے عمارتہائے عالی و منازل مصفا و
شارع و باغ و باغیچہ دلکشا و کارخانہ جات کالسکہ بخار و راہ آہن و منبع و مخزن آب
و دیگر اسباب صنعت و حرفت کہ کارنامۂ طلسم حیرت باید گفت در دیدہ دیدہ وران
دقیقہ یاب خیرگی مے آرد۔ و دل نظارگیان پاکیزہ نظر از جامے ربا ید۔ صاحب
اخبار الاخیار میفرماید کہ اول در ملک ہندوستان بر سر کوہے کہ دیوار بنا کردند کوہ بیٹھلی
بود کہ در زمان حال بہ قلعہ تاراگڈھ معروف است ٭

ذکر آستانہ شریف

در ذکر بنائے آستان عالی صاحب اخبار الاخیار فرمودہ است کہ مخدوم شیخ حسین
ناگوری کہ ولی کامل و مرتاض عہد و ممتاز عصر بود و بچند واسطہ سلسلہ نسب پاکش بحضرت
خواجہ حمید الدین معروف بہ سلطان التارکین ناگوری منتہی میشود۔ در آن زمان کہ
دور طوائف الملوکی بود و از غلبۂ بت پرستان در نواحی دار الخیر اجمیر مداہنت و سستی
اسلام دست داد و کفر غالب شدہ سالہا در حفاظت و مجاورت قبر شریف حضرت
خواجہ معین الاولیاء گزرانید و اکتساب جلال و کمال نمود۔ بہشت آوردہ اند کثیرہ

سلطان ہانڈ برسم ہدایا فتوح بادر رسانیدہ بود۔ قبۂ عالی تعمیر کرد کہ ہنوز بر مزار یادگار است و نہیمہ معمورہ کہ بر سر مزار دیدہ می‌شود در سال ہشتصد و پنجاہ و نہ باختتام رسیدہ بود۔ و بعد آن قمقمۂ طلاء و شباک نقرہ و پنجرہ چوبین کہ نقش و نگار صندف و صادق درست نمودہ اند۔ بہر زمن و قرن ستر اد گردید۔ و در زمان سلف کہ پنجرہ چوبین و شباک در گرد مزار شریف کہنہ و شکست خوردہ بود۔ امسال بر گرد مزار حضرت خواجہ حسینؒ اجمیری نبیرہ حضرت خواجہ معینؒ الاولیاء موجود است۔ و نقش و نگار طلاء کہ بدیوار قبۂ شریف بکار آوردہ اند نتیجۂ اولوالعزمی حضرت خواجہ حسینؒ اجمیری است از ابیات منقوش ظاہر و باہر است۔

ابیات

خواجۂ خواجگان معین الدین — اشرف اولیائے روئے زمین

در جمال و کمال آن چہ سخن — این مبین بود حصن حصین

مطلعے در صفات او گفتم — در عبادت بود چو در ثمین

اے درت قبلہ گاہ اہل یقین — بہ درت مہر و ماہ سودہ جبین

خادمان درت ہمہ رضوان — در صفا روضات چو خلد برین

ذرہ خاک او عبیر سرشت — قطرۂ آب او چو ماء معین

جانشین معینؒ خواجہ حسینؒ — بہر تماشی بہ گفت چنین

کہ شود رنگ تازہ کہنہ زنو — قبۂ خواجہ معین الدین

گویند کہ پیش از چند سال کہ تجدید نقش و نگار کردہ بودند در ابیات مذکور تحریف شدہ اما بنظر ثبوت ابیات مذکورہ بالا نسخہ احسن السیر مؤلفہ منشی اکبر جہان گواہ عدل است کہ مولف معزا ابیات مذکور بچشم خود دیدہ و درج نسخہ مسطورہ نمودہ بود۔ . . . جانب شرق متصل بدیوار قبہ شریف والان خوشنما خوش طرح ساختہ جہان آرا بیگم بنت شاہجہان است۔ فرش والان از سنگ بوقلمون و دیوار و در از سنگ مرمر بدرجہ غایت

لطیف و منزہ تر است مؤسس بانی آن جمیلہ عفیفہ بود کہ محتاج شرح و بیان نیست او
صاحب تصنیف بودہ است - مونس الارواح در ذکر حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا
جمع نمودہ و بکمال شوق در آخر آن ولولہ محبت و صدق ارادت خود بشرح لبسط در ضبط
تحریر آوردہ و نسبت خود بیعت جانب حضرت خواجہ معین الاولیا قرار دادہ و بشرف
بیعت حضرت خواجہ معین الدین رابع نبیرہ حضرت خواجہ معین الاولیا مشرف بودہ
بسمت رکن پیوستہ بدیوار روضہ شریف جانب شرق قبہ حضرت بی بی حافظ
جمال دختر حضرت خواجہ معین الاولیا است و پیش آن قبور صاحبزادگان حضرت
محترمہ موجود کہ در زمان طفلی وفات یافتہ بودند و نیز بصوب رکن ملحق بہ دیوار قبہ شریف
گنبد خورد و حور النسا بیگم بنت شاہجہان بادشاہ است کہ بزبان عوام بنام چمنی بیگم
شہرت دارد و مزارات ہر دو اہلیہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء اندرون قبہ شریف
حجرہ ہائے صحن مبارکہ باختر سوئے از مزار فیض آثار نمودار اند بہ تحقیق و پایہ ثبوت
رسیدہ - و جانب شمال پیوستہ بدیوار قبہ عالی مسجد است کہ بمسجد جہانگیری اشتہار دارد
اما محقق است کہ دران زمان کہ پیکر پستان تاخت آوردہ بر اجمیر متصرف
شدہ بودند و سلطان ماندو حملہ دلیرانہ بکار آوردہ بنائے اسلام مستحکم کرد ہمین
مسجد است کہ تعمیر کردہ بود و شاید بادشاہ جہانگیر ہم چیزے ترمیم و تجدید کردہ باشد
در ہمین جا صندل سفیدے سایندہ از ہمین جہت صندل خانہ معروف است *
و پیش صحن مسجد محاذ وسط مسجد مذکور احاطہ کہ چبوترہ از سنگ سفید جانب شرق
نمودار است کہ درون احاطہ و فضائے آن مرقد ہائے مطہر مقدس حضرت
شیخ تاج الدین بایزید بزرگ و ازواج و اقربائے آن از سنگ سفید مصلا دارند
و متصل بدیوار صندل خانہ سمت شمال مزار حضرت رفیع الدین بایزید خورد و
مستورات صاحبان تحقیق است و سہ قبور شاہزادہائے باسمن آشیان آوردہ ہجم

که فضاے آن بصورت ریفتاب سبز شباہت کلی دارد

وجانب پائین قبه حضرت بی بی حافظ جمال در پہلوے دروازه پا انداز مجر است از سنگ سفید که درون آن مزار فیض آثار حضرت خواجه معین الدین خورد و حضرت خواجه قیام الدین بربال ہٹیلا باگه مرجع انام وزیارت گاه عوام است ونیز جانب پائین قبه عالی احاطه از سنگ سفید است که اورا احاطه نور گویند معمور است به سه دروازه یکے که بسمت جنوب است۔ پا انداز دروازه نام دارد دیگرے که بسوے مغرب است۔ سوم یکے دروازه بہشتی دروازه و پیش دروازه پا انداز صحن وسیع از سنگ سفید نمودار است و اشجار مہندی و مولسری که گل آن فی اقصے الغایت لطیف و خوشبو باشد در فضاے صحن بقدر سائبان فائده میرساند

و بر خط انتہاے صحن مذکور بسمت دکن دالان رفیع که از سنگ سفید است بغایت مطبوع و دلکش۔ و به دالان کرناٹک معروف بناے آن بحسن عقیدت رئیس کرناٹک که از شاه عالم بادشاه بخطاب امیر الہند ممتاز بود دال است۔ چنانکه از قطعات و ابیات که بر روے دالان کنده‌اند متحقق میشود۔ ابیات

در حضور خواجه هر دو جہان — آن معین الدین شه شاہنشہان
چون امیر الہند کان عدل وداد — بحر جود و آسمان اعتقاد
یعنی آن نواب والا مرتبت — نام والاجاه عالی منزلت
کامران ملک کرناٹک بود — بنده خاص خدا بے شک بود
از خلوص نیت وصدق عفیف — بر نهاده کرسی جاے لطیف
تا بیاسایند مردم اندرین — موجب برکات باشد بالیقین
سال تعمیرش ز دل کردم طلب — وجد در خود کرد دل واکرد لب
سال تاریخش بجود این دعا — باد دائم قائم این فرخ بنا

از جلوس شاه پنج وسی طلب   شد مرتب مدرسه پاک حجب

و پس پشت دالان کرناتک پیوسته حوض جهالره - و در گوشه جنوب و شرق مقبره
میر شاه قلی خان است که از امرای نامدار بود و صوبه داری اجمیر باو تعلق داشت و در
پهلوی دالان کرناتک بسمت مغرب بر فراز پشته حوض جهالره مرقد پاک حضرت
خواجه ضیاء الدین ابوسعید بن خواجه بزرگ معین الاولیا - و در پایین آن مزار
فرزند دلبند سید وجیه الدین مشهدی عم سید حسین خنگ سوار است مسجد شاهجهانی
بسمت مغرب از قبه عالی و دروازه بهشتی واقع است - زهی شان رفیع و پایه منیع و صفه
وسیع که در اقصای هند نظیر خود ندارد - از صحن و کرسی و سقف و ستون و در همه
مرمر ناب و سنگ نایاب است - استحکام ستون ها بر استقامت ارکان آیین دین اسلام برهان
ساطع - و خم محرابها بر اقامت صلوة و رکوع و سجود ارباب نیاز گواه عدل و دلیل
قاطع رفعت و فراز سقف آیتی است از علو پایه واقف و خیرات و مبرات وقف
و پایه منبر که در پهلوی محراب وسط بنا کرده اند - الحق قنطره الحقیقه است که از حضیض
عالم اسفل به اوج یقین و معراج حق الیقین میرساند - غیر از اینهمه در شب ماه که شعاع انجم
و ماهتاب و زمانه زبان شمع و چراغ به جلا و ضیای سنگ فرش معارض و
مقابل می شود نظاره کرمک شب تاب و تماشای چراغان ساحل جویبار یاد میدهد
گویی که متلاطم انوار امواج تجلیات میریزند - سبحان الله تعالی شانه که هر
تخته سنگ در صفا و جلا همچون قلب مؤمن از عیوب و قبوح داغ و سواد مطلقاً
معرا و در ظاهر و باطن مثل مشرب صوفیان صاف طینت منزه و مصفا گویا هر تخته
سنگ از ذکر و قوت قلبی اجتهاد و اکتساب نموده است - و بمرتبه معرفت رسیده و
از جهت است که روشنی چراغ پیش او پس پشت تخته سنگ هوبهو و من عن محسوس
و معلوم میشود - بیت

زہے صفائی عمارت کہ در تماشایش نگاہ باز نگردید از در و دیوار
کلیم ہمدانی کہ قصیدہ در باب اتمام مسجد نوشتہ بود از و ابیات چند ثبت نمودہ شد

ابیات

وادین حرمست اجمیر از فیض قدم — سرنوشت سیاکنانش ہست چون خط امان
زین محل فیض ہر حاجت کہ میخواہی بخواہ — میتوان صد دستہ گل بست از یک گلستان
مسجدے کان کعبہ ثانیست تاریخش بود — کعبہ حاجات دنیا مسجد شاہجہان

و نیز دیگر مادہ تاریخ اینست

قبلہ اہل زمان شد مسجد شاہجہان

و ابیات کہ بر سر پیشانی درہائے مسجد نوشتہ اند و ہم اشعار ذیل بطریق انتخاب گرفتہ شد

ابیات

بہ فرمودہ سایہ کردگار — چو کرد این بنا را قضا استوار
نوشتند تاریخش اہل یقین — بنائے شہنشاہ روئے زمین

عقب مسجد شاہجہانی مقبرہ حضرت خواجہ حسین اجمیری و در حولی آن فرزندان صاحب سجادہ معین و مقبرہ است و تعمیر قبہ حضرت خواجہ حسین بے کم و کاست مانند قبہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا است اما آنقدر زیبایش و نگارش ندارد بانی قبہ شاہجہان بادشاہ بود کہ در زمان تعمیر مسجد شاہجہانی قبہ مذکور ہم در سال یکہزار و چہل و ہفت باتمام رسیدہ بود بر سر لوح سنگ در قبہ مذکور این قطعہ تاریخ منقوش است

قطعہ

شد از توجہ ہائے مرشد معین — بنائے مقبرہ با صفائے خواجہ حسین
شہنشہ و سرا خواجہ معین الدین — بلفظ مغز شدہ سال خاتمیت این

و پس پشت قبہ مذکور یک شتہ حوض چہارہ مکان خوش طرز و مطبوع و زیبا از سنگ

سفید بمقبرهٔ حضرت شیخ علاء الدین برادر عم نامدار خواجه حسین اجمیری نبیره و سجاده نشین
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا است که بزمان حیات او بدیوانخانه شهرت داشت
و بعد وفات مدفن و مضجع او گردید. و از جهت که شانزده ستون دارد. بزبان عوام
بنام سوله کهمبه مشهور است. تاریخ سال تعمیر مصرع اخیر قطعه در پیشش منقوش کرده اند ابیات

قطعه

بنای مقبره بنهاد شیخ علاء الدین — که باد عاقبت او بخیر ارزانی
چو از مرقد آن شاهباز عرش نشین — که زیر شهپر او بیضهٔ مسلمانی
چو کار در پی اتمام سال رفت خرد — بگفت روضهٔ مکتب بجوان آسانی

در سمت شرق از منزل آشخانه و مطبخ مکان وسیع و پایدار متعلق به ملتزمان آستان
عالی است که در زمان حال بدفتر تولیت اوقاف تعلق دارد. اما در آن ایام که سلطان
محمود خلجی در نواحی اجمیر لوای اسلام برافراشت و ظلمت کفر از میان برخاسته بود
حضرت تاج الدین بایزید بزرگ بحکم سلطان در تدریس و تلقین اهالی و موالی اسلام
اشتغال میفرمود و شیخ احمد مجد شیبانی رحمة الله علیه و دیگر بزرگان این شاگرد
او بود. و مکان مذکور بجهت عمره دوگانه صلحا و فقرا و متعلقین مخصوص بود و در شیولا جا که
مسجد اکبر است در پهلوی خانقاه منزل سکونت شیخ بایزید بزرگ بود. و در
فضای صحن نقارخانه عمله و فعله حضرت شیخ مغفور الله قیام داشتند. و در
حجرات پیرامون صحن چراغ طالبان علم قرار میگرفتند و در جماعت خانه که
الحال بجای آن سماع خانه نواب سمر آسمان جاه معمور شده است منزل مدرسه بوده
و حضرت شیخ به علوشان درس میگفت و بدین وجه که در آنجا جماعت طلبا و علما
درس میگرفتند منزل مذکور به جماعت خانه هنوز معروف و مشهور بوده است ◆
بیرون صحن آستانه عالی جانب به شرق متصل بدروازه چهتری نگانیست

به زبان عوام محل بادشاهی شهرت دارد و آن جائیست که در پهلوی آن خانه شیخ
داینال بود. او از ملک پورب بوده است مرید راجی حامد شاه بود که در سلسله ایشان
بواسطه شیخ اخی سراج به سلطان المشائخ نظام الاولیا رحمة الله علیه میرسد و بجهت آنکه شیخ
داینال را به روحانیت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا ارادت و نسبت خاص بود تا مدت
دراز به مجاورت آستان عالی گذرانید و در جوار آستانه عالی سکونت داشت چنانچه شیخ
از ابیات هندی که مقال اوست بوضوح می پیوندد **ابیات**

جگ جگ عمر جو حضرت خواجے — حضرت رسول کریم نواجے
داینال جو پرکھت گنیان — حضرت خضر ہیں سیج شہد دینا

و در آن زمان که اکبر شاه بادشاه دهلی در سال هفتم جلوس با جمیر قدوم
آورد. یکی از حرم محترم او در آن زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح
سعادت نزدیک رسیده بود و تحمل نقل و حرکت نداشت لهذا بنظر حصول خیر و برکت در خانه
شیخ داینال که از اعزه معتکفان ظاهر و منتسبان باطن روضه شریف و بقعه منیف بود گذاشته
بودند و بوجه آنکه مولد شاهزاده بخانه شیخ داینال بظهور پیوسته نام شاهزاده به شیخ داینال هم نام
کردند و بجهت آنکه خانه شیخ برای عمله و فعله حرم شاهی کفایت نمی کرد. در اندک زمان اوتاق و اطاق
نو برابر خانه شیخ بنیاد کردند. گویند که بعد از آنکه حرم بادشاه از وضع حمل و سکون لازمی بمقر
دار الخلافه مراجعت نمود منزل مذکور بطریق ابقاء انعام به شیخ داینال تفویض کردند و
تا آنکه شیخ مغفر الله در صدد حیات بود قبض و تصرف داشت. و پس از ارتحال شیخ مذکور
بر خانه و رواقها مجاوران متصرف گشتند. اما بزعم مؤلف مقابضت مجاوران از جهت
بوده باشد که بعد وفات شیخ از ورثه او در دار الخیر اجمیر کسی نبود. و او در حالت تجرید در گذشت
و اصل وی از ملک اوده مستیقن بوده است لهذا صفی از جماعت مجاوران که بوکالت ایشان
ملک اوده اعتبار داشتند بشرط آنکه اگر هیچکس از ورثه شیخ پیدا آید ترکه شیخ باو مسترد نمایند خانه

رواق و سازبراق شیخ و رشیفی تصرف آورد و تا هنوز از خانه شیخ در رواق شاهی نشان باقی است

دیودن شیخ دانیال در اجمیر از منشاء ابیات که بالا مرقوم شد بوجه احسن ظاهر و مبرهن است از

متابعت سنوات حیات و ممات شیخ و تولد شاهزاده دانیال انشعب می پیوندد که شیخ دانیال بعد از

تولد شاهزاده گلشن حیات سال شاهزاده دانیال تا بهجت چهارده سال در صحت حیات کار فرما بود

چنانچه سال ولادت شاهزاده نهصد و هشتاد و سال وفات شیخ نهصد و نود و چهار مرقوم است

و در مقدمه تصدیق ولادت شاهزاده طبقات اکبری و اکبرنامه و در باب تفصیل احوال شیخ دانیال

نسخه معارج الولایت و خزینة الاصفیا گواه عدل است بعضی مجاوران که نسب آبا و اجداد

خود بحضرت شیخ منسوب مینمایند محول به اعتراف این گزارش بهره درستی متحمل نیست صاحب

طبقات اکبری و جامع اوراق اکبرنامه شیخ دانیال را از ذیل درویشان معتکفان نوشته است

نه از خیل مجاوران آستانه قدسی مقام و اگر نظر حصول ثواب ارادت شیخ دانیال [illegible]

یاد کنند خیلی عجب نبود بجهت آنکه شیخ مشار الیه عمر و اوقات در سایه نوازش انعام حضرت خواجه

بزرگ معین الاولیاء گذرانید و در زمان اعتکاف و اکتساب بجوار آستان عالی قیام داشته

بزبان عرب و محاورات عجم مجاور کسی را گویند که خصوصیت همسایگی اعتبار داشته باشد [illegible]

بمرتبه غایت نسبت مذبور است که محض بوجه تخمین [illegible] معنی مجاورت [illegible]

و شهرت سلاسل انساب بتقاضای [illegible] نسبت فرزندی شیخ دانیال [illegible] تصدیق [illegible]

کما از طبقات اکبری و اکبرنامه که ولادت شاهزاده دانیال [illegible] اوراق [illegible] طبقات اکبری در وقایع شاهزاده [illegible]

جلوس و چون ولادت با سعادت در منزل شیخ دانیال که از مشائخ وقت در صلاح و فلاح

ممتاز بود وقوع یافته شاهزاده بحسب تیمن صاحب منزل را دانیال نام نهادند انتهی

از عبارت اکبرنامه خاتم [illegible] معتکفان [illegible] دانیال نام که

بصلاح و فلاح از ناصیه حال او [illegible] ساخت و در آنجا گذاشته بودند

[illegible] دوم آستانه عالیه که با حاطه [illegible] معروف است در وسط تالاب بزرگ [illegible]

که بصحن چراغ تعبیر کنند. گویند که جلال الدین اکبر بادشاه از غنیمت فتوحات چیتوڑ یک چراغدان بزرگ آورده درون قبهٔ مذکور نصب کرده بود والله اعلم بالصواب محاذ قبهٔ مذکور آبدار خانه هست که عوام آب سبیل گویند. زیر دیوار سبیل بسمت شمال قبر پاک شیخ ملک فاروقی الاودهی است و بر سر قبر مصلائے سنگ سرخ هنوز باقیست و در فضائے آبدار خانه چبوتره وسیع تر است و بر انتهائے آن حجرات و مطبخ آشخانه واقع است و جانب غرب از صحن چراغ بر فراز صفه وسیع سماع خانه بنا نموده اند که از نتائج حسن اعتقاد و وثوق انقیاد نواب سر آسمانجاه بهادر وزیر نظام دکن بوده است مکانیست بسیار منظر و دلکش و دلکشا و عماریست بغایت محکم و خوش طراز و مطبوع و مصفا. بنائے آن از اجر و گچ نیست بلکه همه عمارت از سنگ سرخ و سفید ملو است و در همین جا مجلس اعراس حضرت شیخ المشارق و المغارب حضرت خواجه عثمان و حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا قدس ارواحهم منعقد میشود و توبنی سماع خانه جانب گوشه شمال و مشرق دروازه کوچک است که بخانقاه شریف حضرت صاحب سجاده راه دارد متصل به عقب سماع خانه جانب غرب خانقاه مذکور است و آن جائیست متبرک و مقدس که غسل میت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا همانجا بوقوع آمده بود. و الحال مقام مسند نشینی صاحب سجاده مقرر است چنانچه بذیل ذکر آئین عرس در آخر باب اول بشرح و بسط مرقوم شد. و در حوالی رواق خانقاه شریف ملتزمان و منتسبان صاحب سجاده سکونت دارند.

و در یمین و یسار صحن چراغ دو تا دیگ هائے بزرگ ساخت مس خالص بوده اند اول که بجانب مغرب است خیلے بزرگ است و جلال الدین اکبر شاه بعد فتح چیتوڑ گذرانیده بود. میر علاء الدوله متخلص به کافی قطعه تاریخ متضمن به گذرانیدن دیگ بسیار خوش گفت.

قطعه

شاه دین پرور و جمشید سریر — خسرو عهد محمد اکبر
ساخت مے شبہ پے فتح چیتوڑ — دیگ روئین تن اژدر پیکر
۹۷۴

بهر تاریخ وی ز عالم غیب　　دیگ چیتور کشا شد یکسر ۱۰۲۲

جانب شرق دیگ خورد است که جهانگیر بادشاه در سال یکهزار و بیست و دو ۱۰۲۲ بخلوص نیت و فرط عقیدت نذر گذرانیده بود۔ و بروز اول برنج شیرین پخته بطریق دعوت ایثار فقرا کرد گویند که پنجهزار نفر از طعام دیگ شکم سیر گشته بودند مادهٔ تاریخ این است ع

بدنیا باد دائم نعمت دیگ جهانگیری

اما بجهت امتداد زمانه و کثرت استعمال و قلت حفاظت هر دو دیگها صورت اندراس پذیرفته بیکار شده بودند تا در سال یکهزار و دوصد و شصت و شش بتوفیق الهی رفیق حال ملا مدار المهام ریاست گوالیار گردیده و از سر نو تجدید پیدا ساخته صلاح و فلاح دارین حاصل نمود میر جواهر علی پیرزاده که در فکر تاریخ طبع آزمائی کرده این است

قطعهٔ تاریخ

صرف زر بلا مداری کرد در تجدید دیگ　　باد نامش در جهان روشن بمثل آفتاب

بخت در بسته الهی چندش نموده اهتمام　　گفت هاتف سال تاریخش جهان شد فیضیاب

و دیگر والا نیز بصرف نواب مستطاب خورشید جاه بهادر رئیس دکن در ترمیم و تجدید هر دو دیگ کوشیده اند

مخفی مباد که در زمان عرس و غیر آن اکثر اغنیا و امرا بخلوص محبت نذر و نیاز و بعضی بنظر نمود و نمائش در اهتمام پختن طعام دیگ زر کثیر صرف میکنند صرف پختنی دیگ کلان قریب [illegible] و برای دیگ خورد از دوازده صد متجاوز نباشد۔ چون طعام دیگ پخته شود و بعد شام بامداد دستوری صاحب طعام اهل استحقاق در غارت بردن طعام سبقت می‌نمایند و بجای گرم که از سینهٔ دیگ برمی آید و پست پای مردم آسیب میرساند در آن وقت تماشای خوب بنظر می آید و از خوان یغمای قوم ترک یاد میدهد

بلند دروازه که به داخل معروف است بسمت شمال صحن چراغ بشکل محراب نمودار است و آغاز بنای آن نتیجهٔ غلبهٔ اعتقاد سلطان محمود خلجی نوشته اند که هنگام فتح دیار اجمیر

بعد از آویزش و ماشن شدن قشون راجپوت که ریاست آن طائفه به بهی کچهاواه متعلق بود بشرف
زیارت مرقد حضرت خواجه بزرگ معین الحق الاولیا مشرف گشته بتعمیر دروازهٔ مذکور دستوری داد
ارتفاع قریب بیست و پنج درعه دارد ❁

و بسمت شمال بلند دروازه یک صحن کوچک است بسمت شرقی آن در یک حجرهٔ خورد بر فراز چبوترهٔ بزرگ
حضرت شیخ احمد خلیفه مستند حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا آسوده است ❁

و بجانب غرب مسجد اکبری است بسیار وسیع و کثیر العمارت اما همه خراب و ویران آشیانهٔ زاغ و زغن
است هر چند که باصلاح و آبادی آن سعی بلیغ می‌نمایند الا آسوده نمی‌شود در قول بزرگان این است که جهت
ویرانی و خرابی عمارات اکبری نتیجهٔ زشتی اعمال و سستی اسلام اوست ❁

و بسمت شمال صحن مذکور دروازهٔ نقارخانه است که بر سر آن نقارها می‌زنند و بنای آن در عهد امن مهد
شاهنشاه آفاق شاهجهان بادشاه در سال یکهزار و چهل و هفت یافته است کتبهٔ پیشانی دروازه این بیت
است

کتبه

بعهد شاهجهان بادشاه دین پرور ❁ زدوده ظلمت کفر آفتاب دین پیمبر

و بجنب شمال نقارخانه خورد است جنب انتهای آن زینه‌ها مسد که در بین دو پایه سر و چراغان گنبد
شود وارد و همین جا ختم انتهای آستانهٔ عالی است ❁

ذکر تعمیر [illegible]

و با ازین پیش بیرون درگاه [illegible] بسمت شرقی بر قرار [illegible] بیت خوش طراز و خوش تعمیر که بنای آن [illegible]
حضرت سید محمد صاحب [illegible] حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا بعرض [illegible] آمده بود [illegible]
ملصق بدیوار مغربی مکان [illegible] سجاده نشین [illegible] است با وقعه تاریخ منظومه که بر محراب نقش نموده اند این است

تاریخ

ای خوشا دور شهنشاه جهان آفاق گیر ❁ [illegible]

خسرو عادل شهنشاه دلاور والی کرد — سعی شد از دو در و دیوار دین مصطفی

هر محبی شد مسجد و محراب و منبر کرد بکو — خطبه مسجد انشد از واللیل و الشمس الضحی

خاصه آن مسجد که نو شد بهر اهل یقین — قدوه ارباب دین سید محمد مجتبی

جانشین قطب بانی معین الدین کاه — هر زبان هر وقت محبوب جناب کبریا

رونق افزای گرامی مسند پیران چشت — زینت آرای نگارین نقش ایوان جهد

کرد بر پایه عقب این سرای عالمی — تا که بهر صایمان توسیع و فرمان جا

جای حق لله بی تکلف از ملایک بگذرد — هر که باشد اندرون یک لحظه با ذکر خدا

بود ناجی در پی تاریخ سال آخرد — گفت به گو بیت المقدس نهاد بنیاد بنا

قطعه دیگر

ساخت چون سید محمد پیر حق — مسجدی ز بیت کراما مسجد

گفت هاتف سال تاریخ بنا — حبذا لله بیت مسجد

و در محله موتی کتره مسجدیست که تعمیر آن از سنگ سرخ است و فرش سنگین عمارتی وسیع و زیبا منظر است و بر محراب به سال ۱۰۵۳ تعمیر و کلمه طیبه نام بانی مسجد میابا سنگ منقوش است.

و عقب کوتوالی قدیم فضای بازار منڈی مسجد است تعمیر آجر و گچ مسقف گنبد و صحن تقسیل در وسط محراب عبارت ذیل بر لوح سنگ کنده اند الله اکبر این مسجد را بانی ملوک شاه میان نشین سکاوت راست کرده است سنه ۹۶۲ هجری و بانتهای بازار نو جانب شرق قلعه رو چک است صاحب منتخب التواریخ که تذکره بنای قلعه بحکم اکبر شاه نموده همین است و اعمال بنام میگزین شهرت دارد بجهت آنکه در اوائل تسلط اولیای دولت انگلشیه بغرض محفوظ داشتن آلات ضرب و حرب مخصوص مستعمل بوده جای مستحکم و پایدار و وسیع و استوار است.

در پهلوی دهلی دروازه اندرون شهر مسجدیست همه از سنگ سرخ بغایت مطبوع و بیشتر

اما به تحقیق نرسیده که از بناے کیست طرز تعمیر و رونق آن به عمارات شاهجهانی مناسبت تمام دارد ۰

تعمیرات بیرون شهر جانب شمال

چله حضرت خواجه بزرگ

در پهلوی دره که گهاتی آناساگر عبارت است بر فراز پشته کوه واقع در آن زمان که حضرت خواجه بزرگ معین الدین الاولیا در اجمیر پرتو ورود افگنده بودند همین جا در کنج قناعت و گوشه عافیت مشغولی داشتند و در تودهٔ سنگ بزرگ غاری بشکل حجره نمودار است و دیگر گوشهای تحتانی سنگ خارا نهاده است که آن را به تحت شمار تعمیر کنند و در سال یکهزار و سی و هفت دولت خان شقدار با امتثال حکم نواب مهابت خان در دوران حصار مستحکم بنا نهاده است و بر سر دروازه حصار چند اشعار نوشته ۰

اشعار

بزمان شه رفیع القدر — حامی شرع و دین شهاب الدین
رونق عدل وجود داد جهان — که بنازد از و زمان و زمین
گشت والی صوبه اجمیر — خانخانان بعزت و تمکین
پاک دین پاک باز دولت خان — بود شقدار و برسم امین
ساخته این مکان چله چشت — تا بود یادگار او بزمین
سال تاریخ طالبی گفتا — سی و هفت و هزار بود سنین

الحق چله با فیض و برکت است و از اوقات شیوع آیین دین و اسلام یادگار است بعد چله خواجه صاحب سوم است ۰

چله خواجه قطب صاحب

در درون این پشته کوه چله خواجه صاحب واقع و به شکل سنگ غار گهپا دارد حضرت خواجه

قطب الاولیا در ان زاویهٔ قناعت باکثر ایام مونس تنهائی بوده است جائیست پرفیض خوش آثار و مقامیست دلچسپ و خوشگوار در فضای آن تعمیر زیبا مسجدیست که بنای آن بنام مولانا شمس الدین خلیفهٔ حضرت مولانا فخر الدین فخر جهان رقم نموده اند **شعر**

از پی تاریخ سالش هاتف از روی نوید — داد پاسخ گو مورخ ذکر محبوب مجید

درصحن زیرین بالای صفهٔ بزرگ درون حصار بلند محمد شاه خان که از عمائد نواب امیر محمد خان والی تونک بوده مدفون است۔ وبسمت شرق مسجد خوش طرح معمره محمود خان یادگار و بر لوح سنگ قطعهٔ تاریخ چنین منقوش است **قطعه**

بنا کرد محمود عالی نگاه — مزار محمد سر دین پناه

ز تاریخ تعمیر گویم لطیف — زهی مقبره مسجد و خانقاه

از آغاز دوازدهم ماه ربیع الاول هر سال عرس حضرت خواجه قطب الاولیاء درهمین جای خاص مقرر است و بروز چهاردهم محفل ختم عرس به معمول معین منعقد میشود۔ و بتاریخ چهاردهم هر ماه بعد نماز ظهر محفل سماع ختم میکنند که بزبان عوام چهوتی مشهور است ٭

تالاب آناساگر

بنای آن پیش از هشت صد سال رقم زده اند در زمان حکومت راجه آنا دیو که حاکم اجمیر بود۔ بر ساحل جنوب آن علی الاتصال باغ و باغچه و تعمیرات زیبا بنا نموده اند ظرف تالاب بسیار بزرگ است و پهناور که طولش قریب شش صد درعه و دور آن قریب سه چهار میل باشد و بر ساحل سمت گوشهٔ جنوب مشرق دولت خانهٔ شاهجهان است که مکانات صفه و رواق و اطاق مکلف از سنگ سفید دارد۔ و در فضای عمارت مذکور باغ خوش و باغچه دلکشا تا زمان حال باقیست ؎

از نقش و نگار در و دیوار شکسته — آثار پدید است صنادید عجم را

چلہ سالار مسعود

بر بلندی چتر خورد کہ این چلہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا است بر فراز صفہ سنگ سرخ گنبدکی چک بنا نمودہ اند و در توی آن قبر حضرت شیخ موجود است بزبان عوام ہمین چلہ سالار مسعود غازی شہرت دارد اما این مقبرہ سالار مسعود است کہ غیر سالار مسعود غازی است و خلیفہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا بود ۞

تعمیرات بیرون شہر جانب شرق

چلہ مدار صاحب

گویند کہ بدیع الدین شاہ مدار کہ مرقد پاک او در مکن پور است در زمان حیات بر سر کوہ اسمال بنام چلہ مشہور است چندی بریاضت و عبادت گذرانیدہ جائیست ناہموار و خشک کہ اشجار و نباتات تنک تنک دیدہ میشود بتاریخ ہفدہم ہر سال مردان و زنان شہر جمع می آیند و یوم مشہور بنام چلہ مدار صاحب شہرت دارد ۞

میوہ گنج

پیش از شصت سال زمانی کہ عہدۂ وزارت مالک چند داشت بمقام پرگون بعد شہر علمستان بنا گشتہ شد ہنگام وزرود ایشان بنا و تعمیر نہادہ بود جائیست خوشنما و زیبا و مقامیست پر فضا و مصفا کہ در نقش و نگار و سنگینی و تختہ بندی و رفعت و وسعت و عمارت داری و آرائش مثال خود ندارد و در فضای آن تالاب بزرگ است کہ زینت بہشتادی گلبن و چمن آراستہ پیراستہ و در حوالی آن درختان بسیار و بیشتر پر بار عالیشان

وکاخ سموء المکان ایشان راجگان و نوابان به عمارات مرغوب طرز مطبوع و انواع پسندیده
بنا نموده اند - که نونهالان گلشن همت و اقبال و وارثان تخت و تاج و رزبان سرداری و غیر آگهی
بجهت تعلیم علوم معرفی و مشاقی فنون سپاهی و شاهسواری و اکتساب آداب آیین
حکومت و حکمرانی درینجا قیام و سکون دارند ٭

حوض شمسی معروف به سورج کند

کرنیل ڈکسن که کمشنر اجمیر بود بجهت آنکه مادهٔ ترحم تخمیر طینت داشت بچشم فیض عام و آرام
بنا نمود - آرام بنا نمود - آب آن بغایت منزه و صاف و خوشگوار و شیرین گرد
سال حوض عمارت خوش طرح و خوش نما از سنگ سرخ است و به خلق خدا نفع عام
میرساند ٭

مقبره عبدالله خان

تعمیر خوش است و محکم که در اهتمام خواجه دانش تعمیر یافت تاریخ بنا اینست سر دفتر عجب
ز سال بنای آن خردها بگفت روضهٔ عالی بگوش دل بهشتیان گویند که پیش ازین حوالی
آن باغیچه پر فضا بود اما الحال بجای آن سرای وسیع بنا نموده اند و بسرای عبدالله
پوره معروف است و این عبدالله خان از سیدان بارهه بوده است و بزمانه فرخ سیر بادشاه
به عهده وزارت و منصب پنجهزاری ذات ممتاز بوده است ٭

مقبره حسین علیخان

اثر قبر شان باقی نیست و الحال بصورت دفتر و خانه مستعمل است و به ادائے کرایه فرنگیان
استقامت دارند - و این هر دو مقبره در تصرف میر عبدالوهاب و میر عبدالعزیز

دیگر ابدان ایشان علامت بر حصص قیمت بوده اند و سلسله نسب ایشان بعبا حسب میرسد - والله اعلم بالصواب ۞

تال بیسلیه

در جنب شام عیدگاه سکه آهن است سمت شرق بنای آن بزمانه حکومت راجه بیسل دیو نوشته اند و بر دور آن از بسیاری صنم خانه و معبد هنود علامت باقیست - با آنکه سلطان محمود غزنوی و بعضے از سلاطین غوریه بانهدام و معدوم آنها پرداخته بودند - بادشاه دهلی نورالدین جهانگیر کاخ چند در فضای ساحل آن تعمیر نموده بود - و معرفی بادشاه مذکور به سفیر قیصر انگلستان در مقام منزل مذکور پیشکش گذشته اند ۞

عیدگاه

صحن وسیع و فراخ فرش آن از گچ و حصار آن رفیع و بلند اما طاق و رواق ندارد و بجهت عدم سایه سائبان فصل و موسم تابستان تپش فرش و تمازت آفتاب می هنگام عید ... دارد ۞

تعمیرات سمت جنوب بیرون شهر

چله بڑے پیر صاحب

بالای کوه متصل آبادی است - گویند که شخصے سونڈا نام از بغداد باز آمده خشت آجر نمود ظاهر کرد که از دیوار حصار آستان عالی حضرت غوث الاعظم قدس الله سره العزیز آورده است چون زمان مرگ او نزدیک رسید بیاران خود وصیت نمود که خشت مذکور همراه در قبر او دفن نمایند چنانچه بعد وفات او همچنان کردند بعد مرور سالها بجهت بعد زمانه و بسبب ... عوام

بسبب چراغان پیران پیر معروف گشت و بعد از آنکه شهرت کلی شد - نواب جمشید علی خان والی
تونک بهشت چوب دالان و صحن بنا کرد - و بعد آن میر اصغر علی که تولیت اوقاف چله
به او متعلق بود قبه مسجد و صحن آستانه را از سر نو درست نمود - و نیز نایب سکه اجمیر تصرف
مرشد پور به سفارش و گزارش نواب محمد امیر خان برای خرچ اوقاف چله مهاراجه دولت راو
سیندهیه والی گوالیار یک ده که ماکهو پوره نام دارد بذل فرمود که هنوز بحال و برقرار است
بیرون از دهم ربیع الثانی چراغ برپا شود و بروز یازدهم ربیع الثانی در هر سال که عرس حضرت
غوث الاعظم قدس الله سره العزیز مقرر است با آیین خوب پیرایه غریب علم آستانه
پوشیده در وقت شب کثرت چراغ و تماشای شب ماه بسیار خوشنما است و بسبب
هجوم عوام و ذوق و حلاوت محفل سماع خیلی دلبری و دلربایی می‌بخشد و در پهلوی چله حوض
آب است که پیش از چند سال الفنستن صاحب از اوقات چله درست نموده که بوقت عرس آن
مردمان را بکار می آید

قلعه تاراگده

در کتب راجستهان نوشته اند که این کوه که بر پایه آن اجمیر آباد است معروف بنام اجی پال
و پهلوی کوه واقع است و اجی بمعنی عمر است و از این جهت بود که بزبان سلف اجمیر موسوم به اجمیر
و میر بمعنی کوه است گویند که از قبیله راجهای چوهان یکی برادر بال بکر بوده و فرزندی تارا نام
داشت که بانی تاراگده بوده است - اما مؤلف تاریخ راجستهان که در تحقیق حال و احوال خطه
راجپوتانه بسیار جانکاهی و سعی نموده است بیک بک صاحب تعمیر قلعه تاراگده اجی پال
چوهان بود که پیش از هفت صد سال در دیار هند با اقبال و بهروری داشت
چون راجه پتهورا از کتم عدم بمنصه حدوث قدوم آورد و از تلاطم زمان تیر آگهی تا عمل
بسبب طرفی قوت اقبال بسال ۱۳ هجری در آنجا ... اسلام سید حوالت

بنائے مستحکم و استوار بر سر کوه ناگ پہاڑ که در سلسله کوه اربلی بسمت شمال از قلعه تاراگڈه است
تعمیر و مرمت آن نتوانست چنانکه سعی نمود بی سود بود و بنای تعمیر هر آنقدر که درست نموده بودند
جائی نگرفت و از پا در افتاد چون بستوه آمدند و نتوانستند ناگزیر در ترقی استحکام و تزئید
استسلام قلعه تاراگڈه که بجهت قلت حفاظت شکست خورده بود اهتمام نمودند و در
اندک فرصت حصار و دیوار و برج و کمین گاه همپایه پاره کوه ساختند تا در زمان حال
که دوران امن و عافیت است نشیمن عصفور در پنجه شاهین و شیر مست را با شبل خشمگین ضجیع
قرار داده اند نظر بر آن به دیوار و حصار و پا و ناپائدار احتیاج نماند و نوبت بانجا رسید
که برج و حصار آن هموار کرده رواق و اطاق بنا کردند و منازل و ایوان ساختند و بیشتر
جاها بجهت عدم مرمت و حفاظت منهدم و معدوم گشتند صاحب تاریخ فرشته و چهار
گلشن آورده است که حضرت میر سید حسین از سادات صحیح النسب است و نسب پاک او
بواسطه امام زین العابدین بن امام حسین علیه السلام به علی مرتضی کرم الله وجهه منتهی میشود
او بزمان سلطان شهاب الدین غوری خداوند قشون اسلام بود چون سلطان شهاب الدین
بر سر راجه پتهورا تاخت آورد و تاج و تخت راجه بدبخت معرض زوال رسید و نواحی اجمیر در دست
قدرت و قبض و تصرف اولیای دولت اسلام آمد امیر سید حسین و عمه سید وجیه الدین حسن
بسیار از زن و مرد بشرف اسلام مشرف گشتند بالآخر در آوان حکومت قطب الدین ایبک در حوالی اجمیر
بغلط شهرت داده اند که قطب الدین ایبک ازین کهنه رباط فنا بعالم بقا خرامیده از بجهت
جماعه راجپوتان که خار نفاق در دل و سودای فساد در سر داشتند جمع آمدند و از سمت جنگل گڈه
که الحال به سوهلپور معروف است در ظلمت شب تا بزیر حصار قلعه رسیده به یاوری کمند
قنطره چوبین درون قلعه داخل شدند سید میر حسین که پیش ازین از چگونگی احوال آگهی نداشت
از شور و شغب و دار و گیر آنها متنبه شده سلاح جنگ در بر درست کرده جماعه قلیل که در حفاظت قلعه
مامور بود آهنگ جدال و قتال نمود و باآنکه جماعت قلیل داشت در اقصی الغایت بهمت و جرأت

بکار برده جمعے کثیر را در حضیض خاک و خون مینداخت و دست استقلال از دست نداده تا آنکه هم آغوش عروس شهادت نگردید. کارهائے نمایان کرد و انجام کار به تصدیق رضینا بالقضاء تسلیم در رشته تیغ رضا نهاده مدارج شهادت عظمی فرق عزت برافراشت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا که سوانح حال و استقبال مکشوف ضمیر عالی داشت هنگام بامداد شب واقعه با جماعه مریدان و معتقدان تکلیف فرمود. و تکفین و تدفین پرداخت. آورده اند که در آغاز بر سر مدفن پاک از تعمیر پخته علامتے نبود. تا در سال یکهزار و بست و چهار ۱۰۲۴ نواب اعتبار خان که منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار داشت طرح بنیاد انداخت چنانچه بر سر دروازه جنوب کتبه اشعار ذیل فقیر مولف بچشم خود دیده است ؎

شاهنشه زمانه جهانگیر بادشاه — کاندر زمانه او شده آسوده دل جهان
سال دهم ز عهد جلوس مبارکش — شد فتح ملک رانا از آن شاه کامران
وقتے که اندر اجمیر آن شاه گنج بخش — بر تخت زر نشسته بود از فتح شادمان
بود از هزار افزون بست و چهار سال — گیتی ز عدل و داد شد چون روضه جنان
بود در روضه مقدس سید حسین کرد — این پنجره ز صدق و صفا اعتبار خان

و در روضه مقدسه سمت غربی دالان از سنگ سفید در سال یکهزار و بست و نه ۱۰۲۹ بفرط عقیدت و اخلاص کهماجی راؤ سندهیه تعمیر نموده است قطعه منظوم که از آن ماده تاریخ پیدا میشود اینست ✣

معدن نور منبع اسرار — هست درگاه شاه خنگ سوار
ساخت دالان که هست فلک کرشت — راو کهماجی سندهیه بو قار

و در سال یکهزار و دو صد و بست و دو ۱۲۲۲ بالا راو انبگا سمت شمال روضه عالی دالان بنا کرده بود و نظم که از و ماده تاریخ پیدا میشود بر سر محراب منقوش است ✣

یک هزار و دو صد و افزون ازین کن بست و دو — سال هجرت خانه بیت العدن آمد بنا

و بر سر دروازه شرقی حصار روضه شریف بر فراز محراب قطعه تاریخ که دیده شد اینست ابیات

شه سوار ملک و نبا شاهباز ملک دین — قاتل کفار آن سید حسین [illegible]

منبع جود و سخا کان فتوت اتقیا — دافع قهر عدی آن مهبط نور مبین

سرور هر دو جهان مشکل کشای انس و جان — مظهر کون و مکان آن حاکم ضیاء دین

از پی تاریخ او کردم سوال از عقل کل — گفت جو تاریخ او از روضه سلطان دین

در احاطه دوم قبریست که بر آن چادر سبز پوشیده شده و گویند که در آن فرش حضرت میر سید حسین مدفون است والله اعلم بالصواب و علاوه آن که مذکور بالا شد مسجدیست خوشنما و نیز فضا که در ایام انتظام دولت انگلشیه که بجهت مکان عیسی آگهی متعلق درگاه ناگریز قسمت زیاده اهتمام مولوی محب الدین صدر اول تعمیر شده است و حوض آب وقت [illegible] در صحن احاطه دوم بنا نموده که در زمان موسم باران آب آستانه عالی اندران جمع میشود و بکار مردم آید

بلند دروازه

افضل العمارات است در سال نهصد و هشتاد و شش باهتمام اصل سلطان که مقطع اجمیر بود در عهد جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه باختتام رسیده ارتفاع آن قریب به شصت و یک درعه و تعمیر آن از سنگ سرخ است و فراز آن بر لوح سنگ سفید که قطعه تاریخ منقوش کرده اند اینست قطعه

بعهد بادشاه آسمان قدر — پناه ملک و ملت ظل یزدان

جلال الدین محمد اکبر آن شاه — که در دورش نگین ملک سلیمان

بدین درگه که مسجد اکبر آمد — سوادش عین نور و نقش عیان

نگاشت دولت تاریخ اتمام — اگر خواهی کسی پایه آسمان

در احاطه سوم که در پایین بلند دروازه واقع است عمارت پخته از طاق و مسجد و مدرسه تکمیل دیده شود و بیرون احاطه آستانه عالی در قدیم یک سنگ از ساخت مس که یک [illegible]

سلطان نورالدین جهانگیر و دیگری از ارادت خلاص ملا بدی مدار المهام گوالیار بطریق
ایشان درگذرانیده بود برقرار و دیگران بزرگ نهاده اند در ماه رجب از آغاز شانزدهم تا بیست و یکم
زمان عرس مسعود است جمعی از فقرا و غربا به پیرگرد جمع می آیند و در هر شب محفل سماع
برپا می شود و بر سر صحن تالاب بزرگ چادر کشیده بروشنی چراغان و کنول و فانوس‌ها و غیرهم
آراسته و پیراسته می نمایند. بالآخر بیست و نهم بعد از وقت زوال اختتام عرس شریف است
که عوام قل گویند و این اشارت است از اولی رسم فاتحه که معروف و مشهور دیار و بلاد است
و از عهد شاهان ماضی که دیهات بطریق وقف شروع نموده اند اخراجات عرس و غیره از حاصلات
آن بهم می رساند و در سمت جنوب آستان عالی احاطه است که به گنج شهیدان شهرت دارد
و مسطور است که مقبره و جائیست پر فیض و مخزن انوار و انیس یاران و لشکریان حضرت میران
شهید بوده باشند که در امر حق کوشیده و به پایه شهادت رسیده و دیوار احاطه حسن عقیدت
وزیر خان کلان که از اعیان دولت سلطان نورالدین جهانگیر بوده است و حالت تکمیل چنانکه
از کتبه منظوم مفهوم می شود.

کتبه

در زمان شه رفیع مکان ‌‌ ‌‌ که بنازد بدور او دوران
آن شهنشه که ذات او آمد ‌‌ ‌‌ باعث عدل و داد و امن و امان
شاه گیتی پناه نورالدین ‌‌ ‌‌ سر جهان است سایه یزدان
بانی این بنای لطف آئین ‌‌ ‌‌ پی سال او خرد گفت آن
وه ملت است از وزیر خان کلان ‌‌ ‌‌ کم نشان خیر دولت خان

مخفی نماند بر ناظران که حضرت سید میر حسین قدس الله سره عابد و زاهد و صالح و خلیفه
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا است و نیز واسطه خویشی دارد که بنت عم او به حضرت
خواجه بزرگ معین الاولیا منسوب بود تا حضرت میر سید حسین جنگ سوار مشهور [illegible]

بگذشت۔ جمعے کہ برسر کوہ تاراگڈھ در جوار آستان عالی طرح اقامت دارند بیقین از سادات مشہد بودہ اند۔ و خدمت آستانہ عالی بایشان متعلق است و حصۂ کثیر از دیہات اوقاف در وجہ مدد معاش دارند ❖

نور چشمہ

در دامن کوہ تاراگڈھ جائیست شاداب و مطرا ہوائے آن در اقصے الغایت مفرح قلب و منفتح دماغ و مسکن ارواح است۔ گویند کہ در زمان سابق ہمین جا آبادی شہر بود کہ ہنوز از در و دیوار شکستہ اثر آن پیدا است۔ در سال دہم از جلوس خود کہ سلطان نورالدین جہانگیر بشرف عتبہ بوسی اجمیر مشرف شد مشاہدہ درۂ مذکور کہ از بس خوشنما بود امر فرمود کہ بہ عمارت خوب و مرغوب بست نمایند چنانچہ در مدت یکسال معمورہ دلفریب و دلچسپ بنا نمودند و سرچشمہ کہ از دماغ کوہسار میرید حوض بزرگ طرح دادہ بہ فوارہ و آبشار رونق تازہ و لطافت بے اندازہ استوار کردند۔ بدیدن آن خاطر بادشاہ بسیار محظوظ گشت و بالتزام اہتمام خود کہ نورالدین است بہ نور چشمہ موسوم گردانید ہنوز از تعمیرات بالانقش و نگار و نشان ہم در دیوار باقیست۔ مادۂ تاریخ کہ در سلک نظم کشیدہ برسر تختۂ سنگ نقش کردہ اند اینست ❖

تاریخ

بلند اقبال شاہ ہفت کشور ۔۔۔ کہ وصف او نگنجد بتقریر
فروغ خاندان شاہ اکبر ۔۔۔ شہنشاہ زمان شاہ جہانگیر
در این سرچشمہ چون آمد ز فیضش ۔۔۔ روان شد آب و خاکش گشت اکسیر
شہنشہ کرد نامش چشمۂ نور ۔۔۔ شدہ آب لعتاذو چاشنی گیر
دہم سال از جلوس شاہ غازی ۔۔۔ بحکم بادشاہ نیک تدبیر
طلب تاریخ اتمامش رقم کرد ۔۔۔ محل شاہ نورالدین جہانگیر

در قرب محل شاهی جائیست خوشگوار که هنوز بباغ نور چشمه موسوم است اما در زمان حال بجز درخت انبه و جامن که خاصیت زمین دیار اجمیر مناسبت کلی بآن دارد - دیگر از گلبن و گلزار و ریحان و سنبلستان که لازمهٔ باغ و بهار است اثرے پیدا نیست ؛

چلهٔ بی بی حافظ جمال

متصل عمارت شاهی بر سر منفذ آب چشمهٔ نور در کمر کوه واقع مقامیست مهیب جائیست هولناک که در گرد و نواح از آبادی انسان نشان ندارد و بیشه ایست که غیر از درندگان شیر بیشه دیگرے جاگزیدن نتواند بے علوی شان و همت کسے که در چنین زاویهٔ تنهائی از یگانه و بیگانه روے تافته بعسرت و محنت بسر برد و آورده اند که بی بی حافظ جمال بنت حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء درین جائے خاص به تنها در گوشهٔ طاعت و کنج ریاضت نشسته و اکتساب خیر و برکت فرموده ازین جهت بنام بی بی چله معروف است بتاریخ نوزدهم هر سال یوم وفات حضرت صاحبزادی صاحبه اهل شهر و جم غفیر از اهل الله و مردم بتقریب زیارت چله شریف جمع مے آیند ؛

امیر تاغان و امیر خان شهدا

متصل چشمهٔ نور مائل بسمت غرب بر سر کوهچه که سطح هموار دارد توده احاطهٔ خشت جائے قدامت و در حوالی آن نشان قبور زیاده دیده میشود که به گنج شهیدان تعبیر کنند جائیست با هیبت و عظمت و همواره آثار حرارت و جلال ظاهر است روز پنجشنبه خلق کثیر بطریق زیارت مے آیند و بروز نوزدهم ماه رجب که یوم عرس و زیارت چله صاحبزادی صاحبه مقرر و مشهور است بجهت قرب مکان جمعے از زائران و تماشائیان بنظر حصول ثواب و تماشا بعضے آگاه دلان با جمعیت قیام شبگیری هنگامه بپا دارند گویند که ایشان سالار لشکر اسلام بوده اند

در رفاقت حضرت سید حسین شهید جام شهادت نوشیدند پیش از صد سال شخصی ملق پوش
از سرزمین افغانستان به دلالت مجاورت مزارات مسکن گزید و بجهت آنکه خلیق و مجرد الوجود است
بسیاری از معتقدان شهر و ساکنان دیهات قرب و جوار بقدر احتیاج باو میرسانند لهذا کارها
نمایان کرده است یعنی در حوالی مزارات احاطه پخته از سر نو درست کرد و الان مسجد و حجره
و در دوازده سیار مستحکم و پایدار بنا نموده و حوض عمیق و وسیع در جوار حظیره کنده گویند که در
احیان کندن این حوض ظروف گلی مثل آفتابه و سبوچه وغیره از قعر زمین برآمده بودند فقیر موصوف
این ظروف را بچشم خود دیده در نقش و نگار و ساخت و لطافت و خوبی و سنگینی بمرتبه
نهایت مطبوع و خوشنما و مدعی است که مثل آن در زمان حال دیده نشود و بعضی مردمان آشفته
از این همه ظروف تا به یک سلسله نقره بحصول بودند که از سرمایه آن در تعمیر منازل با سبق پرداختند
اسباب ظاهر یعنی بکمال راستی محال است بجهت آنکه قدر اخراجات تعمیر پیش قرار بوده سو انصرام
و انجام آن بجز از فراهم آوردن زر کثیر کسی نمیتوانست نظر بر آن اینهمه کسب فتوحات طلب
و فتوح آمد از بضاعت غیب بوده باشد ⁂

سوت برج

متصل و محاذ چشمه نور بیرون قلعه تاراگده واقع است و بزبان عوام بنام روتهی رانی کا محل
شهرت دارد و اصل حقیقت حال که بپایه ثبوت رسیده اینست که راجه بالدیو راتهور بدوران
حکومت خود بجهت بردن آب بالای قلعه تاراگده میناره رفیع و چرخ بزرگ بر روی آن
بنا نموده بود اما باتمام نرسیده بحال خراب افتاده است و از منزل اول اثر و علامت باقیست

اندرکوت

از کتب تاریخ هند چنان مستنبط می شود که پیش از چهار هزار سال راجه اندرسین بنا نهاده بود

او پیروی طریقه مهیب کرده و بسیار بتکده و بتخانها در اطراف و کنف آن تعمیر نموده آباد ران
زمان که راجه پتهورا مرید ست خورده و سلطان شهاب الدین غوری غلبه آورده و در حوالی
اجمیر تسلط یافته بهیبت و بتخانها را مسمار و منهدم کرده و قریب به ده هزار زن و مرد
قوم هنود را مشرف به اسلام ساخت و صنم خانه بزرگ را که بنام اڑهائی دن کا جهونپڑه مشهور است
از تصادم خرابی و انهدام محفوظ داشته به ترمیم مینار و محراب و به تجدید مرقع مثال و هیکل اصنام
متمثل بتخانه خدا کرده و آیات صحیفه ناطق بر پارهای سنگ نقش کرده و در در و دیوار
محراب ها و در نصب نموده و بروز جمعه بعد نصب شوکت و مهر ار عظمت با جماع اهل اسلام ادای
صلوة کرده دولت سعادت ابدی و سرمایه افتخار سرمدی بدست آورد و کتبه سر محراب این است
بنا فی العاشر والعشرین جمادی الآخر سنة تسعین و خمسمایه و عبارت دیگر این است
فی تولیت ابوبکر بن احمد جال الفضلة بتاریخ ذالحجه سنة وثمانین خمسمائه
و بعد از آنکه سکه و خطبه بنام سلطان شمس الدین التمش جاری شد بهمه معموره قدیم را که شکسته
و از سر نو بنا نمود و بطرز جدید بسیار است تا منظر اثبات دارد و ماحتی تا بعد یادگار سلف
رخنه نشد و سنگ ستون و محراب که بر نقش و نگار مطبوع و نادره کار بود به ترتیب جدید
بکار آورده و بجاهای مناسب و مواقع پسندیده نصب نموده و در دو محراب راست
سوره انا فتحنا و محراب یسار سوره تبارک و محراب وسط کتبه مسجد ذیل بخط
طغرای جلی منقوش است امر بهذه العمارت السلطان العادل السلطان المعظم والخاقان
الاعظم ملک الترک شهنشاه الاعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب
الترک والعجم ظل الله فی العالم شمس الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین تاج
الملوک والسلاطین قامع الکفرة والملحدین قاهر الظلمة والمشرکین ناصر
الاسلام علاء الدولة القاهرة والملة الباهرة مالک العرب والبحر سلطان الشرق
الموید من السماء المظفر علی الاعداء ابی المظفر التمش السلطانی معین خلیفة الله

ناصر امیر المومنین اعلی اللہ فی کل شانہ واظہر فی کل ساعت عز زمانہ و الثبت فی
العشرین من ربیع الآخرین لو سبق لیتا احمد محمد العارض ◆

اسحق جائیست وسیع و بزرگ و خوشنما و خوش طرازکہ مثل آن در قصبات عالم کمتر است
گویند بزبان حکومت جےپور بیان جماعت فقرا کہ بفرقہ آزاد و بانوا مشہور است مورد و مقصد
خود ہا قرار داده مسمی پنچا بادشاہ کہ سرگروه ایشان بود قسمے ازر و محنت با حفاظت
مرمت صرف نموده و ازینجہت تا بہ چند سال در تصرف خود آورده ـ و بجہت فرودگاه فقرا
کہ در زمان عرس حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا جوق جوق جمع مے آیند محفوظ
و مخصوص کرده و باعتبار آنکہ زمان و مکان عالم امکان سریع الزوال است فقرا آزاده
محاورات خود ـ وجود ـ وجود و قیود عالم اسباب را اکثر بدو و نیم روز تعبیر کنند بحیثیت
ڈھائی دن کی بادشاہت) ڈھائی دن کا جھونپڑا) از ینجہت است کہ ڈھائی دن کا
جھونپڑا نام نہادند ـ و ہمچنان در گمنام شہرت یافت و در سال یکہزار و نہ صد و سہ (۱۹۰۳) و بہ اہتمام
میر عمارت معلت انگلشیہ بنظر قیام و استحکام عمارت بصرف کثیر درستی شکست و ریخت و بند و
پیوند نموده شد ◆

(اکان سیسر عرف)

سیہ کان

متصل بدیوار شہر بشکل کوه چلہ شیخ پیر واقع و پشت آن محیط دیوار شہر و بدن کوه چلا
بزرگ دارد ـ جائے شاداب و نہایت خنک است کہ در فصل تابستان بہ کالاے دستان
احتیاج مے افتد ـ و در قعر آن چشمہ آب است از بس لطیف و شیرین و خوشگوار کہ براه مجرا
عملی در حوض گی میرسد کہ در فضاے آبادی شہر جانب جنوب است و آن حوض الیست
بغایت مطبوع کہ از فوق تا بہ تحت پلہ خوشنما دارد و در اطراف آن عمارات است از ہیش طرح

... منظر بیست بنهایت رونق و خوبی و صفا - و سال تعمیر آن دوازده صد و چهل و هشت
بعهد دولت کرنیل ولسن که مقطع اجمیر بود رقم نموده اند ❖

مختتم شعر ساری و نغمهٔ مناجات بدرگاه خواجهٔ بزرگ معین الاولیا رحمة الله علیه

در خاتمهٔ کتاب

مرحبا شاهنشهِ اقلیمِ هند / مرحبا ای باعثِ تعظیمِ هند
وارثِ شرعِ نبی علمِ علی / خواجهٔ هند الولی[۱] هند الولی
آستانت کعبهٔ دنیا و دین / خاکِ راهت سرمهٔ عین الیقین
ای بهارِ باغِ عرفان روی تو / سنبلِ گلزارِ حق گیسوی تو
جلوهٔ طور از رخِ زیبای تو / مطلع الانوارِ حق سیمای تو
پاک صورت پاک باطن پاکباز / بنده پرور بنده گر بنده نواز
مایهٔ آرامِ جان انعامِ تو / آیهٔ تسکینِ دلها نامِ تو
گرد تو گردم بیا مهمانِ من / جلوه فرما در حریمِ جانِ من
الغیاث ای تاجدارِ ملکِ هند / الغیاث ای شهریارِ ملکِ هند
بر درت با آه و فریاد آمدم / دادخواه دستِ بیداد آمدم
مرشد و مخدومِ من آقای من / خواجهٔ من شیخِ من مولای من
در تنِ من نیست جانم غیرِ تو / دیگری را من ندانم غیرِ تو
کارِ مشکل خواهی و آسان کنی / میدهی تو مرهم و درمان کنی
گوش کن فریادم و فریادرس / نیست در عالم معینم جز تو کس

[۱] هند الولی اگرچه بعد منتهای صحیح نیست اما در قدیم ... حضرت خواجه بزرگ را هند الولی میگویند ... حقے که لقب بحروف عام شده ۱۲

پادشاها شرمسارم شرمسار — بگذر از عصیان و عصیان درگذار
خصم نفسم خوار می‌سازد مرا — گر تو ننوازی که بنوازد مرا
سایهٔ گیسوی تو می‌باید مرا — گلشن جنت چه کار آید مرا
آرزو دارم گل گلزار چشت — خوش نمی‌آید مرا باغ بهشت
چشم بگشا حال زار ما ببین — گریهٔ بی‌اختیار ما ببین
عمرها بگذشت در زاری مرا — تا بکی بینی بدین خواری مرا
گر نه پردازی بسوی حال من — وای بر حال من و احوال من
کیست جز تو کان مددگاری کند — هان مگر لطف شما یاری کند
هان تغافل نیست شایان کرم — خوش نمی‌آید ز شاهان کرم
لطف کن لطفی شها یا بی‌حساب — از ره لطف و کرم بی‌منتها
پیش از این بیهده ما را در فشار — تا توانی لطفها پاینده دار
چند باشد گر روم جای دگر — سر فرو دارم به پای دگر
از فنا گرد وجودم پیکرم — همچنان باشد هوایت در سرم
مدفن ما خاک پاک کوی چشت — عاقبت ماییم و خاک کوی چشت
مصطفی جان از مهر تو معمور باد — درد هجران از دل ما دور باد
عرض حال خویشتن کردم تمام — بر روانش صد درود و صد سلام

تمت

قطعهٔ تاریخ و صنعت تخرجه این تصنیف مصنف متخلص به ...

سر نهاد از من ذکر پاک اولیا — کاین سعادت داشتم در سرنوشت
چون بفکر سال سر بردم عجیب — نغمه‌زن شد بلبل باغ بهشت

۱۳۰۹

مصرعه تحفه بر خوان اثر ۔۔۔ بجے کہا شد روان از نخل چشت

۱۳۶۳ ۔۔۔ ۶۴

دیگر از مصنف

منت خدای را که درین تیره روزگار ۔۔۔ بنمود راهِ حق گهرِ شب چراغ چشت

رفتم بسعیِ شوق دران منزلیکه بود ۔۔۔ گلزار معرفت تهِ دیوار باغ چشت

چیدم گلِ حقائق و گلدسته ساختم ۔۔۔ گلدسته که زیست معطر دماغ چشت

زان باده که مستیِ عرفان فزون کند ۔۔۔ [illegible] ایاغ بکنج فراغ چشت

۱۳۹۲ھ

در آخرِ خمار صدا زد سروش غیب ۔۔۔ ساقی بگو بسالِ [illegible] ایاغ چشت

از نتائج افکارِ حمیدیان السید انصار احمد صاحب کفیل ابن مولوی محمد ابو حمید صاحب خالص انصاری

۱۴۱۵ ۔۔۔ ۱۴۴

سید مستند امام الدین ۔۔۔ آفتاب سپہر جاه و جلال

قرة العین خواجه اجمیر ۔۔۔ صاحب علم و حلم و فضل و کمال

ختم فرمود کارنامہ چشت ۔۔۔ کرد و زیب نامہ اقبال

در پیِ فکر سال بود کفیل ۔۔۔ منطقیِ [illegible] گفت ہاتف سال

۱۳۲۹ھ

دیگر از کفیل

سید سادات امام الدین حسن ۔۔۔ [illegible] سال گلشن خیر الورے

زبدہ اولادِ شاہنشاہ ہند ۔۔۔ قدوۂ ارباب صدق و اتقا

جلوه بود از حسن متعال ۔۔۔ [illegible] و معنی خاصان خدا

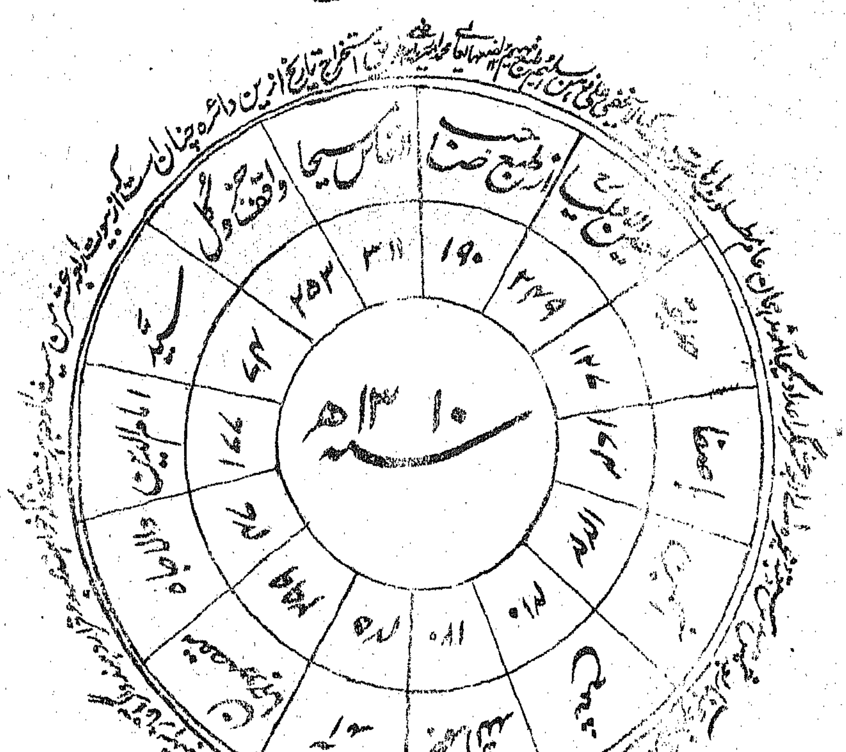
در تلاش سال تالیفش کفیل ۔۔۔ یافت از ہاتف سراغ اولیا

دیگر از کفیل

ہیں مہر و مہ جبین شرمندہ جس کے چہرہ کو دیکھ کر — معین دین و ملت کا جو ہے پیر بہشتی ہو
نبی کی اُمت عاصی ہندوستان کے یارب — کرم سے خواجۂ ہندالولی کی پار کشتی ہو
محامد آپ کی لکھی ہیں اس الہیٰ صاحب نے — مشام جان و دل اس شاہ کا عنبر سرشتی ہو
معین الاولیا نام رکھا اُن محامد کا — حسن تالیف پیدا کر دل عاصی بہشتی ہو
کہا ہاتف نے سن تکمیل پڑھ جاکی کہہ — بدن طالع کے آگے دور از فنون و زشتی ہو
یہ کل مصرع ہی سال ہجری ہیں تمام ہجری ہیں — الٰہی اسم معین الاولیا منشور چشتی ہو

۱۱ ۱۳۰۹ھ ۱۸۹۱ع ۵۷۱

دائرۃ التاریخ



تمام شد

True Copy

Deputy Manager Court of wards. A book called Moyi-nul Ulia Containing value-able Historical information is to be printed. The Dewans estate will pay Rs 75/- The Court of wards Contingency Budjit will be charged with Rs 50/- In both Cases the expenditure will be shown as "printing" You will get Rs 75/- from the Durgah and Rs 50/- from the District fund. For these two amounts you will give receipt as follows: Received on account of printing charges Rs The total amount of Rs 250 is to be paid to Munshi Imamuddin and the four receipts attached signed by him are to be recorded in the Court of wards office. When the book is printed he should be called on to supply.

For Durgah 10 Copies, For Court of Wards 2 Copies

For Dewans estate 2 Copies, For District fund 2 Copies

6-11-92

Sd/- DeLaessoe

Assistant Commissioner

Ajmere

(ترجمہ چٹھی انگریزی مسطورہ بالا)

بنام ڈپٹی منیجر کورٹ آف وارڈس

ایک کتاب موسوم بہ معین الاولیا جو قابل قدر تاریخی حالات پر مبنی [illegible]
جاتی ہے۔ پچھتر روپے جاگیر دیوان جی سے لئے جائیں اور کنٹنجنٹ بجٹ کورٹ آف وارڈس [illegible]
سے پچاس روپے +

یہ خرچ بمد طبع محسوب ہوگا +

پچھتر روپے خزانہ درگاہ شریف سے لئے جائیں اور پچاس روپے ڈسٹرکٹ [illegible]
ان ہر دو رقومات کے لئے رسید حسب مضمون ذیل تب ہونا چاہئے +

اجرت طبع کے واسطے ...... وصول ہوا +

کل دو سو پچاس روپے منشی امام الدین صاحب کو دئے جائیں اور [illegible]
رسید پر انکے دستخط کرا کے دفتر کورٹ آف وارڈس مین رکھنا چاہئے +

جب کتابین چھپ جائیں تو حسب ذیل جلدین مطلوب ہونگی +

درگاہ شریف کے واسطے .... ۱۰۰ جلد

کورٹ آف وارڈس کے لئے .... ۲ جلد

جاگیر دیوانصاحب کے لئے .... ۲ جلد

ڈسٹرکٹ فنڈ کے لئے .... ۲ جلد

۶ نومبر سنہ ۱۸۹۲ عیسوی

دستخط

کپتان اے۔ ایف۔ ڈبلیو۔ سی۔ ایم۔ جی۔ سی۔ آئی۔ اے

کلکٹر و اسسٹنٹ کمشنر ضلع اجمیر شریف

صورة ما كتب الفاضل الامجد والكامل الاوحد والعليم الذى لا يماثله احد مولانا مشتاق احمد الچشتى الصابرى سلمه الله تعالى مقرظا على هذا الكتاب المستطاب

بسم الله الرحمن الرحيم ۞

نحمدك يا رب على ان جعلتنا من امة افضل الانبياء والمرسلين صلوات الله تعالى
وسلامه عليه وعلى اله وصحبه اجمعين ۞ ونشكرك اللهم على ما انعمت علينا
بالانتساب فى سلك خدام فخر الاولياء فى العالمين امام ائمتنا وسيد سادا تنا
خواجه معين الملة والدين رضى الله تعالى عنه وارضاه عنا امين ۞ وبعد
فقد اطلعت على هذا الترصيف العظيم والتصنيف الفخيم المقبول عند كافة
الصلحاء المسمى **بمعين الاولياء** فوجدته فى كمال البلاغة وحسن البراعة
كالدر النظيم وفى نفائس المبانى وعرائس المعانى مفقود المثل وعديم السهيم تقر
قلوب العاشقين الچشتيين بادراك مضامينها وتنشرح صدور الناظرين
بمطالعة عباراتها فلله در حضرة المصنف حيث جهد غاية ما يكون حتى جاء كالدر
المكنون جزاه الله عنا وعن جميع اهل السلسلة العالية الچشتية خير الجزاء
ثوابا اوفى وبلغه الى غاية ما يهواه ويتمناه ۞

وانا العبد المذنب الراجى

العاصى مشتاق احمد الحنفى الچشتى الصابرى

اشعار آبدار چکیدهٔ کلک شاعر جادو نگار ناثر شیرین گفتار مورخ کامل الفن
مولانا ابو الحسن صدیقی نانوتوی ناظم تاریخ اقدی سلمه الله تعالی در تاریخ ختم کتاب ہذا

بسم الله الرحمن الرحیم

حبذا شان معین الدین حسن — خواجهٔ چشتی حبیب ذو المنن
ماه برج معرفت مهر صفا — گوهر درج رضائے کبریا
سرفراز و پیشوائے اولیا — مقتدائے اتقیا و ازکیا
زبدهٔ ارباب ایقان و وفا — عمدهٔ دوران محب کبریا
مورد الطاف رب ذو الجلال — اسوهٔ قران و قطب بے مثال
آفتاب ملت و دین نبی — ماہتاب شرع و آئین نبی
گوهر دریاے عرفان و وصال — جوهر کان جمال و هم کمال
دستگیر عاجزان و مستمند — چارهٔ بیچارگان و دردمند
صد هزاران رحمت رب مجید — باد بر روح گرامی آن رشید
سانحهٔ عمر شریف آن ولی — خوب بنوشتست مرد معنوی
آن امام الدین صفی و هم زکی — زبدهٔ اولاد آن هند الولی
در معین الاولیا نامی کتاب — زو نظر ناید بجز راه صواب
ختم او شد اندر ایام سعید — از عنایات خداوند مجید
هم در ایامی که شد ختم کتاب — سال تاریخش حسن گفتا ز صواب

از سنین هجرت خیر الانام
سیزده صد یازده شد لاکلام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۷	عنوان	عنفوان
۳	۹	خواجہ اذ	خواجہ راذ
۳	۱۴	سعی وسلوک	سعی سلوک
۳	۱۵	دستین	وآستین
۴	۲	انجام	انجام کار
۴	۱۹	از طرح او	از طرح اقامت
۴	۲۰	ھیام	قیام
۴	۲۱	گوش وہوش	گوش ہوش
۶	۳	بن سید اولیس	بن سید ادریس
۶	۶	صیفہ را	صنفہ را
۶	۱۳	صوفی النوالی	صوفی السوالی
۶	۱۹	ابود	ابود
۷	۱۹	قنطرالقرب	قنطرہ القرب
۷	۱۹	بہ بالا ۔ بام	بہ بالائے بام
۸	۱	امراحت	استراحت
۸	۱	تنطرش	نظرش
۹	۱	از نہان	از اینجا
۱۰	۸	جانقاہ	خانقاہ
۱۰	۱۴	کشادہ کار	کشادکاہ
۱۱	۴	سفائی	شفائیے

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۱۳	نالان	نالاں
۱۴	۵	اغنی	اغنی
۱۵	۱۹	ہمہ اساحل	ہمہ اورساحل
۱۵	۲۱	بخس	بخشش
۱۶	۳	حل	محل
۱۶	۱۲	با مہدوبل ثبات	با شہدولی ثبات
۱۷	۲	بر	دربر
۱۷	۷	قضائیے	فضائیے
۱۸	۱۴	صدق ولقین	صدق ویقین را
۱۸	۱۵	قاتح	فاتحہ
۱۸	۱۹	ایضاً	ایضاً
۱۹	۵	ایضاً	ایضاً
۲۰	۸	ایضاً	ایضاً
۲۰	۹	ایضاً	ایضاً
۲۰	۱۵	ایضاً	ایضاً
۲۱	۷	حاضروقبہ	حاضرقبہ
۲۱	۹	باہ اگھہ	یاد بیت
۲۲	۱۸	فاتح	فاتحہ
۲۲	۱۹	نوبنیان	نوبتیان
۲۳	۱۰	می رائید	می نمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳	۱۲	قریب	فریب	۳۸	۱	بهره‌وی	بهره‌وری
۲۸	۱۲	دختبری	دختری	۳۸	۱۹	به فرزندان خویش	به فرزندان
۲۹	۴	پاک نهاد شد	پاک‌نهاد	۴۰	۲	او را و قبول	او را قبول نموده
۳۰	۱۹	کفو ولود	کفو بود	۴۰	۱۴	در صدر	در صدد حیات بود
۳۱	۴	وجیه وجیه الدین	وجیه الدین	۴۰	۱۲	کمالات ایشانی	کمالات انسانی
۳۱	[illegible]	اولاد خواهم	اولاد بسیار داشت چنانچه	۴۱	۱	افند فواحد فوامد	افند فوائد
			که درینجا بوده از اولاد	۴۱	۸	بزرگ سلسله	بزرگان سلسله
۳۲	۴	فتقه	فتور	۴۱	۹	نصیری	نصیرالدین
۳۲	۷	سلطان بود	سلطان هند و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۴	۱۷	خوشی	خویشی	۵۱	۱۵	تخفیفه	تحقیقه
۳۳	۱۲	غائب	غائب شد	۵۱	۱۸	نادیست	نادریست
۳۳	۱۵	بیکی	به یکی	۵۸	۱۱	بلافیض	بلافیصله
۳۳	۲۲	بیر	نبیره	۵۹	۱۲	پرستش	پرسش
″	″	نبیره	قدس سره	۶۰	۴	فرمان	فرمود
۳۴	۷	کتب المشایخ	قطب المشایخ	۶۰	۶	بارنه بارگاه	بارنه‌گاه
۳۵	۴	سجده‌ها	سجدها	۱۵۳	۲۱	دشمنے	دشمن
۳۶	۱۵	معین الدین معاولیا	معین الدین والاولیا	۱۵۵	۱۱	جمال	مجال
۳۶	۳	شیخ سرو الصدر	شیخ صدر الدین سرو الصدر	۱۵۷	۵	انیدها	ایذا
۳۶	۱۹	محض نهیدارند	محض نهیار	۱۵۸	۲	سیاقی	براتی
۳۷	۱۲	حصت لیست	[illegible]	۱۶۰	۹	لقم	لقمه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۶۰	۲۰	ایکیہ	ایکے	۱۹۰	۱۱	فتح شدیے	فتیاب شدیے
۱۶۲	۲	بہر اعتقاد	کہ اعتقاد	۱۹۱	۴	افزونیدیکا	افزونیدیکان
۱۶۳	۹	بعدم التفات	عدم التفات	"	۱۰	ابصوت	وصفوت
۱۶۵	۳	این ہمہ	این ہمہ	۱۹۴	۳	ہمراہ	پیراہو
۱۶۵	۶	پندارند	پندارد	۱۹۹	۴	ہمیجان	ہمیجان شد
۱۶۶	۵	کم رسیدہ	غم رسیدہ	۲۰۳	۹	سپیدہ دستار	جبقۂ دستار
"	۶	سنین مشہور	سنین مشہور	۲۰۵	۱۶	دیدویا	دیدہ دریا
۱۶۸	۱۸	دریدخل	دران مدخل	۲۰۶	۷	فلاوت	حلاوت
۱۶۹	۲	حد بربند	سد بربند	۲۰۷	۱۵	بہ صفام	بہ صیام
"	۱۱	مجہول کرد	محمل کرد	۲۰۷	۱۰	بپایۂ پوس	بپا پنچ پوس
۱۷۱	۱۸	قسمت اباد	قسمت آباد	۲۱۵	۱۴	شیخ اجودہن	شیخ ادہن
۱۷۶	۸	دروازدہ سال	دوازدہ سال	"	۱۵	قوام	اقدام
۱۷۹	۵	مردمان غیب	مردان غیب	۲۱۸	۱۸	برشاہ	بہ پیر شاہ
۱۸۰	۱۱	ذرۃ الوجود	ذرہ ماہ الوجود	"	"	متکف	معتکف
۱۸۱	۱	سردہ	سپردہ	۲۲۰	۷	بیچاہ سفر	بیچارہ سفر
۱۸۳	۱۲	پون	چون	۲۲۱	۱۶	دیار ہنو	دیار لکھنو
"	۱۳	موجود است	موجود است	۲۲۳	۷	حادی	وحادی
۱۸۴	۱۸	مقصد رسید	مقصد رسیدہ	۲۲۱	۹	استغنائی	استغناء اقتضای
۱۸۶	۸	رخصت سفر	رخت سفر	"	۱۸	لوال یام	لوائے ایام
۱۸۷	۱	حضرت شیخ	حضرت شیخ!	۲۲۲	۳	شادات	شاداب

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۴	۵	خوید	خواهد بود				
۲۴۹	۱۶	می کشند	می کشید				
〃	۱۲	کدام طرب است	کدام طرف است				
۲۵۱	۱۰	جلال اکبر	جلال الدین اکبر				
۲۵۶	۱۰	ازاکار	از اکابر				
۲۵۷	۷	مرقع پوش	برقع پوش				
۲۶۰	۱۲	تاگور حاشت	تاگور سکونت داشت				
۲۷۴	۱۱	درعبادت	در عبارت				
۲۷۵	۵	بیعت حضرت	بیعت خواجه حسین بن حضرت				
۲۷۵	۲۱	مستورات مکان	مستورات محلات				
۲۹۹	۹	مدات	ارادت				

واضح رہے

کہ مولف نے حق تالیف معین الاولیاء مالک مطبع
معین الہند اجمیر کے نام ہبہ کر دیا ہے لہذا حسب مراد قانون
بستم ۱۸۶۷ء کوئی صاحب بلا اجازت مالک مطبع مذکور قصد
طبع نفرماویں

العبد
قاضی سید امام الدین سنجری